

بهاء الله

فروغ و فریزدان

پیامبری که همه پیامبران
به ظهورش مژده داده‌اند



به چه دلیل بهاء الله
برگزیده خداست؟



دکتر هوشیدر مطلق

بهاء الله فروغ ایزدی

جز خدا چه کسی از اسرار آفرینش انسان و کیهان آگاه است؟ این کتاب، بنابر گفتار پروردگار، پرده از این اسرار بر می دارد و به شما نشان می دهد که در پس ابرهای تیره و تار و دنیای پر آشوب روزگار ما، آفتابی پر شکوه در تابش و درخشش است. این آفتاب گفتار پروردگار برای راهنمایی و شادمانی ماست. تنها در پرتو دانش یزدان می توان اسرار آفرینش انسان و راه رهائی و شکوفائی جهان را یافت.

خدا شناسی بما پرواز می آموزد، و خدا دوستی بما نیرو می بخشد تا از عرصه خاک به اوج افلاک بریریم و سرنوشت خود را در عالم های بی شمار پروردگار که در انتظار ماست، به چشم جان به بینیم و دریابیم که زندگانی ما در این دنیا تنها آنی از سفر جاودانی ما به سوی خداست. از آن منظر، همه چیز زیبا و جان افزاست. دو فرستاده عصر ما—حضرت باب و حضرت بهاء الله—که تنها به وحی خدا سخن گفته اند، از آن منظر آسمانی، سرنوشت جاودانی ما را بما می نمایند و رمز خوشبختی را بما می آموزند.

این کتاب با ارائه دلیل و برهان به اثبات می رساند و به شما اطمینان می دهد که آنچه این دو فرستاده بما گفته و آموخته اند، سخن یزدان است، نه افکار و تصورات خودشان. خداوند ظهورش را در فرستادگانش به طلوع و تابش آفتاب تشبیه نموده. آیا شناسائی چنین تابشی مافوق توانائی ماست؟

از انتشارات

Global Perspective
۱۱۰۶ Greenbanks Dr
Mt. Pleasant, MI ۴۸۸۵۸ USA

حق چاپ محفوظ

۱۷۴ تاریخ بهائی، مطابق با ۱۳۹۶ شمسی، ۲۰۱۷ میلادی

Email: info@GlobalPerspective.org

برای آشنائی بیشتر با کتاب‌های دیگر این مؤلف
به این وب‌سایت‌ها مراجعه کنید:

www.GloblaPerspective.org



www.TheKnowledgeOfGod.com

www.Baha9.com

کتابهای دیگر این مؤلف به فارسی

آئین بهائی: پیام آسمانی برای صلح و سعادت
جهانی ۳۸۰ صفحه

چرا به این جهان آمده‌ایم؟ ۳۴۸ صفحه

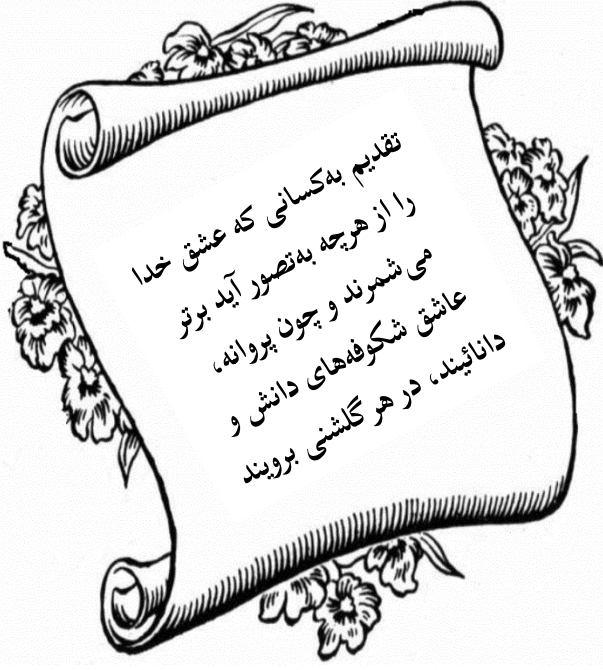
زندگی با خدا و بی خدا، تفاوت آنها چیست؟ ۱۸۲ صفحه

بهاء‌الله در قرآن، ۹۳۶ صفحه

آیا اسلام آخرین دین است؟ ۱۶۰ صفحه

کتابهای این مؤلف به انگلیسی
در آخر کتاب معرفی شده





تقدیم به کسانی که عشق خدا
را از هر چه به تصور آید برتر
می شمردند و چون پروانه،
عاشق شکوفه‌های دانش و
دانائیند، در هر گلشنی برویند



دعوتنامه‌هائی عاشقانه از خالق و عاشق ما

ای عاشقان! در گلزار باقی گلی شکفته که همه گل‌ها نزدش
چون خار و جوهرِ جمالِ نزدش بی مقدار... ای پروانگان! بی پروا
بشتابید و بر آتش زنید، و ای عاشقان! بی دل و جان، بر معشوق
بیایید.^۱
حضرت بهاءالله

بگو! ای بلبان، جمال کُل ظاهر و هویدا است. و ای عاشقان،
جمال معشوق چون صبح صادق روشن و منیر است. وقت تغنی
امروز است.^۲
حضرت بهاءالله

ای بنده من!... وقت را غنیمت شمر، زیرا که این وقت را دیگر نبینی
و این زمان را هرگز نیابی.^۳
حضرت بهاءالله

اگر در این ظهور از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن
نبوده و نخواهد بود.^۴
حضرت بهاءالله

بگو! ای بندگان: راه‌ما آمد، بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه راست
نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان بگوید: "ای
پروردگار! ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی
توست و جانم در آرزوی دیدار تو" ... دارای جهان آمد، راهش دون
راه‌ها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیایید. این روز پیروز را مانند
نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.^۵
حضرت بهاءالله

فهرست مندرجات



بخش اول

سفری جان بخش و روح افزا

به سوی خدا

فصل ۱: چرا این کتاب را بخوانم؟ ۲۱

۲۲..... سفری شادی بخش و روح افزا به سوی خدا

۲۵..... از ماست که بر ماست

۲۶..... نیاز به آئینی نو.....

۲۸..... آزادی از باورهای کهن.....

فصل ۲: پیامبران یزدان را چگونه می توان شناخت؟ ۲۹

۳۰..... مسئولیت ما در برابر آفریننده ما

۳۱..... تفاوت میان آفتاب و شمع

۳۲..... مهم ترین تصمیم در زندگانی شما



فصل ۳: "بهاء الله" کیست؟ ۳۵

- ۳۷..... دیدن بهاء الله، فروغ و فرّ خدا
- ۴۰..... مکاشفات یوحنا
- ۴۲..... تبعید حضرت بهاء الله از شرق به غرب
- ۴۳..... پژوهشگران مسیحی
- ۴۴..... پیامبران یزدان یکسانند
- ۴۵..... فروغ و فرّ ایزدی در اوستا
- ۴۷..... فردوسی سخن سرای بزرگ ایران
- ۴۸..... بزرگترین پیروزی

فصل ۴: چند نمونه از آثار بهاء الله، فروغ و فرّ ایزدی ۵۳

- ۵۵..... چند فقره از کلمات مکنونه عربی
- ۵۹..... یک پیامبر بانام های گوناگون



بخش دوم

**به چه دلیل پیامبران
یزدان را می توان شناخت؟**

فصل ۵: پیامبران را از میوه شان بشناسید ۶۳

- ۶۶..... طاهره قره العین
- ۶۸..... شمس جهان
- ۷۱..... عاشقان و فداکاران بی شمار
- ۷۴..... بزرگترین معجزه پیامبران
- ۷۵..... انتخاب میان مرگ و زندگی
- ۷۶..... گلی زیبا و روح افزا در گلزاری باقی و بی همتا

**فصل ۶: انواع دلیل ۷۹**

- نقش خرد در شناسائی پیامبران ۷۹
- دلایل یازده گانه ۸۱
- دلایل عقلی و نقلی ۸۲
- کدام دلیل از اعتبار بیشتر برخوردار است؟ ۸۴
- سوء تفسیر گفتار پروردگار ۸۵
- نقش آمار در اثبات آئین بهائی ۸۸

فصل ۷: نقش علم آمار در اثبات حقانیت پیامبران ۹۱

- نقش آمار در تحقیقات علمی ۹۳
- علم آمار در خدمت به دین ۹۴
- علم سخن می گوید ۹۵
- از غیر ممکن هم غیر ممکن تر ۹۷
- پیش بینی های قرآن درباره ظهور دو موعود عصر ما:
- حضرت باب و حضرت بهاء الله ۹۹
- پیش بینی های کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان
- درباره ظهور دو موعود عصر ما از ایران در سه جلد ۹۶
- آیا شناسائی فرستادگان یزدان دشوار است؟ ۱۰۰
- سه مانع بزرگ ۱۰۱

فصل ۸: معجزات ۱۰۳

- شرح شهادت حضرت باب ۱۰۵
- مراجع و مدارک تاریخی ۱۰۸
- نامه ای خطاب به وزیر امور خارجه انگلستان ۱۰۹
- نقش تصادف در عدم اصابت ۲۵۰ گلوله به هدف ۱۱۱
- رویدادی بی سابقه و بی نظیر ۱۱۴



- هشت سوء قصد به حضرت بهاء الله ۱۱۵
 نقشه‌های شوم دشمنان در برابر حفظ و حمایت یزدان ۱۱۸
 پذیرش بلا و عشق به بندگان خدا ۱۲۲
 داستانی از طرز رفتار حضرت بهاء الله با یک کودک
 پنهان‌کار ۱۲۲
 لزوم استعداد و بینش درون ۱۲۵
 آگاهی از افکار ۱۲۸

فصل ۹: فرستاده یزدان یا اندیشمند و خیرخواه جهان؟ ۱۲۹

- نفوذ پیامبران بر انسان ۱۳۳
 چرا مردمان هرگز پیامبران را در آغاز ظهورشان
 نشناخته‌اند؟ ۱۳۵
 دیدن خدا و فرستادگان خدا ۱۳۶
 نقش آفتاب در تغییر گل به گل ۱۳۹



بخش سوم

راه سعادت انسان و حل

مشکلات جهان بنا بر نقشه یزدان

فصل ۱۰: نقشه آفرینش انسان ۱۴۳

- تفاوت شناسائی و ایمان ۱۴۶
 نشانه برتری انسان بر جانوران ۱۴۷
 عدالت الهی ۱۴۹
 بزرگترین موفقیت و افتخار ۱۵۱



رضایت خاطر، زندانی تاریک و ناپیدا.....	۱۵۳
فصل ۱۱: راه اصلاح جهان و انسان.....	۱۵۷
بلای بزرگ.....	۱۵۷
راه اصلاح عالم.....	۱۵۹
یگانگی میان پیروان آئین‌ها.....	۱۶۰



بخش چهارم

حکمت‌های الهی

فصل ۱۲: حکمت‌های الهی (بخش یکم).....	۱۶۵
انتظار خدا از ما.....	۱۶۸
همکاری و همیاری میان یزدان و انسان.....	۱۶۹
روش انتشار پیام یزدان.....	۱۷۰
پنهان داشتن جهان جاودان.....	۱۷۳
لزوم آزمایش.....	۱۷۴
مُماشات پیامبران با مردمان.....	۱۷۵
اعلان پیام یزدان در آغاز ظهور پیامبران.....	۱۷۶
فصل ۱۳: حکمت‌های الهی (بخش دوم).....	۱۸۱
رمز تأخیر در تحقق عدالت الهی.....	۱۸۱
عالم‌های بی‌شمار در انتظار ماست.....	۱۸۲
پاداش و جزا در عالم بعد.....	۱۸۵
رمز مظلومیت فرستادگان خدا.....	۱۸۶
مقام و مرتبت بلند و ارجمند صبر.....	۱۹۲



- نشانه انسانیت ۱۹۴
 راه شناسائی پیامبران یزدان ۱۹۶
 عزّت و افتخاری بی حدّ و بی پایان ۱۹۸



بخش پنجم

فرستادگان یزدان را

از گفتارشان می توان شناخت

- فصل ۱۴: سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ (بخش یکم) ۲۰۳**
 خصوصیات و امتیازات گفتار یزدان ۲۰۷
- فصل ۱۵: سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ (بخش دوم) ۲۱۷**
 خلاصه و ترجمه گفتار سید یحیی دارابی به مضمون ۲۲۸
 چند نمونه دیگر از شرایط حاکم بروحی بنابر تاریخ نبیل .. ۲۲۸
- فصل ۱۶: سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ (بخش سوم) ۲۳۳**
 چند نمونه از آثار حضرت باب به عربی ۲۳۴
 نمونه ای از خط حضرت باب ۲۳۷
 صورت کتاب ها و رسائل حضرت باب ۲۴۲
 پروردگار را از گفتارش می توان شناخت ۲۴۶





بخش ششم

پروردگار را از گفتارش

می توان شناخت

فصل ۱۷: چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله به فارسی سره..... ۲۵۴

گزیده‌ای از گفتار حضرت بهاءالله به فارسی سره ۲۵۴

فصل ۱۸: گزیده‌ای از آیات عربی حضرت بهاءالله و مضمون آنها به فارسی..... ۲۶۶

فصل ۱۹: گزیده‌ای از آیات عربی حضرت باب و مضمون آنها به فارسی..... ۲۸۵

چند نمونه از آیات حضرت باب و مضمون آنها

به فارسی ۲۸۶

در وصف "مَنْ يُظهِرُ اللَّهَ" ۲۸۸

چند نمونه دیگر از آیات حضرت باب و مضمون آنها

به فارسی ۲۹۰

مضمون فارسی چند نمونه دیگر از آثار حضرت باب ۲۹۲

نامه‌ای خطاب به یکی از علمای کوفه ۲۹۳

نمونه‌ای از کتاب بیان ۲۹۳

فصل ۲۰: تفکر و تعقل در سخن یزدان و نقش انسان در این جهان ۲۹۷

سخن یزدان چون مهر فروزان یکتا و بی همتاست ۲۹۷

خدا شناسی و خود شناسی ۲۹۸

کعبود اعمال نیک ۲۹۹

لذت حال، نه عزت مآل ۳۰۰

از ماست که بر ماست ۳۰۲





بخش هفتم

آغاز عصر بی دینی

فصل ۲۱: بدینی به دین و ایمان ۳۰۷

نقش پیشوایان مذهبی در اشاعه تعصب و جدائی میان

۳۰۸ مردم جهان

۳۱۲ نظری مختصر به آمار جنگ ها و کشتارها

۳۱۶ نفس نزدیک نگر

فصل ۲۲: نام من دین است مرا درست بشناسید! ۳۱۹

۳۲۱ حمله اعراب به ایران

۳۲۲ چرا به عربی؟



بخش هشتم

اسرار شناسائی

پیامبران یزدان

فصل ۲۳: دو رمز بزرگ آفرینش: یگانگی و تنوع ۳۳۱

۳۳۶ بهائی یعنی چه؟

۳۳۷ نقش آئین بهائی چیست؟

۳۳۸ نقش ما در تحقق نقشه یزدان

فصل ۲۴: خاتم انبیاء یعنی چه؟ ۳۴۱

۳۴۱ وحدت پیامبران



- سوء تفسیر گفتار پروردگار ۳۴۳
- نقش پیشوایان مذهبی ۳۴۵
- فصل ۲۵: وصف گفتار حضرت باب بنابریک سوره از قرآن..... ۳۴۹**
- قالب متشابهات ۳۵۴
- فصل ۲۶: نقش ما در این دنیا ۳۵۷**
- هم بستگی ایمان و عمل ۳۵۷
- از نظر یزدان، انسان خوب کیست؟ ۳۵۹
- نشان انسانیت ما و برتری ما بر جانوران چیست؟ ۳۶۱
- بزرگترین موفقیت و یا شکست در زندگانی انسان ۳۶۶



بخش نهم

چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله و سخنان حضرت عبدالبهاء

- فصل ۲۷: چند نمونه از آثار عربی حضرت بهاءالله و ترجمه آنها به مضمون..... ۳۷۶**
- فصل ۲۸: نمونه‌هایی چند از سخنان حضرت عبدالبهاء..... ۳۸۹**
- عشق خدا، نوشداروی بلاهاست ۳۸۹
- سازگاری دین با علم و عقل ۳۹۱
- یک دلیل بر منشأ آسمانی قرآن ۳۹۱
- دعوت به یگانگی میان پیروان ادیان ۳۹۲
- دعوت به دوستی و یگانگی ۳۹۳
- چند نامه از حضرت عبدالبهاء ۳۹۵



- دعوت به محبت و خدمت ۳۹۶
 نقش پیشوایان ۳۹۷
 راه نجات عالم ۳۹۷



بخش دهم

نقش پنهان کاران در سرنوشت انسان و جهان

فصل ۲۹: نقش پیشوایان در پنهان داشتن بزرگترین خبر در تاریخ بشر

- (بخش یکم) ۴۰۱
 تفاوت انسان و جن ۴۰۲
 راه‌های پنهان‌کاری ۴۰۳
 "مانند دزد" یعنی چه؟ ۴۰۵
 مسیحیان چگونه به پیش‌بینی حضرت مسیح تحقق
 می‌بخشند؟ ۴۰۹
 نمونه‌های دیگر از پنهان‌کاری میان مسیحیان ۴۱۴

فصل ۳۰. پیامدهای پنهان‌کاری در سرنوشت انسان و جهان

- (بخش دوم) ۴۲۰
 پنهان‌کاری در کشورهای اسلامی ۴۲۰
 سُبُحاتِ جلال ۴۲۱
 نقش پنهان‌کاری در اجتماع ۴۲۴
 پنهان‌کاری در درون انسان ۴۲۶
 پنهان داشتن مرگ ۴۲۹



پیامد پنهان‌کاری در سرنوشت انسان و جهان..... ۴۳۱

فصل ۳۱. بلاها و فسادهای ناپیدا..... ۴۳۵

در درون مردمان چه می‌گذرد؟ ۴۳۵

تاریکی نادانی و بی‌خبری..... ۴۳۷

چند آمار از فسادها و بلاهای ناپیدای این جهان ۴۳۸

نقش سیاستمداران ۴۴۲

نقش رسانه‌ها ۴۴۳

زندگی شلوغ و پر بلا..... ۴۴۴

تنها علاج بلاها و فسادها ۴۴۵



بخش یازدهم

زندگانی آسمانی و سرنوشت جاودانی

انسان بنا بر نقشه یزدان

فصل ۳۲: سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد..... ۴۵۱

این دنیای فانی جای آمادگی برای جهان جاودانی است. ۴۵۱

آیا شناسائی پیامبران یزدان دشوار است؟ ۴۵۳

موجب اصلی مشکلات جهان ۴۵۴

شرایط موفقیت در شناسائی پیامبران ۴۵۶

"نشانه یزدان" در آفریده‌های یزدان ۴۵۹

آگاهی از عدالت الهی ۴۶۱

آتش دوزخ یعنی چه؟ ۴۶۵

زندگانی دشوار یعنی چه؟ ۴۶۸



- ۴۶۸ شباهت بین دو عالم
 ۴۷۰ تأخیر در اجرای عدالت
 ۴۷۰ عالم‌های بی‌شمار
 ۴۷۲ سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد
 ۴۷۴ دنیائی بی‌دوام و عمری زودگذر



بخش دوازدهم

ضمیمه‌ها

- ضمیمه ۱: شباهتِ گفتارِ فرستادگان یزدان ۴۷۹
 یک آزمایش: مخصوص مسلمانانی که
 زبان عربی می‌دانند ۴۷۹
 آیات الهی ۴۸۳
- ضمیمه ۲: آثار دیگر مؤلف ۴۹۷
 کتاب‌های مؤلف به فارسی ۴۹۷
 کتاب‌های مؤلف به انگلیسی ۵۰۰
 کتاب‌ها و جزوه‌های دیگر ۵۰۴
- ضمیمه ۳: درباره مؤلف ۵۰۷
- مراجع: ۵۱۱

بخش اول



سفری جان بخش و روح افزا به سوی خدا

بگو! ای بندگان: راه‌نما آمد، بشتابید... راهش دونِ اغیرا راه‌ها
و گفتارش دونِ گفتارها. بشنوید و بیابید. این روز پیروز را مانند
نبوده و نیست. این است گفتار پروردگار.^۱ حضرت بهاء‌الله

رحمتش جمیع آفرینش را احاطه نموده... بی نصیب قلبی که
به حبّش فائز نشد و محروم گوشتی که ندایش را نشنید. ای
قاصدان! کوثر باقی جاری... به حبّش بنوشید و از عالمیان چشم
پوشید.^۲ حضرت بهاء‌الله

بگو! ایام رفته و می‌رود. جهد نمائید شاید فائز شوید به آنچه که
سبب رستگاری است در دنیا و آخرت.^۳ حضرت بهاء‌الله

بگو! ای بندگان: راه‌نما آمد بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه
راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان
بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید.
رویم بسوی توس و جانم در آرزوی دیدار تو.^۴ حضرت بهاء‌الله



چرا این کتاب را بخوانم؟

زمان به سرعت درگذر است و فرصت کمیاب. در بحبوحه این زندگانی شلوغ و پر ماجرا، شما ممکن است بپرسید: "چرا لازم است آئین بهائی را بشناسم؟ من فرصت کافی حتی برای کارهای روزانه‌ام ندارم، تا چه رسد به خواندن کتابی درباره خدا و دین و آخرت. من از باورهای خود راضیم و نیازی به دانستنی‌های تازه ندارم." اگر چنین افکاری به خاطر شما می‌رسد، سعی کنید به این پرسش‌ها، با یقین و اطمینان، بدون کمترین شک و شبهه، پاسخ دهید:

- هدف اصلی از هستی ما و رمز خوشبختی ما چیست؟
- اگر دین برای اشاعه دوستی و محبت است، چرا این همه دشمنی به بار آورده؟



- اگر خدا عادل است، چرا به داد مظلومان نمی‌رسد؟
- پس از مرگ چه در انتظار ماست؟ آیا بهشت و دوزخی هست؟ اگر هست، چگونه است؟
- تفاوت گفتار خدا با گفتار ما چیست؟
- آیا می‌توان بنابر داوری خرد، پیامبران یزدان را با اطمینان شناخت؟
- چگونه می‌توان، بنابر نقشه یزدان، کشورمان را آزاد و آباد نمود؟

آگاهی از نقشه آفرینش انسان، به شما یاری می‌دهد تا به همه این اسرار پی برید و به همه این پرسش‌ها با یقین و اطمینان پاسخ دهید. رمز سعادت ما در دانستن این اسرار است. تا ندانیم چرا به این جهان آمده‌ایم و به کجا می‌رویم، مانند مسافری هستیم که عمری سرگردان در سفر بسر برد، اما به شهر مقصود نرسد و زیبایی‌ها و شگفتی‌های آنرا نبیند. چقدر چنین سفری بیهوده و رنج‌افزا است. نزدیکی به خدا و آگاهی از هدف از آفرینش ما و راه پرورش و تکامل روح ما، ما را از نومی‌آفریند و زندگانی تازه بما می‌بخشد. رمز حلِ **جميع مشکلات جهان** در اجرای نقشه یزدان برای سعادت انسان است. تا این نقشه را نیاموزیم و به آن تحقق نبخشیم، مشکلات ما بیشتر و پیچیده‌تر خواهد شد.

حال به بینیم سفر ما به سوی خدا با چه شادی‌ها و شگفتی‌هایی همراه است، و آنان که از این سفر بی‌خبرند، از چه نعمت‌ها و بخشش‌هایی بی‌بهره‌اند.

سفری شادی‌بخش و روح‌افزا به سوی خدا

درباره هر یک از این بخش‌ها و پیامدهای شادی‌بخش که خدا برای هر یک از ما خواسته و مقدر داشته، اندکی بیانید و از خود پرسید: "آیا



گام برداشتن در این راه و رسیدن به این هدف‌ها بیهوده و بی‌ثمر است، یا مقدم بر هر وظیفه دیگر؟"

- چقدر شادی بخش است اگر بدانیم از کجا آمده‌ایم، چرا آمده‌ایم، و به کجا می‌رویم.
- چقدر شادی بخش است اگر بدانیم که زندگانی ما در این دنیا نخستین ثانیه در سفری ابدی به سوی خداست.
- چقدر شادی بخش است اگر بدانیم که این سفر بی‌پایان پر از دیدنی‌ها، زیبایی‌ها، و شگفتی‌هاست.
- چقدر شادی بخش است که بدانیم خالقِ مهربان داریم که ما را عزیز می‌شمرد و از ما بجا مهربان‌تر است.
- چقدر شادی بخش است که هر بامداد به یاد خدا با امید و عشق به‌روزی که در انتظار ماست برخیزیم، و هر شبانگاه با اطمینان به لطف و حمایت یزدان، سر بر بستر نهیم.
- چقدر شادی بخش است که بدانیم خالق ما، ما را شبیه خود ساخته و در درون ما از ذخائر معنوی هرچه بیشتر به‌ودیعہ گذاشته.
- چقدر شادی بخش است که بخاطر عشق خدا بجا و بخشش‌های او بجا، عاشق خود شویم و خود را شاهکار خدا شمریم.
- چقدر شادی بخش است که از چالش‌ها و رویدادهای ناروا بر خود نلرزیم، و به نیروی اعتماد و امید و اطمینان به لطف و یاری یزدان بر آنها فائق آئیم.



- چقدر شادی آور است اگر بدانیم که در سفر به سوی خدا، ساعات هر روز را چگونه سپری نمائیم تا هرچه بیشتر به هدف از هستی خود نزدیکتر شویم.
- چقدر شادی آور است اگر بدانیم که خدا بخاطر عشق ما را آفریده و تنها خواست او از ما این است که ما نیز عاشق او شویم.
- چقدر شادی بخش است اگر بدانیم که خدا هر هزار سال یکبار، گاهی کمتر گاهی بیشتر، با ما سخن می گوید و راه رستگاری ما را بما می آموزد.
- چقدر شادی آور است اگر با یقین و اطمینان بدانیم که برای رهایی ما از جنگ و جدائی و صدها بلاهای دیگر، بار دیگر، آفریننده و عاشق ما به زبان پیامبری تازه به نام بهاء الله، یعنی نور خدا و شکوه و جلال خدا، با ما سخن گفته. این کتاب درباره شناسائی گفتار خدا به زبان تازه ترین فرستاده اوست.
- حضرت بهاء الله می فرمایند، "گِل در آب اندازی غرق شود، و گِل بر آب افکنی، چون تاج بر فرق آب قرار گیرد". روزگاری گِل نیز گِل بود. از خود نیست شد و زندگانی تازه یافت. عشق خدا نیز از گِل وجود ما گِل می پرورد و ما را به گلشنی تازه و زیبا می برد. تا از گِلِ دنیای فانی و ناپایدار نرھیم و در گلشن جهان جاودانی نروئیم، از آنچه خدا برای ما خواسته و مقرر داشته بی بهره ایم. حتی تصور شادی ها و شگفتی های آن عرصه جاودان برای ما ممکن نیست.



از ماست که بر ماست

خداوند نقشه حل هر مشکلی را به زبان فرستاده‌اش بما آموخته، اما تحقق نقشه را در اختیار ما گذاشته. هر یک از ما در برابر خدا مسئولیم که این نقشه را بیاموزیم و در تحقق آن بکوشیم. حال اگر ما دانشی را که آفریننده ما برای رستگاری و شادمانی ما و رهائی ما از جنگ و جدائی به زبان تازه‌ترین فرستاده‌اش بما آموخته نادیده انگاریم و عمر گرانبها را صرف راحت و کسب ثروت این دنیا نمائیم، جز ما مسئول این همه ظلم و سختی و بلا در دنیا کیست؟ "مپرس این زنگ برای چه کسی به صدا آمده. این زنگ تو را صدا می‌زند."

تفاوت آنچه خدا برای ما خواسته و مقدر داشته و آنچه بیشتر مردم عصر ما ممکن دانسته و برای خود پذیرفته‌اند، برابر با فاصله کهکشانی است. چقدر دنیا زیبا و پر جلوه و جلا می‌شد اگر همه مردم جهان به همه شادی‌ها و نعمت‌هایی که خدا برای بندگانش مقدر داشته می‌رسیدند. این نعمت‌ها و شادی‌ها در اختیار همه ماست. اما در این عصر شلوغ و پر ماجرا، چه کمیابند کسانی که در این راه حتی یک گام بردارند. با سختی‌ها و ناکامی‌ها می‌سازند، بدون اینکه بدانند چه ارمغان‌هایی در دسترس آنهاست و از چه شادی‌هایی بی‌بهره‌اند. اگر این کتاب را با قلبی پاک و خاطری آزاد از شایعات و شنیده‌ها، بدون پیشداوری بخوانید، به همه شادی‌هایی که خدا برای شما و همه بندگانش خواسته خواهید رسید.

اگر ما ایرانیان، رمز شادمانی و کامرانی خود و راه رهائی کشورمان را از سختی‌ها و بلاها نیاموزیم، قصور از کیست؟ نزدیک به دو قرن است که آئین بهائی از کشور ما برخاسته، اما بیشتر ایرانیان آنطور که باید این آئین را نشناخته و قدر آنرا ندانسته‌اند. اگر پیام یزدان و راه رهائی کشورمان را از ظلم



و استبداد از همان آغاز می پذیرفتیم، این همه بلا که مانند باران بر سر ما ریخته، هرگز روی نمی داد. آیا این سخن سعدی وصف حال ما نیست: "از ماست که برماست"؟

این نوشته، افکار و تصورات یک نویسنده خیال پرداز نیست. منشأ آن گفتار پروردگار است. نویسنده آن نیز مانند بسیاری از مردم عصر ما، در آغاز دست یافتن به این نعمت‌ها و آرمان‌ها را ممکن نمی دانست. این نوشته که نتیجه عمری تحقیق و کاوش و کوشش است، راه رسیدن به همه شادی‌ها و نعمت‌هایی را که خدا برای هر یک از بندگانش مقدر داشته، برای شما کوتاه و هموار می کند. با کوشش و کاوش و با امید و اتکاء به لطف و رحمت یزدان، به همه آنها خواهید رسید.

نیاز به آئینی نو

برای اینکه لزوم دینی تازه را در زمان ما توضیح دهند، حضرت بهاء الله دین را به جامه تشبیه می فرمایند.

خردمندان گیتی را چون کالبدِ مردمان دانسته اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبدِ گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامهٔ اوست، هرگاه کهنه شود به جامهٔ تازه او را بیاراید. هرگاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به آنچه شایستهٔ آن روز است هویدا و آشکار.^۵ حضرت بهاء الله

هرگاه لباس ما کهنه شود، چه می کنیم؟ جامه‌ای نو می پوشیم. آیا دین نیز مانند جامه کهنه نمی شود؟ می فرمایند هرگاه این جامه کهنه می شود، هر هزار سال یکبار، گاهی بیشتر گاهی کمتر، خدا بما جامه‌ای نو می بخشد. اما مردمان چنان به جامه اجدادی خود انس گرفته‌اند که به آسانی جامه نو را نمی پذیرند. پوشیدن جامه‌های کهنه و پوسیده، بسیار مشکل آفرین است، از جمله:



- با گذشت زمان، آن جامه پاره پاره می‌شود. تقسیم آئین یکتای یزدان به فرقه‌ها و شعبه‌های متفاوت و متضاد، نشانه‌ای روشن بر این پارگی است.

- زندگی در زمان‌های پیشین بسیار ساده بود. مردمان با الاغ و اسب و شتر به سفر می‌رفتند، و به سفینه‌های فضائی و بمب‌های اتم دسترسی نداشتند. چه شباهتی میان دنیای آن روز و امروز می‌توان یافت؟ در آن زمان دنیا در مرحله کودکی بود، حال به بلوغ رسیده. آیا لباس کودکی را پس از بلوغ می‌توان پوشید؟

- جامه بر اثر پوشیدن، آلوده نیز می‌شود. این آلودگی خرافات و تعصبات و توهماتی است که به تدریج در آئین‌های کهن راه یافته.

همانطور که می‌بینیم زندگی در این عصر با آئین‌های پیشین، بسیار مشکل‌آفرین است. ایمان به آئین بهائی—تازه‌ترین جامه خدا بما—همه این مشکلات را از میان بر می‌دارد. این جامه نیز پس از هزار سال یا بیشتر کهنه خواهد شد. در آن زمان، پیامبری دیگر بار دیگر به زندگانی مردمان پاکی و تازگی می‌بخشد.

این چنین است نقشه یزدان برای سعادت بندگان. شما هر دینی دارید، آنرا از دست نمی‌دهید، زیرا جامه نو همان جامه پیشین است که با طرحی نو به دست خدا برای شما دوخته شده. اگر هم جامه‌ای ندارید، این جامه نورا چندی بپوشید و بیازمائید تا به بینید تا چه حد به زندگانی شما زیبایی و صفا می‌بخشد.



آزادی از باورهای کهن

بخاطر رفتار ناپسند و فتنه و فساد از گروهی از متظاهران به دین و ایمان، بسیاری از مردم عصر ما، دست و دل از دین و ایمان برداشته‌اند. بخاطر رفتار ناپسند ملایان حاکم در ایران، این تمایل میان ایرانیان از هر ملت دیگر بیشتر گسترش یافته. اگر شما از این گروهید، بخاطر آزادی از باورها و بستگی‌های پیشین، از امتیاز خاصی برخوردارید.

پذیرفتن آئین تازه یزدان را می‌توان به انتقال نهالی از باغی به باغ دیگر تشبیه نمود. پیروان آئین‌های کهن نهال‌هایی هستند که ریشه‌های عمیق در آئین خود پرورده‌اند. انتقال این نهال‌ها با این ریشه‌ها از باغی آشنا به باغی تازه و نا آشنا، بسیار دشوار است. انتظارات خانوادگی و وفاداری به باورهای نیاکان، آنها را از آزادی فکر و دگراندیشی باز می‌دارد. اگر این مؤمنان خود را از این‌گونه بستگی‌ها برهانند و به باغ تازه و پر شکوفه آئین تازه یزدان قدمی گذارند و نظری نمایند، از دیدن زیبایی‌های آن چنان متحیر شوند و به وجد و سرور آیند که حتی تصور بازگشتن به باغ کهن به خاطرشان نگذرد.

مؤمنین متعصب از هر باوری باشند—چه یهودی، چه زردشتی، چه مسیحی، چه مسلمان—پژوهش درباره آئینی تازه را نه تنها غیر لازم بلکه گناه می‌شمرند.

آزادی شما از ریشه‌های آئین‌های کهن، به شما آزادی می‌بخشد تا به آئین تازه یزدان با بی‌طرفی، بدون پیشداوری، نظر نمائید. اگر شما ریشه‌های باورهای کهن را بریده‌اید و از انتظارات خانوادگی آزادید، این آزادی امتیازی است بزرگ، آنرا کوچک نشمرید.

۲



پیامبران یزدان را چگونه می توان شناخت؟

بسیاری از مردمان خواهان شناسائی فرستادگان یزدانند، اما نمی دانند از چه راه می توان آنان را شناخت. این کتاب در پاسخ به این پرسش و نیاز و برای این جویندگان حقیقت نگاشته شده.

پیامبران یزدان را چگونه می توان شناخت؟ آیا پرسشی مهمتر از این می توان تصور نمود؟ سرنوشت جاودانی ما و تأسیس بنیان صلح و صفا در دنیا مرتبط به شناسائی و پیروی از این پیامبران است. زیرا آنها راهنمای ما از جانب پروردگارانند. جز خالق ما چه کسی از اسرار رستگاری ما آگاه است؟ رمز کامرانی و شادمانی ما در یافتن و شناختن نقشه آفرینش ماست. اگر این



نقشه را نیاموزیم و تحقق نبخشیم، بنابر گفتار پروردگار، روی صلح و صفا نبینیم و به جام کامیابی و خوشبختی پایدار هرگز دست نیابیم.

چرا میلیونها نفر در سراسر جهان به آئین بهائی گرویده‌اند؟ چرا آنها گفتار دو پیامبر عصر ما، حضرت باب و حضرت بهاء الله را گفتار خدا می‌دانند؟

بنابر شهادت یزدان، گفتار پیامبران برترین راهنما و مطمئن‌ترین میزان حقیقت آنهاست. در این راه هیچ انسانی قادر به مقابله به مثل با آنها نیست:

حقّ به جمیع جهات و اعمال و افعال و اقوال به منابه [مانند] آفتاب از دوش
[غیرش] واضح و ممتاز.^۱
حضرت بهاء الله

ولو عند الله شیئاً اشرف من الکلام لیجعلہ بینہ و بین رسلہ.^۲
حضرت باب
اگر نزد خدا چیزی گرامی‌تر از گفتار بود، خداوند آنرا میان خود و فرستادگانش قرار می‌داد.

گر بُدی گوهری و رای سخن آن فرود آمدی به جای سخن

نمونه‌هایی چند از آثار آسمانی بهائی را که در این کتاب تقدیم شده، به دل و جان بخوانید و به بینید که آیا قدرت و عظمت و ابهت پروردگار را در آنها می‌یابید و "الحن سخن یزدان" را در آنها می‌شنوید؟

مسئولیت ما در برابر آفریننده ما

دو پیامبر عصر ما، حضرت باب و حضرت بهاء الله، آثار خود را که به بیش از صد جلد می‌رسند، همه را به خدا نسبت می‌دهند. آنها بارها به تأکید اظهار می‌دارند که آنچه می‌گویند همه از خالق جهان است، نه از یک انسان عاجز و ناتوان. چه بخوایم چه نخواهیم، هریک از ما با شنیدن این خبر و این ادعا در برابر خدا مسئولیم که به جستجو پردازیم و در کمال اطمینان به این



پرسش پاسخ دهیم: آیا این دو پیامبر در ادعای خود صادق‌اند یا کاذب؟ آیا گفتارشان از خداست یا از خود آنها؟ جز این دو، یعنی "صادق یا کاذب" چه پاسخ دیگری به این پرسش می‌توان داد؟ آیا رواست چنین مسئله و مسئولیتی را کوچک شمیریم و در گوشه فراموشی سپریم؟ آیا جایز است چنین خبر بزرگی را نادیده و ناشنیده انکاریم؟ ما انسان‌ها همه نظر به منافع شخصی خود داریم. چرا در این مورد قصور ورزیم؟ چرا از آنچه به‌خیر و صلاح ماست روی برتابیم؟

تفاوت میان آفتاب و شمع

آیا شناسائی گفتار پروردگار و تمیز دادن آن از غیر آن دشوار است؟ خالق ما بما یقین می‌دهد که گفتارش مانند آفتاب جهان‌تاب در میان سخنان بندگانش تابان و درخشان است. آیا تشخیص آفتاب از غیر آن مافوق توانائی ماست؟ این نوشته ابرها را از پیش چشمان شما برمی‌دارد تا این آفتاب را تابان و درخشان ببینید و بشناسید. شما در صورتی به این هدف بزرگ می‌رسید و پرتو حقیقت را در این دو فرستاده یزدان می‌بینید که به چشم خود بنگرید، نه به چشم دیگران و یا از پس پرده‌های تصورات و شایعات گسترده و بی‌اعتبار میان مردمان.

مطالعه و دقت در مندرجات این کتاب به شما یاری می‌دهد که منشأ آسمانی این دو پیامبر را به آسانی و روشنی ببینید و بشناسید. زیرا مسئولیت شما، مقایسه یک شمع با شمع دیگر نیست. مسئولیت شما مقایسه قدرت و عظمت و درخشش آفتاب تابان با شعله‌های لرزان و بی‌توان شمع هاست. این آفتاب سخن یزدان است و این شمع‌ها افکار و گفتار مردمان. آیا تشخیص این همه تفاوت مافوق توانائی شماست؟ اگر با فکر نقاد و دیده باز



و قلب پاک بنگرید، اشتباه در این راه و خطا در داوری در این مسئله برای شما به هیچ وجه ممکن نیست.

مهم ترین تصمیم در زندگانی شما

خالق ما بما می آموزد که ما را بیهوده نیافریده و هرگز بندگانش را به حال خود بی راهنما نگذاشته و نمی گذارد. او در گفتار فرستادگانش راه رهایی ما را بما می نماید و رمز کامرانی و شادمانی جاودانی را بما می آموزد. بدون آگاهی از دانش و حکمت یزدان که در گفتارش آشکار است، چگونه می توانیم اسرار آفرینش خود را دریابیم و جهان را از جنگ و جدائی و بلا برهانیم؟

خالق ما به تکرار بما اخطار می دهد که خبر ظهور فرستادگانش را که برای یاری و راهنمایی ما می آیند، کوچک نشمریم. اگر به آنها بی اعتنا باشیم، جز بی اعتنائی بما، از جانب فرستنده آنها، چه انتظاری می توان داشت؟ آیا این عادلانه نیست؟ اگر شما به کسی سلام گوئید و او به شما پاسخ ندهد، چه احساسی می کنید؟ آیا رفتار او موجب بی اعتنائی شما نخواهد شد؟ بدون عشق خدا و نزدیکی به خدا، زندگی بیهوده و بی معناست.

به یقین بدانید که تمام تصمیمات شما در سراسر زندگانی شما، قابل قیاس با داوری شما و تصمیم شما درباره فرستادگان خدا نیست. زیرا پیامد هر موفقیت یا شکستی در این دنیا کوتاه و ناپایدار است، مگر پیامد پذیرش یا رد نقشه یزدان برای سعادت انسان و رهایی جهان از بلاها و رنج های بی کران. بدون یاری و راهنمایی پروردگار، کامرانی و شادمانی پایدار، چه در این جهان و چه در جهان جاودان، برای احدی ممکن نیست.



بنابر گفتار خدا، زندگانی ما در این دنیا نخستین گام در سفری بی‌حد و بی‌پایان است. ما به اراده خدا هستی یافته‌ایم و سرانجام به سوی او باز می‌گردیم. چه بخواهیم چه نخواهیم، این نقشه آفرینش ما و سرنوشت جاودانی ماست. آیا جایز است که در آنچه به خیر و صلاح ماست قصور ورزیم؟ آیا رواست این مسئولیت بزرگ را کوچک شمیریم و خبر ظهور دو فرستاده یزدان را نادیده و ناشنیده انگاریم؟





"بهاء الله" کیست؟

بهاء الله یعنی "نور یزدان و فرّیزدان"* . از معنای این لقب می توان نقش همه پیامبران را شناخت . اگر چه این نام خاص فرستاده عصر ماست ، اما در معنا ، درباره همه فرستادگان یزدان صادق است . پروردگار در هر عصری بنابر نیاز بندگانش ، در آئینه روح یکی از برگزیدگانش می تابد تا پرتو شکوه و جلال و عظمتش را بما بنماید و ما را از سرنوشت جاودانی خود آگاه کند . اگر چه پیام آوران یزدان هر یک نامی خاص خود دارند ، اما هدف و حقیقت وجود آنها یکی است . نور آفتاب را بهر نامی بنامیم ، همان نور است . اگر چه "بهاء الله" به ظاهر اشاره به یک انسان است ، ولی در حقیقت اشاره به روح

* بنابر فرهنگ بزرگ سخن ، واژه "بهاء" یعنی : روشنی ، رونق ، درخشندگی ، زیبایی ، نیکوئی ، فرّیا جلال . فرهنگ عمید ، "عظمت" را نیز به این صفات می افزاید .



خداست که بار دیگر در یکی از بندگانش جلوه نمود و برای شادمانی و شکوفائی ما به زبان او با ما سخن گفت.

روح یا نفس پیامبران را می توان به آئینه تشبیه نمود و فروغ و فرّ خدا را در روح آنها به پرتو آفتاب. در این گفتار، حضرت بهاء الله تفاوت این دو، یعنی نقش پرتو آفتاب و آئینه را بیان می فرمایند:

ثم اعلم بأنّ هذا الغلام كلّما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلّما يرتدّ البصر الى تجلّيات الّتي ظهرت منها يجدها سلطان الغيب و الشّهود.^۱ حضرت بهاء الله پس بدان که هرگاه این غلام^{*} به نفسش نظر می اندازد، او را کمترین می بیند. و هرگاه نظر را به پرتوی که در او تابان است منعطف می سازد، او را سلطان عالم غیب و عیان می یابد.

حضرت مسیح می فرمایند "من کلمه بودم، کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود." مسیحیان از این سخن پنداشته اند که حضرت مسیح برابر با خداست. اگر به جای واژه "کلمه" واژه نور یا فکر بکار بریم، مقصود از گفتار حضرت مسیح آشکار می شود: "من نور بودم، نور نزد خدا بود، و نور خدا بود." "من فکر بودم، فکر نزد خدا بود، و فکر خدا بود" اگرچه نور از آفتاب سرچشمه می گیرد، اما نور را نمی توان برابر با آفتاب دانست. اگرچه فکر از متفکر سرچشمه می گیرد، اما با او یکسان نیست. تنها نشانه ای از وجود اوست.

سخن جز حامل فکر چیست؟ ما فکریم و فکر ما اشعه ای از روح ماست. پس نزدیکی با گفتار خدا، نزدیکی به فکر خداست، و دیدن فکر خدا، دیدن خداست. حضرت مسیح فرموده اند: "خوشا به حال پاک دلان. آنها خدا را خواهند دید." نزدیک ترین و هموارترین راه به دیدار خدا، گفتار خداست.

^{*} غلام: اشاره به حضرت بهاء الله.



پروردگار در پس پرده سخنش پنهان است. وظیفه ما در این سرا دیدن و شناختن چهره او در پس این پرده است. هرچه این پرده شفاف‌تر شود، عشق ما به خدا بیشتر می‌شود.

نزدیک شوید و گفتارش را بیابید. گفتار پیک [وسیله] دیدار اوست. شما را از تاریکی رهاند و به روشنائی رساند.^۲
حضرت بهاء‌الله

فکر خدا چراغ راهنمای ما به سوی شادمانی و کامرانی و عزت جاودانی ماست. بدون پرتو این چراغ، زندگانی ما تاریک و غم‌افزا و بی‌هدف و بی‌معناست.

دیدن بهاء‌الله فروغ و فرّ خدا

لقب "بهاء‌الله" (Glory of God) بارها در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان در اشاره به موعود عصر ما بکار رفته.^{*} در بعضی از این پیش‌بینی‌ها، سخن از دیدن بهاء‌الله است. شکوه و جلال خدا را جز در فرستاده‌اش چگونه می‌توان دید؟

آیا من به شما نگفتم که اگر ایمان داشته باشید، بهاء‌الله را خواهید دید؟

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۱۱، آیه ۴۰)

Did I not tell you that if you have faith, you will see the Glory of God?
Christ (John 11:40)



آنها بهاء‌الله را که شکوه و فرّ خدای ماست خواهند دید. اشعیا، فصل ۳۵: آیه ۲

They will see the glory of the Lord, the splendor of our God. Isaiah 35:2

^{*} بعضی از معانی واژه "glory" به انگلیسی: فرّ و شکوه splendor، روشنی brightness، بزرگترین و برترین فرّ و شکوه greatest magnificence or splendor، تبرک آسمانی bliss of heaven.



بهاء الله ظاهر خواهد شد و همه مردم جهان آنرا با هم خواهند دید.

اشعیا، فصل ۴۰، آیه ۵

And the glory of the Lord will be revealed, and all people will see it together.

Isaiah 40:5

هدف اجتماعی آئین بهائی، وحدت و یگانگی میان اقوام و ملت‌های جهان است:

من* می‌آیم تا همه ملت‌ها و زبان‌ها را گرد هم آورم. آنها خواهند آمد تا "فروغ" من* [بهاء الله] را ببینند.

اشعیا، فصل ۶۶، آیه ۱۸

I am coming to gather all nations and tongues, and they shall come and shall see My glory.

Isaiah 66:18

زمانی نو و روزی نو فرا رسیده و پرتو بزرگی و فرّیزدان بر جهان تابیده. چرا بیشتر مردمان از این مژده شادی بخش بی‌خبرند؟

ای اورشلیم! برخیز [و از شادی] روشن شو! زیرا نورت آمده و بهاء الله بر تو تابیده. به بین! تاریکی زمین را فرا گرفته و شب تیره ملت‌ها را پوشانده، [اما تو شاد باش زیرا] پروردگار و فرّش [بهاء الله] بر تو می‌تابد.

اشعیا، فصل ۶۰، آیه‌های ۱-۲

Arise, shine, Jerusalem, for your light has come, and the glory of the Lord rises [has dawned REB] upon you. See, darkness covers the earth and thick darkness is over the peoples, but the Lord rises upon you and his glory appears over you.

Isaiah 60:1-2

* من: اشاره به "روح اعظم الهی" است. فروغ من: فروغ خدا.

⊛ روشن شو: چشمت روشن.



در عصر ما بیشتر مردم عالم، نام بهاء‌الله را نشنیده‌اند. اما زمانی خواهد رسید که این نام زبانزد جمیع مردم جهان خواهد شد:

زمین از شناسائی "بهاء‌الله" پر (لبریز) خواهد شد، همانطور که آبها دریا را می‌پوشانند.
حقوق، فصل ۲، آیه ۱۴

For the earth shall be filled with the knowledge of the Glory of the Lord, as the waters cover the sea.
Habakkuk 2:14



همانطور که زنده بودن من حقیقی است، همانطور نیز عالم از بهاء‌الله (از فروغ و فرّ خدا) پر (سرشار) خواهد گشت.
اعداد، فصل ۱۴، آیه ۲۱

As truly as I live, all the earth shall be filled with the glory of God.
Numbers 14:21

حضرت مسیح در اشاره به خدا، واژه "پدر" بکار می‌برند. "شکوه و فرّ پدر" در معنا برابر است با بهاء‌الله:

پسرانسان در "شکوه و فرّ پدرش" خواهد آمد.
حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۱۶، آیه ۲۷)

The Son of Man shall come in the Glory of His Father [Glory of God].
Christ (Matthew 16:27)



بنابر کتاب مقدس، مؤمنی فداکار به نام استیفان که سرانجام بخاطر ایمانش سنگسار شد، به افتخار دیدار دوروح بزرگ به نام عیسی و بهاء‌الله فائز گشت:

استیفان... بهاء‌الله و عیسی را دید که در دست راست خدا ایستاده‌اند.
اعمال رسولان، فصل ۷، آیه ۵۵

Stephen...saw the **Glory of God** and Jesus standing at the right hand of God.
Acts 7:55





حضرت باب که هدفشان آمادگی مردمان برای شناسائی و پذیرش حضرت بهاء الله بود، صریحاً لقب "بهاء الله" را در آثارشان بکار برده‌اند. در اشاره به کسانی که تأسیس نظم جهانی و وحدت عالم انسانی را می‌بینند:

طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله.^۳
حضرت باب
چه کامرواست کسی که نظم بهاء الله را به‌بیند.

مکاشفات یوحنا

یوحنا در رؤیائی اسرار آمیز از بسیاری از رویدادهای آئین بهائی خبر می‌یابد، از جمله نام پیامبری که برای بشر نظمی نوین می‌آورد:

سپس در یک رؤیا، [فرشته‌ای] مرا به‌قله کوه بلندی برد و از آنجا شهر مقدس اورشلیم را دیدم که از جانب خدا از آسمان پائین می‌آمد. شهر غرق در شکوه و جلال خدا [بهاء الله] بود، و مثل یک تکه جواهر قیمتی می‌درخشید.

مکاشفات یوحنا، فصل ۲۱، آیه‌های ۱۱-۱۰

"شهر مقدس اورشلیم" اشاره به تمدنی تازه است که از آسمان اراده الهی برای ما فرود آمده. آنچه این شهر را جلوه و جلا می‌بخشد، جلال و شکوه خدا، بهاء الله، است.

همانطور که دیدیم، اورشلیم به این مژده مفتخر شده:

ای اورشلیم! برخیز [و از شادی] روشن شو! زیرا نورت آمده و بهاء الله بر تو تاییده.

اشعیا، فصل ۶، آیه‌های ۲-۱

نقشه این شهر آسمانی از خداست، بنای آن با ما. در عصر ما پایه‌های این شهر زیبا، در سراسر دنیا بنا شده. اکنون میلیون‌ها نفر از بهائیان در بیش از



۲۰۰ کشور مشغول به ساختن این تمدن جهانی و برافراشتن این شهر آسمانیند.

حضرت مسیح در این رؤیا، چند بار به نام سازنده این شهر و تمدن نوین آن اشاره می‌کنند:

هر که این را می‌شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید: هر که پیروز شود*، از "مَن" یعنی نان آسمانی* خواهد خورد؛ و من به او سنگ سفیدی خواهم بخشید که بر آن نام جدیدی نوشته شده است، نامی که هیچکس از آن با خبر نیست، غیر از کسی که آن را دریافت می‌کند. مکاشفات یوحنا، فصل ۲، آیه ۱۷

حضرت مسیح به کسانی که به آئین نوین یزدان می‌گروند، نوید می‌دهند که خداوند نام تازه‌ای به آنها می‌بخشد. این نام تازه اشاره به کسانی است که خود را به بهاء نسبت می‌دهند، یعنی خود را بهائی می‌شمردند:

هر که پیروز شود... نام خدای خود را نیز بر او خواهم نهاد تا متعلق به شهر خدایم یعنی اورشلیم جدید گردد، شهری* که از جانب خدایم می‌آید. همچنین نام جدید خود را بر او خواهم نهاد. هر که این گفتار را می‌شنود، توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می‌گوید. مکاشفات یوحنا، فصل ۳، صفحات ۱۲-۱۳

"نام خدای خود" اشاره به بهاء نام اعظم خداست. شیخ بهائی نخستین کسی بود که این نام را در دعای سحرکشف کرد و بر خود نهاد.

یا اله العالم والظاهر بالاسم الاعظم.^۴
ای پروردگار عالم که به اسم اعظم ظاهری.

حضرت بهاء‌الله

* هر که پیروز شود: هر کس که بر شایعات دروغ و تعصبات و توهماتی که با روح پاکش در مبارزه‌اند پیروز شود.

* نان آسمانی: اشاره به گفتار پروردگار.

* شهری: نقشه شهر یا تمدنی نوین.



تبعید حضرت بهاء‌الله از شرق به غرب

تبعید حضرت بهاء‌الله از شرق عالم (ایران) به سوی غرب در این آیات پیش‌بینی شده:

سپس او مرا به [سوی] دروازه آورد، دروازه‌ای که رو به مشرق داشت. وانگاه بهاء‌الله [که به اسرائیل توجه داشت] با صدائی مانند غرّش رودخانه‌ای عظیم، از سوی شرق آمد و زمین به بهاء او [فروغ و فرّش] تابان گشت. در حالی که بهاء‌الله از دروازه شرقی وارد معبد می‌شد، روح [الهی] مرا بلند نمود و به قسمت درونی معبد برد. من دیدم که بهاء‌الله معبد را از وجودش مملو ساخت. در حالی که آن فرد پهلوی من بود، شنیدم شخصی از درون معبد سخن می‌گوید. او بمن گفت: ای انسان! محل استقرار تخت سلطنت مرا می‌بینی؟ جائی که پاهایم را بر آن می‌نهم، و جائی که میان مردم اسرائیل تا ابد خواهم ماند. حزقیال آیه‌های ۶-۴، ۲-۱

حضرت بهاء‌الله سال‌های آخر عمرشان را در نواحی فلسطین گذراندند. بیش از نیم قرن پس از ورودشان به فلسطین، آن نواحی به دست یهودیان افتاد و کشور اسرائیل نام یافت. حضرت بهاء‌الله در همان نواحی در شهر کوچک عکا به جهان جاودان پیوستند و همانجا مقبره‌شان تا ابد خواهد ماند. درباره این رابطه‌ها و رویدادها چندی بیان‌دیشید:

- نام شخصی بهاء‌الله است. آیا هرگز چنین نامی شنیده‌اید؟
- این شخص از شرق عالم (ایران) به کشوری در غرب عالم (فلسطین) تبعید می‌شود. چقدر چنین تبعیدی نادر است.
- در هنگام تبعید این شخص، کشوری بنام اسرائیل وجود ندارد. بیش از نیم قرن بعد، محل زندگانی او اسرائیل نامیده می‌شود.



- این شخص تبعید شده بر تخت می‌نشیند. تخت حکومت پروردگار، دل‌های مردم پاک طینت است، حکومتی که هرگز به پایان نمی‌رسد. پادشاهان هرگز از این عزت و قدرت بهره‌ای ندارند.

در همین رؤیا، سخن از معبدی نیز به میان آمده که بر روی کوه ساخته خواهد شد:

This is the plan of the temple to be built on the top of the mountain; all its precincts on every side shall be the most holy.

Ezekiel 43:12

این نقشه معبدی است که در قله کوه ساخته خواهد شد. اطرافش تماماً مقدس است. حزقیال فصل ۴۳، آیه ۱۲

این پیش‌بینی اشاره به معبدی است که بر روی کوه کرمل ساخته خواهد شد. جای این معبد و نقشه آن اکنون مشخص است. از این گذشته مقبره حضرت باب نیز بر روی همین کوه بنا شده.

چقدر ترکیب این رویدادها بی‌سابقه و بی‌نظیرند. جز خالق آگاه و توانا، چه کسی از آینده با خبر است؟ چه کسی می‌تواند از رویدادی چنین بی‌مانند، حدود ۳۰۰۰ سال پیش، آگاه باشد و به آن خبر دهد؟ آنچه در اینجا بحث شد، تنها مرتبط به نام بهاء‌الله است. توضیح سایر پیش‌گوئی‌های کتاب مقدس و قرآن در بیش از ۲۵۰۰ صفحه در چهار جلد به چاپ رسیده است.

پژوهشگران مسیحی

پیش از آنکه حضرت باب آغاز عصر نوین را اعلان فرمایند، گروهی از پژوهشگران مسیحی، پس از سالها تحقیق، به این نتیجه رسیدند که حضرت مسیح در سال ۱۸۴۳ یا ۱۸۴۴ به عالم خاکی ما رجوع خواهند فرمود. در میان این پژوهشگران، از همه معروف‌تر، ویلیام میلر، از کشور آمریکاست. او



نه تنها سال ظهور آن موعود را یافت، از نام نوین ایشان نیز آگاه شد. این گفتار در ۱۸۴۲ میلادی، دو سال پیش از ظهور حضرت باب در کتاب این پژوهشگر به چاپ رسید:

I believe that the Scriptures do reveal unto us, in plain language, that Jesus Christ will appear again on this earth...in *the glory of God*.

William Miller

*Views of the Prophecies and
Prophetic Chronology, 1842, p. 33*

من بر این باورم که کتاب مقدس با بیانی روشن بما نشان می دهد که عیسی مسیح دوباره در این زمین در "فرّ و شکوه خدا" ظاهر خواهد شد.

این محقق مسیحی ثابت کرد که حضرت مسیح در سال ۱۸۴۴ رجوع خواهند نمود. دلائل او چنان محکم بود که دهها هزار نفر در آمریکا نظر او را پذیرفتند. اما بجای اینکه موعودشان را در زمین بیابند، نگاهشان به آسمان بود. فرقه مسیحی روز شنبه (Seventh Day Adventists) از این نهضت پدید آمد. کتاب مقدس بیش از ده بار به رجعت حضرت مسیح در سال ۱۸۴۴ میلادی اشاره می کند. حتی سال ظهور آن موعود را بنابر تاریخ هجری قمری یعنی ۱۲۶۰ بما می دهد (مکاشفات یوحنا، فصل ۱۱، آیه ۳). دانشمندان مسیحی در چند کشور، مستقل از یکدیگر، سال ظهور حضرت باب (رجوع مسیح) را در ۱۸۴۴ میلادی کشف کردند. کتاب: *I Shall Come Again* این تاریخ ها را به تفصیل توضیح می دهد.

پیامبران یزدان یکسانند

بنابر گفتار حضرت بهاء الله، پیامبران یزدان اگر چه به ظاهر متفاوت اند و نام های متفاوت دارند، اما همه آنها حکم یک پیامبر دارند، زیرا یک روح اعظم الهی—در همه آنها تابان است. هر یک از آنها را می توان



"رجعت یا برگشت" دیگری دانست. بنابر این، حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، هر دو "وعده رجعت" حضرت مسیح را تحقق بخشیدند.

هر یک از فرستادگان یزدان، هم اولند و هم آخر:

من الف و یا هستم. من ابتدا و انتها هستم.

حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۱، آیه ۷)

این پیام کسی است که اول و آخر است.

حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۲، آیه ۹)

اول و آخر بودن همه پیامبران، پاسخی است به کسانی که رسول اکرم را آخرین پیامبر و یا حضرت مسیح را تنها نجات دهنده می‌دانند.

خدا بندگانش را یکسان دوست دارد و پرتو عشقش را بر همه آنها یکسان می‌تابد. اگر جایز نیست که ما بندگان بعضی از فرزندان خود را کم‌تر یا بیشتر دوست بداریم، چگونه ممکن است که خالق ما چنین کند؟

او آفتابش را بر نیک و بد یکسان می‌تابد و بارانش را بر مردم پرهیزکار و غیر پرهیزکار هر دو فرود می‌آورد.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۵، آیه ۴۵)

اگرچه فصل‌های سال دگرگون می‌شوند، اما آفتاب یکی است. اگرچه پیامبران هر یک نامی تازه دارند و در موسمی تازه به‌ظهور می‌رسند، اما منشأ همه آنها خالق ماست که چون آفتاب بنابر استعداد و نیاز ما بر آئینه روح فرستادگانش می‌تابد تا به‌ما روشنی بخشد و ما را از سرنوشت جاودانی خود آگاه کند.

فروغ و فرآیندی در اوستا

بنابر فرهنگ معین، اوستا بارها از "سوشیانت" هائی خبر داده که در آخرالزمان (the end of Age) برای نجات مردمان به‌ظهور می‌رسند.



سوشیانت (Sosyant) یعنی "نجات دهنده مردمان و رهاننده آئین یزدان" از دست متظاهران به ایمان. بنابر این فرهنگ، نام یکی از این نجات دهندگان "اوشیدر" یا "هوشیدر" است^۴. حضرت عبدالبهاء می فرماید لقب "هوشیدر" (هوشی در) اشاره به حضرت باب است. آن موعود دری یا بابی بودند به دانش و حکمت یزدان که به روی موعود دیگری به نام "بهاء الله" باز شدند تا "فروغ و فرّ ایزدی" از ظهورشان بر ساکنان جهان بتابد^۵.

اوستا از ظهور نجات دهنده دیگری خبر می دهد که با ظهورش "فرّ اهورامزدا" (که در معنا برابر است با "بهاء الله") بر مردم جهان می تابد:

فرّ کیانی... فرّی که از آن "اهورامزدا" است. اهورامزدا از پرتو آن، آفریدگان را پدید آورد... تا آنان گیتی را دگرگون کنند و از نو بسازند... بدان هنگام که مردگان دگر باره برخیزند^۶ و زندگی جاودانه آغاز گردد. سوشیانت بدر آید و جهان را به آرزوی خویش دگرگون سازد.^۷

درباره پیروان سوشیانت، می فرمایند: "آنان خواستار نو ساختن گیتی اند."^۸

شبهه این گفتار در آثار حضرت بهاء الله بسیار است:

باید کل در اصلاح عالم بکوشند. عالم یک وطن است... باید کل به کمال اتحاد و اتفاق به تعمیر آن همت گمارند.^۹

مژده های حضرت زردشت همه با ظهور دو موعود عصر ما دقیقاً تحقق یافته.

^۴ معانی هوش بنابر فرهنگ عمید: عقل، خرد، (حکمت) جان، روان.

^۵ در اوستا، واژه های "فروغ و فرّ" در طی یک فصل (کرده یکم) چهارده بار تکرار شده.

^۶ مردگان: در نظر یزدان، مردم بی ایمان که از زندگانی جاودانی بی بهره اند، و از مردگان بشمار می روند. ظهور پیامبران، رستاخیز روحانی است. به نیروی ایمان به آئین نوین یزدان، مردمان زندگی تازه و جاودان می یابند.



فردوسی سخن‌سرای بزرگ ایران

فردوسی نیز از ظهور پیامبری که از او "فرّ ایزدی" به چهار سوی جهان می‌تابد خبر داده. ممکن است این سخن‌سرای بزرگ در سرودن این ابیات از سخنان حضرت زردشت الهام گرفته:

زیاید از این پس یکی نامدار	زدشت سواران نیزه‌گذار
یکی مرد پاکیزه نیک‌خوی	بدو دین یزدان شود چار سوی
کزو گردد ایمن جهان از بدی	بتابد از او فرّه ایزدی

در سه بیت پیش می‌توان این نشانه‌ها را یافت:

- "یکی مرد پاکیزه نیک‌خوی." فرستادگان یزدان نمونه پاکي و آزادگی و خلق و خوی انسانِ کامل‌اند. رفتار و گفتار آنها کاملاً در اختیار پروردگار است.
 - "بدو دین یزدان شود چار سوی." برای نخستین بار در تاریخ بشر، دین یزدان برای جمیع مردم جهان آمده. هم‌اکنون آئین بهائی به چهارسوی جهان به بیش از دویست کشور رسیده است.
 - "کزو گردد ایمن جهان از بدی." حضرت بهاء‌الله می‌فرماید هدف پروردگار در این زمان ایجاد دنیائی است چنان امن و امان که اگر زیبا رویان از شرق جهان به غرب آن بروند، احدی به نظر هوی و هوس به‌آنان ننگرد، و اگر کسی از معادن و ذخائر طلا و نقره بگذرد، توجهی به آنها ننماید. آیا امنیتی از این بیشتر می‌توان تصور نمود؟
- بار دیگر می‌بینیم که در شعر فردوسی، سخن از جهان به میان آمده، نه کشوری یا گروهی از مردمان. جز به یاری پروردگار چگونه می‌توان به چنین



امنیتی بی‌نظیر و بی‌سابقه در سراسر جهان دست یافت؟ پیشرفته‌ترین کشورهای عصر ما از این درجه از امنیت بی‌بهره‌اند.

• بتابد از او "فرّه ایزدی". "فرّه ایزدی" درست ترجمهٔ فارسی "بهاء‌الله" است. هدفِ دارنده این نام، تأییدن شکوه و جلال و فرّیزدان بر همه ساکنان جهان است.

• مورخین می‌گویند "دشتِ سوارانِ نیره‌گذار" اشاره به استان مازندران است. اگر سخن آنها را بپذیریم، خواهیم دید که اجداد حضرت بهاء‌الله قرن‌ها در قریه‌ای در استان مازندران به نام نور می‌زیستند. پدر حضرت بهاء‌الله، میرزا بزرگِ نوری* نام داشت. منزل ایشان، در آن قریه تا پیش از انقلاب در اختیار بهائیان بود. کسی که "نور خدا و فرّ خدا" لقب یافته، زادگاه اجدادش نور نام دارد، پس ظهورش "نور بر نور است".

بزرگترین پیروزی

همانطور که دیدیم، حضرت مسیح می‌فرمایند "هر که پیروز شود... نام خدای خود را نیز بر او خواهم نهاد". این نام "بهاء" است، نامی که بهائیان آنرا "اسم اعظم" دانسته، نقشش را بر انگشترشان می‌نهند و خود را به این سبب بهائی می‌خوانند. پذیرفتن آئینی نو و نامی نو برای مؤمنانی که از آغاز زندگانی با نامی دیگر مانوس بوده و به آن بستگی یافته‌اند، بسیار دشوار است. به همین سبب حضرت مسیح به پیروزمندان در این مبارزه بزرگ، هر پاداشی که به‌تصور ما آید یا نیاید وعده داده‌اند. مثلاً می‌فرمایند "من آنها را

*میرزا بزرگ: یکی از بهترین خوشنویسان عصر قاجار که در دربار محمد شاه مقامی ارجمند داشت.



روی تختم پهلوی خودم می‌نشانم". آیا افتخاری از این برتر می‌توان تصور نمود؟

بزرگترین چالش ما و پر افتخارترین پیروزی ما در این دنیا چیست؟ این چالش و این پیروزی، غلبه بر نفس خودخواه ماست، نفسی توانا که در همه ما کوشاست. جمیع مشکلات بشر از تمایلات و هوس‌های این نفس سرچشمه می‌گیرند. نقش اصلی این حاکم نزدیک‌نگر، پنهان داشتن هدف زندگانی و سرنوشت جاودانی ما از نفس خردمند و دوراندیش ماست. پیروزی راستین غلبه بر این نفس است، نه غلبه بر قومی یا کشوری. چه بسا کشورگشایان که اسیر این نفس بوده و هستند.

عدم صرف وقت و پژوهش در شناسائی آئینی نو و پذیرفتن نامی نو، تنها یکی از تمایلات نفس خودخواه ماست. چهره این نفس را در جمیع امور زندگانی انسان می‌توان دید. توده مردمان به کدامیک از این گزینه‌ها متمایلند: آگاهی از اسرار آفرینش و کسب علم و دانش، یا خوش‌گذرانی و تفریح و گردش؟ صفا و پاکی سیرت، یا زیبایی و صافی صورت؟ همه خودخواهی‌ها، ظلم‌ها، و بلاها کار این نفس است.

در برابر این نفس توانا، این حاکم مقتدر، چگونه می‌توان به پیروزی رسید؟ چگونه این سد آهنین را می‌توان در هم شکست؟ چه نیروئی قادر است ما را از نزدیک‌نگری به دور اندیشی برساند؟ چه کسی می‌تواند نظر ما را از عشق به راحت و لذت دور روزه دنیا به عشق و عاشقی با خدائی نادیده و ناپیدا منعطف سازد؟ تنها راه و نخستین گام در این سفر کسب دانش است، دانشی که خالق ما به زبان فرستادگانش بما می‌آموزد. این دانش، چراغ راه ماست. بدون آگاهی از اسرار آفرینش، زندگانی ما در این دنیا جز در تاریکی زیستن و مردن چیزی نیست. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید، عزتی نیست مگر در علمی که خداوند در کتابش بما آموخته، و نوری نیست مگر



در شناسائی آیاتش.^۸ هدف این کتاب، شرح این علم و معرفی این آیات است.

برای رسیدن به آنچه خدا برای ما خواسته و مقدر داشته، علاوه بر نفس خودخواه ما، یک چالش دیگر نیز در راه ماست. و آن پیروزی بر افکار و تصورات نادرستی است که به ارث برده ایم و بدون تحقیق و کاوش درست پنداشته ایم. منشأ بسیاری از این تصورات و افکار نادرست، پیشوایان مذهبی اند که برای حفظ مقام خود و اثبات برتری آئینشان بر آئین های دیگر، به پیروانشان آموخته و آنها هم بدون تحقیق و تأمل پذیرفته اند. این پیشوایان، بخاطر نفوذشان در سرنوشت عالم انسان، نقشی بنیادین داشته و دارند.

این اختطارها و اندرزها اگرچه به ظاهر خطاب به مسیحیان است، اما همه مردم عصر ما را دربر می گیرند:

می دانم که ظاهراً کلیسایی فعال و زنده هستی، اما در حقیقت مرده ای. پس بیدار شو و به خود بیا و نگذار آنچه باقی مانده، از بین برود، چون آن هم در شرف نابودی است؛ زیرا رفتارت در نظر خدا پر از عیب و نقص است. بسوی آن پیغامی که ابتدا شنیدی و ایمان آوردی، بازگرد و به آن پای بند باش؛ نزد من بازگرد، وگرنه مانند دزد خواهم آمد و تو غافلگیر خواهی شد.

حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۳، آیه های ۲-۱)

اکنون در مقابل در ایستاده، در را می کوبم. هرکه صدای مرا بشنود و در را بگشاید، داخل شده، با او دوستی دائمی برقرار خواهم کرد، و او نیز با من. من بهرکه پیروز شود، اجازه خواهم داد که بر تخت سلطنتی ام، در کنار من بنشیند، همانطور که من نیز پیروز شدم و در کنار پدرم بر تخت او نشستم. هرکه این را می شنود، خوب توجه کند که روح خدا به کلیساها چه می گوید.

حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۳، آیه های ۲۲-۲۱)



بدون پیروزی بر این دو چالش و شکستن این دو سد بزرگ—یعنی غلبه بر نفس خودخواه ما و پاک سازی روح ما از تصورات و افکار نادرست—بنابر داوری خالق ما، نتیجه و ثمر زندگانی ما در دو دنیا، جز شکست چیزی نیست.



۴



چند نمونه از آثار بهاءالله، فروغ و فرّ ایزدی

در این آیات نظر نمائید تا شکوه و قدرت گفتار پروردگار را آشکار به بینید.
آیا هرگز دیده‌اید کسی به این سیاق سخن گوید؟

ترکیباتی مانند "بگو! ای بندگان" در آثار حضرت بهاءالله بارها بکار رفته. در این آیات خداوند به فرستاده‌اش امر می‌دهد که به بندگانم چنین "بگو". این واژه یا شبیه آن در کتاب‌های آسمانی دیگر نیز بکار رفته. در کتاب مقدس بارها می‌خوانیم: "پروردگار چنین می‌گوید" (Thus says the Lord).





به نام خداوند جهان!

ای دوستان! یزدان می‌فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و به‌پذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد... کیش الهی پدیدار و کردارش هویدا. بگو! ای بندگان، راه‌نما آمد بشتابید. بینندهٔ یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به‌زبان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم به‌سوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو... دارای جهان آمد، راهش دونِ راه‌ها و گفتارش دونِ گفتارها. بشنوید و بیایید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. این است گفتار پروردگار.^۱ حضرت بهاء‌الله



پرتو خورشید جهانگیر گیتی را روشن نموده و روزگار افسرده را تازگی بخشیده. نیکوست چشمی که دید و شناخت. از بی‌نیاز بخواه تا راز روزش را بنماید و ترا به‌زندگی تازه، تازه نماید. اوست توانا و اوست دانا.^۲ حضرت بهاء‌الله



ای بندگان!... این راه در میان راه‌ها مانند آفتاب جهانتاب است در میان ستارگان... این است سخن یکتا خداوند بی‌مانند.^۳ حضرت بهاء‌الله



ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی‌نیاز را به‌گوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاری‌ها و تیره‌گی تاریکی‌ها آزاد فرماید و به‌روشنائی پاینده رساند.^۴ حضرت بهاء‌الله



ای بندگان! اگر درد دوست دارید، درمان پدیدار. اگر دارای دیدهٔ بیننده‌اید گُل روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی بر افروزید و از نادانان بگریزید. این است گفتار پروردگار جهان.^۵ حضرت بهاء‌الله





بی نیاز به آواز بلند میفرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشید. راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری، از جهان و آنچه در اوست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^۶ حضرت بهاء الله

چند فقره از کلمات مکنونه عربی

یکی از آثار حضرت بهاء الله کتاب کوچکی است بنام "کلمات مکنونه". اگر این کتاب را که به دوزبان فارسی و عربی نازل شده بخوانید، در سراسر آن به روشنی می بینید که تنها سخن گو خداست که پرتو شکوه و جلالش را به زبان یک انسان به نام بهاء الله بما می نماید. درباره این نمونه ها از آن کتاب، چندی بیاندهشید تا به روشنی دریابید که جز خدا هرگز کسی قادر به این گونه سخن گفتن نبوده و نیست. (ترجمه به مضمون):

یا ابن الوجود!

رضوانک حبّی و جنتک وصلی فادخل فیها و لا تصبر هذا ما قدر لک فی ملکوتنا
الأعلى و جبروتنا الأسنی.^۷

ای فرزند هستی!

بهشت تو، محبت من و وصال من است. در این بهشت وارد شو و صبر مکن. خدا
چنین سرنوشتی برای تو در ملکوت خود خواسته.

یا ابن البشر!

ان تحبّ نفسی فأعرض عن نفسک و ان ترد رضائی فأغضض عن رضائک لتکون
فیّ فانیاً و اکون فیک باقیاً.^۸

ای فرزند بشر!

اگر مرا دوست داری، از نفس خودخواهت روی بگردان، و اگر رضای مرا خواهی،
از خواست خود چشم بپوش تا تو در من نیست، و من در تو باقی شوم.



یا ابن الانسان!

كنت في قدم ذاتي وازليّة كينونتي عرفت حبي فيك خلقتك و القيت عليك مثالي
و اظهرت لك جمالي.^۹

ای فرزند انسان!

در زمانی بی آغاز، احساس محبت به تو را در خود یافتم، تو را شبیه خود آفریدم و
زیبائیم را در تو نمودم.



یا ابن الانسان!

احببت خلقتك فاحببني كي اذكرك و في روح الحياة اثبتك.^{۱۰}

ای فرزند انسان!

دوست داشتتم تو را بیافرینم، پس تو را آفریدم. تو نیز مرا دوست بدار تا تو را به یاد
آورم و زندگانی جاودانی به تو بخشم.



یا ابن الرّوح!

ما قدر لك الراحة الا باعراضك عن نفسك و اقبالك بنفسي.^{۱۱}

ای فرزند روح!

راحت و رفاه برای تو ممکن نیست، مگر از نفست روی بگردانی و به نفس من روی
آوری.



یا ابن البیان!

حبي فيك فاعرفه منك لتجدني قريباً.^{۱۲}

ای فرزند بیان!

محبّت من (عشق من به تو) در روح توست. از آن آگاه شو، تا مرا نزدیک خود بیابی.





یا ابن الوجود!

اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کلّ شیء لأنّ صنعی کامل و حکمی نافذ لا تشکّ فیہ و لا تکن فیہ مریباً.^{۱۳}

ای فرزند وجود!

جوهر نورم را در تو به ودیعه نهادم. با داشتن این جوهر از هر چیز دیگر بی نیازی. آفریده من کامل است و حکمم نافذ، شک و شبهه مکن.



یا ابن الرّوح!

خالقتک غنیاً کیف تفتقر و صنعتک عزیزاً بم تستدلّ و من جوهر العلم اظهرتک لم تستعلم عن دونی و من طین الحبّ عجتک کیف تشتغل بغیری فأرجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأً قیوماً.^{۱۴}

ای فرزند روح!

من تو را غنی ساختم، چرا خود را فقیر می شمری؟ و تو را عزیز آفریدم، چرا خود را ذلیل می دانی؟ و از جوهر علم تو را پدید آوردم، چرا از غیر من طلب علم می کنی؟ و از گِل محبت تو را سرشتم، چرا به غیر من مشغول می شوی؟ به خود نظر نما تا مرا در خودت قادر و قائم و مقتدر یابی.



یا ابن الانسان!

انت ملکی و ملکی لا یفنی کیف تخاف من فنائک و انت نوری و نوری لا یطفأ کیف تضطرب من اطفائک و انت بهائی و بهائی لا یغشی و انت قمیصی و قمیصی لا یبلی فاسترح فی حبک ایای لکی تجدنی فی الأفق الأعلى.^{۱۵}

ای فرزند انسان!

تو آفریده من و متعلق به منی. چرا از نیستی خود بیم داری؟ تو نور منی، نور من هرگز خاموش نمی شود. چرا از خاموش شدنت نگرانی؟ تو فرّ و شکوه منی. فرّ و شکوه



من هرگز پوشیده نمی شود. پس با داشتن محبت من در خود، در آرامش باش تا مرا در بهشت برین بیابی.



یا ابن العماء!

ادعوك الى البقاء وانت تبتغى الفناء بم اعرضت عما نحب و اقبلت الى ما تحب.^{۱۶}

ای فرزند عماء!^{*}

من تورا به عرصه بقا و هستی می خوانم، و تو فنا و نیستی می خواهی. چرا از آنچه ما برایت دوست داریم روگردانی و به آنچه خودت دوست داری روی می آوری؟



یا ابن الانسان!

اكف بنفسی عن دونی و لا تطلب معیناً سوائی لأن ما دونی لن يكفیک ابداً.^{۱۷}

ای فرزند انسان!

به داشتن من قانع باش و غیر مرا مجو، زیرا جز من هرگز چیزی تو را بی نیاز نخواهد نمود.

چه کسی در آیات پیش، خود را "من" می خواند؟ آیا این واژه از یک انسان است یا از خالق جهان؟ چه انسانی قادر است که با یقین و اطمینان بما بگوید: "من تورا آفریدم"؟ آیا شما هرگز چنین گفتاری را از کسی شنیده اید؟ پس هرگاه لقب "بهاء الله" را می بینید، به خاطر آورید که با روح خدا و شکوه و عظمت خالق جهان روبرو هستید، نه با یک انسان ناتوان. به معنای آن بیانید، نه به حروف یک لقب یا نام.

^{*} عماء: عالم ناپیدا، اشاره به خدا.



یک پیامبر با نام‌های گوناگون

حضرت مسیح می‌فرمایند "جز به من کسی به پدر نمی‌رسد" (انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیه ۶). واژه "من" اشاره به کیست؟ این واژه اشاره به "روح بزرگ یزدان" است که بارها با نام‌های گوناگون در فرستادگانش در این جهان تاییده و به زبان ما با ما سخن گفته. در عصر ما این "روح بزرگ" "بهاء الله" نام یافته.



بخش دوم



به چه دلیل پیامبران یزدان را می توان شناخت؟

هوالمشرق من افق البرهان.^۱ حضرت بهاءالله
او از افق برهان تابان است.

هوالمشرق من افق سماء البیان.^۲ حضرت بهاءالله
او از آسمان بیان تابان است.

ای اهل انصاف! اگر این امر [آئین] انکار شود، کدام امر در
ارض قابل اثبات است و یا لایق اقرار؟^۳ حضرت بهاءالله

شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و
برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد. دیگر تا همت شما از مراتب
انقطاع [وارستگی] چه ظاهر نماید.^۴ حضرت بهاءالله



پیامبران را از میوه‌شان بشناسید

از چه راهی می‌توان فرستادگان یزدان را شناخت؟ در این گفتار حضرت مسیح این راه را به روشنی بما می‌نمایند:

از پیامبران دروغین بر حذر باشید که در لباس میش نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگ‌های درنده‌اند. آنها را از میوه‌شان خواهید شناخت. شما فرق انگور و یا انجیر و خار را می‌دانید. درخت سالم میوه خوب می‌دهد و درخت فاسد میوه بد. درخت سالم نمی‌تواند میوه بد بدهد؛ درخت فاسد نیز میوه خوب نمی‌دهد. درخت‌هایی که میوه بد می‌دهند، بریده و در آتش انداخته می‌شوند. به این سبب من می‌گویم: شما از میوه‌شان آنها را خواهید شناخت. انجیل متی، فصل ۷، آیات ۱۵-۲۰

نه تنها پیامبران، بلکه هر انسانی را می‌توان از پندار و گفتار و رفتارش شناخت:



انسان به مثابه شجر است. اگر به اثمار مزین گشت، لایق مدح و ثنا بوده و هست، والا شجر بی ثمر قابل ناراست... اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبه از اثمار این شجره محسوب.^۵
حضرت بهاء الله

چه میوه‌هایی شیرین و دل‌نشینند؟ میوه‌هایی که موجب یگانگی، شادمانی و عشق شوند—عشق به خدا و خود و همه بندگان خدا. آیا میوه‌هایی از اینها شیرین‌تر و لذیذتر می‌توان تصور نمود؟ ریشه و عصاره آموزه‌های آئین بهائی جز یگانگی و عشق چیزی نیست. تشویق به رفتار و گفتار و پندار نیک، در آیات آئین بهائی هزارها بار تکرار شده:

انّ الانسان یرتفع بامانته و عفته و عقله و اخلاقه و یهبط بخیانته و کذبه و جهله و نفاقه.^۶
حضرت بهاء الله

انسان به امانت و عفت و عقل و اخلاقش بلند می‌شود، و به خیانت و دروغ و نادانی و نفاقش سقوط می‌کند.

حضرت عبدالبهاء در صدها نامه و خطابه اخلاق بهائی را توصیف فرموده‌اند. این یکی از آن نامه‌هاست:

یاران... باید خدمت به وحدت عالم انسانی و محبت و الفت بین جمیع بشر نمایند. جمیع طوایف و ادیان و مذاهب را به نهایت خلوص و خیرخواهی و محبت و مهربانی معامله کنند. در فکر آن باشند که ثمره از شجره وجود آنها حاصل گردد. و هیچ ثمری اعظم از محبت و الفت به جمیع بشر نیست. حضرت بهاء الله خطاب به عالم انسانی میفرماید که جمیع برگ یک دارید و ثمر یک شاخسار. در این صورت روابط قرابت و اخوت... در میان جمیع بشر ثابت و محقق گشت. پس به جان و دل بکوشید و به موجب این تعالیم حضرت بهاء الله روش و سلوک نمائید. هر مظلومی را ملجأ و پناه باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر توانا. هر مریضی را طیب حاذق باشید و هر مجروحی را مرهم فائق شوید. هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب راحت و تسکین. هر مغمومی را مسرور نمائید و هر گریانی را خندان کنید. هر تشنه را آب گوارا شوید و هر گرسنه را مائده آسمانی گردید. هر ذلیلی را سبب عزت شوید و



هر فقیری را سبب نعمت گردید. زنه‌ار، زنه‌ار* از این‌که قلبی را برنجانید. زنه‌ار، زنه‌ار از این‌که نفسی را بیازارید. زنه‌ار، زنه‌ار از این‌که با نفسی به‌خلاف محبّت حرکت و سلوک کنید. زنه‌ار، زنه‌ار از این‌که انسانی را مأیوس کنید. هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مأویّ جوید بهتر از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید. و هر انسانی که راضی به ذلّت نوع خویش شود البتّه نابود شود بهتر است. زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت بهتر از حیات. پس من شما را نصیحت می‌نمایم که تا توانید در خیر عموم کوشید و محبّت و الفت در کمال خلوص به‌جمیع افراد بشر ننماید. تعصّب جنسی و وطنی و دینی و مذهبی و سیاسی و تجاری و صناعی و زراعی جمیع را از میان بردارید تا آزاد از جمیع جهات باشید و مُشید^۶ بنیان وحدت عالم انسانی. جمیع اقالیم اقلیم واحد است و تمام ملل سلاله ابوالبشر. این تنازع بقا در بین گرگان درنده سبب این نزاع. و حال عرصه زمین وسیع است و خوان نعمت پروردگار ممدود در جمیع اقالیم. و علیک البه‌اء الابهی^۷

آیات پیش نمونه‌هائی از میوه‌های درخت آسمانیند. از این بهتر چه می‌توان انتظار داشت؟

آیا پیروان ادیان پیش، می‌کوشند که آئین بهائی را از میوه‌اش بشناسند؟ آنها درست مخالف دستور پیامبرانشان رفتار می‌کنند. بجای میوه، میزان‌های غیر مجاز بکار می‌برند:

۱. مژده‌ها یا خبرهای کتاب آسمانی خود را بنابر تصورات خود تفسیر می‌کنند، و عدم تحقق تصورات خود را دلیل بر نادرستی پیامبر تازه می‌شمرند. این نوع دستورات کتاب آسمانی خود را نادیده می‌گیرند:

First of all you must understand that no prophecy of scripture is a matter of one's own interpretation. 2 Peter 1:20

* زنه‌ار زنه‌ار: مبدا مبدا.

❖ مُشید: بناکننده.

❖ علیک البه‌اء الابهی: بر تو باد نوری که از هر نوری تابان‌تر است.



پیش از همه چیز توجه کنید که هیچ‌یک از پیش‌بینی‌های کتاب مقدس بسته به تفسیر شخصی کسی نیست. (هیچ‌کس اجازه ندارد تفسیر شخصی خودش را معتبر بداند).

نامه دوم پطرس، فصل ۱، آیه ۲۰

۲. بعضی از باورهای فقهی خود را که ساخته تصورات پیشوایان آنهاست، حقیقت مطلق می‌شمردند. اگر پیامبر تازه تفسیر متداول آنها را نپذیرد، او را پیامبر دروغ می‌خوانند. مثلاً اگر پیامبر تازه بگوید، اسلام آخرین دین نیست و یا مسیح فرستاده خداست، نه برابر با خدا، همین را دلیل بر کذب او می‌شمردند. در حالی که بنا بر کتاب آسمانی خود، مجاز نیستند که داوری خود را نسبت به اسرار کتاب آسمانی خود، حقیقت مطلق شمرند.

Therefore judge nothing before the appointed time, wait until the Lord comes. He will bring to light what is hidden in darkness.
I Corinthians 4:5

پیش از زمان معین شده، پیشداوری نکنید. صبر کنید تا خداوند بیاید. هر چه در تاریکی پنهان بوده او روشن خواهد ساخت. نامه اول قرنتیان، فصل ۴، آیه ۵

طاهره، قرّة العین

پیروان آئین بهائی، میوه‌های باغستان آسمانیند. بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر از آنان، مرگ را پذیرفتند، اما حتی به زبان ایمانشان را انکار نمودند. مشهورترین میوه این باغستان پرثمر طاهره قرّة العین است. در تاریخ چند هزار ساله ایران، زنی مانند او نمی‌توان یافت. نه تنها در ایران، بلکه در جهان، این زن یکتا و یگانه است. ادوارد براون، مستشرق بنام انگلیسی، می‌گوید که اگر حضرت باب دلیلی دیگر نداشت، داشتن پیروی مانند طاهره کافی بود که حقانیت خود را به اثبات رساند.



این شاعره شجاع و دانشمند، نقاب از چهره زیبای خود برداشت و به‌دیگر زنان—آفریده‌های شکوه و جمال یزدان—آموخت که عصر اسارت و بندگی در برابر مردان پایان یافته و زمانی تازه فرا رسیده. او میوه‌ای شاداب و دلنشین در باغستان پرشکوه یزدان بود که سرانجام جانش را با کمال عشق فدای عالم انسان نمود. طاهره زنی بود که عمق چاه را از زیستن در قصر پادشاه برتر شمرد.

یک پژوهشگر آمریکایی، از قول بستگان نزدیک طاهره می‌نویسد:

شاه نامه‌ای به طاهره نوشت که اگر دست از محبت حضرت باب بردارد و به‌جامعه اسلامی باز گردد، او را بانوی نخستِ دربار خویش خواهد نمود. طاهره در پشت نامه شاه، این بیت از اشعار خود را نوشت و به‌شاه فرستاد:

تو و ملک و جاه سکندری، منورسم و راه قلندری

اگر آن خوش است تو درخوری، وگر این بد است مرا سزا

شاه از دریافت پاسخ طاهره و تهوّر او متحیر گشت و گفت که تاریخ بانویی مانند او در خاطر نداشته و ندارد.^۸

گوینو، دیپلمات فرانسوی که در آن زمان در ایران می‌زیسته، در شرح حال طاهره می‌نویسد:

یک روز صبح محمود خان کلانتر از اردوی سلطنتی به‌شهر باز گشت و به‌محض ورود به‌خانه‌اش، به طاهره سلام داد و گفت: خبر خوشی برای شما آورده‌ام. طاهره تبسمی کرد و گفت: می‌دانم چه می‌خواهی بگوئی. محمود خان گفت: ممکن نیست شما بدانید که قضیه چیست. من از طرف صدر اعظم مأموریت دارم که به‌شما اخطاری بدهم و تردیدی ندارم که سلامتی و آزادی شما در پذیرفتن آن است. شما را به‌نیاوران خواهند برد و از شما می‌پرسند: قرّة‌العین، آیا شما بایی هستید؟ شما فقط جواب بدهید نه، و همین کافی است. با اینکه همه بطور یقین می‌دانند که شما بایی



هستید، مایلند که بیش از این از شما چیزی نپرسند و فقط انتظار دارند که چندی به حال انزوا بسر برید و با مردم صحبت نکنید... طاهره با لحنی جدی گفت: ابدأ چنین انتظاری نداشته باش که من انکار عقیده کنم، ولو اینکه به زبان. حتی برای یک دقیقه هم باشد، من به چنین کاری تن نمی دهم آنهم برای یک نیت بیهوده‌ای که چند روز بیشتر این کالبد موقت را که هیچ قدر و ارزشی ندارد حفظ کنم. ابدأ من چنین کاری نخواهم کرد. و اگر از من پرسند، و البته خواهند پرسید، جز اعتراف به آئین خود پاسخی به آنها نخواهم داد. بسی سعادت‌مندم که از حیات دست بکشم و جان خود را در راه خدا فدا کنم.^۹

شمس جهان

این رویداد که درست پیش از شهادت طاهره رخ داد، نمایانگر شخصیت قرّة‌العین، این زن یکتا و یگانه است. در عصر قاجار، شاهزاده خانمی بود به نام "شمس جهان" از نوادگان فتحعلی شاه. او به شعر علاقه داشت و می‌خواست طاهره را که شاعری ماهر بود به‌بیند. از بخت خوش، روزی به آرزویش رسید. این ملاقات هنگامی روی داد که طاهره در منزل کلانتر (شهردار طهران) محبوس بود.

او نوشت که یک روز با ندیمه‌اش قصر را ترک نمود و وانمود کرد که قصد پیاده‌روی دارد. آندو به باغ کلانتر رسیدند، وارد شدند و تدریجاً به بنایی که طاهره در طبقهٔ دومش زندانی بود نزدیک شدند. وقتی شمس جهان به آن بنا رسید، رو به آسمان نموده گفت:

خدایا اگر این آئین حقّ است، کاری کن که طاهره جلو بیاید تا او را به‌بینم."

او می‌نویسد:



بهمحض اینکه این دعا را به‌زبان آوردم، پنجرهٔ طبقهٔ بالا ناگهان باز شد و طاهره چون آفتاب تابان بیرون را نگاه کرد و مرا صدا زد و گفت: "چه می‌خواهید، شاهزاده خانم؟"

آنقدر تعجب کرده بودم، که آرام و با متانت، به او خیره شدم. بعد زدم زیر گریه. او لبخندی زد و بعد خندید. این کار او عمیقاً روی من تأثیر گذاشت. عجیب به‌نظرم می‌آمد که من، شاهزاده و کاملاً آزاد، وارد این باغ بشوم و گریه کنم، و او زندانی در اطاقی کوچک، بخندد.

گفتمش: "ای بانو، مایلم بدانم که چرا محبوسید؟" او جواب داد "چون حقیقت را بیان کرده‌ام".

پرسیدم: "حقیقت چیست؟" جواب داد: "قُطب* حقیقت در عالم ظاهر شد و او را کشتند".

پرسیدم: "مقصود شما همان کسی است که در تبریز کشتند؟" جواب داد: "بله، او موعود بزرگوار ما بود، موعود شما و من بود و او را به‌شهادت رساندند".

بعد پرسیدم: "کسانی که در قلعهٔ طبرسی بودند، چه کسانی بودند؟"

گفت: "آنها نیز مؤمنین به‌او بودند".

شاهزاده خانم سپس می‌نویسد:

"در این نقطه از مکالمات ما ناگهان سربازان صدای مرا شنیدند و شتابان به‌باغ آمدند. اما قبل از آن که من متوجه نزدیک شدن آنها بشوم، طاهره مرا ندا داد که: ای شاهزاده خانم، برو! مبادا مبتلا به‌مشکلات شوی. و پنجره را بست و ناپدید شد. بعد فرآشان کلاتر به‌سوی من آمدند و گفتند: "شما اینجا چه می‌کنید، بانو؟" خشمگین و آزرده خاطر از آنها، جواب دادم: "برای قدم زدن آمده‌ام".

* قُطب: مدار و میزان سنجش.



اگر چه آنها از مقصود من خبر داشتند، با این همه، از روی احترام فقط جواب دادند: "بسیار خوب، حالا که قدم زدن شما تمام شده، لطفاً اینجا را ترک کنید".

چندین روز بعد از این حادثه گریستم و گریستم و مشتاق بودم دیگر بار این بانوی زندانی را به بینم. تا آنکه خداوند دعای مرا اجابت کرد و طاهره را مجدداً در مراسم ازدواج پسر کلانتر دیدم.

موقعی که طاهره در منزل کلانتر، شهردار طهران، محبوس بود، مراسم ازدواج برای یکی از پسرانش برپا بود. شب عروسی، وقتی شاهزاده خانم‌ها و بانوان دربار در منزل کلانتر جمع شده بودند، یکی از بانوان عائله سلطنتی گفت: "دیدن بانوی بابی که اینجا زندانی است، جالب خواهد بود." تمامی بانوان پیشنهاد او را پذیرفتند و تقاضای ملاقات با او را مطرح کردند. بالاخره، پیامی برای کلانتر فرستادند و از او تقاضا کردند که اگر با ملاقات آنها با طاهره موافقت کند، باعث مسرت بانوان خواهد شد و بهترین هدیه عروسی خواهد بود. او تقاضای آنها را پذیرفت و ترتیبی داد که طاهره را از اطاق زندان نزد میهمانان عروسی بیاورند. یکی از شاهزاده خانم‌ها طاهره را چنین توصیف می‌کند:

وقتی طاهره را دیدم قلبم مملوّ از مسرت شد. چقدر زیبا و متین بود و زمانی که دهان باز کرد و سخن آغاز نمود چنان با قدرت صحبت می‌کرد که ما در آن اطاق تدریجاً به او روی آوردیم و به سخنان او گوش می‌دادیم و جشن و عروسی را بکلی از یاد بردیم.

او با شور و اشتیاق بسیار صحبت می‌کرد و غم‌هایش را در قالب داستان‌ها بیان می‌داشت به طوری که بانوان حاضر می‌گریستند و دیگر بار برای آنها داستان‌هایی تعریف می‌کرد که می‌خندیدند، و موقعی که از این سوی به آن سوی اطاق گام بر می‌داشت، اشعارش را با چنان زیبایی و ظرافتی ترنّم می‌کرد که همه متحیر می‌شدند. هیچیک از بانوان مایل نبودند سخنی راجع به جشن و ازدواج بشنوند، بلکه به جای آن تقریباً تمام شب به سخنان طاهره گوش می‌دادند...^{۱۰}



یکی از خدمتکاران در خانه کلانتر بعدها بیان داشت که از طاهره زندانی چنان محبت، عظمت، قدرت، و جلالی می‌درخشید که همه، اعم از بانوان یا خدمه منزل، آنقدر به او علاقه یافتند که حاضر بودند جان فدایش کنند.

حضرت عبدالبهاء نیز در شرح حال مختصر طاهره، این حادثه را تأیید فرموده‌اند:

از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت و بزمی آراسته شد... ولی طاهره... چنان زنان را جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و عیش و طرب را فراموش نمودند. در پیرامون او جمع شده، گوش به کلام شیرین او می‌دادند.^{۱۱}

طاهره آرزو داشت به دیدار حضرت باب (حضرت اعلیٰ) برسد، اما به این آرزو نرسید:

شيفته حضرت اعلاستم عاشق دیدار دلاراستم
راهروی وادی سوداستم از همه بگذشته ترا خواستم
پر شده از عشق تو اعضای من^{۱۲}

عاشقان و فداکاران بی شمار

طاهره ستاره‌ای بود که در آسمان تاریک عصر قاجار از افق ایران درخشید:

خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود
حافظ

طاهره نه تنها مایه افتخار زنان، بلکه جمیع مردم جهان است. در آسمان تاریک قاجار هزاران نفر از مردان و زنان دیگر از افق آئین نوین یزدان درخشیدند. داستان فداکاری و شهادت هر یک از آنها شاهی است گویا بر قدرت پروردگار در پرورش میوه‌هائی شیرین و دلنشین در این آئین.



کسانی که با خون خود این درخت پر ثمر را آبیاری نموده‌اند بی‌شمارند. حادثه زیر از میان هزارها حادثه دیگر، نوشته کنت دوگینو دیپلمات فرانسوی که خود شاهد این رویداد بوده، قدرت و شهامت فداکاران و عاشقان یزدان را در برابر جلادان نشان می‌دهد:

در آن روز وحشت‌آور عده‌ای از مردان و زنان و اطفال، در حالی که بدنشان را جابجا [در چند جا] با کارد شکافته و فتیله‌های شعله‌ور در آن زخم‌ها فرو برده بودند، در میان میرغضبان راه می‌رفتند و آن‌ها را به طناب بسته با ضربات شلاق به‌جلو می‌راندند. اطفال و زنان، این جمله را، سرود مانند، بطور دسته‌جمعی می‌خواندند "انا لله و انا الیه راجعون"^{۱۳}... میرغضبان نعش اطفال را در زیر پای مادران و خواهرانشان می‌انداختند. میرغضبی به‌پدیری گفت: "اگر انکار مذهب خود نکنی، سر هر دو فرزندت را روی سینه‌ات خواهم برید." پسر بزرگ‌تر که غرقه در خون بود و ۱۴ سال داشت و بدنش از شدت ضربات شلاق سیاه شده بود، با کمال بشاشت و سرور به میرغضب گفت: "من حاضرم، زود باش!" میرغضب اول سر او را برید و بعد برادر کوچک‌تر را روی سینه پدر سر برید. خلاصه تمام این جمعیت کثیر را کشتند و نمایش خاتمه یافت و شب پرده ظلمانی خود را بر روی این توده بزرگ گوشت و استخوان کشید و سرهای قربانیان را با ریسمان بر تیرها بستند...^{۱۳}

فداکارانی که برای آزادی ما از ظلم و بلا، خود را فدا نمودند بسیارند. شرح شهادت این فداکاران، این میوه‌های باغستان یزدان، هم موجب غم است و هم افتخار. شعله شهامت و قدرت و عشق آنها در برابر جلادان، این بیان را تحقق می‌بخشد:

وکن كشعة النار لاعدائی.^{۱۴}
حضرت بهاء الله
در برابر دشمنانم، چون شعله آتش باش.

^{۱۴} انا لله و انا الیه راجعون: ما متعلق به‌خدائیم و به‌سوی او باز می‌گردیم.



و این شعر سعدی را به اثبات می‌رساند:

رسد آدمی به جائی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

شیرین‌ترین و شگفت‌انگیزترین میوه آئین بهائی، حضرت عبدالبهاء، فرزند ارشد حضرت بهاء‌الله است. در زندگانی ایشان، معنا و مقام انسانیت را در حد کمال می‌توان یافت. شرح حال این میوه باغستان یزدان چنان حیرت‌انگیز است که باید در کتابی دیگر توصیف شود.

خدمت به‌نوع بشر، از هدف‌های اصلی آئین بهائی است. به این سبب پیروان این آئین در سراسر عالم، در بسیاری از خدمات اجتماعی مانند تأسیس مدارس و درمانگاه شرکت داشته و دارند. گذشته از این، هزاران نفر از بهائیان، چه از شرق و چه از غرب جهان، ترک وطن گفته پیام یزدان را به اقصی نقاط عالم رسانده‌اند. بر اثر کوشش این عاشقان فداکار، میلیونها نفر از جمعیت جهان، از بند تعصبات مذهبی و نژادی و جنسی و ملی رها یافته، اشاعه یگانگی و همکاری میان گروه‌های مختلف جهان را نخستین هدف خود نموده‌اند. این خادمان نوع بشر، نمونه‌هایی دیگر از میوه‌های این باغ پرثمرند.

حضرت مسیح می‌فرمایند هر درختی که پدر آسمانی من نکاشته، ریشه کن خواهد شد. در تاریخ بشر، هرگز آئینی به این سرعت و وسعت گسترش نیافته. رشد و پرورش و دوام این آئین نوین، این نهال نورسته، جز به اجازه و اراده و حمایت یزدان به هیچ‌وجه امکان نداشت.

هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، از ریشه کنده می‌شود.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۱۵، آیه ۱۳)



بزرگترین معجزه پیامبران

بزرگترین معجزه پیامبران، انقلاب در روح انسان است، انسان را از نو ساختن است، ناامیدی و تشویش خاطر را به امید و شادی و آرامش تبدیل نمودن است. یک کشیش مسیحی و همسرش، پس از تحقیق و جستجو، بخاطر تحقق مژده‌های کتاب مقدس در آئین بهائی، زندگانی تازه یافتند. همسر این کشیش، انقلابات و تحولات درونی خود را در نامه‌ای به نگارنده چنین وصف نمود:

تنها آنی طول کشید، اما نه آنی عادی، بلکه آنی که به تمام زندگانی امتداد می‌یافت. آنی بود که من فهمیدم که اگر چه معجزات ظاهری مهم‌اند، اما نه به اندازه معجزات معنوی. من کر بودم، بهاء الله مرا شنوا نمود. من نابینا بودم، بهاء الله مرا بینا کرد. من راه رفتن نمی‌دانستم، بهاء الله بمن راه رفتن آموخت. من مرده بودم، بهاء الله به من زندگی بخشید. من در زمین راه می‌رفتم، بهاء الله مرا به بهشت حضورش برد.*

از این بهتر نمی‌توان معجزات پیامبران را به رشته بیان در آورد. نفوذ فرستادگانی که از علم بشری چندان بهره‌ای ندارند، بر زندگانی میلیون‌ها نفر از مردمان در طی قرن‌های متمادی، بزرگترین معجزه‌ای است که می‌توان تصور نمود. جز به یاری پروردگار، اظهار چنین قدرتی ممکن نیست. اگر نفوذ جمیع فلاسفه و حاکمان جهان را گرد هم آوریم، با نفوذ جوانی فقیر و بی پدر که از درس علما بهره‌ای نداشت، قابل قیاس نیست. این جوان مظلوم

* اصل نامه این خانم:

It had taken only a moment, not an ordinary moment, but an elastic moment that could be stretched to a lifetime. It was a moment in which I realized that, great as they were and are, the outer miracles are not as great as the inner miracles. I had been deaf; Bahá'u'lláh made me hear. I had been blind; Bahá'u'lláh made me to see. I had been lame; Bahá'u'lláh made me to walk. I had been dead; He raised me to life. I had walked upon the earth; He raptured me into the paradise of His Presence.



حضرت مسیح است که پس از گذشت دو هزار سال، حدود یک چهارم از مردم جهان هنوز به نامش می‌بالند و گفتارش را وحی الهی می‌شمرند.

انتخاب میان مرگ و زندگی

حضرت مسیح می‌فرمایند در این دنیا باید بار دیگر تولد یابیم، از عالم خاک برخیزیم و به افلاک رسیم. مرغ زمینی هستیم، پرنده آسمانی شویم. عشق خدا زندگی تازه بما می‌بخشد. بدون این عشق، در نظر خدا از مردگان محسوبیم:

من به شما اختیار می‌دهم که یا زندگی را برگزینید و یا مرگ را... به پروردگارتان عشق ورزید، او را اطاعت کنید و به او متمسک شوید.

حضرت موسی (تثنیه، فصل ۳، آیات ۲۰-۱۹)

خدا را طلب کنید، تا زندگی یابید.

هر کس به او ایمان آورد، نابود نشود، بلکه زندگانی جاودانی یابد.

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۳، آیه ۱۵)

هر کس گفتار مرا بشنود و به او ایمان آورد، زندگانی ابدی یابد.

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۵، آیه ۲۴)

هر کس تا پایان زندگانش وفادار ماند، من تاج زندگانی به او می‌بخشم.

حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۲، آیه ۱۰)

روح است که زندگی می‌بخشد. جسم بی‌اهمیت است. آنچه به شما می‌گویم، هم روحند و هم زندگی.

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۶۳)

بگو! ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^{۱۵} حضرت بهاء‌الله



ای بندگان! هر که از این چشمه چشید به زندگی پاینده رسید، و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد.^{۱۶}
حضرت بهاء الله

مرده کسی که از این باد جان بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند.^{۱۷}
حضرت بهاء الله

گفتار پیش وصف حال بیشتر مردم عصر ماست. در عالم روح و روان، زمان ظهور پیامبران یزدان، موسم بهار و بامداد روزی تازه است. باید از این خبر خوش و این بخشش بزرگ یزدان، مانند گیاهان زنده و تازه و شکوفا شویم. حال این بهار و این بامداد فرا رسیده، اما بیشتر مردمان در "زندانی آز" اسیرند و کمترین خبری از این "بامداد دلکش" ندارند. به این دنیا سخت دل بسته اند و از خدا و دین و ایمان دور و دلخسته. چنان سرگرم و دریند نیازهای روزانه اند که فرصتی برای گردش در این "گلزار باقی" و تماشای این گلشن پر شکوفه و جاودان ندارند. غمگین و افسرده و آزرده زندگی بسر می برند و از آغاز بهار بی خبرند. خالق ما به ما مژده روزی نو و بهاری نو می دهد تا ما را از افسردگی و پژمردگی برهاند و به شادمانی جاودانی رساند.

گلی زیبا و روح افزا در

گلزاری باقی و بی همتا

ای عاشقان! در گلزار باقی گلی شکفته که همه گل ها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار... ای پروانگان! بی پروا بشتابید و بر آتش زنید، و ای عاشقان! بی دل و جان، بر معشوق بیائید.^{۱۸}
حضرت بهاء الله

بگو! ای بلبلان، جمال گل ظاهر و هویدا است. و ای عاشقان، جمال معشوق چون صبح صادق روشن و منیر است. وقت تغنی امروز است.^{۱۹}
حضرت بهاء الله



ای بنده من!... وقت را غنیمت شمر، زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.^{۲۰}
حضرت بهاءالله

اگر در این ظهور از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن نبوده و نخواهد بود.^{۲۱}
حضرت بهاءالله

بگو! ای بندگان: راه‌نما آمد، بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان بگوید: "ای پروردگار! ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو" ... دارای جهان آمد، راهش دُونَ [سوای] راه‌ها و گفتارش دُونَ گفتارها. بشنوید و بیایید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.^{۲۲}
حضرت بهاءالله

ای دوستان! از هجران محزون مباشید، روز شادی است، وقت اندوه نه.^{۲۳}
حضرت بهاءالله

يَا مَلَأَ الْعُشَّاقِ ابْشِرُوا بِأَرْوَاحِكُمْ بِمَا تَمَّ الْفِرَاقُ وَ جَاءَ الْمِيثَاقُ وَ ظَهَرَ الْمَعْشُوقُ بِجَمَالِ عَزِّ مَنِيْعٍ.^{۲۴}
حضرت بهاءالله

ای عاشقان! به خود مژده دهید که هنگام فراق به سر آمد، زمان میثاق فرا رسید و معشوق در کمال زیبایی ظاهر گشت.





انواع دلیل

نظر از دلیل و برهان برمدار. دلیل و برهان را ماتهوای خود* قرار نده. بلکه بر آنچه خداوند قرار داده، قرار ده.^۱
حضرت باب

نقش خرد در شناسائی پیامبران

میزان شناسائی یزدان و گفتارش خرد است. خواست خالق ما این است که این ارمغان را که از بخشش‌های بزرگ او به ماست به کمال انصاف و عدالت بکار ببریم. در پرتو این راهنما، حل هر مشکلی صد چندان آسان‌تر می‌شود.

* ماتهوای خود: آنچه خودت هوس می‌کنی.



در وصف مقام و منزلت خرد می فرمایند:

عظیة کبریٰ [بخشش بزرگ] و نعمت عظمیٰ در رتبهٔ اولیٰ خرد بوده و هست. اوست حافظ وجود و معین و ناصر او. خرد پیک رحمن* است و مظهر اسمِ عَلَم. به او مقام انسان ظاهر و مشهود. اوست دانا و معلّم اوّل در دبستان وجود، و اوست راهنما و دارای رتبهٔ علیا. از یمن تربیت او عنصر خاک [انسان] دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت.^۲
حضرت بهاء الله

اگر خرد زبان داشت بما چه می گفت؟

زبان خرد می گوید: هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز. پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم...^۳
حضرت بهاء الله

نخستین بخشش کردگار گفتار است، و پاینده و پذیرنده او خرد.^۴ حضرت بهاء الله

خداوند هرگز از ما انتظار ندارد که فرستادگانش را بدون دلیل و برهان بپذیریم. خالقی که ارمغان بی نظیر خرد را بما بخشیده، چگونه ممکن است برای ما پیامبری بفرستد و از ما بخواهد که بدون بکار بردن آن ارمغان که تنها راهنمای ماست، فرستاده اش را بپذیریم؟ ما هرگز بدون مدرکی موثق—سند مالکیت—خانه ای نمی خریم. آیا ممکن است که سازنده و صاحب جهان از ما بخواهد که بدون دلایلی محکم و روشن، خانه جاودانی خود را بشناسیم و انتخاب کنیم؟

بهشت برین خانه جاودانی ماست. شایسته است تا فرصت داریم به یاری خرد، با یقین و اطمینان، این خانه را بشناسیم و برگزینیم. بنابر حکم خرد، آیا هدف و وظیفه ای لازم تر از این می توان تصور نمود؟ آیا این خانه بی ارزش و

* پیک رحمن: خبر رسان خدا. بدون خرد چگونه از وجود خدا و عظمت او آگاه می شدیم؟



بی بهاست؟ آیا بهشت جاودان—مسکن برگزیدگان یزدان—در اختیار هر فرد نالایق و بی علاقه‌ای است؟ آیا بدون کوشش و کاوش می‌توان به این خانه جاودان دست یافت؟*

این کتاب با ارائه دلایلی غیر قابل انکار به اثبات می‌رساند که آئین بهائی قصری است چنان زیبا و پر شکوه که بنای آن تنها از دست سازنده و صاحب جهان ساخته است. اگر جمیع دانایان عالم گرد هم آیند، حتی از تصور قصری چنین پر شکوه و بی‌مانند عاجز و قاصرند تا چه رسد به بنای آن.

دلایل یازده‌گانه

دلایل حقانیت فرستادگان یزدان بسیارند. مهمترین آنها عبارتند از:

۱. زندگانی پیامبران و امتیازات اخلاقی و معنوی آنان بر دیگران (آفتاب آمد دلیل آفتاب)
۲. تعالیم یا آموزه‌های پیامبران و نفوذ آنها بر مردمان
۳. شرایط حاکم بر وحی و خصوصیات و امتیازات گفتار پیامبران بر گفتار دیگران
۴. پیش‌بینی کتاب‌های آسمانی پیشین درباره ظهور پیامبران پسین
۵. پیش‌بینی‌های پیامبران یزدان*

* بسیاری از اسرار جهان جاودان، از جمله بهشت و دوزخ، به قلم دو موعود عصر ما آشکار شده. بحث این مطلب را در فصل‌های بعد خواهید یافت.

* حضرت بهاء‌الله سرنوشت هفت پادشاه و حکمران را در طی چند نامه "الواح ملوک" پیش‌بینی فرمودند. این نامه‌ها و پیش‌بینی‌ها در کتاب *The Prisoner and the King* نگاشته شده.

یک نویسنده آمریکایی کتابی درباره پنجاه پیش‌بینی از حضرت بهاء‌الله نگاشته. این مؤلف نشان می‌دهد که همه آن پیش‌بینی‌ها تحقق یافته:



۶. ثبات و استقامت پیامبران در برابر هرگونه سختی و بلا
۷. نفوذ پیامبران بر روح مردمان و دوام و بقای آئین آنان با وجود مقاومت و مخالفت شدید دشمنان
۸. عدم تناقض در گفتارشان
۹. عدم تغییر و تکامل سبک گفتارشان
۱۰. نسبت دادن گفتارشان به خدا
۱۱. علاوه بر اینها، زندگانی سراسر معجزه آمیز پیامبران یزدان، خود نشانه ای دیگر بر منشأ آسمانی آنهاست. در تاریخ نبیل و کتابهای دیگر، معجزات بسیار از دو موعود عصر ما نقل شده. با اینحال حضرت بهاء الله از ما خواسته اند که آنها را دلیل حقانیت این آئین نشمریم. برخوردار بودن از نیروهائی مافوق قدرت بشر، اما کوچک شمردن آنها و امتناع از بکار بردن آنها به عنوان دلیل و برهان، خود نشانه ای بر بزرگی مقام و صداقت فرستادگان یزدان است.

حق جل جلاله، با قدرت صابر، و با نطق صامت.^۵ حضرت بهاء الله

اینها نمونه ها و نشانه هائی از شکوه و عظمت و برتری پیامبران یزدان بر دیگران است. اظهار و ابراز اینهمه آثار عظمت و اینهمه نشانه ها و دلائل انکارناپذیر از هیچ انسانی هرگز ممکن نبوده و نخواهد بود. بی سبب نیست که ظهور پیامبران به طلوع آفتاب تشبیه شده. موضوع اصلی این کتاب، شناسائی خصوصیات و امتیازات گفتار پروردگار است.

دلایل عقلی و نقلی

از دیرباز رسم چنان بوده که دلایل را به دو نوع تقسیم کنند: **دلایل عقلی**، و **دلایل نقلی**، یعنی "پیش بینی های نقل شده". **دلایل نقلی** اشاره به احادیثی



است که مردمان از رسول اکرم و امامان نقل نموده‌اند. بسیاری از آنها ساخته و پرداخته فکر مردم بی‌ایمان و بی‌وجدان است. تنها از یک راه می‌توان احادیث معتبر را شناخت، و آن سازگاری آنها با آیات قرآن است.

جایز نیست بشارات یا پیش‌بینی‌های قرآن و کتاب مقدس و کتاب بیان و کتاب اقدس را جزوی از دلایل نقلی به‌شمار آوریم. آن پیش‌بینی‌ها همه سهم مهمی از گفتار پروردگارانند، نه روایات نقل شده از مردمان:

با اینکه احادیث بسیار... با وجود این، جز ذکر کتاب چیزی فرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم [محکم] برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد... اگر امری و یا احدائی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت خلق بود، البته در آیه مذکور می‌شد.^۶
حضرت بهاء‌الله

بسیاری از آیات کتابهای آسمانی مرتبط به ظهور پیامبران آینده است. این آیات از مزیت خاصی برخوردارند. نه تنها آنها گفتار پروردگارانند، تحقق آنها در آینده، منشأ آسمانی آنها را به روشنی به اثبات می‌رساند. آیا جز خدا کسی از آینده با خبر است؟ چگونه ممکن است که انبیای بنی اسرائیل، حدود سه هزار سال پیش و حضرت مسیح، حدود دو هزار سال پیش، از ظهور دو پیامبر در عصر ما خبر یابند و سال ظهور و جزئیات زندگانی آنها را پیش‌بینی کنند؟ چگونه ممکن است که رسول اکرم قرن‌ها پیش، به ظهور دو پیامبر از ایران مژده دهند و از رویدادهای زندگانی آنها از کلی و جزئی خبر یابند؟ آیا چنین آگاهی جز به وحی الهی ممکن است؟

اگر این عباد... در آیات کتاب ملاحظه نمایند، جمیع آنچه را که می‌طلبند البته ادراک می‌نمایند، به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می‌نمایند.^۷
حضرت بهاء‌الله



اوست موعودی که جمیع کتب الهی باو بشارت داده... جهد نمائید شاید به عرفانش*
 فائز گردید... بگو! ای دوستان: این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند
 غافل مشوید.^۸
 حضرت بهاء الله

در اکثری از صحف و کتب الهی، ذکر این یوم به کمال تصریح مذکور و مسطور.^۹
 حضرت بهاء الله

تحقق اینهمه پیش بینی، منشأ الهی این آئین را به اثبات می رساند و جای
 شک و شبهه برای احدی نمی گذارد.

ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار. بلی از شدت
 ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته.^{۱۰}
 حضرت بهاء الله

کدام دلیل از اعتبار بیشتر برخوردار است؟

ممکن است پرسیم: کدام یک از دلایل یازده گانه از اعتبار بیشتر برخوردار
 است؟ اگر به دقت نظر نمائیم می بینیم که تفاوتی میان آنها نیست. همه آنها
 جلوه های گوناگون یک گوهرند. گفتار انسان از روح انسان سرچشمه
 می گیرد. آیا می توان پیامبر یزدان را از گفتارش جدا نمود؟ آیا می توان
 آموزه های پیامبر یزدان و نفوذش را بر دیگران از گفتارش جدا دانست؟ آیا
 می توان سرعت نزول آیات را نادیده گرفت؟ پیش بینی های کتاب های
 آسمانی نیز جزوی از گفتار یزدانند. آیا می توان آنها را از گفتار یزدان جدا
 دانست؟ بنابراین، در داوری باید به همه دلایل ناظر باشیم. زیرا منبع همه
 آنها خالق ماست. همه آنها بر عقل و خرد متکی اند. همه آنها را باید دلایل
 عقلی به حساب آورد.

* عرفان: شناسائی.



هر انسانی که از قلب پاک برخوردار است، می‌تواند گفتار خدا را به روشنی آفتاب به‌بیند و بشناسد. اما کمترین آلودگی، مانند ابر، چشم درون را از دیدار آن آفتاب درخشان باز می‌دارد.

بنابر شهادت یزدان، بدون صفا و پاکی دل و جان، نزدیکی به‌خدا ناپیدا به‌هیچ وجه ممکن نیست. روح ما حتی از "لمس" گفتار خدا عاجز است، تا چه رسد به درک اسرار و معانی نهفته در آن:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ.

سوره واقعه، آیات ۸۰-۷۷

قرآن کریم نوشته‌ایست پنهان از جانب پروردگار جهانیان که کسی جز پاک‌دلان آن را لمس نتواند و به آن دست نیابد.

تنها یک توهم یا انتظار نادرست می‌تواند چشم دل را بپوشاند:

ای پسران دانش! چشم سر را پلک به آن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید. دیگر پرده‌آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود؟^{۱۱}

تا قلوب پاک و مقدس نباشند، به‌لقای محبوب فی‌الحقیقه فائز نشوند.^{۱۲} حضرت بهاءالله

امروز حجاب اکبر بشر را از مشاهده آفتاب حقیقت منع نموده.^{۱۳} حضرت بهاءالله

سوء تفسیر گفتار پروردگار

همانطور که ذکر شد، پیامبران پیشین همه به‌ظهور پیامبران پس از خود مژده داده‌اند. از جمله کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان و قرآن مجید، بیش از هزار بار به‌ظهور دو پیامبر در عصر ما خبر داده‌اند. بنابر باور بهائیان، این دو پیامبر با دو لقب باب و بهاءالله ظاهر شدند. بهاءالله یعنی نور خدا و فرّ



ایزدی. نقش اصلی حضرت باب، آماده نمودن مردمان برای ظهور حضرت بهاء الله بود.

جزئیاتی که درباره ظهور این دو پیامبر از پیش داده شده حیرت انگیز است. مثلاً زمان ظهور حضرت باب در سال ۱۸۴۴ میلادی یا ۱۲۶۰ هجری قمری، بیش از ده بار در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان تکرار شده. رویدادهای زندگانی این دو فرستاده یزدان همه از جزئی تا کلی در این کتاب مقدس پیش بینی شده. در سراسر تاریخ، هرگز اینهمه پیش بینی درباره هیچ کس و هیچ رویدادی نشده و تحقق نیافته.

این پیش بینی ها و تحقق آنها در ظهور دو موعود عصر ما به شما نشان می دهند که دنیا بی صاحب نیست. خداوند از پیش راه حل همه مشکلات ما را بما آموخته. نقشه نجات از خدا، مسئولیت اجرا با ما. بنابر نقشه آفرینش انسان، کاری که از دست ما ساخته است، هرگز خدا برای ما نمی کند.

آیا ممکن است خدائی که عاشق ماست، در این دنیای پر بلا و پر آشوب ما را به حال خود، بی راهنما بگذارد؟ از خدای عاشق چنین کاری هرگز ممکن نیست. اما اگر ما گامی در راه شناسائی فرستاده یزدان و نجات خود و جهان بر نداریم، مسئول کیست؟

با وجود این همه پیش بینی، چرا بیشتر مردم عصر ما موعودشان را هنوز نشناخته اند؟ فرض کنید شما از شهری به شهر دیگر می روید. اگر در طی راه تنها در یک جا بجای چپ به راست بروید، چه می شود؟ آیا به شهر مقصود می رسید؟ بر این قیاس، سوء تفسیر تنها یک واژه، می تواند میلیونها نفر از پیروان آئین های پیشین را از شناسائی موعودشان باز دارد.



پنهان داشتن معنای اصلی پیش‌بینی‌ها از جانب پیشوایان مذهبی، همواره رایج بوده و در همه عصرها تکرار شده. مثلاً یهودیان منتظر پادشاه بودند، حضرت مسیح جوانی فقیر و بی‌خانه بودند. پادشاهی ایشان بر روح مردمان بود. مسیحیان نیز از سرنوشت پیامبرشان درس عبرت نگرفتند. آنها نیز با سوء تفسیر گفتار حضرت مسیح منتظرند که موعودشان از آسمان بر فراز ابرها بیاید. روح همه پیامبران از آسمان یعنی از سوی خدا آمده. هرگز در این کار استثنائی نبوده.

آیا این گفتار از حضرت مسیح، پیامبری که از مادرش مریم تولد یافت، کافی نیست که مسیحیان را آگاهی بخشد؟

من از آسمان آمده‌ام. حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۳۸)

بی شک، عیسی پسر یوسف است. ما پدر و مادرش را می‌شناسیم. چگونه او می‌تواند بگوید: من از آسمان پائین آمدم؟ انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۴۲

در پاسخ به انتظار نادرست مسیحیان، حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند من نیز از آسمان آمده‌ام، همانطور که بار اول از آسمان آمدم.^{۱۴}

پیشوایان مسلمان نیز از همان روش پیروی کرده‌اند. با سوء تفسیر واژه خاتم، راه را به‌روی پیامبران آینده بسته‌اند. خاتم یعنی مُهر. رسول اکرم مُهر تصدیقشان را بر همه پیامبران پیشین گذاشتند. پیشوایانی که می‌خواستند برتری اسلام را بر آئین‌های دیگر به اثبات رسانند، معنای خاتم را با خاتم، یعنی ختم‌کننده، عوض کردند.

در اینکه اسلام آخرین دین نیست، در قرآن مجید آیه‌های بسیار هست. مثلاً در آن کتاب، مسلمین "امتی وسط" (امّة وسطاً) نامیده شده‌اند.*. پیشوایان

* سوره بقره، آیه ۱۴۳.



مسلمان معنای این واژه را نیز تغییر داده و گفته‌اند: **وسط** یعنی **عادل** و **متعادل**، چون هر قومی در وسط قرار دارد، قومی متعادل است. در پاسخ به این سوء تفسیر باید بپرسیم: آیا هیچ امتی مانند مسلمانان گروه‌های افراطی مانند القاعده و داعش و طالبان و بوکوحرام پرورش داده است؟ آیا هیچ امتی امامانش را به قتل رسانده است؟

مثال‌های پیش نشان می‌دهند که همانطور که یک اشتباه در طی سفر ما را از رسیدن به مقصود باز می‌دارد، تنها سوء تفسیر یا پنهان داشتن معنای یک واژه، هزار پیش‌بینی تحقق یافته را بی اثر می‌کند.

گذشته از پنهان داشتن یا سوء تفسیر پیش‌بینی‌ها، پیشوایان مذهبی در همه آئین‌ها خبر ظهور دو موعود عصر ما را نیز از پیروانشان پنهان داشته و می‌دارند. این پنهان‌کاری حائز چنان اهمیتی است که در این کتاب در طی دو فصل (فصل‌های ۲۹ و ۳۰) با شواهد بسیار ارائه شده.

صاحبان قدرت و ثروت، خاصه پیشوایان دین، در منع مردمان از شناسائی موعودشان مهم‌ترین نقش را داشته و دارند.

آیا شما هرگز چشم‌هایتان را نادیده انگاشته‌اید؟ آیا هرگز با چشم دیگری راه رفته‌اید؟ پس چرا از دیگران، خاصه پیشوایان، می‌پرسید که راه را به شما نشان دهند؟ اگر شما با چشم خود راه زندگی را نیابید، مقصّر کیست؟ آیا می‌توانید گناه را برگردن خدا یا برگردن دیگران گذارید؟

نقش آمار در اثبات آئین بهائی

برای اینکه به بینید دلایل حقانیت پیامبران یزدان همه از عقل و خرد سرچشمه می‌گیرند، بشارات یا پیش‌بینی پیامبران پیشین را درباره ظهور آئین



بهائی در نظر گیرید. ما می‌توانیم اصول علم آماری یا احتمالات را در مورد آنها بکار بریم و ثابت کنیم که بنا بر قوانین محکم ریاضی، احتمال تحقق پیش‌بینی‌های پیامبران پیشین درباره آئین بهائی از علم و آگاهی پروردگار سرچشمه گرفته، و عامل تصادف در این رابطه کمترین نقشی نداشته. این مطلب به تفصیل در طی ۴۰ صفحه در این کتاب بحث شده:

Lord of Lords

فصل ۲۰، صفحات ۵۶۱-۵۲۱

در آن کتاب، قوانین احتمالات به تفصیل در مورد بشارات کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان درباره آئین بهائی بکار رفته و ثابت شده که احتمال تحقق آنهمه پیش‌بینی در زندگانی دو موعود عصر ما بنا بر اتفاق، برابر است با 10^{80} . فکر انسان از درک این عدد عاجز است. عدد 10^{80} برابر است با تعداد اتم‌های عالم آفرینش. بنا بر این عدد و این حساب، اگر کسی بتواند یک اتم خاصی را در عالم آفرینش بیابد، همان قدر می‌تواند ادعا کند که بشارات کتاب مقدس درباره دو موعود عصر ما بنا بر اتفاق تحقق یافته. آیا بنا بر حکم خرد، دلیلی از این محکم‌تر می‌توان تصور نمود؟

از کسانی که از دین و ایمان روی برتافته و به شک و شبهه خو گرفته‌اند، دعوت می‌شود که صحت این ارقام را با مطالعه آن کتاب بیازمایند تا تنها به نیروی خرد دریابند که دنیا بی‌صاحب و بی‌حساب و کتاب نیست. خالق ما از هزارها سال پیش ظهور این آئین را در این عصر آشفته و پر آشوب بما خبر داده و راه حل جمیع مشکلات ما را بما آموخته. اما بیشتر مردمان به جای پژوهش و قدر شناسی و شکر و سپاس از این بخشش بزرگ یزدان به بندگان، با نظر بی‌اعتنائی به این آئین نگرسته‌اند. حتی از خواندن یک کتاب درباره این "خبر بزرگ" روگردانند. در زادگاه این آئین، ایران، گروهی



از اینهم پای فراتر نهاده، کوشیده‌اند تا بهائیان را به تهدید و اجبار و حتی آویختن بردار و ادار به انکار کنند.

کتاب مقدس و قرآن مجید هر کدام صدها نشانه دربارہ دو موعود عصر ما بما داده‌اند که همه آنها دقیقاً تحقق یافته. آیا جز به قدرت الهی چنین چیزی ممکن است؟





نقش علم آمار در اثبات حقانیت پیامبران

بخاطر کشفیات معجزه‌آمیز در عصر ما، اعتماد مردمان به علم و دانش افزایش یافته. اگر دانشمندان مطلبی را بپذیرند درست است، و آلا نادرست. این فصل نشان می‌دهد که حقانیت پیامبران یزدان با علم ریاضی رابطه مستقیم دارد.

یکی از آموزه‌های آئین بهائی تطابق علم و دین است. اگر دین حقیقت است و علم نیز حقیقت، چگونه ممکن است دو حقیقت در اختلاف باشند؟ علت اختلاف گاهی از ضعف علم و گاهی از ضعف آگاهی ما از اسرار الهی است. برای اینکه رابطه دین و علم را بشناسیم، لازم است



نخست نظری به رشته‌های علوم اندازیم و به‌بینیم هر یک از آنها تا چه حد قابل اعتماد است و با حقیقت سازگار. مهمترین رشته‌های علوم عبارتند از:

۱. **ریاضیات:** این علم با اعداد سروکار دارد. امکان اشتباه در آن بسیار کم و از همه علوم دقیق‌تر و صحیح‌تر است.
۲. **فیزیک:** هدف این علم کشف قوانین طبیعت است. در این علم، محاسبات ریاضی بسیار بکار می‌رود، اما از نظر درستی و یقین و اطمینان به سطح ریاضیات نمی‌رسد.
۳. **شیمی:** در این علم، امکان اشتباه نسبت به فیزیک بیشتر می‌شود. سروکار این علم با عالم جماد، یعنی مواد غیرزنده است.
۴. **بیولوژی:** این علم سروکارش با موجودات زنده است. آنها به مراتب پیچیده‌تر از موجودات غیرزنده‌اند. امکان اشتباه در این علم بمراتب بیشتر از علم شیمی است.
۵. **سلامت بدن:** تغذیه و داروسازی در این سطح قرار دارند. عدم موفقیت دانشمندان در غلبه بر بیماری‌های مزمن، نشانه‌ای روشن بر پیچیدگی این علوم و امکان اشتباه در آنهاست. مثلاً بنابر تحقیقات دانشگاه جان هاپکینز، دانشگاهی معتبر در رشته پزشکی، بخاطر اشتباهات پزشکان، هر سال در آمریکا ۲۵۰,۰۰۰ نفر نابهنگام از این جهان می‌روند.
۶. **روانشناسی و جامعه‌شناسی:** این علوم با روابط انسان با انسان سروکار دارند، موجودی که قابل قیاس با حیوان نیست. درک اسرار و انگیزه‌های انسان بسیار دشوار است. در این سطح، احتمال اشتباه نسبت به علم بیولوژی و علم سلامت بیشتر می‌شود.



۷. **فلسفه و دین:** فلسفه و دین در بالاترین سطح پیچیدگی قرار دارند. به همین سبب است که اختلاف نظر در آنها به حد اکثر می‌رسد.

هر یک از علوم دیگر را می‌توان بخشی یا ترکیبی از این علوم بشمار آورد و از نظر صحت در لابلای آنها قرار داد. مثلاً علم فضا یا مهندسی ترکیبی از ریاضی و فیزیک و شیمی است.

نقش آمار در تحقیقات علمی

در تحقیقات علمی، آمار نقش بسیار مهمی بر عهده دارد. کمتر علمی را می‌توان یافت که اصول علم آمار در آن بکار نرود. مهمترین هدف دانشمندان در تحقیقات علمی این است که بدانند نتیجه یا پاسخی که بدست می‌آورند، حقیقی است یا تصادفی. مثلاً بنابر فرمول‌های ریاضی می‌توان دریافت که تأثیر یک دارو بر بیماران تا چه حد حقیقی و یا تصادفی است. بدیهی است هرچه نقش تصادف کمتر باشد، نتیجه بدست آمده مطمئن‌تر است. علاوه بر تحقیقات علمی، علم آمار در امور تجاری نیز از بانک‌ها گرفته تا شرکت‌های بیمه و سهام نیز بکار می‌رود. علم آمار دانشی است که علوم را بهم پیوند می‌زند. کمتر کسی است که بدون تحصیل آن، درجه دکترا بگیرد. بدون علم آمار، پیشرفت علم و تکامل تمدن بسیار دشوار می‌شد.

قوانین احتمالات سهم مهمی از علم آمار به‌شمار می‌روند. برای اینکه اهمیت احتمالات را خودتان تجربه کنید، حروف یک جمله هفت کلمه‌ای را به صورت الفبا روی کاغذ بنویسید و آن حروف را به اندازه مساوی با قیچی از هم جدا کنید. بعد چشم بسته سعی کنید آن حروف را پهلوی هم بگذارید



تا آن جمله را بدست آورید. بنابر احتمالات، شانس شما در درست گذاشتن حروف این جمله بسیار کم است. شاید باید صدها بار این کار را تکرار کنید تا به هدف برسید. حال به جای یک جمله، یک صفحه و بعد یک کتاب را در نظر بگیرید. اگر کسی توانست بار اول همه حروف یک کتاب را چشم بسته درست در جای خود بگذارد، آیا فکر نمی‌کنید که از یک نیروئی مافوق قدرت بشر برخوردار بوده است؟

علم آمار در خدمت به‌دین

همانطور که دیدیم، در نظر بیشتر مردمان، دین‌شناسی در بالاترین سطح ابهام و پیچیدگی قرار دارد. اگر چنین است، چگونه می‌توان از مردم شکاک عصر ما انتظار داشت که دو فرستاده عصر ما را بشناسند؟ آیا ممکن است که برای کمک به این مردمان، علاوه بر دلائل عقلی، پروردگار توانا راهی کاملاً متکی به علم بما بنماید؟

ما نیاز به راه حلی داریم که شناسائی آئین یزدان را با علم بیامیزد و جای خطا و شک و شبهه برای احدی نگذارد. این فصل، علاوه بر دلائل عقلی که در سراسر این کتاب آمده، دلیلی کاملاً علمی ارائه می‌دهد. از این نظر، این فصل اتمام حجتی است به کسانی که تنها علم را راهنمای خود می‌دانند. آیا راهی هست که از پیچیدگی دین‌شناسی بکاهد و آرا به سطح مطمئن‌ترین علم یعنی ریاضیات برساند؟ بنابر تقدیر الهی، چنین راهی در اختیار ماست و آن استفاده از علم آمار است. ما می‌توانیم به وسیله علم آمار (statistics) که شعبه‌ای از علم ریاضی است، پیش‌بینی‌های کتابهای آسمانی را مورد آزمایش قرار داده به اثبات رسانیم که تحقق آنها تصادفی نیست، بلکه نتیجه و نشانه علم و آگاهی آفریننده‌ای است که گذشته و حال و آینده برایش یکسان است.



اگر استفاده از قوانین احتمالات در کشفیات علمی و امور مهم دیگر اجتماع معمول و مقبول است، چرا همین قوانین را در شناسایی فرستادگان یزدان بکار نبریم؟ چرا در این مورد استثنا گذاریم؟ با همان فرمول‌هایی که مورد قبول دانشمندان است می‌توانیم حقانیت فرستادگان یزدان را مورد آزمایش قرار داده، آنها را با یقین مطلق بشناسیم. متفکرین مسیحی همین علم و همین روش تحقیق را در اثبات حقانیت حضرت مسیح بکار برده‌اند. از جمله دو دانشمند با درجه دکترا در رشته ریاضی و علوم، کتابی به این اسم در این باره نوشته‌اند:

Science Speaks

علم سخن می‌گوید

برای اثبات حقانیت حضرت مسیح، کشیش‌ها و دانشمندان مسیحی دائماً به این کتاب و محاسبات آن استناد می‌کنند و از این راه به پیروانشان اطمینان می‌دهند که آن پیامبر بزرگ از خود سخنی نگفته، بلکه فرستاده‌ای است از جانب یزدان که انبیاء بنی اسرائیل بارها به ظهورش مژده داده‌اند.

چنین پژوهشی درباره پیش‌بینی‌های کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان نسبت به ظهور آئین بهائی نیز انجام شده و نتیجه محاسبات آن در کتابی به انگلیسی به این نام به چاپ رسیده:

Lord of Lords

در آن پژوهش به اثبات رسیده که احتمال تحقق پیش‌بینی‌های کتاب مقدس در ظهور آئین بهائی، بنابر تصادف، بدون دخالت الهی، برابر است با عدد یک در برابر عددی به توان هشتاد صفر: 10^{80} .



بنابر این محاسبه و این پژوهش، اگر ما بتوانیم تنها با حدس زدن، عدد خاصی را در میان عددی با هشتاد صفر بیابیم، می‌توانیم تحقق پیش‌بینی‌های کتاب مقدس را نیز درباره ظهور آئین بهائی به تصادف نسبت دهیم. به عبارت دیگر، احتمال تحقق پیش‌بینی‌های کتاب مقدس در ظهور آئین بهائی، بدون دخالت الهی، برابر است با احتمال یافتن عدد خاصی در میان عددی دیگر با هشتاد صفر. همانطور که بعداً خواهیم دید، بنابر قوانین علم آمار، احتمال یافتن یک عدد خاص در میان آن‌همه اعداد، از غیر ممکن هم غیر ممکن تر است!

برای اینکه به اهمیت پیش‌بینی‌های کتاب مقدس به ظهور آئین بهائی پی ببریم، لازم است تا حد امکان، عظمت عددی را که با ۸۰ صفر همراه است بشناسیم. آیا درک عددی چنین بزرگ برای انسان میسر است؟ آیا کسی می‌تواند مرزهای آنرا در ذهنش جای دهد؟ تنها راه درک این عدد، مقایسه آن با اتم‌های عالم آفرینش است. در عصر ما دانشمندان بر این باورند که شماره اتم‌های عالم آفرینش برابر با همین عدد یعنی $10^{۸۰}$ است. بنابر این مقایسه، اگر ما بتوانیم یک اتم خاصی را در میان همه اتم‌های عالم آفرینش با میلیاردها کهکشان پیدا کنیم، می‌توانیم بگوئیم پیش‌بینی‌های کتاب مقدس در ظهور آئین بهائی نیز از روی تصادف تحقق یافته و نقشه‌ای غیبی در کار نبوده.

برای اینکه به اهمیت پیش‌بینی‌های کتاب مقدس درباره ظهور آئین بهائی بیشتر پی ببرید، درباره این امکانات کمی بیاندیشید. فرض کنید بخاطر طوفان در جنگل‌های آمازون، برگ خاصی از درختی بر باد رفته. شانس پیدا کردن آن برگ چقدر است؟ بار دیگر تصور کنید یک قطره روغن در یکی از اقیانوس‌ها افتاده. امکان یافتن آن قطره در چه حد است؟ حال این

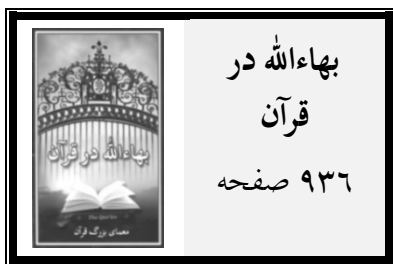


آیا از پروردگار عادل و مهربان، بیش از این دلیل و برهان می‌توان انتظار داشت؟

کتاب مقدس و قرآن مجید هر کدام صدها نشانه درباره دو موعود عصر ما و رویدادهای زندگانی آنها بما داده‌اند که همه آنها دقیقاً تحقق یافته. آیا جز به قدرت الهی چنین چیزی ممکن است؟

برای تحقیق بیشتر درباره پیش‌بینی‌های کتابهای آسمانی به ظهور آئین بهائی، به این کتاب‌ها مراجعه کنید:

پیش‌بینی‌های قرآن درباره ظهور
دو موعود عصر ما:
حضرت باب و حضرت بهاءالله*



جميع آنچه واقع شده، از قبل... خبر داده‌اند.^۱
حضرت بهاءالله

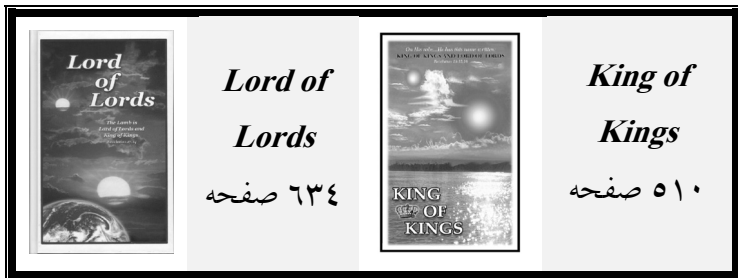
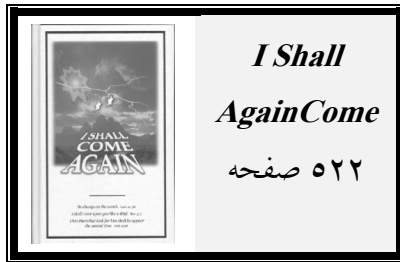
دین باید مطابق با عقل باشد، مطابق با علم باشد. زیرا اگر مطابق با عقل و علم نباشد اوهام است. خدا قوه عاقله داده تا به حقیقت

* کتاب بهاءالله در قرآن را می‌توانید مجاناً از این وب سایت دانلود کنید:



اشیاء پی بریم و حقیقت هر شیئی را ادراک کنیم. اگر [دین] مخالف علم و عقل باشد شبهه‌ای نیست که اوهام است. و اگر دین مانع الفت باشد بی دینی بهتر است. زیرا دین به جهت محبت و الفت است. اگر دین سبب نزاع و جدال شود، البته عدم دین بهتر است.^۲
حضرت عبدالبهاء

پیش‌بینی‌های کتاب مقدس یهودیان
و مسیحیان درباره ظهور دو موعود
عصر ما از ایران در سه جلد*



ای اهل انصاف! اگر این امر [آئین] انکار شود، کدام امر در ارض
قابل اثبات است و یا لایق اقرار؟^۳ حضرت بهاء‌الله

* برای آشنائی با این سه جلد، به این وب سایت مراجعه کنید:



پیش‌بینی‌های کتابهای آسمانی، سهم مهمی از گفتار پروردگارانند. بی‌سبب نیست که خالق ما گفتارش را نخستین و مهم‌ترین راه شناسائی فرستادگانش قرار داده.

حضرت بهاء‌الله بارها به مژده‌های کتابهای آسمانی به ظهور آئین بهائی اشاره فرموده‌اند. این مژده‌ها چنان روشنند که از آنها می‌توان رویدادهای ظهور آئین بهائی را سراسر نگاشت:

اگر این عباد... در آیات کتاب ملاحظه نمایند... جمع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می‌نمایند...^۴ حضرت بهاء‌الله

آیا شناسائی فرستادگان یزدان

دشوار است؟

در این بحث دیدیم که با استفاده از قوانین علمی—قوانینی که در همه علوم بکار می‌روند—می‌توانیم دین‌شناسی را از پیچیده‌ترین و مشکل‌ترین سطح یقین به مطمئن‌ترین و دقیق‌ترین سطح یقین یعنی ریاضیات برسانیم. بار دیگر لازم است این سؤال را بپرسیم: آیا شناسائی آئینی که به قدرت و عظمت و حکمت خالق جهان هستی یافته دشوار است؟ آیا تمیز دادن میان پیامبرانی که آئینه علم و حکمت و عظمت پروردگارانند، پیامبرانی که برای سعادت ما هر بلائی را به‌جان می‌پذیرند، در مقایسه با مردم فاسد و مکاری که ادعائی بر زبان می‌آورند و با دورویی و دروغ و ریا مردمان را فریب می‌دهند تا به‌عزت و ثروت برسند، دشوار است؟ آیا امکان اشتباه در این راه با اینهمه تفاوت ممکن است؟ آیا هیچ انسان خردمندی از تمیز دادن میان خورشید تابان و شعله‌های شمعی لرزان، عاجز و ناتوان است؟



اگر خرد، ارمغانی که خاص انسان است و مایه امتیاز انسان بر جانوران، زبان داشت، بما چه می‌گفت؟

زبان خرد می‌گوید: هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی‌نیاز. پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.^۵ حضرت بهاء‌الله

سه مانع بزرگ

در عصر ما سه مانع بزرگ در راه شناسائی آئین یزدان قرار دارند:

۱. عشق مفرط مردمان به ثروت و راحت این دنیا و بی‌اعتنائی به مطالعه و کسب دانش. از مردمی که نمی‌دانند و نمی‌دانند که نمی‌دانند، چه انتظاری می‌توان داشت؟ بی‌خبری و نادانی پایه و مایه اصلی همه بلاهاست.

۲. افکار دروغ و تصورات بی‌پایه‌ای که مردمان از پیشوایان مذهبی و مردم متعصب و نادان شنیده‌اند و بدون پژوهش پذیرفته و حقیقت پنداشته‌اند. این تصورات و افکار دروغ مانند ابری تیره و تار، پرتو حقیقت را از مردم جهان پوشانده است.

۳. پیشوایان دین که خود را دانا و دانشمند می‌خوانند و پیوسته به پیروانشان می‌گویند که داوری درست تنها از فکر و فهم آنها ممکن است. در امور دین باید به آنها متکی باشند، قضاوت آنها را بدون چون و چرا بپذیرند، و از گفتگو با پیروان آئین‌های دیگر بر حذر باشند، زیرا گمراه‌کنندگان برای ربودن ایمانشان همه جا در کمین‌اند. پیروان ساده اندیش و زود باور آنها این توصیه‌ها را به‌جان می‌پذیرند، زیرا مسئولیت کوشش و



پژوهش را از آنها می‌گیرد و به پیشوایانشان می‌دهد. تا هنگامی که هر دو گروه از نقش خود شادمانند، روزنه امیدی نمی‌توان دید. تنها پیشوایانی قادر به شناسائی پیامبران نوین یزدانند که از عزت و مقام بگذرند. تاریخ شاهدهی است گویا بر اینکه این‌گونه پیشوایان بسیار کمیابند.

تا این سه مانع بزرگ بر جا و پایدارند سختی‌ها و بلاهای عالم نیز بر جا و پایدار، بلکه روز به روز در افزایش خواهند بود.

عالم منقلب است و نفسی سبب و علت آن را ادراک ننموده. طیب حقیقی را از معالجه امراض منع ننموده‌اند، و نه خود درد می‌دانند و نه دوا.^۶ حضرت بهاء الله مدنیت با توحش توأم و هم‌عنان است، مگر آنکه مدنیت جسمانیه مؤید... به اخلاق الهیه گردد.^۷ حضرت عبدالبهاء





معجزات

مردمان در زمان‌های پیشین همواره از پیامبران برای اثبات ادعایشان معجزه خواسته‌اند. اما خواست آنها هرگز مورد رضایت پروردگار نبوده. نقشه یزدان این است که آفریننده خود را به چشم جان و وجدان بشناسیم، نه به چشم تن؛ به عشق و اختیار بپذیریم، نه به اجبار و اکراه. چه بسا فریب‌کارانی که از راه شعبده مردم ساده‌دل را فریب داده، پیرو خود نموده‌اند. خواست خدا این است که ارمغان خدا شناسی و خدا دوستی را با کوشش و کاوش بدست آوریم، نه با دیدن رویدادهای شگفت‌انگیز. ایمان و عشق را با "نگاه و نظر" به انسان بخشیدن، شأن و شایسته یزدان نیست.

زندگانی پیامبران یزدان جز معجزه و "خوارق عادات" چیزی نبوده. با این حال، مردم بی‌استعداد هرگز از این راه به ایمان نرسیده‌اند:



چه مقدار عباد که به چشم خود خوارق عادیّه و ظهورات الهیّه را مشاهده نمودند... و معذک به حجابی [پرده‌هائی] که ابدأ عندالله حکم وجود بر آن نشده، چنان محتجب گشته‌اند که جمیع را انکار نموده، و حال در بیداء [بیابان] ضلال [گمراهی] سائرند... به‌شائی که آنچه به‌بصر خود دیده‌اند و به‌قلب خود ادراک نموده‌اند، از جمیع غافل شده‌اند...^۱

حضرت بهاء‌الله

اگر در کل حین، حق به‌حجّت لائح مبین [روشن] ظاهر شود، هر آینه مشرکین را نفع حاصل نه. چنانچه در کل اعصار، از مظاهر نفس‌الله [پیامبران]، معجزات و خوارق عادات طلب نموده، و هر وقت ظاهر شد، اعراض^{*} معرضین و نار بغضاء بیشتر و مشتعل تر شد.^۲

حضرت بهاء‌الله

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَهُمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى... مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ.

سوره انعام، آیه ۱۱۱

اگر ما فرشتگان را به‌آنها بفرستیم، و اگر مرده‌ها با آنها صحبت نمایند... ایمان نمی‌آورند، مگر خدا بخواهد. اما بیشترشان به‌نادانی معتادند.

حضرت مسیح نیز لیاقت را شرط شناسائی حقیقت می‌شمرد. همانطور که آئینه پاک نور را به‌خود جذب می‌کند، خداوند نیز در روح پاک مردم لایق می‌تابد و آنها را به‌سوی خود می‌برد.

هیچ‌کس نزد من نمی‌آید، مگر آنکه پدرم، فرستنده من، او را جذب کند.

حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۶، آیه ۴۴)

چرا خداوند مردم بی‌استعداد، بی‌لیاقت و بی‌علاقه را به‌اکراه و اجبار وادار به‌پذیرش ارمغان ایمان و ورود به‌ملکوت جاودان نماید؟ بدیهی است این کار از مقام و عظمت پروردگار می‌کاهد. ما باید به‌دعا و التماس و کوشش و کاوش این ارمغان یکتا را که بزرگترین بخشش یزدان به‌انسان است، از خدا بخواهیم. نیاز از ماست، نه از خالق ما. اگر معجزه موجب ایمان می‌شد،

* اعراض: روی برگرداندن، رخ برتافتن.



شهادت حضرت باب ملیون‌ها نفر از ایرانیان را به ایمان و ایقان می‌رسانید. آن رویداد بی‌نظیر، موجب تحیر هزارها نفر بیننده شد، اما آنها را به ایمان نرسانید. در تاریخ بشر، هرگز رویدادی چنین شگفت‌آور که هزارها نفر شاهد آن بوده‌اند روی نداده.

شرح شهادت حضرت باب*

به حکم میرزا تقی خان، نخست وزیر زمان، حضرت باب و یکی از پیروانشان به نام انیس در تبریز به شهادت رسیدند. سام‌خان، سرهنگ ارمنی، نخست مسئول این رویداد شد و به دستور او ۷۵۰ سرباز (در سه گروه) به سوی آن دو نفر شلیک نمودند، اما بار اول هیچ‌یک از آن گلوله‌ها به هدف نخورد. مورخین عصر قاجار مانند سپهر، مورخ رسمی آن زمان (مؤلف ناسخ‌التواریخ) و دیگران به این رویداد اقرار نموده‌اند.

تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، حتی سرهنگ سام‌خان که مایل به شرکت در شهادت حضرت باب نبود، پس از روبرو شدن با این رویداد غیرمنتظره، از ارمغان ایمان به آن موعود بهره‌ای نبرد. این داستان نشان می‌دهد که معجزه موجب ایمان مردمان نمی‌شود.

پیش از اجرای حکم شهادت، سام‌خان به اطاق حضرت باب در زندان رفت و به ایشان گفت که "من هیچ‌گونه دشمنی با شما ندارم. اگر حقی نزد شما هست ترتیبی دهید که من در ریختن خون شما دخالت ننمایم". در پاسخ به تقاضای او، حضرت باب بیانی به این مضمون فرمودند:

* برای آگاهی بیشتر از دوران حیرت‌آمیز رسالت حضرت باب، به تاریخ نبیل و تاریخ زندگانی حضرت باب، تألیف دکتر محمد حسینی مراجعه کنید.



مأموریت خویش را اجرا نما. اگر در نیت خود خالصی، خداوند تو را از این مسئولیت نجات خواهد داد.

هنگام شهادت حضرت باب فرا رسید، فرّاشبازی، رئیس مأموران دولتی، به اطاق حضرت باب در داخل زندان رفت تا ایشان را به میدان شهادت ببرد. زمانی که به آن اطاق پای گذاشت، حضرت باب را مشغول گفتگو با منشی ایشان یافت. آنها را به درستی مخاطب ساخته، گفت: "اکنون هنگام گفتگو و نجوی نیست". حضرت باب در پاسخ به او بیانی به این مضمون فرمودند: "تا من گفتارم را به پایان نرسانم، هیچ نیروئی نمی تواند مرا از مقصودم باز دارد و کمترین آسیبی به من برساند." پس از این اخطار، حضرت باب همراه با فرّاشبازی به میدان شهادت روان شدند.

بنا به دستور سرهنگ سام خان، در جلوی اطاق حبس نردبانی نهادند و میخ آهنی بزرگی در وسط پایه میان دو اطاق کوبیدند و دوریسمان محکم به آن بستند. به یک ریسمان حضرت باب و به دیگری یکی از پیروانشان، انیس، را آویختند. انیس از مأموران با التماس خواست که او را طوری به بندند که سرش بر سینه حضرت باب قرار گیرد. در این هنگام پشت بام های بناهای مجاور از کثرت جمعیت موج می زد. حدود ده هزار نفر تماشاچی ناظر این صحنه غم انگیز بودند. هفتصد و پنجاه سرباز در سه صف، هر صف دویست و پنجاه نفر آماده شلیک شدند. صف نخست شلیک نموده نشستند. سپس صف دوم و در پی آن صف سوم. از دود باروت روز روشن چون شب تار گشت. چون دود فرو نشست، تماشاچیان نشانه ای از حضرت باب ندیدند. انیس در کنار همان پایه ایستاده و اصلاً اثری از جراحت در بدنش نبود. حتی غبار بر لباس سپید تازه اش دیده نمی شد.



تماشاچیان فریاد برآوردند که باب غایب شده! پس از جستجو، مأمورین ایشان را در همان اطاقی که حبس شده بودند یافتند. فرّاشبازی ملاحظه نمود که حضرت باب بی آنکه آسیبی دیده باشند با نهایت اطمینان و آرامی نشسته، با منشی خود گفتگو می‌کنند. حضرت باب به او فرمودند که من صحبت تمام شده. حال به آنچه مأمورید عمل کنید، به مقصود خود خواهید رسید. فرّاشبازی از مشاهده این رویداد حیرت‌انگیز مات و مبهوت گشت. بیان حضرت باب را به یاد آورد که فرموده بودند:

تا گفتارم را به پایان نرسانم، هیچ نیروئی نمی‌تواند مرا از مقصودم باز دارد و کمترین آسیبی به من رساند.

این مأمور بی‌درنگ از شغلش استعفا داد و این صحنه عجیب را ترک گفت. سام‌خان نیز پس از مشاهده این واقعه اظهار نمود که هرگز دیگر در این فاجعه شریک نخواهد شد.

پس از امتناع سام‌خان از شرکت در این فاجعه، قشون دیگری از سربازان تحت نظر آقاخان خمسه‌ای، سرتیپ فوج خاصه، مأمور به این کار شدند. سرتیپ آقاخان راه دیگری جز تکرار ماجرا نیافت. بنا به دستور او بار دیگر حضرت باب و انیس را به همان ترتیب سابق بر همان پایه آویختند تا حکم نخست وزیر را اجرا کنند.

این بار، پیش از فرمان شلیک، حضرت باب تماشاچیان را مخاطب ساخته، بیانی به این مضمون به آنها فرمودند:

ای مردم گمراه! اگر مرا می‌شناختید، به این جوان [انیس] تاسی می‌نمودید، و با کمال میل، خود را در راه خدا فدا می‌کردید. روزی خواهد رسید که به حقیقت ظهور من پی برید، اما من در میان شما نخواهم بود.



این بار گلوله‌ها به هدف رسیدند و بدن آن دو عاشق فداکار را به هم آمیختند. در تاریخ بشر هرگز رویدادی چنین شگفت‌آور روی نداده است.

مراجع و مدارک تاریخی

گروه‌های مختلف با باورهای متفاوت، از جمله دشمنان حضرت باب، به این رویداد شگفت‌انگیز شهادت داده‌اند. لازم است بعضی از این مراجع را مورد بررسی قرار دهیم.

مورّخین عصر قاجار، چه مسلمان چه غیر مسلمان، در توضیح علت عدم اصابت گلوله‌ها به حضرت باب، تقریباً اتفاق نظر دارند. شاهزاده اعتضادالسلطنه، فرزند فتحعلیشاه، در کتاب متبیین در این باره می‌نویسد:

در این واقعه از قضا گلوله به‌ریسمانی آمد که بدان دست باب را بسته بودند. ریسمان گسیخته و باب رها شد.

اعتضادالسلطنه همچنین در کتابش می‌نویسد که چون بار نخست باب نجات یافت، می‌توانست خطاب به تماشاچیان بگوید: "ای گروه سربازان و مردمان! آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار گلوله یکی بر من نیامد؟" اما چنین سخنی بر زبان نیاورد، و این اراده‌ خداوندی بود تا مردم بدانند که سید باب برحقّ نیست.

نیگلا، دیپلمات فرانسوی در ایران، در مخالفت با توضیح فوق یعنی سکوت حضرت باب، می‌نویسد:

من ابداً با این مورّخ همراه نیستم و ممکن هم نیست همراه بشوم. زیرا عیسویان یقین دارند که اگر عیسی می‌خواست زنده از صلیب پائین آید البته بدون اشکال می‌آمد. اما او از روی اراده مرگ را پذیرفت، زیرا می‌بایستی پیش‌گوئی‌ها تحقق یابند و همین‌طور است نسبت به باب.



اما نیکلا با نظر اعتضاد السلطنه در علت عدم اصابت گلوله‌ها موافق است. بنا بر گفتار او:

گلوله‌ها به طنابی که باب را نگاهداشته بود خورده و او با پای خود فرود آمده به زمین ایستاد، بدون اینکه کمترین خراشی به بدنش وارد آید.

سپهر، مورخ ناسخ التواریخ، تاریخ رسمی حکومت قاجار، علت عدم اصابت گلوله‌ها را اینطور توضیح می‌دهد:

باب را به اتفاق ملا محمد علی [انیس] به حکم حمزه میرزا بر نشان بستند و جماعتی از سربازان فوج بهادران را که بر کیش نصاری [مسیحی] بودند حکم دادند تا او را هدف گلوله سازند. سربازان... از قتل او کراهتی داشتند و تفنگ‌های خود را از فراز و فرود و یمین و شمال [راست و چپ] باب چنان گشاد همی دادند که او را آسیبی نرسد... در این واقعه از قضا گلوله از تفنگی باز شده به ریسمانی آمد که دست باب را بدو بسته بودند و باب رها شد.

سؤال: اگر سربازان تفنگ‌ها را به بالا و پائین و چپ و راست متمایل ساختند، چرا دو گلوله، درست به سمت وسط صحنه، به سوی دو طناب باریک تمایل یافتند؟ از این گذشته، در طرف چپ و راست و بالای این صحنه (در پشت بام‌ها) هزارها نفر تماشاچی بودند. از میان اینهمه تیرهای بی هدف، لازم بود چند تیر به تماشاچیان بخورد. چنین چیزی نشد.

نامه‌ای خطاب به وزیر امور خارجه انگلستان

علاوه بر تاریخ‌نویسان مسلمان، گروهی از مسیحیان آن زمان که در ایران ساکن بودند، به این رویداد شگفت‌انگیز شهادت داده‌اند.



ترجمه قسمت‌هایی از نامه سر جاستین شیل (Sir Justin Sheil)، کارمند ممتاز دولت انگلستان در ایران، درباره شهادت حضرت باب، خطاب به وزیر امور خارجه آن کشور، لرد پالمستون، به تاریخ ۲۲ جولای، سال ۱۸۵۰ میلادی:

No. 88
Campy near Tehran,
July 22nd 1850

My Lord,

The Founder of this sect has been executed at Tabreez [Tabriz]—He was killed by a volley of musketry, and his death was on the point of giving his religion a lustre which would have largely increased its proselytes. When the smoke and dust cleared away after the volley, the Báb was not to be seen and the populace proclaimed that he had ascended to the skies. The balls [bullets] had broken the ropes by which he was bound...

Your Lordship's,
Most obedient,
Humble servant,
Justin Sheil

مؤسس این فرقه با یک سلسله گلوله در تبریز اعدام شد. ممکن است مرگش به آئینش جلوه و جلا بخشد و موجب گسترش آن شود. [زیرا] پس از شلیک و فرو نشستن گرد و دود، باب دیده نشد و مردم [تماشاچیان] گفتند: او به آسمان رفته است. تیرها، طناب‌هایی را که به آنها بسته شده بود پاره کرد...

مرجع نامه فوق در موزه امور خارجی انگلستان:

Facimile of official report concerning the execution of the Báb, in a letter from Sir Justin Sheil, Queen Victoria's envoy extraordinary and Minister plenipothenciary in Tehran, to Secretary of State for Foreign Affairs, Lord Palmerston. From the British Archives of the Foreign Office, London: document F.0. 60/152 no. 88. Crown copyrighted. Copy by permission.



یک صفحه از گزارش سر جاستین شیل به خط خودش:

*The founder of this sect has
been executed at Tabreez. He was
killed by a volley of musketry, and
his death was on the point of giving
his religion a lustre which would
have largely increased its proselytes.
When the smoke and dust cleared
away after the volley, Kib was not
to be seen, and the populace
proclaimed that he had ascended to*

نقش تصادف در

عدم اصابت ۲۵۰ گلوله به هدف

سربازان به سه گروه، هر کدام ۲۵۰ نفر، تقسیم شدند. هر بار ۲۵۰ سرباز شلیک کردند. این شلیک‌ها سه بار تکرار شد. ما نمی‌دانیم کدام دفعه طناب‌ها پاره شدند. به احتمال زیاد، این حادثه همان بار اول روی داد. بنابراین، شماره گلوله‌ها را باید ۲۵۰ دانست، نه ۷۵۰. به حکم سرهنگ سام‌خان، این سربازان با هم در آن واحد به هدف شلیک نمودند. چگونه ممکن است این گلوله‌ها با هم به طرف هدف بروند، با هم در یک آن



به هدف برسند، اما تنها دو تا از آنها به دو طناب باریک بخورد و هیچ یک از ۲۴۸ گلوله دیگر به بدن دو انسان که وصل به آن دو طناب بوده اند نخورد؟ علاوه بر برخورد به دو طناب باریک، باید لا اقل یک یا چند گلوله به کسانی که به طناب ها بسته بودند نیز بخورد.

اما آنچه به ما یقین می دهد که این واقعه نتیجه تصادف نبوده، گفتار حضرت باب پیش از شهادت ایشان است. زیرا همانطور که دیدیم، حضرت باب از مأموری که ایشان را از زندان به میدان شهادت می برد، خواستند که به ایشان فرصت دهد تا نامه شان را به اتمام رسانند. اما آن مأمور، این تقاضا را نپذیرفت. به این سبب، خطاب با او فرمودند: "تا گفتارم را به پایان نرسانم، هیچ نیروئی نمی تواند مرا از مقصودم باز دارد و کمترین آسیبی به من برساند." بنابراین، شلیک ۲۵۰ گلوله در آن واحد و عدم اصابت حتی یک گلوله به ایشان یا به پیروشان، انیس، تحقق این وعده، یعنی لزوم اتمام نامه بود. و الا چگونه ممکن بود که حضرت باب با این درجه از اطمینان، چنین پیش بینی به ظاهر غیر ممکنی را اظهار نمایند؟ آیا تصور رهائی از دست ۷۵۰ تفنگدار برای کسی ممکن است؟

از این گذشته، سام خان ارمنی که هیچ گونه تعصب یا بدبینی به حضرت باب نداشت، از ایشان خواهش کرد که اگر ممکن است او را از این مسئولیت بزرگ نجات بخشند. حضرت باب به او فرمودند که اگر نیت خالص است، چنین خواهد شد. بنابر خواست خدا، جائز نبود که این فاجعه به دست گروهی از مسیحیان رخ دهد، کسانی که به شرکت در این رویداد هیچ گونه تمایلی نداشتند. وعده حضرت باب به سام خان و تحقق آن وعده، دلیلی دیگر بر این است که تصادف در این رویداد نقشی نداشته.



همانطور که دیدیم، اعتضادالسلطنه، از تاریخ‌نویسان عصر قاجار، کوشیده است که رویداد شهادت حضرت باب را بر ضد ایشان بکار برد. بنا بر تصور او، اگر حضرت باب از جانب خدا بودند، معقول بود که از این حادثه حیرت‌انگیز استفاده کنند و به تماشاچیان بگویند:

ای گروه سربازان و مردمان! آیا کرامت مرا ندیدید که از هزار گلوله، [حتی] یکی بر من وارد نیامد؟

به‌تصور او، عدم استفاده حضرت باب از این ماجرای حیرت‌انگیز، برای اثبات مقام خود، خواست خدا بود تا مردم از چنین گفتاری گول نخورند و به ایشان ایمان نیاورند. این مورخ از نقشه آفرینش انسان و حکمت‌های الهی کمترین آگاهی نداشته. فکرش انسانی بوده، نه یزدانی. بنا بر میزان ما انسان‌ها که عاشق معجزه‌ایم، معقول بود که حضرت باب از این حادثه برای اثبات مقامشان استفاده کنند. پس چرا ایشان کمترین اشاره‌ای به آن ننمودند؟ آنچه به نظر می‌رسد، همان مطلب اصلی این فصل است: وادار نمودن مردمان به ایمان از راه چشم، کاملاً مخالف اراده پروردگار است.

عدم استفاده از این رویداد، از جانب حضرت باب، دلیلی بر حفظ و بقای سنت الهی است که هرگز قابل تغییر نبوده و نخواهد بود. و آن سنت این است که مردمان به اجبار و اکراه فرستاده پروردگار را نپذیرند. دعوت تماشاچیان به ایمان، بخاطر این حادثه حیرت‌انگیز، به معجزات به‌عنوان دلیل و برهان، اعتبار می‌بخشید. برعکس تصور این مورخ، عدم اشاره به این حادثه، خود دلیلی بر حقانیت حضرت باب است.

همانطور که از پیش دیدیم (انواع دلیل)، یکی از یازده نشانه از نشانه‌های حقانیت پیامبران یزدان این است که اگرچه قادر به انجام معجزاتند، اما هرگز آنها را دلیلی بر حقانیت خود نمی‌شمرند.



آنچه پس از شهادت حضرت باب و انیس روی داد، نشان می‌دهد که در این حادثه حیرت‌انگیز دست غیبی در کار بوده. زیرا تمام کسانی که در این فاجعه شرکت داشتند، به قتل رسیدند. اولاً افرادی که مسئول حکم شهادت حضرت باب بودند، میرزا تقی خان و ناصرالدین شاه، هر دو کشته شدند. کشته شدن میرزا تقی خان شگفت‌انگیز است. زیرا او با همسرش، خواهر ناصرالدین شاه، در کاشان در منزلش در امن و امان بسر می‌برد. برای حفظ جانش، هرگز خانه‌اش را ترک نمی‌کرد. اما بعد از چند ماه که به حمام نرفته بود، روزی به خود جرأت داد که از خانه‌اش پای بیرون نهد. مأمور قتل او، از طهران درست هنگامی به کاشان رسید که تقی خان در حمام بود. اگر آن مأمور در هر ماه دیگر، روز دیگر، یا ساعت دیگر می‌رسید، قادر به قتل او نمی‌شد. همانطور که شنیده‌ایم، تقی خان راه مرگش را در حمام با قطع شاهرگش انتخاب کرد. چندی بعد، ناصرالدین شاه نیز در هنگام آمادگی برای جشن پنجاهمین سال سلطنتش به قتل رسید. از عجایب روزگار اینکه کسانی که در شهادت حضرت باب و انیس شرکت داشتند، همه آنها به راه‌های گوناگون کشته شدند. جزئیات رویدادهای شش سال رسالت حضرت باب را در تاریخ نبیل بخوانید. در آن کتاب خواهید دید که زندگانی حضرت باب سراسر جز معجزه چیزی نبوده.

رویدادی بی سابقه و بی نظیر

در تاریخ بشر هرگز رویدادی مانند شهادت حضرت باب و انیس رخ نداده. چرا بی نظیر است؟

۱. شهادت حضرت باب رویدادی بود رسمی، نه حادثه‌ای خصوصی. به دستور حکومتی انجام یافت، نه به خواست شخصی.



۲. هزارها نفر ناظر و شاهد آن بودند.

۳. سه گروه با باورهای متفاوت و متضاد به وقوعش شهادت دادند: پیروان حضرت باب، دشمنان و منکران ایشان، و مسیحیان بی طرف از کشورهای غربی که در آن زمان ساکن ایران بودند.

این رویداد را با معجزات پیامبران پیشین بسنجید. پیروان حضرت مسیح از ایشان چند معجزه نقل نموده‌اند. اما همه آنها خصوصی بوده. تنها ناظر و شاهد آن معجزات، پیروان ایشان بودند. بدیهی است مردم شکاک می‌توانند آنها را مورد سؤال قرار دهند. اما شهادت شگفت‌انگیز حضرت باب را به هیچ وجه نمی‌توان انکار نمود. علاوه بر رویداد شهادت، بنابر شواهد تاریخی، زندگانی ایشان از آغاز کودکی تا انجام آن سراسر معجزه بود. نیروهای فطری و خدادادی ایشان مانند آفتاب بر دیگران می‌تابید. آیا آفتاب را از تابش می‌توان باز داشت؟

با وجود این همه مدارک و شواهد، جایز نیست که حضرت باب را بخاطر معجزاتشان بشناسیم و بپذیریم. حتی مردمی که به چشم خود رویداد شگفت‌انگیز شهادت ایشان را دیدند، ایمان نیاوردند، تا چه رسد بما. رابطه ما با خدا و با فرستادگانش، رابطه روح با روح است، نه چشم با چشم؛ انقلابی روحانی و روانی است، نه حادثه‌ای جسمانی؛ تولدی تازه است، نه تحیری بی‌اندازه.

سوء قصد به حضرت بهاءالله

مسلمانان رسول اکرم را آخرین پیامبر شمرده و می‌شمرند. این باور بزرگترین مایه افتخار آنهاست. ایمان به آئینی که تا ابد راهنمای عالم انسان باشد، موجب و مایه بزرگترین احساس خوشی و برتری بر پیروان ادیان دیگر است. بدیهی است از دست دادن این افتخار و امتیاز برای مؤمنان بسی دردناک



است. خبر ظهور پیامبری دیگر برای آنها خطری بزرگ است. باید هر طور ممکن است ریشه این خبر را از بن براندازند. فتویٰ به قتل حضرت باب و کشتار بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر از پیروان این آئین، بخاطر رفع این خطر بود.

در زمینه این همه کشتارها و ظلم‌ها، این پرسش به نظر می‌رسد: مسلمانان متعصب آنهمه از پیروان این آئین را کشتند، چرا آنها نتوانستند کسی را که منشأ اصلی این خبر بزرگ بود از میان بردارند؟ چرا حضرت بهاء الله در طی رسالتشان که ۳۹ سال طول کشید، از سوء قصد آنهمه دشمنان مبارز و متعصب در امان ماندند؟ در آن مدت طولانی، چرا مردم نادان و خونخوار نتوانستند به ایشان آسیبی برسانند؟ آیا آنها در این راه گامی برنداشتند، یا نقشه‌هایشان همه نقش بر آب شد؟

در آن زمان، یکی از دشمنان مکار و سرسخت حضرت بهاء الله، مجتهدی بود قدرتمند و جاه طلب به نام شیخ العراقین. او برای نابودی آن موعود هفت بار نقشه کشید. اما نقشه‌هایش همه نقش بر آب شد. داستان دسیسه‌های او در کتاب "بهاء الله در قرآن" آمده و لازم به تکرار نیست.

یکی دیگر از دشمنان سرسخت حضرت بهاء الله در بغداد، سفیر ایران در آن شهر، میرزا بزرگ خان، از دوستان شیخ العراقین بود. این سیاستمدار با نفوذ می‌خواست که از راه مبارزه با این آئین، نام و مقامی بدست آورد. برای رسیدن به این آرزو، تصمیم گرفت حضرت بهاء الله را به قتل رساند. برای این منظور، شخصی را که مناسب این کار دانست استخدام کرد.* این شخص، معروف به رضا ترک، دو بار کوشید که خواست میرزا بزرگ خان را به اجرا رساند، اما هر دو بار با شکست روبرو شد.

* این گونه قاتلان در آمریکا لقب خاصی دارند. آنها را "hitman" می‌نامند.



بار اول با طپانچه‌ای که در زیر لباسش پنهان بود وارد حمام شد. اما به محض روبرو شدن با حضرت بهاء‌الله، قدرت و اختیارش را بکلی از دست داد.

داستان بار دوم سوء قصد او بسیار آموزنده است. روزی حضرت بهاء‌الله با برادرشان، میرزا کلیم، در شهر قدم می‌زدند. ناگهان رضا ترک با اسلحه نزدیک آنها ظاهر شد. اما پیش از آنکه حرکتی کند، ترس و اضطرابی شدید بر او غالب گشت، به طوری که گیج و حیران در جایش متوقف ماند. انگار عقل و اراده‌اش را از دست داده است. آشفته و سرگردان، نمی‌دانست چکار کند و به کجا رود. برای یاری به او، حضرت بهاء‌الله به برادرشان فرمودند که اسلحه را بردار، به او بده، و راه خانه‌اش را به او نشان ده.^۳

هنگامی که حضرت بهاء‌الله در شهر عکا در زندان بودند، ملائی مقتدر، به نام شیخ محمود، تصمیم گرفت که برای آخرتش ثوابی بدست آورد. روزی نزد محافظ زندان رفت و از او خواست که به حضرت بهاء‌الله پیغام دهد که با ایشان میل ملاقات دارد. بخاطر شهرتی که این شیخ داشت، سرباز محافظ خواستش را انجام داد. در پاسخ به خواست شیخ، حضرت بهاء‌الله به محافظ بیانی به این مضمون فرمودند: به شیخ بگو که پیش از دیدار، اسلحه‌اش را کنار گذارد. معلوم است که شیخ محمود از این پاسخ تا چه حد دچار حیرت می‌شود. چگونه این زندانی از سر پنهان او خبر یافته؟ او متحیر و نگران به خانه‌اش بازگشت. اما این شیخ به آسانی دست از کار بر نمی‌داشت. او تصمیم گرفت بار دیگر، بدون اسلحه، به دیدن حضرت بهاء‌الله برود. این بار می‌خواست که با اسلحه زبان ایشان را قانع کند که دست از ادعای خود بردارند. بار دیگر محافظ زندان پیام او را به حضرت بهاء‌الله رساند. این بار در پاسخ به خواست شیخ فرمودند: به او بگو: پیش از



ملاقات، قلبت را پاک کن. بدیهی است، بار دیگر شیخ محمود از این پاسخ تا چه حد به حیرت می افتد. چگونه این زندانی مظلوم از اسرار قلب دیگران آگاه است؟

مدتی می گذرد. در این میان شیخ خوابی می بیند که یک خاطره فراموش شده را به یادش می آورد. این خاطره، قلبش را از آلودگی های جهل و تعصب می شوید. بار سوم با قلبی پاک به حضور حضرت بهاء‌الله می رسد و به افتخار ایمان فائز می شود.^۴

نقشه های شوم دشمنان در برابر حفظ و حمایت یزدان

نقشه های دشمنان حضرت بهاء‌الله منحصر به حوادث پیش نبود. آنها بارها کوشیدند که به زندگانی ایشان در این جهان پایان دهند، اما نقشه هایشان همه نقش بر آب شد. مناسب است به چند نمونه دیگر نظر اندازیم.

محمد شاه حکم قتل حضرت بهاء‌الله را صادر کرد. اما چند روز پس از صدور این حکم، رخت از این جهان بریست. پیش از آنکه به مقصودش برسد، عمر خودش بسر رسید. فرمودند: "خداوند او را اخذ کرد." به احتمال زیاد، در این ماجرا وزیرش میرزا آقاسی نقش مهمی بر عهده داشته.



پس از تیراندازی با ساچمه از سوی دو بابی به ناصرالدین شاه، دستور قتل عمومی بایان از دربار صادر گشت. دوستان کشتار، هر کجا و بهر وسیله پیروان آئین جدید را می یافتند، با شکنجه بسیار می کشتند. سوء قصد به یک پادشاه ظالم و مستبد، کار کوچکی نبود.



برای شناسائی بایبان، مأمورین دولت از نوکر یکی از پیروان سرشناس حضرت باب، به نام سلیمان خان، یاری می‌گرفتند. به راهنمایی این نوکر، مأمورین دولت، بسیاری از بایبان را می‌یافتند و به قتل می‌رساندند. مادر ناصرالدین شاه دشمنی خاصی با حضرت بهاء‌الله داشت، زیرا ایشان را محرک اصلی سوء قصد به فرزندش می‌دانست. برای کسب رضایت این مادر، مأمورین فاسد دولت به این نوکر وعده می‌دادند که اگر ایشان را جزو گروه بایبان بشناسد، پاداش گزافی خواهد گرفت. برای رسیدن به این هدف، او را چند بار به حضور حضرت بهاء‌الله در زندان هولناک سیاه چال بردند. اما هر بار که به حضور ایشان می‌رسید، چشمانش را می‌مالید، چندی به آن چهره می‌نگریست، سپس سوگند می‌خورد که هرگز چنین شخصی را ندیده. شرایط زندگانی در زندان سیاه چال چنان دشوار بود که ادامه حیات در آن محیط هولناک برای کمتر کسی میسر بود.

چرا پادشاهی ظالم و مستبد که "رئیس ظالمان" لقب یافته با مادری فاسد و پر نفرت و مُصِرّ در قتل حضرت بهاء‌الله و مأمورانی مکار، چاپلوس، بی‌رحم، و بی‌وجدان، به یاری و همکاری یکدیگر، هر که را از میان بایبان یافتند با قساوت بی‌پایان کشتند، اما رئیس و سرور آنها را زنده گذاشتند؟ چه نیروی غیبی در این ماجرا در کار بود؟



به تحریک دشمنان آئین بهائی، عده‌ای از شیعیان کرد، شمشیر به دست، برای سوء قصد وارد منزل حضرت بهاء‌الله می‌شوند. اما پیش از آنکه دست بکار شوند، حضرت بهاء‌الله، یکی از آنها را مخاطب ساخته، سؤالی از او می‌پرسند. پس از این پرسش کرده‌ها آرام می‌شوند، می‌نشینند، و به سخنان



ایشان گوش می دهند و سرانجام با کمال ادب و احترام به خانه های خود باز می گردند.



دو بار دشمنان این آئین کوشیدند که با زهر به زندگانی حضرت بهاء الله پایان دهند. زهر را با خوراک ایشان آمیختند، اما به مقصود خود نرسیدند. آن دشمنان همواره در صدد بودند که به این هدف برسند. من با نوه آشپز خانواده حضرت بهاء الله، شکرالله آشچی، آشنا بودم. ایشان می گفتند که پدر بزرگشان همیشه مواظب بودند که کسی زهر به خوراک حضرت بهاء الله نریزد، زیرا حسودان و دشمنان ایشان پیوسته در صدد این کار بودند.



حضرت بهاء الله هنگام سفر به قلعه شیخ طبرسی، برای یاری به پیروان حضرت باب، در شهر آمل اسیر شدند. پیشوایان شهر پنداشتند که می توانند ایشان را در مباحثه مغلوب کنند. در برابر انبوه پیروانشان در مسجد، ایشان را مورد سؤال قرار دادند، اما نتیجه به عکس گرفتند. از شکست خود در مباحثه سخت نگران و غضبناک گشته "متفق شدند که حکم قتل ایشان را بدهند." میرزا تقی خان، حاکم آمل از پیامد قتل حضرت بهاء الله سخت بیمناک بود. برای آرام کردن مردمان، دستور داد حضرت بهاء الله و همراهانشان را در برابر مردم تنبیه کنند. حضرت بهاء الله فرمودند، همراهان من میهمان منند، به جای آنها مرا مجازات کنید. آنها این تقاضا را پذیرفتند و آنچه خواستند به پایهای حضرت بهاء الله چوب زدند به حدی که از پاهایشان خون جاری گشت.

اما توده مردمان و پیشوایانشان به اینهم قانع نشدند. تشنه خون بودند. هر صنفی وسائل کار خود را در دست داشت. نجارها با تیشه، قصابها با



ساطور، زارعین با بیل و کلنگ. مقصودشان این بود که به یاری یکدیگر به یک مظلوم به ظاهر بی پناه حمله ور شوند، شجاعت خود را بنمایند، و توشه‌ای هم برای آخرتشان بیاندوزند. اما تقدیر، در پس پرده، نقشه دیگر داشت. حاکم آمل به فکر افتاد تا راهی برای رهایی آن مظلوم از دست ظالمان بیابد. اگر به جلو می‌رفت، با حمله انبوه جمعیت مواجه می‌شد. اما در پشت سرش هم دیواری قرار داشت. برای حل مشکل، به فکرش رسید که قسمتی از دیوار را خراب کند و از منفذ آن، حضرت بهاء‌الله را از جهت عکس جمعیت از خطر برهاند. به دستور او مأمورانش تدبیرش را بکار بستند، و آن حضرت را از منفذ دیوار عبور داده، به محل امنی رساندند.

این تدبیر حاکم سبب شد که علما نتوانستند جمال مبارک [حضرت بهاء‌الله] را به قتل برسانند.^۵
حضرت عبدالبهاء

پس از روبرو شدن با این رهایی غیر منتظره، مردمان متعصب و خونخوار، دست از کار برداشتند، هدف شوم خود را دنبال کردند، اما حاکم مدبّر مانع آنها شد.

کشتن دگر اندیشانی که مسلمانان نادان، مرتد و مفسد می‌انگاشتند، بسیار آسان بود. نقشه‌های این همه حسودان و دشمنان سرسخت در قتل یک انسان به ظاهر بی پناه که هرگز خود را پنهان نمود و محافظی نداشت، در طی قریب به چهل سال (۱۳۰۹-۱۲۶۹ قمری) همه به شکست انجامید. چه دست غیبی در این ماجرا در کار بود؟

اگر چشم بصیرت ناس یار بود، همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا، چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن.^۶

حضرت بهاء‌الله



پذیرش بلا و عشق به بندگان خدا

پس از سوء قصد به ناصرالدین شاه، مأمورین حکومت حضرت بهاء الله را دستگیر نموده از نیاوران، زنجیر بر گردن و دست بسته، پای پیاده و پای برهنه به سیاه چال طهران، محبسی هولناک و بی نظیر بردند. برای شناسائی پیامبران یزدان، ذکر یک حادثه در این رویداد مناسب حال است.

در طی راه از نیاوران به طهران، پیرزنی سنگ به دست، در حالیکه از شدت خشم بر خود می لرزید، به جلو آمده از مأمورین خواست بگذارند که سنگش را به حضرت بهاء الله پرتاب کند. آن حضرت که از حالات او آگاه بودند، به مأمورین فرمودند: اجازه دهید که به آرزویش برسد. پرتاب سنگ این زن را از غضب و نفرت رها نمود و به روحش آرامش بخشید. در نظر حضرت بهاء الله، آرامش او بر سلامت و امنیت خودشان ارجحیت داشت. این حادثه دو درس بما می آموزد:

- ارمان اختیار و آزادی در نظر یزدان بسیار ارجمند است. زن سنگ بدست موفق شد به آرزویش برسد.
- پیامبران از بلا پروا ندارند، و هر زحمتی را در راه عشق خدا رحمت می شمروند.

داستانی از طرز رفتار حضرت بهاء الله با یک کودک پنهان کار

عشق خدا به بندگانیش بیش از آنست که به تصور آید. دوست دارم داستانی از رفتار حضرت بهاء الله با یک کودک خردسال را در این کتاب به یادگار



بگذارم، تنها به این علت که آنرا از کسی که در کودکی حضرت بهاء‌الله را زیارت کرده بود شنیدم.

سال‌ها پیش، در دوران تحصیل در دبیرستان البرز، به کلاس‌هایی که هنگام ظهر در ماه روزه در مرکز اداری بهائیان در طهران دایر بود می‌رفتم. در آن کلاس‌ها، شخصی بنام آقا محمد تبریزی خاطراتش را از دوران کودکی خود در حضور حضرت بهاء‌الله تعریف می‌کرد.

آقا محمد خان گفتند که روزی پس از صرف نهار، دیدم همه ساکنان خانه به خواب رفته‌اند. در عالم کودکی پنداشتم که می‌توانم بی‌خطر به شیرینی‌ها (گز، باقلوا، سوهان، آب نبات، نان برنجی) دست یابم و هرچه می‌خواهم به‌یغما برم. با آرامی به‌سوی اطاقی که مخزن شیرینی‌ها بود رفتم و هرچه می‌توانستم دو دستم را پر کرده به‌راه افتادم. برای رسیدن به‌جائی امن و امان، دور از نظر بزرگسالان، در میان خواب‌رفتگان، آرام آرام گام برمی‌داشتم. ناگهان نظرم به‌حضرت بهاء‌الله افتاد. دیدم ایشان با چشمانی درخشان بمن می‌نگرند. معلوم است از دیدن آن چشم‌ها چه حالی بمن دست داد. من که چنین انتظاری نداشتم، از این دیدار، بی‌اختیار از حرکت باز ماندم. نه راه فرار داشتم و نه بهانه انکار. با دو دست پرگیر افتاده بودم.

اما آنچه مخالف انتظارم بود روی داد. به‌جای اینکه آن پیامبر مهربان مرا سرزنش نمایند و از من توضیح بخواهند که چرا به‌چنین کار نابکاری دست زده‌ام، با لبخند بمن نگریدند و با کمال مهربانی به‌من فرمودند: از قرار معلوم تو شیرینی خیلی دوست داری. بیا برویم بیشتر به‌تو بدهم. سپس مرا به‌اطاقی برده تعارف کردند که شیرینی بیشتر بردارم.



آیا در دو دست پر، جای بیشتر برای باقلوا و سوهان و نقل و نان برنجی و آب نبات و شیرینی تر پر از خامه و شکر، می توان یافت؟ این است نمونه‌ای از رفتار یک فرستاده بزرگ پروردگار با یک پسر کوچک پنهان‌کار.

پذیرش بلا در راه خدا بارها در آیات بها تکرار شده. پاسخ حضرت بهاء الله به وزیری که می‌خواست ایشان را از خطر برهاند، شاهدی گویا بر این حقیقت است. در پاسخ به نامه این وزیر فرمودند:

آنچه مسطور شد، منظور گشت و هر چه مذکور آمد، صحیح و درست. و لکن مُحبّان کوی محبوب و مُحرمات حریم مقصود، از بلا پروا ندارند و از قضا، احتراز نجویند. از بحر تسلیم، مرزوقند و از نهر تسنیم، مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند.

زهر بلیّات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح بخشنده، لاجرعه بیاشامند. و در صحراهای بی آب مهلک، به یاد دوست، مؤانند و در بادیه‌های مُتلف، به جان فشانی، چالاک.

دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم بر بسته‌اند و به جمال دوست گشوده‌اند. جز محبوب، مقصودی ندارند و جز وصال، کمالی نجویند. به پر توکل پرواز نمایند و به جناح توسّل طیران کنند. نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تراست و تیر تیز از شیر اُمّ، مقبول‌تر.

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر دمی صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود. چه نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان افشانی دارد و هیکل وفا، عزم معارج فنا نموده. گردن برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق، مشتاقیم. سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم. از نام، بیزاریم و از هر چه غیر اوست، درکنار.



فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا، بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر اُنس، آشیان سازیم.

... بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که عَلم اختلاف برافراخته اند و به کمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته اند، البته به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لیکن به عنایت الهی و تائید غیب نامتناهی، چون شمس، مُشرقیم و چون قمر، لائج. بر مَسند سکون، ساکنیم و بر بساط صبر، جالس.

ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید. بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن.^۷ حضرت بهاء الله

لزوم استعداد و بینش درون

همانطور که آفتاب را از نورش می توان شناخت، خدا را نیز باید به خدا شناخت. چون خدا روح و فکر است، شایسته است او را از فکرش که در گفتارش آشکار است بشناسیم، نه از رویدادهای شگفت انگیز روزگار. لازمه شناسائی و نزدیکی به یزدان که بزرگ ترین موفقیت و افتخار انسان است، عشق و دعاست، التماس و بندگی است، عجز و نیاز است. زیرا "یزدان از هر پنهانی پنهان تر و از هر آشکاری آشکار تر است." "پنهان بودن و آشکار بودن خدا" کامل ترین وصف خدا و برگزیدگان اوست. ترکیب این دو صفت به ظاهر متضاد، در آثار حضرت بهاء الله چندین بار بکار رفته. مثلاً می فرمایند: "جمالک الظاهر المستور." "زیبائی تو که هم آشکار و هم پنهان است." پروردگار پنهان است، اگر پرده های تصور و گمان، و وهم و خیال، روح انسان را از دیدارش باز دارند؛ آشکار است، اگر این پرده ها بر کنار روند.



بنابر گفتار یکی از شعرای بزرگ ایران، ذکر اسرار الهی برای مردم بی استعداد، مانند آینه نهادن در برابر کوران یا نواختن بریط برای کران است.

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار

نابینا از دیدن خودش عاجز است تا چه رسد به چیز دیگر. کسی که خود را آنطور که هست نشناخته، چگونه ممکن است با قلبی آلوده و فکری پر از خرافات، فروغ و فریزدان را در فرستادگانش بشناسد؟

آیا موفقیت در هیچ کاری بدون استعداد یا صفات خاصی ممکن است؟ آیا پدر و مادر یا همسر خوبی شدن، مستلزم داشتن بعضی صفات نیست؟ آیا آشپز یا خلبان موفق می‌شود، نیاز به استعداد یا صفات خاصی ندارد؟ آیا موفقیت در تحصیل و شغل بدون کوشش و پشتکار ممکن است؟ برای آمادگی و موفقیت در مهندسی یا طب، هزارها ساعت باید صرف نمود. آیا برای موفقیت در هدفی که برای آن به وجود آمده‌ایم، صرف وقت لازم نیست؟ آیا شناسائی یزدان و فرستادگانش مشمول این قانون نیست؟ آیاتی که به لزوم استعداد و شایستگی و پاکی روح و روان از تعصبات و توهمات و دنیا پرستی اشاره می‌کنند بی‌شمارند:

بشنوید ندای گوینده پاینده را، و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید،
تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید.^۸
حضرت بهاء الله

هر لبی قابل این کوثر نه و هر وجهی [چهره‌ای] لایق توجه نه.^۹
حضرت بهاء الله
جنود [لشگرهای] عشق و محبت الهی بر وجود توجه نمود، هر قلب را مقبل^{*} یافت
مسخر نمود، اخذش فرمود.^{۱۰}
حضرت بهاء الله

* مقبل: رو آورنده.



حضرت بهاء‌الله

آنّه لایُری ببصر غیره و لا یُعرفُ بدونه. ۱۱

او به چشمی غیر از چشم خود و به آنچه غیر از اوست دیده و شناخته نمی‌شود.

در کتاب‌های بهائی معجزات بسیار از دو موعود عصر ما روایت شده. این روایات را باید سهمی از تاریخ دانست، زیرا واقعیات تاریخ را نمی‌توان نادیده گرفت. اما هرگز آنها را به‌عنوان دلیل و برهان نباید شاهد آورد. هیچ معجزه‌ای قابل قیاس با گفتار پروردگار نیست، معجزه‌ای که برای همه کس و همیشه زنده و پایدار است.

ذکر معجزات برای اثبات آئین پروردگار، از تقدیس و پاکی و مقام بلند و ارجمند آئین یزدان می‌کاهد:

استدعا آنکه دوستان... به‌ذکر خوارق عادات که نزد ایشان است، از شأن و مقام و

حضرت بهاء‌الله

تقدیس و تنزیه [آئین یزدان] نگاهند. ۱۲

افرادی که سعادت داشتند با قلب پاک به‌حضور پیامبران برسند، دیدار آنها را بزرگترین معجزه شمرده‌اند. زیرا آنها با آفتاب روبرو می‌شدند، نه با نور آفتاب. یکی از این افراد، دانشمندی فداکار به‌نام میرزا حیدرعلی بود. این دانشمند، هفت ماه افتخار تشریف به‌حضور حضرت بهاء‌الله یافت و کتابی بنام بهجت‌الصدور درباره شرح حال زندگانی بسیار شگفت‌انگیزش نگاشت. بنابراین سخن ایشان:

به‌یقین مُبین بدانید، از دوست و دشمن هر کس بگوئید من توانستم درست در چهره

مبارک [حضرت بهاء‌الله] نظر کنم کاذب است. بارها کوشیدیم که رخسار و شمایل

مبارک را زیارت نمائیم، نتوانستیم. بعضی اوقات انسان چون به‌حضور ایشان

مشرف می‌شود، چنان واله و حیران و مجذوب می‌شود که عالم را فراموش می‌کند.

همانطور که نگاه به‌آفتاب، از چشم آب می‌آورد، همین قسم هر گاه نظر به‌جمال

مبارک [حضرت بهاء‌الله] نمایم، از چشم‌هایمان اشک جاری می‌شود. ۱۳



آگاهی از افکار

آگاهی از افکار دیگران، بارها در خاطرات کسانی که حضرت بهاء الله را زیارت کرده‌اند دیده می‌شود. بنابراین یکی از این خاطره‌ها:

روز دیگر هنگام تشریف به حضور حضرت بهاء الله، اسامی شش نفر از بهائیان را به خاطر آوردم که لازم بود در حضور ایشان یادی از آنها بشود، اما پیش از اینکه این اسامی را ذکر کنم، حضرت بهاء الله هر شش نفر را به اسم یاد نموده، فرمودند: زیارت شما قبول است، قبول است. و چون در صدد ذکر اسامی گروهی دیگر نیز بودم، فرمودند: الباقی هم قبول است.

شخصی که بخاطر ایمانش بلاهای بسیار دیده بود، برای زیارت به عکا می‌رود. در آن هنگام حضرت بهاء الله در آن شهر در زندان بودند و محافظین به احدی اجازه ملاقات نمی‌دادند. این مسافر که از راه دور به عکا رفته بود، هنگام طواف در اطراف زندان، دست حضرت بهاء الله را از طبقه دوم زندان از پشت پنجره می‌بیند که با اشاره او را به درون زندان می‌خوانند. از شادی سراسیمه به سوی زندان می‌شتابد، از میان محافظین می‌گذرد، بدون اینکه سربازان مسلح او را به بینند. هنگامی که به حضور حضرت بهاء الله می‌رسد، بیانی به این مضمون به او می‌فرمایند: هر چند به رنج افتادی، ولی به گنج رسیدی. ما دیدگان محافظان را بستیم تا تو به دیدار حق فائز شوی و قدرت و عظمت او را به چشم خود به بینی. سال‌ها بعد، در نامه‌ای به او، این رویداد را تأیید فرموده‌اند.

همانطور که ذکر شد، این گونه رویدادها را باید سهمی از تاریخ شمرد، نه برهان بر حقایق پیامبران. آشکارترین معجزه فرستادگان یزدان که دیگران از انجامش عاجزند، ایجاد انقلاب عمیق در روح مردمان است. این انقلاب پایدار و بی‌همتا از سخنان پروردگار سرچشمه می‌گیرد، سخنانی که قدرت و عظمت یزدان چون آفتاب در آنها آشکار و عیان است.



فرستاده یزدان یا اندیشمند و خیرخواه جهان؟

گروهی از مردمان که تمایلی به پذیرش دین ندارند، بر این باورند که پیامبران یزدان افرادی اندیشمند و خوش نیت و مُصلح‌اند که برای صلح و ترقی عالم، افکار و آموزه‌های ارزشمند به جهان عرضه داشته‌اند و از این نظر قابل تمجید و تقدیرند. این گونه مردمان نمی‌توانند تصور کنند که خالق گیتی با بندگانش سخن گوید و با گفتارش راه و رسم زندگی را به آنها بیاموزد.

اگر این باور را بپذیریم که پیامبران، تنها مردمانی اندیشمند و خیرخواهند، نه فرستادگان یزدان، چاره‌ای نداریم جز اینکه تهمت نادرستی و دورویی بر آنها وارد آوریم. بنابر حکم خرد، آیا چنین تهمتی رواست؟ آیا این تصور شایسته پذیرش است؟ این آیه مناسب حال است:



ومن اظلم ممن... قال سأنزل مثل ما انزل الله. **سوره انعام، آیه ۹۹**
 چه کسی ظالم تر از فردی است که بگوید: من آیات نازل می‌کنم، همانطور که خدا نازل می‌کند.

پیامبران گفتار خود را وحی پروردگار می‌شمردند، و به تأکید و تکرار بما می‌آموزند که از خود سخنی ندارند و آنچه می‌گویند از ایزد دانا و تواناست. افکار و پندار انسان نادان و بی‌نوا را سخن پروردگار دانا و توانا شمردن، گناهی است بزرگ و بی‌همتا، گناهی که ارتکاب آن تنها از مردمی خودخواه، دورو، دنیا پرست و مکار ممکن است. اینگونه آیات در کتاب‌های آسمانی بسیار است:

سران قوم یهود از سخنان او [حضرت مسیح] تعجب کردند و به یکدیگر گفتند:
 "عجیب است! چگونه امکان دارد شخصی که هیچوقت در مدرسه دینی ما درس نخوانده، اینقدر معلومات داشته باشد؟"

عیسی به ایشان فرمود: "آنچه به شما می‌گویم، از فکر و نظر خودم نیست، بلکه از خدایی است که مرا فرستاده است. اگر کسی به راستی بخواهد مطابق خواست خدا زندگی کند، پی خواهد برد که آنچه من می‌گویم، از خداست نه از خودم. کسی که نظر خود را بگوید، هدفش اینست که مورد توجه مردم قرار گیرد؛ ولی کسی که می‌خواهد خدا مورد تمجید و ستایش واقع شود، شخص درستکار و بی‌ریایی است.
 انجیل یوحنا، فصل ۷، آیه‌های ۱۸-۱۵

ويا قوم تلك آيات الله نزلت عليّ بالحق... تالله ان هي من تلقاء نفسي بل من لدن عزيز محبوب و اني لعبد آمن بالله و آياته و لا املك لنفسي حركة و لا سكوناً... و كلما اسكن في البيت و اصمت عن الذكر روح القدس يقومني على الامر و ينطقني بين السموات و الارض و هذا لم يكن من عندي بل من عنده ان انتم تعرفون.^۱
 حضرت بهاء الله

بگو! ای مردمان این آیات الهی است که به حقیقت بر من نازل شده... به خدا سوگند، از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده‌ای هستم که به خدا و آیتش



مؤمنم... نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساکت نشینم، روح القدس مرا به اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این [آئین] از نزد من نیست، از نزد اوست، اگر بشناسید.

إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ. حضرت محمد (سوره کهف، آیه ۱۱۰)
من انسانی مثل شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می‌رسد.

آنچه به شما می‌گویم از من نیست، از پدری است که در من است.
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۱۴، آیه ۱۰)

من هیچ کاری خودسر نمی‌کنم. آنچه می‌گویم، پدرم به من می‌آموزد.
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۸، آیه ۲۸)

من به اراده خود با شما سخن نمی‌گویم. پدری که مرا فرستاده، به من حکم می‌کند که چه گویم و چگونه گویم. حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۱۲، آیه‌های ۴۹-۵۰)

قل ای وربی لا اعلم حرفاً الا ما علّمني الله بجوده.^۲ حضرت بهاء الله
بگو! سوگند به پروردگارم. حرفی نمی‌دانم مگر آنچه خداوند از روی فضل به من آموخته است.

يشهد كل ذيعقل ان مثل تلك الايات ما نزل الا من الله العزيز الحكيم.^۳ حضرت باب
هر انسان خردمندی شهادت می‌دهد که چنان آیاتی نازل نمی‌شود مگر از پروردگار قادر و حکیم.

روح الاعظم تنطق فی صدری و روح البقاء یحرک قلم البهاء کیف یشاء ان هذا من عنده بل من لدن علیم خبیر. تالله لو كان الامر بیدی لسترت وجهی عن کل من فی الارضین.^۴ حضرت بهاء الله

"روح اعظم" در قلبم سخن می‌گوید و "روح بقا" قلم بها را آنطور که می‌خواهد به حرکت می‌آورد. این [آئین] از من نیست، از جانب پروردگار علیم و خبیر است. به خدا سوگند! اگر اختیار داشتم چه‌رهم را از جمیع مردمان پنهان می‌داشتم.

زندگانی فرستادگان یزدان شاهی است گویا بر اینکه آنها نمونه بارز و بی‌همتای راستی و صداقتند و برای اثبات منشأ آسمانی گفتار خود و اظهار



وفاداری و عشق سرشار خود به یزدان، هر بلائی را به جان می پذیرند، و از هیچ نوع فداکاری حتی جان باختن در راهش بیم و هراسی ندارند. انکار و آزار مردمان کمترین اثری بر رفتار و گفتار و استقامت و وفاداری آنها به پروردگار ندارد، و آنها را از اظهار مقام و پیامشان باز نمی دارد.

اگر پیامبران یزدان از دین و ایمان و وحی و الهام نامی نمی بردند، و بجای نسبت دادن گفتار خود به خدا، گفتارشان را از خود می دانستند و به نام خودشان اظهار می داشتند، بجای روبرو شدن با منکران و دشمنان سرسخت، از احترام مردمان و عزت و راحت این جهان برخوردار می شدند. پذیرفتن عمری مصیبت و بلا بخاطر یک دروغ بزرگ و بی همتا از انسان هائی چنین فداکار و دانا و پاک سیرت ابداً با عقل و خرد سازگار نیست.

گفتار بنده ناتوان را به پروردگار دانا و توانا نسبت دادن، رفتاری است شایسته پست ترین انسان ها. در نظر یزدان این ظلمی است بزرگ، گناهی است که مافوق آن تصور نتوان نمود:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ.

سوره انعام، آیه ۹۳

چه کسی ظالم تر از فردی است که به دروغ به خدا افترا زند یا بگوید "بمن وحی شده" و حال آنکه خدا چیزی به او نازل ننموده.

دو پیامبر عصر ما، حضرت باب و حضرت بهاء الله، هر دو پیش از ابراز مقام و پیام خود، از جمیع نعمت های این جهان بهره وافر داشتند و در نهایت راحت و عزت می زیستند. اما پس از اعلان فرمان یزدان تا پایان عمرشان گرفتار زندان و زجر و ظلم ظالمان گشتند. این سرنوشت غم انگیز تازگی ندارد. پیامبران یزدان همواره مورد رد و اذیت و آزار و انکار مردمان کوتاه بین و نادان قرار گرفته اند.



نفوذ پیامبران بر انسان

شمار دانشمندانی که در طی تاریخ افکار گرانقدر به یادگار نهاده‌اند بسیارند. این دانشمندانِ مُصلِح تا چه حد بر روح و قلب مردمان اثر گذاشته‌اند؟ آیا نفوذ این بزرگان بر زندگی مردم، با نفوذ پیامبران یزدان قابل قیاس است؟ حضرت موسی را در نظر آورید. آن پیامبر از درس علما بهره‌ای نداشتند و حتی مبتلا به لکنت زبان بودند. با اینحال در محیطی نامناسب بذریمان را در دلها کاشتند، بذری که به تدریج درختی بلند و بارور شد. این درخت در طی قرن‌ها بارها مورد حمله دشمنان قرار گرفت. هر صدمه‌ای که به تصور آید بر آن وارد شد. حتی کشتار شش میلیون نفر از پیروانش در اروپا، آن درخت را از بن بر نینداخت. ریشه بذری که ۳۵۰۰ سال پیش در قلب‌ها کاشته شد، هنوز پایدار و برقرار است. این ریشه چنان عمیق و نیرومند بود که در عصر ما شاخه‌های شکسته و پراکنده خود را از سراسر عالم گرد هم آورد و به قوم یهود هویتی جدید بخشید. جز نیروی گفتار و نفوذ پروردگار چه نیروئی قادر به ظهور چنین رویداد شگفت‌انگیزی است؟

اگر چه نفوذ دین و ایمان در عصر ما رو به انحطاط است، با اینحال در سراسر عالم بیش از نیمی از جمعیت جهان در صدها هزار کنیسا و کلیسا و مسجد و مشرق‌الاذکار و معابد دیگر به نام فرستادگانی که از علم علما بهره‌ای نداشتند، می‌بالند، به یادشان گرد هم جمع می‌شوند، و دست عشق و بندگی به سوی خدا بلند می‌کنند. آیا جز به قدرت پروردگار این نفوذ و پایداری و این دوام و قرار ممکن است؟



مردم مصلح و اندیشمند بر فکر مردمان اثر دارند، پیامبران یزدان بر زندگانی و سرنوشت آنان. بنابر یک مورخ آمریکائی،* کسانی که بیش از دیگران بر افکار و عقاید مردمان اثر گذاشته‌اند، همه از گروه پیامبران بوده‌اند، به این ترتیب:

۱. حضرت محمد

۲. حضرت مسیح

۳. حضرت بودا^۹

گویند ابوعلی سینا شاگردی داشت بسیار وفادار. او از استادش همواره می‌خواست که خود را پیامبر خواند. اما استاد به‌خواهش او پاسخی نمی‌داد. بنابر اتفاق، یک سحرگاه ابوعلی سینا احساس تشنگی کرد و از شاگرد وفادارش خواست که از رختخواب گرم و نرم برخیزد و برایش جرعه‌ای آب آورد. اما شاگرد خواب‌آلود، راحت و آسایش رختخواب را از اجرای خواهش استادش برتر شمرد. صبح‌گاه پس از طلوع آفتاب، ابوعلی سینا شاگردش را خواست و خطاب به او چنین گفت: "من نیمه شب جرعه‌ای آب از تو خواستم. اما تو راحت خواب را از آوردن آب و اجرای خواهش استادت برتر شمردی. رسول اکرم قرن‌ها پیش قدم به‌عرصه جهان نهاد، اما در همان هنگام که من تو را صدا می‌زدم، اذان گویان بخاطر او بر سر مناره‌ها ایستاده خدا را می‌ستودند".

درسی که ابوعلی سینا به شاگرد وفادارش آموخت، برای همه ما آموزنده و ارجمند است. این درس تفاوت دانشمندان بزرگی را که عمری به‌کسب

* *The 100*, by Michael H. Hart, 1978. بنابر گفتار این نویسنده، بر خلاف مسیحیت، اسلام با حکومت و قدرت سیاسی نیز همراه بوده. به این سبب، نفوذش بر مردم جهان از مسیحیت بیشتر بوده.



دانش می‌پردازند با پیامبرانی که از درس مدرسه و دانش علما بهره‌ای ندارند به روشنی بما نشان می‌دهد و بما می‌آموزد که دانش پیامبران و نفوذ آنان بر روح مردمان از خالق جهان سرچشمه می‌گیرد، نه از انسان‌های ناتوان. منشأ قدرت و عظمت آنها پروردگار دانا و تواناست، نه بندگان عاجز و خطاکار.

چرا مردمان هرگز پیامبران را در آغاز ظهورشان نشناخته‌اند؟

حضرت بهاء‌الله بارها از ما می‌پرسند که چرا در زمان‌های پیشین، مردمان دعوت پیامبران یزدان را نمی‌پذیرفتند و حتی مانع گسترش پیام و آئین آنان می‌شدند. می‌فرمایند اگر در این باره بیندیشیم، پرتو آگاهی بر روح ما می‌تابد، ما را از شک و شبهه می‌رهاند و به سر منزل مقصود که شناسائی یزدان و فرستادگان اوست می‌رساند. آنچه در زمان‌های پیشین مانع آگاهی و ایمان مردمان می‌شد، حال هم همان موانع در پیش آنهاست.

آیا مردم عصر ما با پیشینیان متفاوتند؟ آیا آنها از قصور و غفلت و تعصب و تقلید و توهم و خرافه‌پرستی و ده‌ها موانع دیگر، فارغ و آزادند؟ آیا از آز و حرص به جمع مال و منال در امانند؟ اگر به انصاف بنگریم، می‌بینیم که گذشت زمان سرشت اصلی انسان را تغییر نمی‌دهد. مردم عصر ما مانند همان مردمانی هستند که پیامبران پیشین را انکار نمودند، و گرفتار همان تعصبات و تقلید و خرافات و اندیشه‌های ناصوابی هستند که نیاکانشان را از شناسائی موعودشان باز داشتند.

پس عدم توجه همزمانان ما به پیام یزدان موجب شگفتی نیست. پیوسته راه و رسم مردمان چنین بوده و حال هم چنین است. اینگونه غفلت و قدر



ناشناسی در زمان ظهور پیامبران یزدان، درسی بی نظیر بما می آموزد. همانطور که گفته اند: اگر درس تاریخ را نیاموزیم و از خطاهای پیشینیان عبرت نگیریم، محکوم به تکرار آن خطاها هستیم.

وای به حال شما ای پیشوایان دینی و فریسیان* رباکار! شما برای پیامبرانی که اجدادتان کشتند، بنای یادبود می سازید، و قبر مؤمنین پاک سیرتی را که به دست آنها کشته شدند، زینت می بخشید و می گوید: اگر ما بجای اجدادمان بودیم، چنین نمی کردیم. حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۳، آیه های ۳۰-۲۹)

دیدن خدا و فرستادگان خدا

خوشا به حال پاک دلان. آنها خدا را خواهند دید.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۵، آیه ۸)

بعضی چیزها ناپیداست، مانند اتم یا قوه جاذبه، و بسیاری از اسرار دیگر طبیعت. دانشمندان این اسرار را با کوشش بسیار آشکار می کنند. بعضی چیزها پیداست، کسی لازم نیست بما بگوید که آفتاب وجود دارد. حال اگر چشم هایمان را به بندیم، چه می شود؟ آیا می توانیم آفتاب را با آنهمه شکوه و عظمت به بینیم؟ پلک نازک ما با حرکت کوچکی، چهره تابان آن مهر فروزان را از ما پنهان می دارد.

در عالم معنوی نیز چنین قانونی برپا و حکمفرماست. بیش از هر چیز، پیامبران ظهور خود را به طلوع آفتاب تشبیه نموده اند. چگونه ممکن است که منشأ آسمانی پیامبران مانند درخشش آفتاب روشن و آشکار باشد، اما بیشتر مردمان از این دیدار و افتخار عاجز مانند؟ به همان سبب که پلک

* فریسیان: پیشوایان و معلمین متعصب و قشری یهودی.



چشم با جنبشی مختصر، آفتاب را با آنهمه عظمت و درخشش از ما پنهان می‌دارد.

ظهورِ اَظْهَر [ظاهرتر] از شمس است، مع ذلک مستور و مکنون.^۶ حضرت بهاءالله
ای پسر هوی! به راستی بشنو: چشم فانی جمال باقی نشناسد.^۷ حضرت بهاءالله

میان چشم سِرّ و چشم سَرّ شباهت بسیار هست. در نقشه آفرینش انسان چنین مقدر شده که تا چشم درون را نگشاییم، به مشاهده شکوه و عظمت پرتو پروردگار در آئینه تمام‌نمای فرستادگانش فائز نشویم. در این رابطه و در این قانون هرگز استثنائی نبوده و نخواهد بود. لازمه عدالت الهی، تحقق این قانون است.

بدیهی است پلک ناپیدای سِرّ به مراتب پیچیده‌تر و وسیع‌تر از پلک پیدای سَرّ است. برخلاف چشم سَرّ، این چشم می‌تواند لایه‌ها و پرده‌های بسیار بر خود بگستراند، و در عالم تاریک تصور و توهم، آنها را حقیقت مطلق شمرد. این لایه‌ها و پرده‌ها بی‌شمارند. تعصب و تقلید، بدبینی به خدا و همه باورها، توهم، غفلت، ترس از پرتو دانش و دانائی، توجه زیاد به کسب مال و منال، پرستش خرافات، و اتکاء به پیشوایان نادان، نمونه‌هایی محبوب و معمول از این لایه‌ها و پرده‌ها بشمار می‌روند. این لایه‌ها، ابرها، و پرده‌ها چگونه پدید می‌آیند؟ ذهن انسان آزاد است که هر فکر یا تصور یا باوری را که دوست دارد، به خودش نیک جلوه دهد، سپس آنرا بپذیرد و بپرستد، و حتی جانش را بخاطر آن نثار کند.

قدرت نیروهای تصور و توهم را در سرنوشت عالم انسان نباید کوچک گرفت. ریشه و مایه اصلی بلاهای عالم، وجود تصورات بی‌پایه و توهمات و خرافاتی است که چون ابرهائی تیره و تار، دنیا را در تاریکی فرو برده‌اند.



حضرت مسیح در اشاره به این توهمات و خرافات، به مسیحیان خبر دادند که سوار بر ابر از آسمان می آیند. مسیحیان ظاهربین هنوز منتظر این معجزه اند. این انتظارِ نادرستِ آنها، خود ابری است که موعودشان را از آنها پنهان داشته. در سراسر تاریخ تسلط این ابرها و پرده ها و پلک های پنهان و پر کار را بر افکار و رفتار مردمان با یکدیگر، به روشنی می بینیم. سبب جنگ ها و دشمنی ها در طی هزارها سال چه بوده؟ جز توانائی این گونه پلک های نامرئی و تصوراتِ نادرست، چیز دیگری می توان به خاطر آورد؟ سرچشمه بلاهای دنیا، چه در گذشته، چه در حال، از قتل گرفته تا بد رفتاری در خانواده ها، و نادرستی و بی وجدانی در اجتماع، جز پوشاندن پرتو عقل و خرد با این پلک ها و پرده ها، چه بوده و چیست؟

رابطه ما با خدا و فرستادگانش نیز چنین است. ده ها پلک و پرده، ساخته و بافته احساسات و توهمات و تصوراتِ نادرست، که منشأ اصلی آن پیشوایان مذهبی بوده و هستند، چهره خدا و فرستادگانش را از مردم جهان پنهان داشته و می دارند. پروردگار، پیشوایان را بزرگترین مانع شناسائی فرستادگانش می شمرد. در این گفتار، آنها را "حجاب اکبر" می نامد:

علمای ارض [پیشوایان]... حجاب اکبرند از برای بشر. مبارک نفسی که این حجاب او را منع ننمود.^۸

حضرت بهاء الله

هدف اصلی ما در این دنیا گشودن پلک ها و برداشتن پرده ها و حجاب ها از روح ماست. هرگاه این موانع کنار روند، شکوه و عظمت پروردگار و فرستادگانش به روشنی آفتاب، بدون کمترین ابر، بر ما می تابد. چه بخواهیم چه نخواهیم، این نقشه آفرینش ماست.

این گونه دعا باید پیوسته از دل ما بر آید:



أَيُّ رَبِّ فَكَشِفْ غِطَاءَ عَيْنِي لِأَرَى مَا أَرَدْتَهُ لِبَرِيَّتِكَ وَأَشَاهِدَ آثَارَ قُدْرَتِكَ فِي مَظَاهِرِ صُنْعِكَ.^۹
حضرت بهاء الله

ای پروردگارا! پرده از چشمم بردار تا خواست تو را برای بندگانت به بینم و آثار قدرتت را در آئینه آفریده‌هایت مشاهده نمایم.

نقش آفتاب در تغییر گل به گل

این تشبیه، نقش ما و آفریننده ما را در این دنیا به روشنی نشان می‌دهد:

میدان چشم را وسیع نما و فضل لایری [نادیدنی] مشاهده کن. گل در آب اندازی غرق شود، و گل بر آب افکنی، چون تاج بر فرق آب قرار گیرد.^{۱۰} حضرت بهاء الله

از این بهتر نمی‌توان تشبیهی برای نقش یزدان در پرورش انسان در این جهان تصور نمود. فرق گل از گل از کجاست تا به کجا؟ آیا شباهتی میان آنها می‌توان یافت؟ با اینحال، زیباترین و خوشبوترین گلها به یاری گل به زیبایی و خوشبوئی می‌رسند. تغییر و تحول دانه‌ای ناچیز به گلی خوشبو و زیبا چقدر شگفت‌انگیز است. همین تغییر و تحول را در روح انسان نیز می‌توان یافت. برای پرورش شکوفه‌ها، چه نیروئی لازم است؟ آیا بدون پرتو آفتاب، این پرورش ممکن است؟ در عالم روح و روان، پیامبران، پرتو یزدانند. بدون یاری آنها، بدون دانشی که آنها بما می‌آموزند، تبدیل بدر روح ما به گلی زیبا و شکوفا ممکن نیست.

بعضی از مردمان مانند گل، آلوده به این جهان و غرق در این جهان می‌شوند. گل می‌ماند و گل می‌میرند. گروهی دیگر گل می‌شوند و به یاری یکدیگر این جهان را گلستان می‌کنند.

بدون روبرو شدن با چالش‌های معنوی و بدون سعی و صبر و کوشش برای غلبه بر آنها، زندگی بی‌هدف و بی‌معناست. لطف زندگی و جلوه و جلای



آن در دریدن پرده‌ها، رهائی روح و روان از زندان تاریک بی‌خبری و نادانی، و روشنی آن به نور خداست.

کوه‌نوردانی که لذت فتح قله‌های بلند را می‌چشند، بخاطر وجود این قله‌هاست. اگر قله‌ای نبود، کوه‌نوردی هم نمی‌بود. زندگی معنوی ما نیز چنین است. باید موانع را بپذیریم و حتی غنیمت دانیم، و بجای شکوه و شکایت، وجودشان را ضروری و حتی مایه شکرگزاری و شادمانی شمیریم، و یقین نمائیم که نقشه آفرینش انسان در حد کمال است. جز کمال مطلق، از پروردگار چه انتظاری می‌توان داشت؟



بخش سوم



راه سعادت انسان و حل مشکلات جهان بنا بر نقشه یزدان

جهد نمائید تا مانند ستارهٔ صبحگاهی از افق سماء دانائی ظاهر و مُشرق باشید. انسان بی اثر مانند درخت بی ثمر مشاهده می شود.^۱ حضرت بهاء الله

ای دوستان! دریای دانائی پیدا و آفتاب بینائی هویدا. نیکوست حال نفسی که سراب او را از آب منع ننماید. عجب است از نفوسی که گوش را از گفتاری که از نسیم سحری رقیق تر و از روح لطیف تر است منع نموده اند.^۲ حضرت بهاء الله

آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید.^۳ حضرت بهاء الله

صلاح عالم را ملاحظه نمائید، نه هوای نفس را.^۴ حضرت بهاء الله

سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است. و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط به الفت و محبت عمومی بین افراد انسانی.^۵ حضرت عبدالبهاء



نقشه آفرینش انسان

چرا لازم است که نقشه آفرینش انسان را بدانیم؟ این نقشه هدف و مقصود و راه زندگی را بما می آموزد. چقدر سخت و دشوار است که عمری در سفر بگذرانیم، اما ندانیم چرا می رویم و به کجا می رویم. شناسائی نقشه یزدان برای کامرانی و سعادت انسان، نظرگاه ما را از زمین به آسمان می برد. این نظرگاه به زندگانی ما آرامش و صفا می بخشد. زیرا بما نشان می دهد که در پس ابرهای تیره و تار این جهان، آفتابی در نهایت شکوه و عظمت تابان و آشکار است. در این پژوهش و در این دیدار، نادیده ها می بینیم و ناشنیده ها می شنویم. دیدار عظمت و شکوه این آفتاب، به عشق ما به زندگی و توانائی ما در برابر مشکلات روزگار، صد چندان می افزاید، و از تأثیر رویدادهای ناگوار این دنیا بر روح ما، صد چندان می کاهد. از پذیرفتن و آزمودن دعوت



یزدان و تجربه تأثیرات حیرت انگیز آن، چه زیانی به انسان می‌رسد؟ پذیرش یا رد این دعوت، در دست ما و اختیار ماست.

نخستین پرسش این است: هدف از آفرینش انسان چیست؟ آیا خالق ما، ما را بهبوده و بی‌هدف آفریده است؟ آیا نقشه‌ای یا راهی برای کامرانی و عزت جاودانی ما در نظر نداشته؟ آیا از آفریننده دانا و توانا چنین چیزی ممکن است؟ بدون آگاهی از نقشه یزدان برای سعادت و کامرانی انسان، دنیا بی‌وفا و زندگی بی‌هدف و بی‌صفاست.

منشأ ما خداست و بازگشت ما به سوی خدا. زندگی ما در این دنیا نخستین گام در آفرینش ماست. خانه دائمی ما اینجا نیست. ما مسافریم، مدتی کوتاه در این سرا بسر می‌بریم، سپس به سرای دیگر می‌رویم. مردن جز انتقال از جهانی به جهان دیگر نیست. این انتقال تا پایانی که بی‌پایان است ادامه دارد. پس از این عالم، عالم‌ها در انتظار ماست که تا ابد بسوی آنها در سیر و سفر خواهیم بود.

عمر ما در این دنیا نسبت به ابدیت یا "زندگانی جاودانی" که عمر روح ماست، بسیار کوتاه و زودگذر است. آیا رواست که تا فرصت داریم، نپرسیم و ندانیم که چرا به این جهان آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟ وظیفه ما و سرنوشت ما در این ماجرا چیست؟ پیامبران در این میان چه نقشی دارند؟ آیا گفتار آنها گفتار خداست؟ و چگونه می‌توان گفتارشان را شناخت؟

بنابر نقشه آفرینش انسان، هدف و مقصود ما در این زندگانی فانی و زودگذر، پرورش بندر دانائی و عشق در روح و روان ماست. باید در پرتو این دو بخشش بزرگ یزدان پرورش یابیم تا با روحی پاک و مصفا از آلودگی‌های این دنیا و دلی پر از عشق خدا و بندگانش، رخت سفر برنندیم و به دیار دیگر



رویم. ارمغان دانائی، هدف و راه زندگی را بما می‌آموزد، و فضیلت عشق بما نیرو می‌بخشد تا بر نفس خودخواه و خودبین خود پیروز گردیم و در راه ترقی و تکامل خود بکوشیم. بدون شناسائی نقشه یزدان برای راهنمائی و تکامل و تحرک انسان، زندگی در این جهان جز سرگردانی و نگرانی چیزی نیست.

بدون گفتار فرستادگان خدا، چگونه می‌توان به‌اسرار آفرینش انسان پی برد؟ رابطه این فرستادگان را با یزدان و انسان، می‌توان به‌رابطه خورشید با ساکنان زمین تشبیه نمود. خورشید از دوراه بما یاری می‌دهد:

- بما روشنی و بینائی می‌بخشد و راه را از چاه بما می‌نماید.
- بما گرمی و طراوت و زندگی می‌بخشد.

بنابر نقشه آفرینش، خالق ما نیز از دوراه بما یاری می‌دهد:

- خداشناسی بما بینائی می‌دهد و راه زندگی را بما می‌نماید.
- خدا دوستی به‌روح ما گرمی و شادی و زندگانی جاودانی می‌بخشد.

پیامبران خورشید درخشنده و تابان جهان روح و روانند. آنها جز رساندن نور خدا که سرچشمه و منبع دانائی و عشق خداست، وظیفه‌ای ندارند. آنها پرتو دانائی را به‌روح ما می‌تابند تا راه درست را از نادرست تمیز دهیم، و از گرمی عشق خدا بما نیرو می‌بخشند تا به‌جنبش و کوشش و اهتزاز آئیم و به‌مقصد از آفرینش خود برسیم. بدون پرتو دانائی و شعله عشق، زندگانی ما در این سرای فانی و زودگذر جز زمستانی سرد و تاریک و غم‌افزا چیزی نیست.

بنابر گفتار پروردگار، رفتار ما در این دنیا پایه و اساس سرنوشت باقی و جاودانی ماست. اگر در این سرا از پذیرش دو بخشش بزرگ یزدان به‌انسان، یعنی دانائی و عشق، سر باز زنیم، از نعمت‌های الهی در جمیع عوالم جاودانی بی‌بهره می‌مانیم.



جز از راه گفتار چگونه می‌توان به اسرار آفرینش انسان و عشق یزدان به بندگانش پی برد؟ این نوشته چکیده‌ای است از کتابهای آسمانی، خاصه آیات و آثار بهائی. در نمونه‌هایی از آیات الهی که در آن نقل شده بیانید تا برتری سخن یزدان را بشناسید و به یقین دریابید و به بینید که گفتارش چون آفتاب در میان گفتار بندگانش تابان و درخشان است.

بنابر وعده یزدان، آنان که سخن یزدان را بشناسند و به اراده‌اش تحقق بخشند، به همه نعمت‌های شادی بخش و جاودان دست یابند. و الا تا پایانی که بی‌پایان است، از این نعمت‌ها بی‌بهره‌اند. روحشان مانند غنچه‌ای است که نشکفتد و زیبایی‌های درونش را ننماید، غنچه بماند و غنچه بر باد رود. زیرا بهار زندگانی و موسم شکوفائی ما در آغاز وجود ما، در این دنیا است. هر چه در این موسم زود گذر که کمتر از آنی است، از دست بدهیم، جبران آن هرگز ممکن نیست.

آنچه فوت شود ابداً بر تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود.^۱ حضرت بهاء الله

چه بخواهیم چه نخواهیم، خالق ما چنین خواسته و سرنوشت جاودانی ما را بر صفحه تقدیر نگاشته. در برابر خالق گیتی، ما بندگان بی‌نوا را جز تسلیم و گرنش و پذیرش چاره‌ای نیست. این است مختصری از نقشه آفرینش انسان، نقش فرستادگان یزدان، و نقش ما در این ماجرا در دوران عمر ما و فرصت کوتاه ما در این دنیا.

تفاوت شناسائی و ایمان

آیا ایمان به یزدان و شناسائی یزدان یکسانند؟ بسیاری از مردمان می‌گویند که به خدا ایمان دارند. آیا آنها خدا را هم به درستی می‌شناسند؟ آنها از کجا و چگونه خدا را شناخته‌اند؟ آیا هرگز کتابی و حتی مقاله‌ای در این باره



خوانده‌اند؟ آیا خدای آنها جز تصورات و خیالات و شایعات بی‌اعتباری است که از پیشوایانشان شنیده‌اند؟ بعضی از این مدعیان چنان به خدای خود ایمان دارند که بی‌گناهان را بخاطر او و خدمت به او در کمال افتخار به دار می‌زنند. فاصله ایمان کورکورانه و شناسائی و آگاهی درست، به فاصله کهکشانشماست. ایمان بدون شناسائی جز احساسی سست و بی‌اعتبار چیزی نیست. چگونه می‌توان به ناآشنا ایمان و اعتماد داشت؟*

آیا شما کودکان عزیز خود را در اختیار ناآشنایان می‌گذارید؟ چگونه ممکن است که انسان به خدائی که نمی‌شناسد اعتماد کند؟ ایمان به خدا هنگامی بما یاری می‌بخشد و پرتو دانائی و آگاهی به روح ما می‌تابد که با شناسائی درست همراه باشد. برای مثال، شما ایمان دارید که در قصری با شکوه و زیبا بسر می‌برید. اگر نابینا باشید و یا در تاریکی بسر برید، از این قصر چه لذتی می‌برید؟ و در تاریکی محض چه رویدادها و خطرات و مشکلاتی در انتظار شماست؟

نشانه برتری انسان

بر جانوران

نشانه برتری ما بر جانوران چیست؟ نخستین نشانه انسانیت ما در عقل و خرد ماست. خرد، عاری از توهمات و خرافات، تنها راهنمای ما به تمیز دادن درست از نادرست و شناسائی یزدان و فرستادگان اوست. برای داوری درست، جز خرد چه راهنمایی داریم؟ فضیلت خرد، پاک و پیراسته از

* نگارنده دو جلد درباره خداشناسی به فارسی نگاشته‌ام:

- چرا به این جهان آمده‌ایم؟ ۳۴۸ صفحه.
- زندگی با خدا و بی‌خدا، تفاوت آنها چیست؟ ۱۸۱ صفحه.



آلودگی های نفس نزدیک نگر و خودخواه، چون آئینه ای مصفا، نور خدا را بما می تابد و شعله عشقش را در درون ما می افروزد. این نور و این شعله، ما را از تاریکی نادانی و بی خبری از نقشه آفرینش ما، و جدائی از عاشق و آفریننده ما، می رهاند و به شادمانی و رستگاری جاودانی می رساند.

آیا شایسته است که ارمغان خرد را که مایه برتری ما بر جانوران است، تنها در راه راحت و رفاه این جهان بکار بریم، و هدف از آفرینش خود را که پرورش روح ما در پرتو دانائی و عشق و آگاهی از سفر شادی بخش و جاودانی ما به سوی خداست، از نظر دور داریم؟ آیا فضیلتی و افتخاری برتر از این دو بخشش یزدان به انسان می توان تصور نمود؟

یکی دیگر از بخشش های بزرگ خالق ما بما، فضیلت اختیار و آزادی است. بدون اختیار، انسان جز حیوانی با هوش و زیرک چیزی نیست. این فضیلت بما آزادی می بخشد که سرنوشت خود را به میل خود برگزینیم.

در انسان استعداد پرورش دو نفس متضاد موجود است. نفس مگار و خودخواه، و نفس انسان دوست و فداکار. ما آزادیم که هر طور بخواهیم و بهر اندازه این دو نفس را پرورش بخشیم. وجود این دو نفس، معنای انسان بودن و امتیاز ما را بر جانوران نشان می دهد. آنها از این دو نفس و از این آزادی کمترین بهره ای ندارند.

انسان را می توان به گل سرخ تشبیه نمود. در این گیاه هم گلبرگ های خوشبو می توان یافت و هم خارهای تیز و گزنده. در وجود ما نیز چنین استعدادی هست، با این تفاوت که ما اختیار داریم که از روح خود تنها گل خوشبویی پرورش بخشیم یا خارگزننده ای به بار آریم. جلوه و جلا و تنوع و زیبایی و کمال عالم انسان از این تفاوت و تضاد سرچشمه می گیرد. اگر بدی نبود،



آیا قدر خوبی را می‌دانستیم؟ اگر دروغ نبود، راستی و درستی چه معنا و مفهومی داشت؟ اگر غم نبود، ارزش و معنای شادی را می‌شناختیم؟ اگر جز خوبی از ما چیزی سر نمی‌زد، کار ما در این دنیا چه بود؟ کوشش برای غلبه بر نفس مگّار و خودخواه، بزرگترین چالش و هدف ما در این دنیاست. ایمان و عشق به یزدان، رسیدن به این هدف بزرگ را صد چندان آسانتر می‌کند.

عدالت الهی

کسانی که از نقشه آفرینش انسان بی‌خبرند، بلاهای این دنیا را گردن خدا می‌گذارند. آنها می‌پرسند: "اگر خدا هست، چرا به داد مظلومان نمی‌رسد و از ظالمان انتقام نمی‌گیرد؟" آنها نمی‌دانند که بنابر نقشه خدا، نتیجه رفتار ما پس از سفر از این سرا بما می‌رسد. اگر ما نتیجه رفتار خود را در این جهان به بینیم، ارمغان آزادی را بکلی از دست می‌دهیم. مانند کودکی می‌شویم که رفتارش از پاداش و مجازات سرچشمه می‌گیرد، نه از عشق و ایمان.

علاوه بر این، اگر این شاکیان از سرنوشت جاودانی ظالمان و مظلومان آگاه شوند، غصه ظالمان را می‌خورند، نه غصه مظلومان را. زیرا زندگانی ما در این جهان فانی در برابر ابدیت بیش از آنی نیست. بنابر شهادت یزدان، پاداش مظلومان و محرومان در جهان جاودان چنان شادی‌بخش، و مجازات ظالمان و خودپرستان چنان غم‌افزاست که از حد تصور ما خارج است. همانطور که در عالم جنین توانائی درک نتایج کوری را نداریم، در این جهان نیز توانائی درک پیامدهای بی‌پایان کوری درون را در جهان جاودان نداریم. اگر از پیامد رفتار خود آگاه شویم، هرگز جز رفتار نیک از ما سر



نمی‌زند، به‌حدی که توانائی تمایل به‌گناه و رفتار ناپسند را بکلی از دست می‌دهیم.

چه بخواهیم چه نخواهیم، نقشه آفرینش ما چنین است. حال اگر نقشه آفرینش خود را نپذیریم، مشکل از کیست؟ از ماست، یا از خدا؟ چقدر جای شگفتی است. چه بسا که مردمان وعده دوستانشان را می‌پذیرند، اما به‌وعده خالق جهان اطمینان ندارند.

البته حکیم عادل، از ظالم حق مظلوم را اخذ نماید.^۷ حضرت بهاء‌الله

اجر هیچ عملی ضایع نخواهد شد.^۸ حضرت بهاء‌الله

اگر حکمت‌های بالغه^۹ الهی ظاهر شود، کل عدل محض را مشاهده می‌نمایند.^۹ حضرت بهاء‌الله

برای مثال باغی را در نظر آورید که باغبان هر چندگاه یکبار زمینش را شخم می‌زند تا به‌پرورش گلها پردازد. در این باغ مورچه‌هائی نیز ساکنند. آیا این مورچه‌ها کمترین آگاهی از هدف و نقشه باغبان دارند؟ در نظر آنها، درهم ریختن لانه آنها و بریدن شاخه گلها جز ظلم چیزی نیست. رابطه ما با خالق ما نیز چنین است. ما تنها با چشمانی نزدیک‌بین به‌یک ثانیه از ابدیت می‌نگریم و بنابر آنچه در آن ثانیه می‌گذرد، به‌عدالت خدا رأی نهائی می‌دهیم.

روح انسان جاودان است، پایانی برای آن نبوده و نیست. عدالت یزدان را نباید تنها با رویدادهای ناروای این جهان داوری نمائیم. بنابر شهادت خدا، عالم‌ها پس از این عالم در انتظار ماست. اگر ما شهادت خالق خود را نپذیریم، مشکل از کیست؟

^۹ حکمت‌های بالغه: اشاره به‌اسرار نقشه آفرینش انسان.



این بیان اشاره به نقشه آفرینش انسان است:

بگو! ای مردمان، به رضای دوست راضی شوید. چه که آنچه را او برگزید، اوست
پسندیده.^{۱۰}
حضرت بهاءالله

بزرگترین موفقیت و افتخار

چقدر شگفت‌انگیز و شادی‌بخش است: آفریننده‌ای که میلیاردها کهکشان را در کمتر از آنی از عرصه نیستی مطلق به عالم هستی آورده، با ما به زبان ما سخن می‌گوید و ما را مانند یاری مهربان به دوستی و عشق می‌خواند. آیا پیامی خوشتر از این و افتخاری از این برتر می‌توان تصور نمود؟

ای بنده یزدان! روز کردار آمد، وقت گفتار نیست. پیک پروردگار آشکار، هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا تا روی دوست بینی. گوش هوش فرا دار تا زمنه سروش ایزدی بشنوی.^{۱۱}
حضرت بهاءالله

بی‌نیاز به آواز بلند می‌فرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشید. راز نمان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری، از جهان و آنچه دروست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^{۱۲}
حضرت بهاءالله

چقدر غم‌افزاست که دعوت چنین عاشقی را نپذیریم، گفتار چنین آفریننده مهربانی را ناشنیده انگاریم، به سویش نشتابیم، و از بهشت دیدارش بهره‌ای نبریم. از پذیرفتن این دعوت چه زبانی بما می‌رسد؟ مسئولیت ما در برابر خدا بخاطر آزادی و اختیار ماست، و پیامد رفتار ما روبرو شدن با این دو سرنوشت: نزدیکی ابدی به خدا، یا دوری ابدی از خدا. چقدر غم‌افزاست که انسان به مقصد از آفرینش خود دست نیابد، عشق به دنیا را از عشق به خدا برتر شمرد، و عمر گرانبها را صرف راحت و رفاه تن نماید، تنی که دل خاک جای جاودانه اوست.



خالق ما بما اندرز می دهد که دو ارمغان بزرگ و بی نظیری را که بما عطا فرموده، یعنی **خرد و اختیار** را برای شناسائی گفتارش بکار بریم، و بما اطمینان می دهد که اگر اندرزش را بپذیریم، و با قلبی پاک از او یاری جوئیم، او به آرزوی ما تحقق می بخشد، و گوهر راستی را به روشنی و درخشش خورشید بما می نماید.

شناسائی گفتار پروردگار دشوار نیست. زیرا سخنش با سخن بندگانش آنقدر متفاوت است که هر انسانی، حتی اگر هرگز به مدرسه نرفته باشد، قادر است آنرا بشناسد. اگر چنین نبود، چگونه این مسئولیت بزرگ به انسان داده می شد؟ آیا استعداد خدا شناسی تنها در اختیار پیشوایان مذهبی و یا استادان دانشگاه و سخن گویان قادر و تواناست؟

لازمه موفقیت در سفر به سوی خدا، قلب پاک، عشق به دانائی، و صبر و پشتکار است. بی کوشش و کاوش، مسافر به جایی نرسد. آیا خواندن یک کتاب مافوق قدرت کسی است؟ در عصر ما، چه کمیابند کسانی که حتی یک کتاب را درباره "نقشه آفرینش انسان" با دقت و عشق و پشتکار بخوانند.*

دنیا دوستانی که خالق خود، روح خود، و نقشه جاودانی یزدان را برای شادمانی و کامرانی انسان، نادیده می گیرند، و به جای پرورش روح و روان، عمر گرانها را وقف راحت و رفاه زندگی در این جهان می کنند، آیا می دانند چه سرنوشتی در انتظار آنهاست؟ اگر از سرنوشت خود آگاه شوند و بدانند چه از دست می دهند، هزار بار و بیشتر، دست یابی به دو بخشش بزرگ دانائی و عشق را بر هر کار دیگر مقدم می شمردند.

* نگارنده کتابی به همین عنوان به انگلیسی نگاشته ام:



این کتاب هدیه‌ای است به شما و همه دستداران دانائی، جویندگانی که دو ارمغان خرد و اختیار را گرامی می‌شمردند و آرزو دارند که آنها را برای کسب بزرگ‌ترین افتخار در زندگانی خود بکار برند و از همه شادی‌ها و پیامدهای دانائی و عشق بهره‌برند. هر کس نقشه خدا را برای شادمانی جاودانی بندگانش به درستی بشناسد، تحقق آنرا از جان عزیزتر شمرد. آیا عزت و افتخاری برتر از عشق و عاشقی با آفریننده جهان، می‌توان تصور نمود؟ این افتخار در اختیار همه ماست.

به یقین بدانید که اگر به همه نعمت‌هایی که خالق ما برای بندگانش در این دنیا مقدر داشته، دست یابید، بدون دو ارمغان دانائی و عشق، زندگانی شما بی‌صفا و بی‌معناست. خالق ما چنین خواسته و مقدر داشته. و اگر لذت این دو ارمغان جاودان را به مذاق جان بچشید، آنها را با ثروت جهان مبادله ننمائید.

پروردگار روح ما را در سرحد روشنی و تاریکی آفریده است. ما آزادیم که به تاریکی خودخواهی و نادانی و دوری از خالق خود روی آوریم، یا در روشنائی دانائی و آگاهی و گرمی عشق مسکن گزینیم، خوی فرشتگان گیریم، یا هم‌نوع و هم‌سیرت درندگان شویم. تفاوت میان مردمان حتی آنان که در یک خانواده پرورش یافته‌اند، نشانه انسانیت و آزادی ماست.

رضایت خاطر

زندانی تاریک و ناپیدا

بنابر گفتار پروردگار، مردمان هر عقیده و مرامی دارند، از آن شاد و راضی‌اند. اگر مسلمان یا مسیحی یا یهودی یا بودائی متعصب‌اند، از باورهای خود



راضیند. اگر متعصب نیستند باز هم راضیند. اگر خود را از خدا بی نیاز می‌شمردند یا بر این باور نیستند، باز هم راضیند. سبب جدائی میان گروه‌ها و آئین‌های گوناگون، همین رضایت خاطر است. این رضایت خاطر زندانی است ناپیدا که بیشتر مردمان عمری در آن بسر می‌برند. تا از این زندان پای بیرون نهند، نمی‌دانند چه از دست می‌دهند، از دیدار چه مناظر زیبایی بی‌بهره‌اند، و از وجود چه نعمت‌ها و بخشش‌ها بی‌خبرند.

خود را از خدا و فرستادگانش بی‌نیاز شمردن، تابع همین قانون است. تا انسان لذت خدا شناسی و خدا دوستی را نچشد، نمی‌تواند تصور کند که چه از دست می‌دهد. زیرا وصف پیامدهای شادی بخش عشق خدا ممکن نیست. آیا می‌توان لذت دیدن مناظر زیبا و قصرهای با شکوه را برای کسانی که همیشه در بیابان خشک بسر برده‌اند، توصیف نمود؟ کسی که هرگز طعم میوه‌های شیرین و دلنشین را نچشیده، آوازهای دلنواز را نشنیده، و تابش آفتاب را ندیده، می‌تواند لذت این نعمت‌ها را تجربه کند و بداند که چه از دست می‌دهد؟ شناسائی و عشق خدا، هزار بار و بیشتر، از هر شیرینی شیرین‌تر، از هر زیبایی زیباتر، و از هر روشنی روشن‌تر است. اما تا ما لذت این دو بخشش بزرگ یزدان را به مذاق جان نچشیم و شگفتی‌های آنها را به چشم درون نبینیم، نمی‌توانیم حتی در عالم خیال تصور کنیم که از چه شادی‌ها و نعمت‌ها بی‌بهره بوده‌ایم.

هرگاه تاریکی ظلم و فساد جهان را فرا می‌گیرد، آفتاب شکوه و عظمت یزدان در روح یکی از بندگانش می‌تابد تا رمز خوشبختی و راه زندگی را بما بیاموزد و ما را از بلاها برهاند. جز به یاری این برگزیدگان، این پیام‌آوران، این آئینه‌های جمال و کمال یزدان، خداشناسی و خدا دوستی و ایجاد صلح و صفا در دنیا ممکن نیست. در عصر ما، بنابر نیاز ما، بار دیگر فروغ و



فرّیزدان در آئینه‌ای تمام‌نما به نام بهاء‌الله تابان گشته. مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه به‌خدا، آشنائی با گفتار این سخن‌گوی خداست. آفتاب را جز از نورش چگونه می‌توان شناخت؟

آنان که لذت عشق خدا را که میوه خدا شناسی است، چشیده‌اند، آنرا به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهند، و حتی از جان عزیزتر می‌شمرند. از صدها شاهد بر این مدعا، تنها در یک رویداد بیانده‌اید. در عصر ما، در کشور ایران بیش از دویست نفر از بهائیان که اکثر آنها به‌والاثرین مدارج موفقیت در این دنیا رسیده بودند و از همه نعمت‌های آن بهره‌وافر داشتند، بخاطر عشقشان به‌خدا و دو موعود عصر ما، گرفتار زجر و زندان شدند. برای رهایی از این بلاها و حتی دار و رگبار گلوله‌ها، پیشوایان متعصب و نادان تنها یک شرط در برابر آنها نهادند: آن شرط انکار آئینشان بود. تنها با زبان، با گفتن "من مسلمانم نه بهائی" آنها می‌توانستند خود را از زجر و زندان و مرگ رهایی بخشند.

آنها کدام‌یک را برگزیدند؟ انکار یا جوخه‌دار؟ قدرت و شهادت این عاشقان فداکار در برابر آن ظالمان جفاکار موجب حیرت است. آنها از شکنجه و زندان و اخطار و دیدار دار نه‌راسیدند. در برابر دژخیمان سر تسلیم و بندگی فرود نیاوردند. و برخلاف تصور آن پیشوایان نادان، به‌جای انکار و اظهار عجز و انابه، در کمال قدرت و اطمینان به‌آن شکنجه‌گران نگر بستند، چون شعله‌های فروزان از آتش عشق بر افروختند و از ابراز چنین قدرت و شهادتی، آتش غیظ و غضب به‌دل آن ظالمان انداختند. آیا نشانه‌ای از این محکم‌تر بر قدرت و نفوذ عشق یزدان بر روح انسان، می‌توان تصور نمود؟

چرا و چگونه این عاشقان به‌این درجه از فداکاری و شهادت و ثبات و اطمینان ارتقاء یافتند؟ تنها رمز رفتار شگفت‌انگیز آنها شناسائی گفتار خدا و



تجربه عشق خداست. پروردگار استعداد این شناسائی و این عشق را به همه بندگانش عطا فرموده. اگر ما هم آنچه را آن فداکاران و عاشقان می دانستند، می دانستیم، به یقین در همان راه گام بر می داشتیم و به همان مدارج بلند انسانیت نائل می شدیم.

اگر حلاوت بیان رحمان* را بیابی، از جان بگذری و در سیل دوست انفاق نمائی.^{۱۳}
نمائی.^{۱۳}

حضرت بهاء الله

نظرگاه آن عاشقان یزدان بود و نگاهشان به جهان جاودان. این شعر سعدی وصف حال آنهاست:

رسد آدمی به جائی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

انسانیت ما به اختیار ماست. اجبار و اکراه را به عالم عشق راهی نیست. نخستین شرط موفقیت در راه سفر به سوی خدا، عشق به دانائی و آگاهی است. بدون این عشق که نشانه انسانیت ما و مایه حرکت و جنبش روح ماست، پیشرفت بسوی خدا ممکن نیست. شناسائی گفتار خدا نخستین گام در این راه است.

سرنوشت شما و سفر جاودانی شما
بسوی خدا خوش باد و به خیر باد



* حلاوت بیان رحمان: شیرینی بیان یزدان.



راه اصلاح جهان و انسان

بلای بزرگ

حضرت مسیح پیش‌بینی فرموده‌اند که در عصر ما "بلای بزرگ" مردم عالم را فرا خواهد گرفت، بلایی که چشم روزگار شبهش را ندیده:

در آن زمان بلای بزرگ* جهان را فرا می‌گیرد، بلایی که از آغاز عالم شبه آن روی نداده و نخواهد داد. حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۲۱)

*Great tribulation



بنابر گفتار پیامبر عصر ما، که جز به وحی پروردگار سخن نگفته، پیش‌بینی حضرت مسیح در زمان ما تحقق یافته و دائره‌اش دائماً در اشاعه و گسترش است. این "بلای بزرگ" اشاره به حال پر ملالِ مردمانی است که تشنه جام کامیابی و رستگاریند، اما نمی‌دانند چگونه به آن جام دست یابند. زیرا در زمان ما راه‌های نجات و رستگاری تعدد یافته. از هر طرف فریاد "راه ما تنها راه بسوی خدا و بهشت شادی‌ها است" به گوش‌ها می‌رسد. در این دنیای شلوغ و پر آشوب و پر صدا، جویندگان راه راستی، سردرگم و متحیرند. آنها نمی‌دانند به چه سو روی آورند، چگونه از دام بلا برهند و به جام شادمانی و کامیابی دست یابند. در توضیح پیش‌بینی حضرت مسیح می‌فرمایند:

ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند... آثار شمس حقیقت و اثمار سِدْرهٔ [درخت] علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس به دست جهّال افتد.^۱ حضرت بهاء الله

اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید، نمی‌داند نزد کدام رود و از که جویا شود، از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سیل‌ها متعدد شده.^۲ حضرت بهاء الله

آیا بلائی از این سخت‌تر می‌توان تصور نمود؟ گروهی از مردمان خسته و گرسنه و تشنه‌اند. پروردگار از روی فضل و بخشش، نعمت‌های بیکران در دسترس آنان گذاشته. اما این مردمان که به سختی و بلا خو گرفته‌اند، از این همه نعمت و بخشش بکلی بی‌خبرند. تشنه و گرسنه روزگار بسر می‌برند، به این گمان که هدف و معنای آفرینش انسان همان است که بیشتر مردمان گمان می‌کنند و جز تحمل قحطی و گرسنگی چاره‌ای ندارند:

خداوند یهوه خبر می‌دهد: زمانی خواهد رسید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاد، نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب، بلکه از شنیدن گفتار پروردگار. مردمان از دریا تا دریا و شمال تا مشرق سردرگم گردش خواهند کرد تا گفتار پروردگار را بیابند، اما آن را نخواهند یافت.

عاموس نبی، باب ۸، آیه‌های ۱۲-۱۱



این نوشته راهنمای جویندگانی است که آرزو دارند سخن یزدان را بشنوند و بشناسند، از دام "بلاى بزرگ" برهند و به جام راستی و رستگاری دست یابند.

راه اصلاح عالم

بسیاری از دانایان و دانشوران عصر ما کم کم به این حقیقت رسیده اند که تنها راه رهایی بشر از تعصب و جنگ و جدائی و فقر و نیاز، پرورش ارزشها و فضائل انسانی و پذیرش آئین و مرامی جهانی است، آئینی که به نیروی عشق و ایمان، مردم جهان را گرد هم آورد و گیتی را به زیور یگانگی و مهر و محبت بیاراید.

از جمله قوانین جهان آفرینش آن است که برای حلّ هر مشکل یا دفع هر ناملایمی، باید علت اصلی را کشف کرده، به رفع آن پرداخت. والاّ مداوا دفع مرض نکند، و علاج شفای دائم نبخشد. بهائیان برآنند که ریشه و سبب اصلی همه نابسامانی ها و ناکامی های بشری دینی است. اگر پایه آئین نوین پروردگار و عشق به یزدان و بندگانش در دلها پایدار و استوار شود، همه ناروائی ها و رنجها خودبخود از عرصه گیتی رخت بریندد. اما تا هنگامی که جانها به نیروی عشق و ایمان از پلیدی ها پاک و مصفا نگشته، و مردمان گرفتار خرافات و تقلید و تعصب و خودخواهی و جدائی و حرص و آزند، مشکلات موجود دمبدم پیچیده تر و مبهم تر و سرنوشت دنیا تاریک تر و اسفناک تر خواهد گشت.

به خود مشغول نباشید، در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبۀ طاهره و اخلاق راضیۀ مرضیه* بوده...^۳ حضرت بهاء الله

* راضیه مرضیه: خوش و پسندیده.



کوشش‌ها و تلاش‌های خیرخواهان دیگر جهان، برای اصلاح عالم انسان، اگر چه ستوده و سزاوار تحسین است، ولی به سرچشمه و سرمنشأ نابسامانی‌ها و ناکامی‌های بشر اهی ندارد. زیرا همت و نیت آنان بر این گمان متکی است که جوهر و سرشت اصلی انسان جسم است نه جان، و آدمی عنصر خاکی است، نه پدیده آسمانی، پیکر است، نه روح مصور. و حال آنکه، این پنداری است بی‌مقدار و گمانی بی‌اعتبار، و ما خود به‌عیان می‌بینیم که تمدن چشمگیر عصر ما مشکلات بشر را حل ننموده، اخلاق و رفتار نیک به‌آنها نیاموخته، و به‌شادمانی و کامرانی آنها نیفزوده. شماره خودکشی‌ها و جنایات و اختلالات روانی و درهم‌گسیختن روابط انسانی در این کشورها، خود شاهدی است گویا بر این مدعا.

شادمانی و کامرانی و تکامل تمدن انسانی، بر پایه وجدان‌های فرد فرد مردم جهان جای دارد، و هر قدر این پایه پایدارتر گردد، رفاه و رستگاری عالمیان افزون‌تر شود. اما اگر بنیان وجدان و اخلاق و ایمان مردمان به‌سستی گراید، هر چه بنا شود، بر پای نیستند و قرار و دوام نیابد. ثروت ملال آرد و دانش موجب وبال گردد. آزادی به آشوب و اضطراب انجامد، و پیروی از هوس‌های روزگار، جز نومیدی و یأس ثمری نبخشد.

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی‌نیاز را به‌گوش جان بشنوید تا شما را از بند گرفتاری‌ها و تیرگی تاریکی‌ها آزاد فرماید و به‌روشنائی پاینده رساند.^۴ حضرت بهاء الله

یگانگی میان پیروان آئین‌ها

نخستین گفتار دانا آنکه:

ای پسران خاک! از تاریکی بیگانگی به‌روشنی یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست! درخت گفتار را



خوشر از این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.^۵
حضرت بهاء الله

هدف و مقصد دین ایجاد اتحاد و یگانگی و محبت است. اما مردمان، خاصه پیشوایان مذهبی آنرا وسیله تعصب و اختلاف و جدائی نموده اند. آنها آئین پاک الهی را به تصورات و توهمات خود آمیخته و از داروی شفا بخش یزدان، سم ساخته اند. به این سبب بسیاری از مردمان، دست از دین و ایمان کشیده اند. خالق ما از جدائی خواهان می خواهد که وسیله نظم و یگانگی را سبب پریشانی و اختلاف نمایند:

بگو! ای عباد: اسباب نظم را سبب پریشانی ننمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید.^۶
حضرت بهاء الله

مذهب الهی مخصوص اتحاد و اتفاق و الفت و وداد بوده، و لکن عباد جاهل او را سبب و علت بغضا نموده اند. این است نار جهان سوز.^۷
حضرت بهاء الله

آئین بهائی بما می آموزد که تنها راه حل این مشکل بزرگ یعنی تعصب و جنگ و جدال و جدائی میان پیروان ادیان، پذیرش حقانیت همه آئین های یزدان است.

قل کلّ من عند الله.^۸

حضرت بهاء الله

بگو! همه آنها از جانب خدا آمده اند.

می فرمایند پذیرش این حقیقت، مانند اثر آب بر آتش، شعله دشمنی را در دل ها بنشانند و جهان را به پرتو یکرنگی و یگانگی بیاراید. آئین بهائی با متحد نمودن ملیون ها نفر از پیروان همه آئین ها در سراسر جهان به این آرمان بزرگ تحقق بخشیده. مایه افتخار ماست که در تحقق نقشه یزدان برای رهائی جهان از جنگ و جدال و آشوب و پریشانی سهم و شریک شویم، تا



دل‌ها را از آتش تعصب و دشمنی و بدبینی بزدائیم و عالم را به پرتو اتفاق و یگانگی بیارائیم.

باید به نور اتحاد به‌شانی ظاهر باشید که جمیع عالم از شرق و غرب به آن نور منور گردد.^۹
حضرت بهاء الله

آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید.^{۱۰}
حضرت بهاء الله

ای دانایان امم! از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمائید.^{۱۱}
حضرت بهاء الله

ای اهل عالم! همه بار یک دارید* و برگ یک شاخسار.^{۱۲}
حضرت بهاء الله



* بار یک دار: میوه یک درخت.

بخش چهارم



حکمت‌های الهی

يا أحبّاء الله اشربوا من عين الحكمة و سيروا في رياض الحكمة و
طيروا في هواء الحكمة و تكلموا بالحكمة و البيان كذلك يأمرکم
ربکم العزيز العلام.^۱ حضرت بهاء الله

ای دوستان یزدان! از سرچشمه حکمت بنوشید، در گلشن حکمت
سیر کنید، در هوای حکمت به پرواز آئید و به حکمت سخن
گوئید. این چنین پروردگار توانا و دانای شما به شما امر می‌دهد.

باید به کمال حکمت به آنچه مصلحت امر [آئین الهی] مشاهده
می‌شود ناظر باشید و عامل گردید.^۲ حضرت بهاء الله

اگر حکمت‌های بالغه الهی ظاهر شود، کل عدل محض را
مشاهده می‌نمایند.^۳ حضرت بهاء الله

[پروردگار] قادر است بر اینکه به یک کلمه عالم را منقلب نماید،
چون کلّ را به حکمت امر نمود، به صبر و اصطبار تمسک فرمود.^۴
حضرت بهاء الله



حکمت های الهی

بخش یکم

حضرت بهاء الله

قُلْ إِنَّ الْحِكْمَةَ رَأْسُ الْأَعْمَالِ...
بگو! حکمت سرآمد اعمال است.

در رابطه خالق با بنده قوانینی حاکم و بریاست. بدون آگاهی از این قوانین، خداشناسی ممکن نیست. همانطور که تنها با پیروی از نقشه راه می توان به شهر مقصود رسید، لازم است قوانینی که خداوند در رابطه با بندگانش مقرر فرموده بدانیم. حتی یک انتظار نابجا یا تصور نادرست می تواند ما را از شناسائی یزدان و فرستادگانش باز دارد.

پایه و اساس رابطه یزدان با بندگانش بر اصل "حکمت و بیان" مستقر است. شناسائی حکمت الهی یعنی شناسائی "نقشه آفرینش انسان". بیان حامل علم و حکمت الهی است.



حضرت بهاء الله

هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان.^۶

او پروردگاری است بلند مرتبه. شأنِ او* حکمت و بیان است.

حکمت کلیدی است که خداوند برای موفقیت در هر کاری بما عطا فرموده. بدون بکار بردن این کلید، درهای موفقیت و سعادت به روی ما بسته است. حکمت فضیلتی است که ما را به حقیقت می‌رساند. هر کس به آن دست یابد، به همه نیکی‌ها دست یافته. نتیجه و پیامد حکمت، داوری درست است. واژه خرد گاهی به همین معنا بکار می‌رود. هرگاه خرد را درست بکار بریم، به حکمت دست یافته‌ایم. بعضی از معانی و پیامدهای حکمت:

- آسان‌ترین و عاقلانه‌ترین راه را برای رسیدن به مقصود برگزیدن.
- حقیقت را یافتن و پذیرفتن.
- هر چیزی را با چشم خدا دیدن.
- به اندازه و بنابر فهم شنونده سخن گفتن.
- با مردمان به ملایمت رفتار نمودن و موجب اغتشاش و دشمنی و بدبینی نشدن.
- از اسرار نقشه آفرینش آگاه شدن.
- بنابر گفتار خالق ما، رعایت حکمت و رسیدن به داوری درست، مشروط به چند شرط است، از جمله:
- رعایت انصاف
- آزادی از تقلید
- آزادی از توهمات و تصورات
- تحقیق و تفرس با نظری وسیع و تیزبین.^۷

* شأنِ او: آنچه لازمه مقام خداست. اشاره به رابطه خدا با بندگانش.



حکمتِ الهی یعنی چه؟ برای رسیدن به هدفی راه‌های بسیار می‌توان برگزید. پروردگار دانا و توانا بنابر دانش بی‌کرانش بهترین راه را برای شادمانی و زندگانی جاودانی ما برگزیده است. شناسائی برتری و کمال این راه آسان نیست. چه بسا ما از انتخاب بهترین راه برای رسیدن به هدف‌های روزانه خود عاجزیم، تا چه رسد به شناسائی اسرار و حکمت‌های نهفته در نقشه آفرینش انسان و کیهان. شایسته است پیوسته از خدا بخواهیم که اسرار حکمتش را بما بیاموزد:

ای ربِّ عرفنا حکمتک الّتی سترتها فی آیاتک و انزلتها فی کتابک^۸
حضرت بهاء‌الله

ای پروردگار! حکمتی را که در آیات پنهان داشتی و در کتابت نازل فرمودی، بما بیاموز.

حضرت بهاء‌الله ظهورشان را در این جهان به گلزار تشبیه فرموده‌اند. می‌فرمایند بکوشید تا اسرار عشق را از گل‌های شکفته در این گلزار و حکمت‌های بالغه الهی را از میوه‌های پرورش یافته در آن بیابید.^۹

هدف ما در این دنیا، در این زندگانی زودگذر، گردش در این گلزار پر شکوفه و ثمر است، تا هرچه بیشتر به اسرار نهفته در نقشه آفرینش بشری بریم.

این فصل بعضی از اسرار حکمت الهی را که پروردگار در گفتارش بما آموخته به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهد. در این بحث، آگاهی از حکمت الهی یعنی شناسائی نقشه آفرینش انسان. هدف از هستی ما و رمز سعادت و کامرانی ما در این نقشه پنهان است. بدون شناسائی این نقشه، خدا شناسی ممکن نیست. مثلاً بسیاری از مردمان می‌پرسند: چرا خالق قادر و توانا، جهان را از این همه ظلم و بلا نمی‌رهاند؟ تنها با آشنائی با حکمت پروردگار یعنی شناسائی نقشه آفرینش انسان، می‌توان به این رمزی برد و به این پرسش پاسخ داد.



گفتار تنها وسیله رابطه ما با پروردگار و انتشار پیام اوست:

حضرت بهاء الله

ناصر حق بیان بوده و هست.^{۱۰}

بعضی از مناجات‌های حضرت بهاء الله چنین آغاز می‌شود:

هوالمشرق من افق ملکوت البیان.^{۱۱}

او [یزدان] از افق عرصه بیان تابان است.

انتظار خدا از ما

پیش از آنکه از حکمت‌های الهی آگاهی یابیم، لازم است بدانیم که ما بندگان خدا نیز مأموریم که در رفتار با یکدیگر، حکمت را از نظر دور نداریم:

حضرت بهاء الله

در جمیع احوال به حکمت ناظر باشید.^{۱۲}

حُکم حکمت در الواح الهی به‌مثابه [مانند] شمس از افق سماء مُشرق و لائح [آشکارا]. کلّ باید به آن ناظر باشند.^{۱۳}

حضرت بهاء الله

الیوم لازم و واجب است متابعت احکام الهی و از اعظم احکام حکمت است، جمیع به آن مأمورند.^{۱۴}

حضرت بهاء الله

در جمیع امور به حکمت ناظر باشید... آنچه امر شده اگر موافق حکمت نباشد، باید در ذکر آن توقف نمود. و از این کلمه مقام حکمت واضح و مبرهن است.^{۱۵}

حضرت بهاء الله

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنه. سوره نمل، آیه ۱۲۵
مردمان را به راه پروردگارت با حکمت و اندرز نیک دعوت نما.

یا أحبّاء الله اشرّبوا من عین الحکمة و سیروا فی ریاض الحکمة و طیروا فی هواء الحکمة
و تکلّموا بالحکمة و البیان کذلک یا مرکم ربکم العزیز العلام.^{۱۶}

حضرت بهاء الله



ای دوستان خدا! از سرچشمه حکمت بنوشید، در گلشن حکمت سیر کنید، در هوای حکمت به پرواز آید و به حکمت سخن گوئید. این چنین پروردگار توانا و دانای شما به شما امر می دهد.

همکاری و همیاری میان یزدان و انسان

یکی از اسرار حکمت یزدان و نقشه آفرینش انسان، لزوم شرکت بندگانش در اجرای نقشه اوست. بنابراین اصل، خداوند هرکاری را از راهی یا وسیله ای انجام می دهد، به این معنی که کاری را که از دست ما ساخته است، برای ما نمی کند. هدف و نقشه آفرینش ما را به وسیله فرستادگانش بما می آموزد، اما مسئولیت پذیرش و تحقق این نقشه را بما می سپرد. نقشه از خدا، تحقق نقشه از ما.

بسیاری از مردمان، خدا را بجای خودشان "وسیله" قرار می دهند. آنها انتظار دارند که خالق جهان "واسطه و وسیله" نجات انسان شود و کاری را که به بندگانش محول داشته، خود ناگهان به انجام رساند. این انتظار و تصور با نقشه آفرینش ابداً سازگار نیست.

شرکت در اجرای اراده پروردگار مایه افتخار ماست. باید این نقش را از روی عشق و در کمال آزادی و اختیار بپذیریم و در اجرای اراده یزدان برای نجات خود و جهان با خالق خود شریک و همیار شویم. آیا افتخاری و خدمتی از این برتر می توان تصور نمود؟



روش انتشار پیام یزدان

یکی دیگر از اصول حکمت پروردگار، روش انتشار آئین اوست. خواست خدا این است که آئینش را تنها به کسانی ابلاغ نمائیم که به دل و جان خواستار آئیند. بنابر فرمان یزدان، تا گوش شنوا نیابیم، نباید لب به سخن گشائیم:

حُکمای عباد* آناند که تا سمع نیابند لب نگشایند، چنانچه ساقی تا طلب نبیند
ساغر نبخشد.^{۱۷}
حضرت بهاء الله

و اگر گوش شنوائی یافتیم، به حد استعداد و گنجایش شنونده سخن گوئیم، نه بیشتر. تنها با رعایت حکمت می توانیم هر غریبی را از دوری از خدا نجات بخشیم و او را به "مقرُّب*" رسانیم:

حکمت جوهری است جذاب، هر بعیدی را به مقرُّب جذب نماید و هر غریبی را
به وطن کشاند.^{۱۸}
حضرت بهاء الله

گاهی عدم رعایت اعتدال در گفتار، نتایج ناگوار در پی دارد:

بیان...اعتدال می طلبد. چه اگر اعتدال نباشد سامع* متحمل نخواهد شد و در اول
بر اعراض* قیام نماید.^{۱۹}
حضرت بهاء الله

مولوی چه زیبا سروده:

بهر آن کودک پدر تی تی کند گر چه فکرش هندسه گیتی کند

* حکمای عباد: بندگانی که از فضیلت حکمت برخوردارند.

* مقرُّب: اشاره به نزدیکی به خدا.

* سامع: شنونده. اعراض: روی گرداندن.



مادر مهربان با کودک نوزادش چگونه رفتار می کند؟ چه غذائی به او می دهد؟ خداوند از ما می خواهد که در انتشار "خبر بزرگ" مانند مادری مهربان باشیم:

کَلِّ را وصیت فرمودیم به بیاناتی که طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حد بلوغ رساند.^{۲۰}
حضرت بهاءالله

بگو! ای مردمان، سخن به اندازه گفته می شود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان برسند. شیر به اندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند.^{۲۱}
حضرت بهاءالله

در اشاعه آئین الهی، حتی پر حرفی جایز نیست:

بیان اگر به اندازه گفته شود، رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید، سبب و علت هلاک.^{۲۲}
حضرت بهاءالله

بنابر حکم و حکمت یزدان، پیامبران از اظهار بسیاری از اسرار ممنوعند، زیرا مردمان هم زمانشان، تحمل شنیدن آنها را ندارند. حضرت مسیح در اشاره به ظهور حضرت بهاءالله، به مردم عصر خود فرمودند که شما تحمل شنیدن بعضی از حقایق را ندارید. هرگاه روح راستی^{۲۳} ظاهر شود، آن حقایق را به شما خواهد آموخت. پیش بینی حضرت مسیح حال تحقق یافته و حقایق پنهان، در آثار دو موعود عصر ما آشکار شده.

بنابر حکمت یزدان، در این زمان نیز بسیاری از اسرار از بندگان پوشیده و پنهان مانده:

و لو نتكلم بما علمنا الله بمته وجوده لينفض الناس عن حولي ويهربون ويفرون الا من شرب كوثر الحيوان من كؤس كلمات ربه الرحمن.^{۲۳}
حضرت بهاءالله



اگر به آنچه پروردگار از روی فضل و بخشش خود بما آموخته سخن گوئیم، مردمان مرا* ترک گویند و فرار اختیار کنند، مگر کسی که از جام سخن پروردگارش، آب زندگانی نوشیده است.

خواست خدا این است که برای انتشار پیامش با پرتو عقل و حکمت و قدرت قلم و بیان، قلب‌ها را مسخر کنیم. این سلاح از هر چه به تصور آید برتر و نیرومندتر است.

از بخشش‌های بزرگ یزدان به بندگان ارمغان آزادی و اختیار است. در رابطه یزدان با انسان، آکراه و اجبار هرگز جایی نداشته و نخواهد داشت. اگر ارمغان اختیار را از دست بدهیم، چیزی جز جانوری با هوش نخواهیم بود.

آنچه را دارائید بنمائید. اگر مقبول افتاد مقصود حاصل، و الا تعرض باطل.^{۲۴}

حضرت بهاء الله

و ما علیه الا البلاغ المبین. فمن شاء فليعرض عن هذا النصح و من شاء فليتخذ الى ربّه سیلا.^{۲۵}

حضرت بهاء الله

خدا وظیفه‌ای جز رساندن پیامش با بیانی روشن ندارد. پس هر کس می‌خواهد، از این پند روی بگرداند و هر کس می‌خواهد، راهی به سوی خدا گیرد.

از کوته نظرانی که مغزشان از پرتو خرد و روحشان از بینائی درون بی بهره و به تعصب و تقلید و دشمنی و دروغ آغشته است، چه انتظاری می‌توان داشت؟

لؤلؤ معانی را هر بی‌بصری لایق نه، و جوهر ثمین [گرانها] را هر بی‌خردی قابل نه.^{۲۶}

حضرت بهاء الله

چشم فانی، جمال باقی نشناسد.^{۲۷}

حضرت بهاء الله

* در این گفتار، واژه ما اشاره به همه پیامبران الهی است، و واژه مرا اشاره به پیامبری خاص، حضرت بهاء الله.



بنده‌ای که روحش در زندان افکار و باورها و توهمات نیاکان اسیر است، تا خود را از بند تقلید نرهاند، چگونه تواند از آزادی فکر و دگراندیشی و عالم معنا کمترین بهره‌ای برد؟

قل من لم يطهر قلبه عن التقليد لن يقدر ان يصل الى هذا الوجه الدرى الرفيع.^{۲۸}
حضرت بهاءالله

بگو! هر کس قلبش را از تقلید پاک نسازد، قادر نیست به این چهره* تابناک و متعالی روی آورد.

اصل اختیار و آزادی حائز چنان اهمیتی است که حتی از مجادله درباره آئین خدا باید احتراز جست. زیرا مجادله یک نوع زور آزمایی است. ابراز قدرت و غلبه بر رقیبی است که از انصاف و عدالت بی بهره است. آئین یزدان نیازی به مجادله ندارد، زیرا چون آفتاب، تابان و درخشان است. آیا شایسته است که با منکر آفتاب مجادله نمائیم؟

أَنْ اذْكِرِ النَّاسَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ وَلَا تُجَادِلْ مَعَ أَحَدٍ فِي أَمْرِيكَ.^{۲۹}
حضرت بهاءالله

مردمان را با رعایت حکمت و با پند و اندرز تذکر ده. درباره آئین پروردگارت با احدی مجادله مکن.

پنهان داشتن جهان جاودان

یکی از اسرار و اصول حکمت پروردگار، پنهان داشتن جهان جاودان است. اگر ما نتیجه رفتار و گفتار خود را در جهان جاودان به بینیم، هرگز جز رفتار پاک کاری از ما سر نمی زند: رفتار پاک بخاطر پاداش و فرار از مجازات. خواست خالق ما این است که تنها بخاطر عشق به رفتار نیک پردازیم، نه به نیت کسب پاداش و فرار از مجازات.

* این چهره: اشاره به تابش شکوه و بزرگی خدا در فرستاده اش.



اگر سلطنت باقی* بینی البته به کمال جدّ از مُلک فانی درگذری، ولکن ستر آن را حکمت هاست و جلوه این را رمزها. جز افنده [قلب‌های] پاک ادراک ننماید.^{۳۰}
حضرت بهاء الله

لزوم آزمایش

از جمله اسرار آفرینش ما این است که مورد آزمایش قرار گیریم. نیروهای درونی ما هنگامی آشکار می‌شوند که در بوته سختی و بلا افتیم. و آلا اعتماد ما به خدا و صبر ما چگونه به منصفه ظهور می‌رسند؟

یک نمونه از راه‌های آزمایش ما، پنهان داشتن بعضی از اسرار و معانی معنوی در قالب واژه‌هاست. این نوع گفتار را به زبان عربی "متشابهات" و به فارسی "نمادین" می‌نامند. حضرت بهاء الله در کتاب ایقان تنها یک دلیل بر این حکمت می‌آورند. می‌فرمایند این گونه گفتار وسیله آزمایش مؤمنان است.

مردم ظاهرین و سست ایمان تنها به ظاهر بیان می‌نگرند. مردم متفکر و حقیقت بین به مغز آن توجه دارند. مثلاً حضرت مسیح فرمودند که از آسمان آمده‌اند و دوباره نیز از آسمان سوار بر ابر خواهند آمد. کمی تفکر و تعمق در گفتار آن پیامبر، بما می‌آموزد که منظور ایشان آسمان و ابر ظاهری نیست. زیرا جسم آن حضرت از مادرشان مریم تولد یافت. پس چگونه ایشان از آسمان آمدند؟ تنها روحشان از آسمانِ نمادین یعنی از سوی خدا آمد. با اینکه کلید فهم این پیش‌بینی را حضرت مسیح در ظهور خودشان به پیروانشان داده‌اند، با این حال مسیحیان ظاهرین می‌گویند: این بار متفاوت است. مسیح ما این بار باید از سوی آسمان سوار بر ابرها بیاید.

* سلطنت باقی: اشاره به مقام بلند انسان در جهان جاودان.



چقدر شگفت‌انگیز است. دو واژه نمادین، مانند آسمان و ابر، درخشش حضرت مسیح را در آسمان اراده یزدان از مسیحیان ظاهربین پنهان داشته و می‌دارد. اما مسیحیان متفکر و روشن‌بین، به نیروی عقل و ایمان ابرها را درهم شکسته، موعودشان را که بهاء‌الله یعنی فروغ و فرّ یزدان لقب یافته، مانند آفتاب در آسمان حکمت یزدان روشن و تابان یافته و شناخته‌اند.

آزمایش‌هایی چنین سهل و آسان، پیروان همه ادیان را به بهانه‌هایی بسیار سست و بی‌اعتبار، از کسب زندگانی جاودانی و بزرگترین موفقیت و افتخار یعنی شناسائی موعودشان، باز داشته و می‌دارد.

شناسائی حکمت‌های الهی حائز اهمیت بسیار است. همانطور که یک اشتباه در طی سفر موجب سرگردانی ماست، یک انتظار نادرست از خدا نیز، ما را از شناسائی خدا باز می‌دارد. فصل بعد، چند اصل دیگر از حکمت‌های الهی را ارائه می‌دهد.

مُماشات پیامبران با مردمان

یکی از اصول حکمت‌های یزدان، مماشات پیامبران با شنوندگان پیام خداست. پروردگار عاشق ماست و برای هدایت ما، در آغاز ظهور فرستادگانش، گفتارش را به فهم و استعداد و زبان ما و محیط و شرایط زندگانی ما تطبیق می‌دهد. هر مانعی را از پیش ما برمی‌دارد تا شناسائی فرستادگانش برای ما آسان شود.

در آیات بعضی مسائل به حسب استعدادِ سائل و اعتقاد آن زمان نازل شده.^{۳۱}
حضرت عبدالبهاء



تغییر برخی از احکام الهی در دوران زندگانی پیامبران، نمونه بارزی است از سنت مماشات یزدان با بندگان. مثلاً بنابر حکم آیات قرآن، مصرف مشروبات الکلی حرام است. اما این حکم در سه مرحله به اجرا رسید:

- مشروبات الکلی فوائدی دارند و مضراتی، اما ضرر آنها بیشتر است.
- هنگام مستی، به دعا و نماز نپردازید.
- مشروبات الکلی بر شما حرامند.

حضرت باب نیز در آغاز، احکام قرآن را تأیید فرمودند تا "مردم مضطرب نشوند".

اعلان پیام یزدان در آغاز ظهور پیامبران

پیامبران چگونه پیام یزدان را در آغاز ظهورشان به مردمان می‌رسانند؟ چه روشی بکار می‌برند؟ آگاهی از این روش، نشانگریکی دیگر از حکمت‌های الهی و مماشات یزدان با بندگان است.

روش اعلان پیام یزدان به وسیله دو پیامبر جوان، حضرت باب و حضرت مسیح، نمونه بارزی از این مماشات است.

حضرت باب به جای اظهار و اعلان مقام خود، یعنی پیامبری تازه و مستقل، در آغاز خود را "باب بقیة الله" و یا "ذکر" و "ذکر خدا" خواندند. بدیهی است معنای این عنوان‌ها چندان روشن نیست. در ابتدا، شنوندگان، خاصه پیشوایان از شنیدن این عنوان‌ها احساس خطر نمودند. و چه بسا به خودشان گفتند: "او نیز نقشی مانند ما دارد، وجودش ضرری بما نمی‌رساند."



ظهور پیامبری تازه در میان مردمی که رسول اکرم را آخرین پیامبر می‌دانند، بسیار مشکل‌آفرین است. واژه‌های پیامبر و قائم یا مهدی احساسات شدید در مردمان بر می‌انگیزد. یکی از علما، به نام ملا عبدالخالق، در آغاز ظهور حضرت باب، به‌ظاهر به‌ایشان ایمان آورد. اما پس از مدتی از آن موعود نامه‌ای دریافت داشت که در آن اظهار قائمیت یافت. پس از دریافت آن نامه، دست از ایمان کشید و روی برتافت.^{۳۲}

حضرت مسیح نیز با یهودیان مماشات فرمودند. به‌این سبب در آغاز رسالتشان، از بکار بردن واژه "مسیح" یا "ماشیه" امتناع ورزیدند، زیرا موجب احساسات شدید در یهودیان می‌شد. حضرت مسیح در آغاز بطور مستقیم خود را در برابر عامه مردمان، مسیح یا ماشیه نخواندند:

عیسی و شاگردان به‌دهکده‌های اطراف قیصریه فیلیس رفتند. در بین راه عیسی از شاگردان پرسید: "مردم مرا چه کسی می‌دانند؟" آنها جواب دادند: "بعضی می‌گویند تو یحیی‌ای تعمیردهنده هستی، عده‌ای می‌گویند تو الیاس، و عده‌ای هم می‌گویند که یکی از پیغمبران هستی." از ایشان پرسید "به‌عقیده شما من کی هستم؟" پطرس جواب داد "تو مسیح هستی." بعد عیسی به‌آنان دستور داد که درباره او [مقامش] به‌هیچ کس چیزی نگویند. انجیل مرقس، فصل ۸، آیه‌های ۳۰-۲۷.

مقام "ماشیه" را ایشان بطور خصوصی تنها به‌پیروانشان اظهار فرمودند. این مطلب معروف است به "رمز ماشیه بودن":

کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: "آیا به‌اتهاماتی که این شاهدان به‌تو وارد می‌سازند جواب نمی‌دهی؟" اما عیسی ساکت ماند. پس کاهن اعظم گفت: "تو را به‌خدای زنده سوگند می‌دهم بما بگو آیا تو مسیح پسر خدا هستی؟" عیسی پاسخ داد: "همان است که تو می‌گوئی. اما همه شما بدانید که بعد از این پسر انسان را



خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می آید. "کاهن اعظم گریبان خود را دریده گفت: "او کفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می خواهید؟ شما حالا کفر او را با گوش خود شنیدید."

انجیل متی، فصل ۲۶، آیه‌های ۶۵-۶۲

آئین یزدان در آغاز ظهور مانند کودکی نوزاد است. آن کودک را در برابر رویدادهای ناروای روزگار توانائی رشد و پرورش نیست. باید او را در دامان ملاطفت از خطرات محفوظ داشت، و آلا دشمنانش به او فرصت نمی دهند که پرورش یابد و به هدف‌های آسمانی خود تحقق بخشد. اگر مردمان جاه‌جو و متعصب و نادان از عواقب امور آگاه شوند، در نخستین فرصت آن کودک نوزاد را از میان بردارند و اثری از او نگذارند. آن دشمنان هنگامی آگاه می شوند که آن نوزاد جوانی بالغ گشته و در دل‌های پاکان و عاشقان جای گرفته است.

بنابر کتاب مقدس، هیروودیس، پادشاه رم قصد داشت حضرت مسیح را پس از تولد به قتل رساند، اما به این مقصود نرسید:

فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت: "برخیز، کودک [حضرت مسیح] و مادرش را بردار و به مصر فرار کن و تا وقتی که به تو می گویم در آنجا بمان زیرا هیروودیس می خواهد کودک را پیدا کند و به قتل برساند." پس یوسف برخاست و مادر و طفل را برداشته در همان شب عازم مصر شد. و تا وقت مرگ هیروودیس در آنجا ماند و به این وسیله سخنی که خداوند به زبان نبی فرموده بود تحقق یافت که: "پسر خود را از مصر فرا خواندم."

انجیل متی، فصل ۲، آیه‌های ۱۵-۱۳

اگر موعود زمان با هزار دلیل و برهان ظاهر شود، اما ظهورش با انتظار مردمان سازگار نباشد، از همان آغاز جز مرگ یا توبه چاره‌ای و سرنوشتی نخواهد



داشت. برای رعایت حال مردمان و به حکم یزدان، حضرت باب در آغاز مقام و مرتبت خود را آشکار نفرمودند. تنها پس از گذشت زمان و آمادگی مردمان، مقام پیامبری و مهدویت را بر زبان آوردند. این مراعات و مماشات، نشانی آشکار از ضعف انسان و فضل و رحمت یزدان به بندگان است. خالق‌ی که جهان هستی را از هیچ هستی بخشیده، هرگز به قدرت متوسل نمی‌شود و تا این حد مراعات خاطر بندگانش را در نظر دارد. نشانه‌ای از این آشکارتر از عشق خدا به بندگان بی‌نوا نمی‌توان تصور نمود. این روش و سنت شگفت‌انگیز، درسی دیگر از خداشناسی بما می‌آموزد.

لو كنت تعلمت و تكلمت مع المؤمنين مما قد كنت عليه بالحق الاكبر، لانفضو
المؤمنون من حولك كما عدت الظلمة عند مطلع الشمس فارحم على المؤمنين
بعفوك فان الناس لن يبلغوا اليك الا كمثل بلاغ النملة الى التوحيد...^{۳۳} حضرت باب

اگر به حقیقت سخن گوئی و مقام خود را آن‌طور که هست به مؤمنین پیاموزی، همان‌طور که تاریکی با طلوع خورشید از میان می‌رود، آنها از کنارت می‌گریزند. پس از روی بخشش به آنها ترحم نما. زیرا همان‌طور که مورچه از درک مقامات توحید عاجز است، آنها نیز از درک مقامات تو عاجزند.

حضرت باب می‌فرمایند، برای اینکه به فضل و لطف پروردگار به بندگانش پی بریدی، در این باره بیاندیشید: کسی که آئینه عظمت و شکوه خداست، خود را به اسم **بَابِيتِ قائم آل محمد*** ظاهر می‌کند. و در نخستین کتابش—**قیوم الأسماء**—آنها را به اجرای احکام قرآن مأمور می‌کند، تا مردمان از کتاب جدید و آئین جدید مضطرب نشوند و آنها شبیه کتاب خود و آئین خود بیابند و "به آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند."^{۳۴}

* **بَابِيتِ قائم آل محمد**: دری که از آن به قائم موعود می‌توان راه یافت.



مماشات خداوند با بندگانش الگوئی است برای زندگانی ما. ما نیز باید در کمال حکمت و مماشات با یکدیگر رفتار نمائیم. خاصه در اشاعه آئین یزدان، در نهایت مهربانی و ملاحظت و رعایت استعداد شنونده، خبر بزرگ را به مردمان برسانیم. از این نمونه آیات در آثار بهائی بسیار است:

باید به کمال حکمت به آنچه مصلحت امر [آئین الهی] مشاهده می شود ناظر باشید
و عامل گردید. ۳۵

حضرت بهاء الله





حکمت‌های الهی

بخش دوم

رمز تأخیر در تحقق عدالت الهی

یکی از اسرار آفرینش انسان و حکمت‌های الهی، تأخیر در تحقق حکم عدالت است. بسیاری از مردمان با این تأخیر مشکل دارند. هرگاه سخنی از خدا به میان آید، آنها می‌پرسند که این خدای عادل و عاشق، چرا فوراً به داد مظلومان و به حساب ظالمان نمی‌رسد؟ چرا در برابر اینهمه ظلم و بلا ساکت است؟ این شاکیان خدائی خواهند که ظالمان را ناگهان از عرصه زمین بردارد و جهان را بهشت برین سازد. ریشهٔ مشکل آنها بی‌خبری از بقا و



هستی جاودان روح انسان است. آنها از خدائی ایراد می‌گیرند که در عالم تصور و خیال خود ساخته و پرداخته‌اند. ایرادشان نشان می‌دهد که نقشه آفرینش انسان را نشناخته‌اند. این شاکیان نمی‌اندیشند که توقف انسان در این جهان کمتر از آنی در برابر ابدیت است. آیا در ابدیت فرصت کافی برای رسیدن به حساب ظالمان و پاداش دادن به مظلومان نیست؟ آنها باور ندارند که مرگ پایان زندگی نیست، تنها گامی به سوی عالم‌های بی‌شمار دیگر است.

عالم‌های بی‌شمار در انتظار ماست

مهمترین لازمه آگاهی از حکمت‌های الهی، پذیرش این حقیقت است: تا پایانی که بی‌پایان است، روح انسان زنده و باقی است. بدون دوام و بقای روح، نقشه آفرینش انسان بی‌هدف و بی‌معناست. بنابر شهادت خدا، پس از این عالم، عالم‌ها در انتظار ماست که تا ابد به سوی آنها در سیر و سفریم. انسان آفریده‌ای ابدی است. ما هستیم و همیشه، تا هنگامی که خدا هست، در یکی از عالم‌های بی‌شمار خدا خواهیم بود. ارزش ما در نظر خالق ما بیش از آن است که به تصور آید. ما "جوهر نور" خدا هستیم. چگونه ممکن است صاحب ما، این آفریده گرانها را تا ابد محفوظ ندارد؟

اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کلّ شیء لأنّ صنعی کامل.^۱ حضرت بهاء الله جوهر نورم را در تو به ودیعه نهادم. با داشتن آن جوهر، نیاز به چیزی دیگر نداری. زیرا آفریده و ساخته من کامل است.

در مناجات‌ها این‌گونه دعا بارها تکرار شده:

ثم اکتب لی من قلم قضائک ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک.^۲ حضرت بهاء الله به قلم قضائت برای من بنویس آنچه به سود من است در هر عالمی از عالم‌های تو.



قدر لعبدک هذا ما ینفعه فی کل عالم من عوالمک انک انت المقتدر علی ما تشاء
لا اله الا انت العزیز الوهاب.^۳
حضرت بهاء الله
[ای پروردگار] برای این بندهات مقدر فرما آنچه به سود اوست در هر عالمی از عالم های
تو. تو به آنچه بخواهی مقتدری. خدائی جز تو عزیز و وهاب نیست.

می فرمایند هر خدمتی که بخاطر عشق خدا برای اشاعه پیام خدا انجام
دهیم، حتی اگر نفسی در این راه بر آوریم، اثرش همیشه باقی و پایدار
است:

اثر آن در جمیع عوالم الهیه که احدی بر آن مطلع نه... ظاهر خواهد شد.^۴
حضرت بهاء الله

اعلم بالیقین بانک ما تامر احدا الا ما ینفعه فی کل عالم من عوالمک.^۵
حضرت بهاء الله
[ای پروردگار] یقین دارم که به کسی حکمی نمی کنی، مگر به سود او باشد در هر
عالمی از عالم های تو.
در مناجاتی می فرمایند:

ارزقنا لقائک فی عوالم التی ما اطلع بها احد الانفسک انک ربنا رب العالمین.^۶
حضرت بهاء الله

[ای پروردگار] ما را به دیدارت در عالم هایی که احدی جز تو از آنها آگاه نیست،
موفق بدار. تو پروردگار ما و پروردگار جهانیان هستی.

پروردگار برای عاشقان پاک سیرتش، بهشت ها آفریده است:

قسم به آفتاب افق معانی که از برای حق جنت های لا عدل لها^۷ بوده و خواهد بود.
حضرت بهاء الله

اگر حضرت مسیح و حضرت باب، عالم آفرینش را منحصر به این عالم
می دانستند، آیا شهادت را در راه عشق خدا می پذیرفتند؟ آیا حضرت
بهاء الله زندگانی اشرافی را با عمری رنج و بلا معاوضه می نمودند؟

❖ جنت های لا عدل لها: بهشت های بی مانند.



[پیامبران] اگر عوالم الهی را منحصر به این عالم می دانستند، هرگز خود را به دست اعدا [دشمنان] نمی دادند.^۸ حضرت بهاء الله

در مناجاتی دعا می کنند که خدایا ما را به مرتبه ای و نظرگاهی چنان بلند و ارجمند برسان تا از دیدن رویدادهائی که بنا بر حکمت های تو در جهان روی می دهند، و اسرار آنها بر ما آشکار نیست، دچار شک و شبهه نشویم.*

بقای روح در جهان جاودان، پایه اصلی آفرینش انسان است. بدون این پایه، ایمان به خدا ممکن نیست. آیا می توان به خالق ایمان داشت که از فضیلت عدالت بی بهره است؟ چنین ایمانی ابداً با عقل و خرد سازگار نیست.

تأخیر حکم عدالت در مورد ظالمان و مظلومان حکمت های بسیار دارد. از جمله اینکه این جهان استعداد و گنجایش تحقق عدالت الهی را ندارد. زیرا در این دنیا هر پاداش و مجازاتی موقت است. سرانجام مرگ آن را پایان می بخشد. اما مجازات و پاداش در جهان جاودان، پایان پذیر نیست. آیا می توان تفاوت حبس ابد را در این دنیا و دوری پایان ناپذیر از خالق جهان را در آن دنیا تصور نمود؟ آیا معنای "ابد" در این دنیا و "ابد" در آن دنیا قابل قیاسند؟ پس ایراد شاکیان از بی عدالتی در این جهان، از عدم شناسائی نقشه آفرینش انسان و یا عدم ایمان به وعده یزدان است.

اگر ظالمان، مجازات رفتاری ظالمانه خود را از پیش بدانند، از روی میل هر مجازاتی را هر چه سخت باشد، در این جهان با دل و جان می پذیرند تا از سرنوشت دردناک و پایان ناپذیر خود پس از مرگ که دوری دائمی از خداست رهائی یابند. آنان که از عدم مجازات ظالمان در این جهان ایراد

* ثُمَّ أَصْعِدُهُمْ إِلَى مَقَامٍ لَا تَرُلُّ أَقْدَامُهُمْ مِنْ طُهورَاتِ فِعْلِكَ الَّتِي اقْتَضَتْهَا شُؤنَاتُ حِكْمَتِكَ وَسَرَّتْ اسرارها عَنْ وَجْهِ بَرِيَّتِكَ وَخَلَقْتَ.

حضرت بهاء الله (مناجاة: مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۸۹)



می‌گیرند، اگر از این رمز آگاه می‌شدند، در کمال تسلیم و رضا و بندگی و صبر، نقشه آفرینش را می‌پذیرفتند و هرگز زبان به شکوه نمی‌گشودند. بنابر عدالت الهی، هیچ مظلومیت و محرومیتی بدون پاداش، و هیچ ظلمی بدون مجازات نبوده و نخواهد بود.

اگر حکمت‌های بالغه* الهی ظاهر شود، کل عدل محض را مشاهده می‌نمایند.^۹
حضرت بهاء‌الله

پاداش و جزا در عالم بعد

این است امری [آئینی] که اگر یک قطره در سیلش کم شود، صد هزار بحر مکافات آن را مشاهده نماید، یعنی مالک شود. بگو! ای دوستان: این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید.^{۱۰}
حضرت بهاء‌الله

بنابر نقشه آفرینش، این دنیا جای کوشش و آزمایش است، نه سرای آسایش. تنها پس از سفر از این سرا اسرار سختی و بلا بر ما آشکار و هویدا می‌شود. بنابر وعده خدا، آنان که در این دنیا بلا دیده‌اند و بجای شکوه و شکایت، روح خود را به زیور صبر و شکیبائی آراسته‌اند، به پاداشی بی حساب دست یافته‌اند.*

ای عباد! اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دلتنگ مشوید، که ایام خوش رحمانی آید و عالم‌های قدس روحانی

* حکمت‌های بالغه: اشاره به اسرار نقشه آفرینش انسان که در حد کمال است.

* بحث بیشتر این مطلب از موضوع اصلی این کتاب خارج است. نگارنده دو جلد به فارسی و یک جلد به انگلیسی درباره نقشه آفرینش انسان و اثبات وجود خدا و جهان جاودان نگاشته‌ام:

۱. چرا به این جهان آمده‌ایم؟

۲. زندگی با خدا و بی خدا



جلوه نماید. و شما را در جمیع آن ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البته به جمیع آنها رسیده فائز گردید.^{۱۱}
حضرت بهاء الله

نفوسی که به او [خداوند] تفویض^{*} و توکل و توسل نموده اند، آنچه مصلحت ایشان باشد اجرا فرماید.^{۱۲}
حضرت بهاء الله

هر نفسی الیوم به محبت الله فائز شد، به کُلّ خیر فائز است و صاحب جمیع آنچه محبوب است.^{۱۳}
حضرت بهاء الله

آیا وعده ای بهتر و خوشتر از این از خالق جهان می توان تصور نمود:

من کان لی اکون له.^{۱۴}

حضرت بهاء الله

هر کس برای من باشد، من هم برای او هستم.

آیا سرنوشتی از این شوم تر برای ظالمان و بدکاران می توان تصور نمود؟
پس از سفر از این سرا این گونه مردمان:

بر اعمال خود مطلع شوند و بر آنفس^{*} خود نوحه نمایند.^{۱۵}

رمز مظلومیت فرستادگان خدا

مشکل دیگری که بسیاری از مردمان دارند، مظلومیت فرستادگان خداست. آنها فرستاده ای فروتن و مظلوم و گاهی فقیر را شایسته پذیرش نمی شمردند. مظلومیت فرستادگان یزدان نشانگر یکی دیگر از حکمت های الهی است. اراده یزدان همواره بر این بوده که شکوه و عظمت فرستادگانش را در پس پرده مظلومیت پنهان دارد تا تنها عاشقان حقیقت و پاک سیرت به نیروی بینش و بصیرت آنان را به بینند و بشناسند، نه ظاهر بینان و دوستداران قدرت و

* تفویض: سپردن، واگذاردن.

* آنفس: نفس ها.



شوکت. پروردگار قدرت و شوکت را به حاکمان بخشیده و تنها مظلومیت را برای فرستادگانش خواسته. حضرت بهاء الله در کمال عشق و آزادی، راحت و نعمت این جهان را به زندان و زجر و تبعید معاوضه فرمودند:

مظلومیتم به مقامی رسیده که اسم مظلومیت از هر مظلومی محو نموده.^{۱۶}
حضرت بهاء الله

خطاب به مؤمن مظلومی می فرمایند:

محبوب عالمیان* در سجن [زندانی] اعظم ساکن است و قدر این مظلومیت را دانسته، تو هم بدان. لعمر الله [سوگند به خدا] مظلومیت بسیار محبوب است.^{۱۷}
حضرت بهاء الله

خطاب به مؤمنی که بخاطر بلاهای حضرت بهاء الله غمناک بوده می فرمایند:
لا تحزن بما ورد علينا انا خلقنا للبلاء ان ربك لهو الصبار الحكيم.^{۱۸} حضرت بهاء الله از آنچه بر ما وارد شده غمگین مباش. ما برای بلا به این دنیا آمده ایم. پروردگارت صبور و حکیم است.

خطاب به خودشان می فرمایند:

هذا المظلوم المحزون الغريب.^{۱۹}
این مظلوم غمناک و غریب.

حضرت مسیح هم می فرمایند "خوشا به حال کسانی که بخاطر نام من بلا دیده اند". حضرت بهاء الله به مؤمن مظلومی می فرمایند:

قدر این بلایا را بدان... کنوز [گنج های] عالم به او معادله ننموده و نخواهد نمود.^{۲۰}

در راز و نیاز با خدا، بخاطر بلاهائی که بر بهائیان وارد می شد:

فوعزتک قلب البها ینوح بما ورد علی احبائه فی سبیلک...^{۲۱} حضرت بهاء الله سوگند به عزت تو! قلب بها از آنچه بر دوستانش در راه تو وارد شده در نوحه و ناله است...
...

* محبوب عالمیان: اشاره به حضرت بهاء الله.



حضرت بهاء الله هر بلائی را بخاطر عشق خدا به کمال رضا پذیرفتند.

لک الحمد یا الهی علی ما فدیته فی سبیلک و جعلتني هدفا لسهام البلیا حبا
لعبادک و ما الذ بلائک فی مذاقی. ۲۲

ای خدای من! شکر تو را که مرا در راحت فدا نمودی و برای اظهار عشقت
به بندگانت، هدف تیرهای بلا ساختی. چقدر شیرین است بلای تو در مذاق من!

ای رب اشهد بانه فدی نفسه فی سبیلک و ما اراد لنفسه الا البلیا فی حبک. قد
حمل الشدائد کلها لاظهار سلطنتک بین عبادک و اعلاء کلمتک بین بریتک. ۲۳
حضرت بهاء الله

ای پروردگارا! شهادت می دهم که او [حضرت بهاء الله] خود را در راه تو فدا نمود و
برای خودش چیزی جز بلا بخاطر اظهار عشقش به تو نخواست. او هر بلائی را برای
اظهار سلطنت تو در میان بندگانت و اعلان سخن تو به آفریده هایت تحمل نمود.

یا لیت عبادک ذاقوا ما ذقت من حلاوة حبک. ۲۴
حضرت بهاء الله
ایکاش بندگانت شیرینی محبت تو را آنطور که من چشیده ام، می چشیدند.

حضرت باب نیز که هدفشان آماده نمودن مردمان برای ظهور حضرت بهاء الله
بود، پس از اظهار مقام خود، به همان سرنوشت مبتلا گشتند. از زندگانی
مرقه خانوادگی گذشتند، و زندان و شهادت را در راه خدا در کمال عشق و
رضا پذیرفتند. مجتهدی که سرانجام فتوای شهادت ایشان را به قلم آورد، در
آغاز مایل به این کار نبود. بنابر شهادت فرزندش، این مجتهد اصرار نمود که
آن موعود جوان از ادعای خود بگذرند تا از مرگ در امان مانند. اما
اصرارش به جایی نرسید و سرانجام، به شهادت ایشان فتوا داد.

پذیرفتن زجر و زندان و فداکاری و مظلومیت، بر خلاف آرمان و انتظار
بسیاری از مردمان است. چه بسا از مسیحیان و مسلمانان که موعودی
نیرومند و جنگجو خواهند که با شمشیری بر آن ناگهان از عرصه پنهان پای
به جهان نهد و خون مردمان را چون سیلی خروشان روان نماید.



مهدنی خواهند که با سهم و سنان و شمشیری بران سیلی از خون بیچارگان جاری و ساری سازد... آفت جانها گردد. بنیان انسان براندازد... منتظر چنین موعودند.^{۲۵}
حضرت عبدالبهاء

حضرت مسیح تاج خار و تمسخر و ذلت را از تاج عزت و افتخار، و صلیب را از تخت پادشاهان برتر شمردند. حضرت باب در سن جوانی، در نهایت عشق و تسلیم و رضا، جام فدا را برگزیدند و با جان باختن، یکی دیگر از اسرار حکمت الهی را بما آموختند.

دو لقب محبوب حضرت بهاء‌الله، "این مظلوم" و "مظلوم عالمیان" است:

این مظلوم اهل عالم را وصیت می‌نماید به بردباری و نیکوکاری... این دو، دو سرچند [چراغ] از برای ظلمت عالم و دو معلمند از برای دانائی امم.^{۲۶} حضرت بهاء‌الله

این مظلوم حزب‌الله* را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود.^{۲۷} حضرت بهاء‌الله

قدرت و عظمت خدا در جامه مظلومیت پنهان است. به‌بینید مظلومیت حضرت مسیح، در طی قرن‌ها چه اثراتی در جهان داشته. اگر ایشان بجای فداکاری، در نهایت راحت و عزت مانند پادشاهان، با شکوه و جلال در قصری زیبا می‌زیستند، آیا می‌توانستند این همه احساسات و عواطف معنوی در پیروانشان برانگیزند؟ درس فداکاری و عشق به‌آنها بیاموزند؟ آن صلیب و تاج خار، و آنهمه زجر و بلا، دنیائی را دگرگون ساخت. چه بخواهیم چه نخواهیم، این است روش و راه خدا و درسی از اسرار و حکمت‌های او در رابطه با بندگانش.

درباره مظلومیت خودشان، می‌فرمایند:

از این مظلومیت، آثار قدرت و عزت در ابداع [عالم] ظاهر خواهد شد.^{۲۸} حضرت بهاء‌الله

* حزب الله: اشاره به مؤمنین.



در همه زمانها، انتظار مردمان مخالف اراده یزدان بوده. هنوز بسیاری از یهودیان منتظر ظهور پادشاهند و از این حکمت آگاهی نیافته‌اند که حکومت خدا بر روح مردمان از راه مظلومیت، قابل قیاس با حکومت پادشاهان از راه قدرت نیست.

قدرت و عظمت یزدان در بیان اوست، نه در شمشیر بران و کشتن بندگان. خطاب به مؤمنی چنین می‌فرمایند:

تفکر یا سمندری فی صبری بعد قدرتی و اصطباری بعد اقتداری و صمتی بعد نفوذ کلمتی المهیمة علی العالمین لو اردنا اخذنا الذین ظلموا فی ظاهر الظاهر بعد من العباد او بملائکة من المقربین انا نعمل بما تقتضیه الحکمة الّتی جعلناها سراجا لخلقی و اهل مملکتی ان ربک لهو العالیم الحکیم.^{۲۹} حضرت بهاء الله ای سمندر! در صبرم با وجود قدرتم، در شکیبائیم با وجود توانائیم، و در سکوتم با وجود گفتارم که غالب بر جمیع مردم عالم است، تفکر نما. اگر بخواهیم، ظالمان را به ظاهر ظاهر توسط بنده‌ای از بندگان و یا فرشتگان مُقَرَّب از میان بر می‌داریم. ما آنطور که حکمت اقتضا نماید عمل می‌کنیم، حکمتی که آنرا چراغ بندگان خود قرار دادیم. پروردگارت دانا و حکیم است.

عشق فرستادگان خدا به خدا به حدی است که برای اشاعه پیامش، هر گونه سختی و بلا را به دل و جان می‌پذیرند:

فَإِ إِلَهِي لَوْلَمْ تَكُنْ الْبَلَايَا فِي سَبِيلِكَ بِأَيِّ شَيْءٍ يُسْرِّ قَلْبِي.^{۳۰} حضرت بهاء الله ای پروردگار! اگر بلا در راه تو نبود، قلبم به چه چیزی شادمان می‌شد؟

در راز و نیاز با خدا می‌فرمایند:

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي لَوْلَا الْبَلَايَا فِي سَبِيلِكَ مِنْ أَيْنَ تَظْهَرُ مَقَامَاتُ عَاشِقِيكَ... وَعَزَّتْكَ أَيْسُ مُحِبِّكَ دُمُوعُ عَيْوَنِهِمْ وَمُؤْنَسُ مُرِيدِكَ زَفْرَاتُ قُلُوبِهِمْ... وَمَا أَلَدَّ سَمَّ الرَّدَى فِي



سَبِيلِكَ وَعَزَّتِكَ... مَا أُرِيدُ إِلَّا مَا تُرِيدُ وَلَا أَحِبُّ إِلَّا مَا أَنْتَ تُحِبُّ، تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ. ۳۱

حضرت بهاء الله

پاک و مقدسی تو ای پروردگار من! اگر بلا در راه تو نباشد، مقام عاشقانت چگونه آشکار می شود؟ به عزت تو سوگند! همدم دوستداران تو اشک های آنها، و مونس مریدان تو ناله های آنهاست... چقدر لذیذ است سمّ بلا در راه تو... به عزت تو سوگند! اراده ای جز اراده ات ندارم، و جز آنچه تو دوست داری نخواهم. در جمیع احوال به تو متوکلم.

حضرت بهاء الله، بخاطر عشق به خدا و بندگانش، زندگانی اشرافی خانوادگی را با عمری سختی و بلا معاوضه نمودند و قریب به چهل سال در تبعید و زندان بسر بردند. این گونه راز و نیازها نشانه عشق آن عاشق فداکار به پروردگار و بندگان اوست:

يَا رَبَّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَمُوجَدِ الْأَسْمَاءِ، تَسْمَعُ ضَجِيجَ الْأَبْهَى مِنْ حِصْنِ الْعَكَاءِ وَتَرَى أَحْبَابَهُ الْأَسْرَاءَ بِأَيْدِي الْأَشْقِيَاءِ، أَيُّ رَبِّ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي سَبِيلِكَ، يَا لَيْتَ قَدَّرْتَ لِظَاهِرِ جَسَدِي عُمَرَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، بَلْ مَا لَا يُحْصِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ، وَنَزَلْتَ فِي كُلِّ آتٍ بَلَاءٌ جَدِيدًا فِي حُبِّكَ وَرِضَائِكَ، وَلَكِنْ يَا إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنِّي مَا أَرَدْتُ إِلَّا مَا أَرَدْتَ وَقَضَيْتَ لِي... إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ۳۲

ای پروردگار زمین و آسمان و آفریننده اسم ها! ناله بها را از زندان عکا می شنوی و دوستانش را که در دست ظالمان اسیرند می بینی. ای خدا! از آنچه در راه تو بر ما وارد شده شکر بجای می آوریم. یککاش به من عمری بی حساب می بخشیدی، و در هر آن بلائی تازه در راه محبت و رضایت به من روا می داشتی. ولكن ای خدای من، تو آگاهی که من خواستی جز آنچه تو برایم خواسته ای ندارم... تو بهر چه اراده کنی توانائی. پروردگاری جز تو عزیز و حکیم نیست.

حضرت عبدالبهاء از قول حضرت باب:



حضرت اعلیٰ*...می فرمایند: الهی اگر بلایا و مصائب در سبیل محبت تو نبود، حیات و وجود برای من لذتی نداشت.^{۳۳}

مظلومیت پیامبران نشانه عجز و ناتوانی آنها نیست. آن برگزیدگان یزدان از قدرتی مافوق تصوّر انسان برخوردارند و به آنچه اراده کنند قادرند، با وجود این از بکار بردن آن قدرت بی پایان برای غلبه بر دشمنان، امتناع می ورزند.

تحمل سختی و بلا و پذیرش عمری مظلومیت بجای اظهار قدرت، مافوق هر قدرت دیگر است، و خود نشانه ای دیگر بر منشأ آسمانی آن فرستادگان یزدان.

ایمان و امید به زندگانی جاودان در پناه یزدان در بهشت برین، بما نیرو می بخشد که در برابر بلاهای این جهان غمگین نشویم:

از قضایای الهی محزون مباش و از تقدیرات مقدره او مهموم مشو. قسم به جمال که
 سِهَامِ قَضَائِ محبوب، أَحَبُّ از کُلِّ مطلوب بوده و خواهد بود...^{۳۴}
 حضرت بهاء الله

مقام و مرتبت بلند

و ارجمند صبر

یکی از اسرار حکمت های الهی، مقام یکتا و بی همتای صبر و شکیبایی است. در نظر یزدان، فضیلت صبر چنان ممتاز و ارجمند است که پروردگار در دفتر اعمال و رفتار بندگانش، برای مردم صبور و شکیبایا، وعده پاداش بی حساب نگاشته:

ثمّ اعلموا بان قدر لكل الحسنات في الكتاب جزاء محدود الا الصبر...^{۳۵}
 حضرت بهاء الله

پس بدانید که در کتاب برای هر فضیلتی اجری محدود مقدر فرموده، بجز صبر.

* حضرت اعلیٰ: از القاب حضرت باب.

❖ سِهَام: شمشیرها. محبوب: معشوق یا محبوب آسمانی. أَحَبُّ: محبوب تر.



سپس این آیه از قرآن را شاهد می آورند:

إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.
 پروردگار پاداش مردم شکبیا را بی حساب به آنها عطا می فرماید.
 سوره زمر، آیه ۱۰

مقام و منزلت مردم شکبیا بیش از آن است که به تصور آید. در این گفتار، یکی از اسرار جهان جاودان را که تا کنون پنهان بوده، برای نخستین بار آشکار می فرمایند:

وَ قَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَنَّةً فِي رَفَارِفِ الْبَقَاءِ وَ سَمَاهَا بِالصَّبْرِ... وَ فِيهِ قُدْرَ مَا لَا قُدْرَ فِي كُلِّ الْجَنَانِ.^{۳۶}
 حضرت بهاء الله

پروردگار بهشتی را در رتبه های بلند جهان جاودان آفریده، نامش را صبر نهاده... و در آن نعمتهائی فراهم داشته که ماندش در هیچ جای دیگر بهشت نیست.

بنابر گفتار پیش، هیچ صفتی از صفات انسانی، قابل قیاس با صبر و شایسته چنین پاداشی نیست. چنین وعده ای حتی به جان بازان داده نشده. زیرا جان باختن به آنی می گذرد، اما صبر و شکبائی در برابر سختی ها و بلاهای روزگار در طی سال های دراز کاری است بس دشوار. فضیلتی است که همه نیروهای درونی انسان را مورد چالش و آزمایش قرار می دهد.

پروردگار ما را آئینه کمال و جمال خود ساخته. هر فضیلتی را که بما می آموزد، خود نیز به آن آراسته است:

جميع صفات و اسماء الهی، از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویداست.^{۳۷}
 حضرت بهاء الله

عباد را مظهر غنای خود قرار دادم.^{۳۸}
 حضرت بهاء الله

یک اسم حق صبار است، و اولیای [دوستان] خود را به صبر جمیل امر فرموده.^{۳۹}
 حضرت بهاء الله



حضرت بهاء الله می فرمایند پروردگار قادر است که با یک کلمه عالم را منقلب سازد. اما چون بندگان را به اجرای حکمت امر فرموده، خود نیز از این حکم پیروی می کند. یکی از اصول حکمت، صبر و شکیبائی است:

حق جل جلاله، با قدرت صابر، و با نطق صامت.^{۴۰} حضرت بهاء الله

فو عزتک لو لم یظهر منک حجة بین بریتک یکفی صبرک بعد قدرتک و حلمک بعد اقتدارک فی اثبات عظمتک و سلطنتک.^{۴۱} حضرت بهاء الله

سوگند به عزت تو! اگر دلیلی از تو میان بندگان به ظهور نرسد، صبر و بردباری تو با داشتن قدرت، در اثبات بزرگی و سلطنت کافی است.

[پروردگار] قادر است بر اینکه به یک کلمه عالم را منقلب نماید، چون کل را به حکمت امر نمود، به صبر و اصطبار تمسک فرمود.^{۴۲*} حضرت بهاء الله

صبر نشانه بلوغ و کمال انسان است. کودکان از این فضیلت چندان بهره ای ندارند. آیا خدا شناسی و خدا دوستی که بزرگترین هدف ما در این دنیاست، بدون صبر ممکن است؟ صبر در انتظار تحقق نقشه یزدان در این جهان، و صبر در تحقق عدالت الهی در آن جهان.

نشانه انسانیت

میزان برتری ما بر جانوران در فضیلت اراده و آزادی ماست تا بدون کمترین اجبار، به نیروی اراده و عقل و عشق، خالق خود و فرستادگانش را بیابیم و بشناسیم. اگر قدرت و عظمت و شوکت پروردگار را در فرستادگانش به چشم سر به بینیم، آیا اثری از چشم سر و فضیلت اختیار در روح ما باقی و برقرار می ماند؟ اظهار و دیدار شکوه و قدرت پروردگار، انسان آزاد و خردمند را

* برای آشنائی بیشتر با "نقشه آفرینش انسان" به کتاب نگارنده که در این باره به انگلیسی نگاشته شده مراجعه نمایید: *The Spiritual Design of Creation* (نقشه آفرینش دنیای ناپیدا).



به‌بردگی می‌رساند و اثری از آزادی و تعقل و اختیار و تفاوت و تنوع در میان انسان‌ها نمی‌گذارد. یک حکمت تأخیر در اجرای عدالت الهی نیز همین است. دیدن قدرت پروردگار در مجازات ظالمان در این دنیا، پرده از روی خدا برمی‌دارد و ما را به‌بندگی می‌برد.

رمز آزادی ما در پنهان بودن شکوه و عظمت خدا و فرستادگان اوست. اگر چنین نبود، اختیار و آزادی و عقل معنا و مفهومی نداشت. در آن صورت انسان‌ها همه بردگانی یکسان می‌شدند.

خالق ما اگر چه به‌دیده چشم غائب و مستور است، اما به‌دیده جان همواره حاضر و مشهور. تنها به‌چشم بصیرت می‌توان او را دید. در وصف خدا می‌فرمایند:

یا [ای] ظاهر مستور! یا غائب مشهور!^۳ حضرت بهاء‌الله

یک رمز زیبایی در عالم آفرینش در تفاوت و تنوع و تضاد میان آفریده‌هاست. اگر همه گلها و پرندگان یک رنگ و شکل داشتند، دنیا چقدر بی‌جلوه و جلا بود. نقشه یزدان در حد کمال است. کمترین تغییر در این نقشه، از زیبایی آفرینش می‌کاهد. اگر تاریکی نبود، نور چه قدر و منزلتی داشت؟ اگر جهل و نادانی نبود، دانش و دانائی چه مقام و ارزشی داشت؟ اگر بی‌صبری نبود، صبر چه وجودی داشت؟ تضاد و تنوع و تفاوت میان مردمان، به‌زیبائی عالم انسان صد چندان می‌افزاید و آنرا در حد کمال جلوه می‌دهد.

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، خداوند قادر است که جمیع مردمان را از عرصه دوری و جدائی از خود برهاند و به‌افتخار دیدارش فائز فرماید. ولکن خواست خدا این است که مردم پاک سیرت و وارسته، بنابر طبیعت اصلی خود به یزدان روی آورند تا طالبان راستین از دیگران جدا و ممتاز شوند.



می فرمایند، عدم توسل فرستادگان یزدان به غلبه و قدرت نیز به همین سبب، یعنی جدا ساختن مردمان از یکدیگر و امتیاز یافتن بعضی از آنها بر بعضی دیگر است. سپس می فرمایند، اگر آن فرستادگان، قدرتشان را آنطور که هست به ظاهر بنمایند، همه بینندگان از دیدار آنهمه شکوه و قدرت مدهوش گردند. در آنصورت طالبان راستین یزدان از دیگران جدا و ممتاز نشوند.^{۴۴}

بار دیگر می بینیم که بنابر شهادت یزدان، زیبایی و کمال نقشه آفرینش انسان در "اصل تنوع و تمایز و تضاد" پنهان و آشکار است. اگر کسی خدا را انکار نمی کرد ایمان به خدا و عشق خدا چه معنا و مفهومی و چه امتیاز و ارزشی داشت؟ تنوع در عالم انسان، لازم ترین و مهم ترین رمز زیبایی و کمال نقشه آفرینش است. این تنوع و امتیاز حائز چنان اهمیتی است که حضرت بهاء الله در راز و نیاز با خدا می فرمایند، ای پروردگار! جانم فدای بندگان گنه کارت باد. زیرا اگر آنها گناه نمی کردند، لطف و فضل و بخشش چگونه آشکار می شد؟^{۴۵}

بنابر این قیاس، شایسته است عاشقان خدا، قدر منکران خدا را بدانند و هرگز به دیده تحقیر به آنها ننگرند. زیرا باورهایشان به عالم انسان جلوه و جلا می بخشد. بدون منکران، ارزش خدا شناسی و خدا دوستی چگونه آشکار می گشت؟

تا پرده از "اصل تنوع و تمایز" بر نداریم، به دیدار اسرار و حکمت های شگفت آسای کمال و زیبایی نقشه آفرینش انسان فائز نشویم.

راه شناسائی پیامبران یزدان

خواست یزدان این است که فرستادگانش را تنها با نیروها و استعدادات درونی خود بشناسیم. برای تحقق این هدف، علاوه بر اختیار و آزادی،



پروردگار روح ما را به‌زور خرد نیز آراسته است تا به‌یاری این دو فضیلت، در نهایت شوق و عشق، فرستادگانش را در جامه مظلومیت بجوئیم و بشناسیم و هرگز نظر به معجزات ننمائیم و آنها را میزان راستی نشمریم. زیرا معجزه جز اظهار قدرت و عظمت خدا چیزی نیست. شناسائی خدا و فرستادگانش از این راه مخالف اراده یزدان است.

خواست خدا این است که تنها به‌یاری نشانه‌هایی که او برگزیده، خاصه شکوه و عظمت گفتارش، و نیروهایی که برای شناسائی آن نشانه‌ها بما بخشیده، یعنی دو فضیلت خرد و اختیار، او را بجوئیم و بشناسیم. هدف این کتاب جز شرح این نشانه‌ها و توضیح استعدادها و نیروهای خداداد بما برای یافتن راه راستی و شادمانی جاودانی چیزی نیست. باری، تنها راه ما به‌سوی خدا و برگزیدگانش، راه اختیار و عشق است، نه اکراه و اجبار و دیدار رویدادهای شگفت و معجزه‌آسا. آیا دو فضیلت عشق و آزادی با اعمال زور و قدرت و غلبه بر قوانین طبیعت سازگار است؟

ظهور پیامبران، راه رابطه خاص یزدان را با بندگانش به‌روشنی بما می‌آموزد. بنابر گفتار حضرت بهاء‌الله، خداوند از هر پنهانی پنهان‌تر و از هر آشکاری آشکارتر است. این گفتار در مورد برگزیدگان یزدان نیز صادق است، زیرا آنها آئینه شکوه و بزرگی پروردگارند.

بنابر قانون آفرینش، بدون کوشش به‌هیچ هدف مهمی نمی‌توان دست یافت. آیا شناسائی پیامبرانی که شکوه و بزرگی آنها از هر پنهانی پنهان‌تر است، از این قانون مستثنا است؟ آیا هر شخص بی‌علاقه‌ای که تنها آرزویش راحت و عزت و عشرت در این دنیا است، شایسته این ارمغان و قادر به کسب این افتخار است؟ فرد مکار و نادرستی که در زندگی روزانه از عدالت بی‌بهره است، چگونه می‌تواند در شناسائی حقیقت به عدالت گراید؟



بزرگترین هدف ما و چالش و موفقیت ما در این زندگانی زودگذر، شناسائی فرستادگانی است که در جامه صبر و مظلومیت پنهانند، برگزیدگانی که چهره‌شان از پس نقاب از هر پنهانی پنهان‌تر، اما بی‌پرده و حجاب از هر آشکاری آشکارتر است. هدف اصلی این کتاب برداشتن این نقاب است.

آیا چنین کاری بدون کاوش و کوشش و صفای قلب ممکن است؟ کسانی که به‌قله کوهی بلند می‌رسند، تا چه حد احساس موفقیت و شادی می‌کنند. چه بسیارند کسانی که بخاطر رسیدن به این آرمان جان فدا نموده‌اند. اگر این کار آسان بود، اهمیتی داشت؟ آیا یافتن و شناختن پیامبرانی که شناسائی آنها مایه سرور جاودانی ماست، با هیچ موفقیتی و افتخاری قابل قیاس است؟

عزت و افتخاری بی‌حد و بی‌پایان

هر عزت و راحت و افتخاری را پایانی است، مگر ارمغان جاودان عشق به‌یزدان و بندگانش. تا از پرده اسرار نگذریم و به‌دیدار یار که از هر زیبایی زیباتر است، فائز نشویم، تصور پیامدهای این دیدار جان‌افزا برای ما ممکن نیست. آنان که به‌این دیدار و افتخار رسیده‌اند، آنرا سرآمد هر افتخار و موفقیت دیگر می‌شمردند. آنها تجربه نموده‌اند و به‌روشنی دریافته‌اند که دیدار فرستادگانی بس با شکوه و زیبا، هم پنهان و هم پیدا، انسان را از نو می‌آفریند، و هویتی تازه به‌او می‌بخشد. در دل افسردگان آتش عشق می‌افروزد، به‌جان‌های آشفته آرامش می‌بخشد، ناامیدان را امیدوار و غمزدگان را شادمان می‌کند. عاشقانی که از پرده اسرار گذشته‌اند، هرگز خود را تنها و بی‌یار نمی‌بینند. معشوقشان، آفریننده جهان را همواره همگام و همراه و همراز خود می‌دانند.



یار بی‌پرده از دُرُ دیوار در تجلی است ای الوالابصار*

آیا یار و یاور همتای خدا می‌توان تصور نمود؟ چقدر غم‌افزاست که انسان از چنین نعمت و بخششی بی‌نظیر و جاودان روگردان شود. چقدر شگفت آورست که انسان عشق جهان را از عشق یزدان برتر شمرد. چقدر زیان‌آور است که کسی خانه خاکی و موقت و فانی خود را گرمی شمرد و پیوسته آنرا جلوه و جلا بخشد، اما خانه جاودانی خود را از خاطر ببرد، و سرانجام بدون رسیدن به هدفی که تنها برای آن به این جهان آمده، یعنی شناسائی خدا و فرستادگانش، رخت از این سرا بریندد و دل آزرده و شرمسار به دیار دیگر رود.

خلاصه و جوهر این دو فصل:

رابطه پروردگار با بندگانش بر اصل حکمت مستقر و استوار است. گاهی آگاهی از اسرار حکمت الهی برای ما ممکن نیست. باید یقین نمائیم که نقشه آفرینش انسان و جهان در حد کمال است. انتظار پروردگار از ما این است که در برابر این نقشه سر تسلیم فرود آوریم و عجز خود را در برابر کمال مطلق بپذیریم. بدون این آگاهی و پذیرش، خدا را آن‌طور که باید نشناخته‌ایم.

پروردگار معلمی دانا و مهربان است، نه حاکمی مستبد و جبار. در اظهار پیامش، نقاط ضعف ما را در نظر می‌گیرد. از پیامبرانش می‌خواهد که گفتارشان را به استعداد و توانائی ما تطبیق دهند تا شناسائی آنها را برای ما آسان کند. این رفتار نشانه‌ای آشکار از عشق خالق به آفریده‌های اوست. بدون آگاهی از اصول و روابطی که ما را با خالقمان پیوند می‌زنند، شناسائی پروردگار و فرستادگانش بسیار دشوار، بلکه غیر ممکن است. تنها

* الوالابصار: صاحبان چشم.



یک انتظار نادرست می‌تواند ما را از کسب این افتخار بزرگ باز دارد. ایمان به یزدان، بدون دانش و بینش، نهالی است که آنرا قدرت ایستادگی در برابر طوفان‌های روزگار نیست.

نقشه خدا برای سعادت و کامرانی ما، مافوق فهم ما و تصورات و انتظارات ماست:

هرگز مرغِ بینشِ مردمانِ زمین به فراز آسمان دانش او نرسد.^{۴۶} حضرت بهاء الله

خالق ما، بیش از دو هزار سال پیش، پرده از این رمز برداشته، با این حال بیشتر مردمان از حکمت‌ها و هدف‌های ناپیدای یزدان بی‌خبرند:

نه افکارِ شما، افکارِ من است، و نه راه‌های من راه‌های شما. آن‌چنان که آسمان‌ها از زمین بالاترند، همان‌طور نیز راه‌های من از راه‌های شما و افکار من از افکار شما بالاترند. اشعیا، فصل ۵۵، آیه‌های ۸-۹



بخش پنجم



فرستادگان یزدان را از گفتارشان می توان شناخت

عالم را کلمه مسخّر نموده و می نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم، چه که ابواب قلوب...از او مفتوح.^۱ حضرت بهاءالله

تالله قد كنت راقداً هزّنتي نفحاتُ الوحي و كنت صامتاً
أنطقني ربك المقتدر القدير. لو لا أمره ما أظهرتُ
نفسی قد أحاطتُ مشيئته مشيئتي.^۲ حضرت بهاءالله
به خدا سوگند! آرمیده بودم، نسیم وحی مرا به جنبش
آورد، و ساکت بودم پروردگار قادر و توانای تو مرا گویا
نمود. اگر به امر او نبود، خود را ظاهر نمی نمودم. اراده او
بر اراده من محیط و غالب است.

خداوند خودش را... از راه گفتارش... نشان داد.
سموئیل ۱، فصل ۳، آیه ۲۱

۱۴



سخن یزدان را چگونه می توان شناخت بخش یکم

سوره توبه، آیه ۴۰

كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا.
مقام گفتار پروردگار بس بلند و ارجمند است.

نخستین بخشش کردگار گفتار است، و پابنده و پذیرنده او خرد. اوست دانای
نخستین در دبستان جهان. و اوست نمودار یزدان.^۳ حضرت بهاءالله

اشعیا، فصل ۳۴، آیه ۱۶

کتاب خدا را بیابید و بخوانید.

نه افکار شما، افکار من است، و نه راههای من راههای شما. آنچنان که آسمانها
از زمین بالاترند، آنطور نیز راههای من از راههای شما و افکار من از افکار شما
بالاترند. اشعیا، فصل ۵۵، آیههای ۹-۸



مراجعی که سخن یزدان را میزان شناسائی پیامبرانش می دانند بی شمارند. این تکرار نشانه‌ای از اهمیت گفتار پروردگار است.

بزرگ‌ترین معجزه پیامبران یزدان گفتار آنان است. زیرا بشر هرگز به شیوه یزدان سخن نتواند گفت. بین گفتار خالق توانا و بنده ناتوان، تفاوت بی حساب در میان است. کتاب‌های آسمانی صحت این میزان را بارها تأیید و تکرار نموده‌اند. تاریخ نیز اهمیت "میزان گفتار" را در سنجش حقیقت و تمیز دادن کلام آسمانی از کلام انسانی، به اثبات رسانده است. در نوشته‌های بشرکتایی مانند کتاب‌های آسمانی نمی‌توان یافت.

بنجاست چند نمونه از آیات کتاب‌های آسمانی را در عظمت و ابهت گفتار پروردگار و برتری آشکار آن بر سخن بندگان ذکر کنیم:

حَجَّتِ الْهِي لَمْ يَزَلْ [همیشه] واحد بوده و از برای کل همان آیات منزلات را حجت قرار فرموده‌اند. و اگر در خلق آیه عرفان [شناسائی] و ادراک آیات نمی‌بود، البته به آیات ظاهر نمی‌شدند.^۴

این است آن حجتی که جمیع انبیاء و رسل به آن مبعوث شده‌اند.^۵ حضرت بهاء الله

قُلْ لئن اجتمعت الإنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.

سوره اسراء، آیه ۸۸

بگو! اگر جمیع جهانیان گرد هم آیند که سوره‌ای شبیه این کتاب آورند عاجزند، حتی اگر به یاری یکدیگر برخیزند.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ.

سوره عنكبوت، آیه ۵۱

آیا کتابی که ما بر تو نازل کردیم آنان را کافی نیست؟

وَيَحِقُّ اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

سوره یونس، آیه ۸۲

پروردگار حقیقت را با گفتارش به اثبات می‌رساند، اگر چه مردم تبه‌کار این کار را دوست ندارند.

میوه‌ای که همیشه تازه و پایدار است، سخن یزدان است:



آنها را از میوه‌شان خواهید شناخت. حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۷، آیه ۲۰)

این است حجّتی که خود [خداوند] قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست.^۶ حضرت بهاءالله

"جوهر دلیل... آیات الله است."^۷ "اعظم دلیل و ارفع سیل."^۸ "اعظم حجج و براهین بوده و هست."^۹ حضرت باب

در آثار آسمانی بهائی عظمت و برتری گفتار یزدان بر سخن بندگان بارها تأکید و تکرار شده:

انا نحن قد جعلنا الايات حجة لكلمتنا عليكم افتقدرون على حرف بمثلها فاتوا
برهانكم ان كنتم بالله الحق بصيرا. تالله لو اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل
سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض على الحق ظهيرا.^{۱۰}
حضرت باب

آیات را برای شما دلیلی برگفتار خود قرار دادیم. آیا قادرید که حرفی شبیه آنها
بیاورید؟ اگر در شناختن گفتار پروردگار صاحب بینش و بصیرتید، دلیل خود را آشکار
کنید. به خدا سوگند! اگر مردم عالم گرد هم آیند که سوره‌ای شبیه این کتاب آورند
عاجزند، حتی اگر به یاری یکدیگر برخیزند.

كلمة الله لن تشبه بكلمات خلقه انّها سلطان الكلمات كما انّ نفسه سلطان النفوس و
امرّه مهيمن على ما كان وما يكون.^{۱۱} حضرت بهاءالله

گفتار یزدان با گفتار آفریده‌اش قابل قیاس نیست. سخنش سلطان سخن‌هاست،
همانطور که نفسش سلطان نفس‌هاست و آئینش غالب و حاکم بر آنچه بوده و هست.

برای اثبات آئین بهائی، بعضی از بهائیان گاهی آیات قرآن را با آیاتی از دو
موعود عصر ما آمیخته برای علمای اسلام می خواندند. علما با وجود آشنایی
با قرآن تفاوتی بین آن آیات نمی یافتند.^{۱۲}

کتاب‌های آسمانی بما می‌آموزند که آنچه را پروردگار دلیل آئین خود قرار
داده، باید به دل و جان بپذیریم:



باید از امر الهی نگذریم و به آنچه حجت [دلیل] خود قرار فرموده راضی شویم و سر
 بنهیم. ۱۳
 حضرت بهاء الله

اگر بندگان دلیل یزدان را نپذیرند، نشانه ایست روشن بر اینکه تصوّرات و
 خیالات خود را از علم و ارادهٔ پروردگار برتر شمرده اند:

فَوَيْلٌ لِّيَوْمئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ. سوره طور، آیه های ۱۲-۱۱
 وای بر کسانی که در آن روز به دروغ پردازند و سرگرم توهمات و خیالات خود شوند.

بنا به گفتار پیش، لازمهٔ راستگویی، اجرای حکم یزدان است، نه فرمان
 تصوّر و گمان. هر کس که خود را مؤمن شمرد، اما از پذیرش میزانی که
 خداوند خود مقرر فرموده روی بتابد، از دروغگویان به شمار آید. لازمه
 راستگویی و نشانه ایمان، پذیرش فرمان یزدان است.

در شناسایی سخن یزدان، نیازی به علم و دانش ظاهری نیست. هر نفسی
 تواناست که گفتار حق را از غیر آن تمیز دهد. اگر چنین نبود، دانای
 آسمانی، سخن خود را میزان شناسایی فرستادگان خویش و راهنمای راه
 راستی معین نمی فرمود:

اگر قوهٔ ادراک آن [گفتار پروردگار] در مردم نبود، چگونه حجت بر کلّ واقع
 می شد؟ ۱۴
 حضرت بهاء الله

اودع فی کلّ نفس ما یعرف به آثار الله و من دون ذلك لم یتّم حجّته علی عباده ان
 انتم فی امره من المتفکرین انه لا یظلم نفساً و لا یأمر العباد فوق طاقتهم و انه
 لهوالرحمن الرحیم. ۱۵
 حضرت بهاء الله

در هر نفسی میزان شناسایی کلام یزدان و تمیز دادن آن را از غیر آن به ودیعه گذاشته.
 و الاً دلیل و برهان یزدان بر بندگانش کامل نمی شد، اگر در امر و آئینش به تفکر
 پردازید. پروردگار به کسی ظلم نکند و به بندگانش حکمی مافوق توانایشان ندهد. او
 بخشنده و مهربان است.



فهم کلمات الهیه...هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیهٔ نفوس و فراغت روح است.^{۱۶}
حضرت بهاءالله

گفتار خدا قطره ای از دانش و حکمت خداست. آیا نمی توان برتری دانش و حکمت خدا را بر دانش و حکمت انسان ها، حتی خردمندترین آنها، تشخیص داد؟ تفاوت خدا و بنده خدا از کجاست تا به کجا؟ آیا برای این تفاوت می توان حدودی تصور نمود؟ در عین آگاهی از این حقیقت، باید بدانیم که خداوند در حد ما و بنابر استعداد و توانائی ما سخن می گوید، همان طور که معلم درسش را با درک و فهم شاگردانش سازگار می کند.

بنابر گفتار حضرت بهاءالله، شناختن کلام یزدان از غیر آن کاری است بس آسان. تمیز دادن میان آنها چون شناختن آفتاب است در میان ستارگان:

میانۀ حجج و دلائل، آیات به منزلهٔ شمس است و سوائِ آن به منزلهٔ نجوم. و آن است
حجّت باقیه و برهان ثابت.^{۱۷}
حضرت بهاءالله

این کتاب، وحی پروردگار است...این دریایی است مواج، گفتاری است که پنهان بود، نوری است برتر از هر نوری.*^{۱۸}
حضرت باب

خصوصیات و امتیازات گفتار یزدان

پیامبران سخنگوی یزداند. گفتارشان حائز مزایا و خصائص بسیار است. شایسته است بعضی از آنها را بررسی کنیم:

۱. آثار پیامبران یزدان سراسر مملو از اظهار خضوع و بندگی و وصف شکوه و بزرگی و عظمت یزدان است.

* ترجمه به مضمون.



۲. بر خلاف دیگران، پیامبران یزدان بدون تحقیق و تأمل سخن می‌گویند. گاهی آیات با چنان سرعتی بر آنها نازل می‌شود که احدی قادر به نگارش آنها نیست. بنابر شهادت بعضی از علمائی که به این آئین گرویده‌اند، گاهی بدون توقف، از قلم حضرت باب در مدت پنج ساعت، حدود یک‌هزار آیه نازل می‌شد. گاهی دیگر سرعت نزول آیات به‌حدی بود که در دو روز و دو شب کتابی معادل قرآن به‌عربی نازل می‌شد. کتاب ایقان، از آثار حضرت بهاء‌الله، در توضیح اسرار کتاب‌های آسمانی قبل، تماماً در طی دو روز و دو شب نازل شد.

حضرت باب، جوانی تاجر، که هرگز به‌جرگه علما و فقها نیوسته و جز مدتی کوتاه به‌مکتب نرفته بودند، آیاتی به‌زبان عربی در نهایت عظمت و ابهت نازل فرمودند. در طی شش سال، با اینکه غالباً گرفتار ظلم و تبعید و زندان بودند، بیش از بیست جلد آثاری در غایت فصاحت و ملاححت از خود به‌یادگار نهادند.

۳. فرستادگان یزدان، گفتار خویش را با چنان اطمینان و ابهت و شکوه و قدرتی بیان می‌دارند که شبه و مثل آن هرگز در سخن دیگران دیده نمی‌شود. گفتار بندگان چون شمعی است کم‌نور و لرزان. سخن یزدان آفتابی است تابنده و درخشان. به‌زیور قدرت و عظمت و جلال آراسته بودن، آشکارترین نشانه گفتار پروردگار است.

۴. فرستادگان الهی همواره با سبکی نوین و بی‌سابقه در غایت زیبایی و ملاححت سخن گویند. خلیل جبران، مشهورترین نویسنده عرب در عالم غرب— مؤلف کتاب پیامبر— آیات عربی حضرت بهاء‌الله را چنین وصف نموده:



آثارش شگفت‌انگیزترین نوشته‌ای است که تا کنون رقم یافته. او حتی کلمات تازه آفریده است. سخنی در زبان عرب نگاشته نشده که [در زیبایی و کمال] با گفتار حضرت بهاء‌الله حتی نزدیک باشد.^{۱۹}

از پیدایش اسلام تا زمان ما، از مردمانی که در طی این دوران دراز در جهان زیستند، احدی جز حضرت باب و حضرت بهاء‌الله قادر به نزول آیاتی شبیه قرآن نشده است. شباهت کلام دو پیامبر عصر ما به قرآن در حد کمال است. بدیهی است که خالق این آیات همان پروردگار غالب و توانایی است که پیامبر اسلام را از میان مردم عرب برگزید و به او علم اولین و آخرین آموخت. اظهار چنین آثاری از دو فرستاده عصر ما، جز به قدرت و اراده پروردگار ممکن نیست.

۵. گفتار پیامبران در غایت صراحت است. آن برگزیدگان حقیقت را بی پرده، در کمال روشنی بیان کنند و از احدی بیم و هراس ندارند.

۶. پیامبران الهی در آثار خود همواره خدا را شاهد گیرند. به ستایش او پردازند و در نهایت بندگی عجز خویش را در برابر عظمت و جلالش بر زبان آرند. عشق و شوق آنها به خالق جهان به حدی است که برای اشاعه گفتار و پیامش از هر فداکاری، حتی جان باختن، دریغ ندارند.

بکار بردن کلمه **قُل!** یا **بگو!** در آثار این برگزیدگان نشانه‌ای است روشن بر این که به حکم پروردگار سخن می‌گویند. این کلمه در قرآن و کتاب مقدس و آیات دو موعود عصر ما بارها تکرار شده.

۷. پروردگار با دو زبان با بندگانش سخن می‌گوید: زبان لطف و عشق، و زبان عدالت. اظهار لطف و عشق به کسانی که به دعوتش پاسخ دهند و اخطار به کسانی که دعوتش را نادیده گیرند.



کل از بحرِ جودِ [بخشش] او خلق شده‌اند و بر دو کف فضل و عدل او هستند.^{۲۰}
حضرت باب

اتقوا عبادة الله من عدل ربکم الرحمن فی یوم وضع المیزان بین ایدینا...^{۲۱}
حضرت باب

ای بندگان! از عدل پروردگارتان برحذر باشید. روزی خواهد آمد که در "ترازوی سنجش" در برابر ما قرار خواهید گرفت.

بی نیاز به آواز بلند می‌فرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشید. راز نهران پدیدار شده، اندوهگین مشوید.^{۲۲}
حضرت بهاء الله

این کیش زندگی پاینده بخشد و این آئین مردمان را به جهان بی نیازی رساند.^{۲۳}
حضرت بهاء الله

۸. فرستادگان یزدان همه از یکرنگی و مهربانی و راستی و لطف و صفا سخن گفته، بندگان را از ظلم و خودخواهی و دنیا پرستی برحذر می‌دارند. تعالیم معنوی و اخلاقی آنها تغییر ناپذیر است و اصول گفتارشان چون کوهی آهنین ثابت و پرتمکین.

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ.
سوره کهف، آیه ۲۷
از کتاب پروردگارت آنچه به تو وحی شده بخوان. گفتارش تغییرپذیر نیست.

هدف اصلی پیامبران تربیت انسان و پرورش بذر عشق به خدا، به خود و به همه بندگان خداست. این عشق منشأ امید و شادمانی و کامرانی ماست. بدون پرورش این بذر، زندگانی ما چون غنچه‌ای است که نروید، زیبائی درونش را ننماید و بوی خوشش را نیفشاند.

۹. نه تنها اصول تعالیم پیامبران بلکه سبک و شیوه بیانشان نیز در دوران زندگانی آنها تغییر و تکامل نیابد. روش نگارش هر نویسنده‌ای همواره در تغییر و تکامل است. فرستادگان یزدان از این قانون مستثنی هستند.



۱۰. پیامبران پسین پیوسته از پیامبران پیشین در نهایت تقدیر و تمجید سخن گویند و آنها را به غایت بستایند. گویی از روز ازل یکدیگر را یار وفادار بوده اند.

۱۱. برگزیدگان پروردگار پیوسته مردم ستم کار و متظاهر، خاصه علما و فقهای متکبر و بی ایمان و بی وجدان را مورد مؤاخذه شدید قرار دهند و آنها را یادآور شوند که بخاطر حفظ قدرت و مقام و منصب روی از حقیقت برنتابند و به ریاست دوروزه این دنیا دل نیندند.

۱۲. فرستادگان پروردگار همواره از فنا و بی اعتباری این عالم و بقاء و دوام جهان جاودان سخن گویند، و سرای دائمی خود را عرصه ملکوت شمرند.

۱۳. پیامبران یزدان بنا به اقتضای زمان، برخی از احکام اجتماعی ادیان پیشین را تغییر دهند. احکامی از قبیل آداب و رسوم حج، نماز، روزه، ازدواج، کفن و دفن، و بعضی از امور مشابه دیگر که مرتبط به نیازهای متغیر زمان و احتیاجات خاص گروه های مختلف جهان اند.

۱۴. در کتاب های آسمانی پیش اسرار بسیار نهفته است. بنابر تقدیر پروردگار، موعود ما برای نخستین بار پرده از این اسرار برداشته است.

لَم یزل و لایزال مفتاح کنز مخزون و سرّ مکنون در کتب و صحف الهی مسطور و مستور بود، و لکن الیوم به عنایت ربّانی آن مفتاح اعظم ظاهر و مشهود است.^{۲۴}
حضرت بهاء الله

۱۵. گفتار برگزیدگان یزدان همواره اثری عمیق و پایدار بر وجدان مردمان دارد. تعالیشان روح زمان است و روشنی آن. این تعالیم پس از چندی، تمدنی جدید می آفریند. اما با گذشت زمان، آن تمدن بزرگ کم کم رو به زوال می گراید.



۱۶. گفتار پیامبران دریایی است بی کران از علم و دانش و اسرار آفرینش. هر کس بنا بر کوشش و بینش خود از این دریای بی کران سهمی می برد. در پیامشان حکمت‌ها و رمزها پنهان است. مردمان در طی قرن‌های بسیار به کشف این رموز و اسرار پردازند تا به قطره‌ای از آنها نائل شوند.

اغتمسوا فی بحر یبانی لعلّ تطّلعون بما فیہ من لئالی الحکمة والاسرار.^{۲۵}
حضرت بهاء الله

در دریای گفتار من غوطه‌ور شوید تا از دُرَدانه‌های حکمت و اسرار نهفته در آن آگاهی یابید.

در آن کتابِ مبارک [کتاب ایقان] لئالی علم الهی مخزون است و دریا‌های عرفان مستور و مکنون.^{۲۶}
حضرت بهاء الله

در طی یک قرن و نیم گذشته، صدها هزار نفر از مسلمانان جهان—از مردم عامی گرفته تا بلند پایه‌ترین علما و مجتهدین—به آئین بهائی گرویده‌اند. میلیونها نفر از پیروان سایر ادیان و گروه‌های مختلف جهان نیز از آئین بهائی پیروی می‌کنند و به حقیقت دو پیامبر عصر ما شهادت می‌دهند. این جویندگان با کوشش و تتبع دریافته‌اند که تعالیم بهائی "روح زمان" است و روشنی آن. رستگاری در دو جهان جز به توسل به این آئین ممکن نیست.

دانشمند بزرگ ایتالیایی که در نظم جهانی تخصص دارد در وصف آئین بهائی چنین می‌نویسد:

هستی ما در این عصر و ترقی تمدن ما در صورتی امکان‌پذیر است که آنچه معمول است کنار نهمیم و به بصیرت و بینشی که آئین بهائی بما می‌آموزد و آخرین کشفیات علمی آنرا تأیید می‌کند، برسیم.^{۲۷}
دکتر اروین لزل*

* دکتر لزل با آئین بهائی آشناست، اما مؤمن به این آئین نیست. او تنها به عنوان یک دانشمند بی طرف سخن می‌گوید.



این طالبان حقیقت، در آیات آئین بهائی "لحن پروردگار" را شناخته اند. همان گونه که ذکر شد سخن خدا یکتا و بی مانند است:

قُلْ فَاتَّبِعُوا بَكْتَابَ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ.

سوره قصص، آیه های ۵۰-۴۹

بگو! اگر راست می گویند، از نزد پروردگار کتابی بیاورید که راهنمای بهتری از اینهاست تا از آن پیروی کنم. اگر نپذیرفتند، پس بدان که میل ها و هوس های خود را دنبال می کنند.

هدف پیامبران رستگاری نوع انسان و پیامشان کلید مشکلات مردمان و راه سعادت و کامرانی آنان در دو جهان است.

تنها راه شناسائی پیامبران یزدان، بکار بردن میزانی است که خداوند خود مشخص فرموده. حضرت بهاء الله، خطاب به شخصی که برای خدا شناسی و فرستادگانش میزان درست بکار نبرده، بیانی به این مضمون می فرماید: مثل تو مثل کسی است که یک تکه سنگ بردارد و پیش کسی برود که گنج جواهرات نزد اوست. سپس ادعا کند که با آن سنگ می خواهم جواهرات تو را بشناسم و تمیز دهم. بعد می فرماید خداوند، پاک و مقدس از این تصور است و هرگز با چنین میزانی شناخته نمی شود. میزان خداوند همواره نفس او بوده و خواهد بود. هر کس او را بشناسد، میزانش را شناخته است و هر کس جز در این راه بکوشد از زیان کاران است.^{۲۸}

بزرگترین مانع در شناسائی پیامبران یزدان و گفتار آنان، پیشوایان مذهبی بوده و هستند:

امر بدست علما افتاد و آن نفوس بالمره [بکلی] ناس را از عرفان [شناسائی] آیات منع نموده که شما آیات الله را ادراک نمی نمائید و علم آن نزد ما است. به این جهت حجّت آیات از میان رفت... ناس در حجّت آیات توقّف نموده که ما ادراک



نمی‌نمائیم و حال آنکه حقّ جلّ ذکوه، اعظم و اکرم و ارحم از آن است که مظهرِ نفس* خود را بفرستد و جمیع را به‌عرفان او که نفس عرفان‌الله است امر فرماید و مع ذلک حجّتی بفرستد فوق ادراک ناس.^{۲۹} حضرت بهاء‌الله

اینگونه دعوتنامه‌ها صدها بار در آثار دو موعود ما تکرار شده :

بگو! ای بندگان: راه‌ما آمد، بشتابید... راهش دونِ راه‌ها و گفتارش دونِ گفتارها. بشنوید و بیابید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. این است گفتار پروردگار.^{۳۰} حضرت بهاء‌الله

ساقی حقیقی کوثر باقی عطا می فرماید... نیکوست حال نفسی که در یوم الهی به‌آن فائز گشت.^{۳۱} حضرت بهاء‌الله

ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار. بلی از شدت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته.^{۳۲} حضرت بهاء‌الله

آغاز گفتار ستایش پروردگار است. ای بندگان! چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است، از آن بنوشید تا به یاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و به‌کوی دوست یگانه در آئید. از جهان بگذرید و آهنگِ شهرِ جانان نمائید.^{۳۳} حضرت بهاء‌الله

رحمتش جمیع آفرینش را احاطه نموده و عنایتش همه امکان را فراگرفته. بی نصیب قلبی که به حبّش فائز نشد و محروم گوشی که ندایش را نشنید. ای قاصدان، کوثر باقی جاری... به حبّش بنوشید و از عالمیان چشم بپوشید.^{۳۴} حضرت بهاء‌الله

بگو! ایام رفته و می‌رود. جهد نمائید شاید فائز شوید به آنچه که سبب رستگاری است در دنیا و آخرت. اهل عالم به‌ذکر حقّ مشغول و لکن از عرفانش محروم.^{۳۵} حضرت بهاء‌الله

به بینید با چه زبانی و با چه لطافت و لطف و محبتی، آفریننده ما با ما سخن می‌گوید:

* مظهرِ نفس: طلوع‌گاه خدا، اشاره به پیامبران.



بگو! ای بندگان: راه‌نما آمد بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو.^{۳۶}
حضرت بهاء‌الله

درک هر مسئله مهمی نیازمند به تفکر و تأمل است. هر فردی تواناست که آئین پروردگار را تنها با تأمل و تعمق در گفتارش بشناسد:

كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.
سوره یونس، آیه ۲۴
آیات پروردگار را برای کسانی که فکر می کنند شرح می دهیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.
سوره رعد، آیه ۴
در آن برای مردمانی که تفکر و تعقل می کنند نشانه‌هایی است.

روز و شب درباره آن [گفتار خدا] بیاندیشید تا رفتارتان با آنچه حکم شده سازگار باشد.
یشوع، فصل ۱، آیه ۸

از حق می طلبیم عباد را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیانش. چه اگر حلاوت بیان را بیابند، کل از ما عندهم بما عنده^{۳۷} تمسک نمایند.
حضرت بهاء‌الله



^{۳۷} از ما عندهم بما عنده: از آنچه نزد آنهاست، به آنچه نزد اوست.



سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ بخش دوم

پروردگار مانند آفتاب، منبع و منشأ نور است؛ گفتارش نور این آفتاب، و پیامبران آئینه‌هایی که این نور را بنا بر استعداد ما بر ما می‌تابند. آیا مافوق توانائی ماست که تابش آفتاب را از اشعه شمع تمیز دهیم؟

به یقین مبین بدان، عرف^{*} بیان رحمان^{*} از بیان دوش [غیرش] واضح و ممتاز
حضرت بهاءالله [است].^۱

آیات مُنَزَلَه بدیعه[⊗]... از جمیع جهات ممتاز و فرق از دوش به مثابه آفتاب واضح و
هویدا.^۲ حضرت بهاءالله

^{*} عرف: رایحه، بوی خوش. رحمان: اشاره به خداوند.

[⊗] بدیعه: تازه، نوین.



در اشاره به گفتار حضرت مسیح :

هیچ کس تا کنون چنین سخن نگفته. انجیل یوحنا، فصل ۴، آیه ۴۶

فاصغوا کلمة الله ثم اقرئوها فی ایامکم و قد قدر الله لتالیه خیر الدنیا و الآخرة و یبعثه فی الجنان علی جمال یتستوی منه کل من فی العالمین فهنیئاً لمن یقرء آیات ربّه و یتفکّر فی اسرارها و یطلع بما کنز فیها من جواهر علم حفیظ.^۳ حضرت بهاء الله سخن خدا را بشنوید و در دوران زندگانی خود بخوانید. پروردگار، خیر دنیا و آخرت را برای خواننده گفتارش مقدر داشته و آن گفتار را در بهشت برین با چنان زیبایی جلوه می دهد که ساکنان دو عالم از پرتوش بهره می برند. چه خوش فرجام است کسی که آیات پروردگارش را بخواند، در اسرارش بیاندیشد و از آنچه از جواهر و ذخیره های علم در آن پنهان است آگاه شود.

همان طور که در فصل پیش دیدیم، خواست خدا این است که آئینش را در درجه نخست از گفتار فرستادگانش بشناسیم. چرا آیات الهی چنین نقشی دارند؟ چه خصوصیتی موجب امتیاز سخن یزدان بر سخن انسان است؟ رابطه و اهمیت گفتار پیامبران در اثبات مقامشان چیست؟ برای بررسی این مطلب در آغاز لازم است به شرایط وحی نظر اندازیم و به بینیم پروردگار چگونه با فرستادگانش سخن می گوید.

آثار نویسندگان را می توان از چند نظر مورد بررسی قرار داد. از جمله:

۱. ارزش و اهمیت محتویات نوشته و نفوذ آن بر دیگران.
۲. تازگی مطالب و مباحث.
۳. زیبایی و کمال و تازگی سبک نگارش.
۴. درجه صحت و استحکام مطالب.
۵. روش تحقیق و جمع آوری و استفاده از آثار نویسندگان دیگر.
۶. سرعت نگارش مؤلف.



۷. حجم آثار مؤلف.

۸. عدم تناقض در گفتار.

۹. ثبات در گفتار، عدم تغییر افکار.

از بررسی نه میزان پیش می توانیم درجه کمال و هنرمندی و امتیاز هر نویسنده ای را با مقایسه با نویسندگان دیگر بسنجیم و او را بشناسیم. بنابر این قیاس، آیا نمی توانیم گفتار خالق عالم آفرینش را از گفتار بندگانش تمیز دهیم؟ آیا این کار دشوار است؟

برای شناسائی گفتار یزدان و برتری آن بر سخن انسان، لازم است آیات الهی را با میزان های نه گانه پیش بسنجیم. این مسئله را از چند راه می توان تحقیق نمود. یکی از آنها بررسی مشاهدات کسانی است که در هنگام وحی حاضر بوده و مشاهدات خود را به یادگار گذاشته اند. بررسی این مشاهدات یعنی آگاهی از شرایط وحی بما می آموزد که پیامبران از خود سخنی ندارند. به طرزى که مافوق فهم ماست، سخن یزدان را می شنوند و بر زبان می آورند. اگر در هنگام وحی حاضر باشیم و به چشم خود به بینیم که چگونه آیات الهی بر پیامبران نازل می شود و چه حالاتی به آنها دست می دهد، شناسائی سخن یزدان صد چندان بر ما آسان تر می شود:

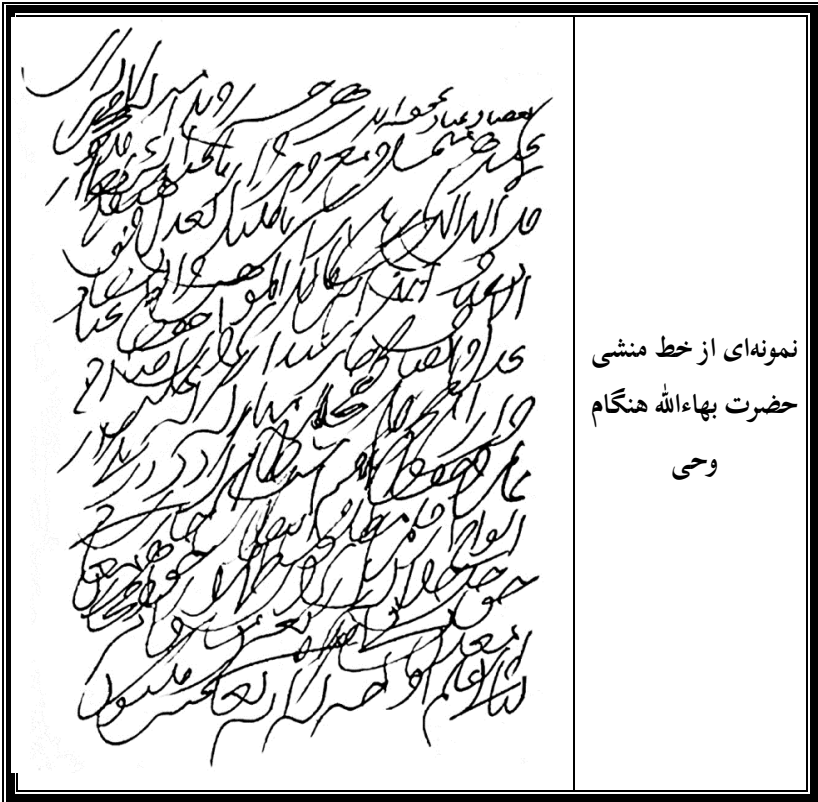
اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند، یقین بدانید که کل تصدیق می نمایند...^۴
حضرت بهاء الله

حین نزول آیات احدی از عهده تحریر آن بر نیاید.^۵
حضرت بهاء الله

آیات الهی به مثل باران نیسانی* در کل حین نازل.^۶
حضرت بهاء الله

برابر قرآن، طی یک هفته نازل می شود.^۷
حضرت باب

* نیشان: ماه دوم از فصل بهار.



نمونه‌ای از خط منشی
حضرت بهاء الله هنگام
وحی

از جمله شاهدانی که در این عصر هنگام ظهور وحی حاضر بوده و با چشم خود این رویداد معجزه‌آمیز را دیده‌اند، دانشمند بزرگ سید یحیی دارابی ملقب به وحید است. سرنوشت این قهرمان عرصه عرفان و ایمان، درسی است عبرت‌آمیز برای عامه طالبان راه راستی. زیرا وحید از چند امتیاز برخوردار بود. از جمله بخاطر استعداد معنوی و دانشی که آموخته بود، می‌توانست تنها از محتویات آیات، حضرت باب را بشناسد. علاوه بر این، او افتخار یافت که به‌حضور آن موعود برسد، پرسش‌هایی را که میزان شناسائی فرستاده یزدان می‌دانست عرضه دارد، شرایط حاکم بر وحی را به‌چشم خود ببیند، و در سخنانش به این رویداد حیرت‌انگیز شهادت دهد.



خلاصه‌ای از داستان ملاقات وحید با حضرت باب، بنا بر نوشته نبیل، مورخ مشهور بهائی:

استدلال پیروان حضرت باب و توضیح علامات ظهور و تفسیر آیات سبب حیرت نفوس می‌گشت و وضع و شریف را در پایتخت ایران و سایر نقاط آن کشور به جستجو و بحث وادار می‌نمود. حتی سلطان ایران محمد شاه نیز از شنیدن قیام باب و اصحاب، متوجه اهمیت مطلب شد و در صدد تحقیق برآمد. برای این منظور سید یحیی دارابی را که از دانشمندان زمان و دارای فصاحت بیان بود به شیراز فرستاد تا از حقیقت دعوت باب اطلاع یابد و نتیجه را به درگاه سلطنت بنویسد. شاه نهایت اعتماد را به سید یحیی داشت. شهرت او در بین عموم به اندازه‌ای بود و احترامش به درجه‌ای که چون در مجلسی ورود می‌فرمود و لب به سخن می‌گشود، احدی را یارای تکلم نبود. سید دارابی در آن زمان ساکن طهران و در منزل میرزا لطفعلی، پیشخدمت شاه میهمان بود. شاه بوسیله میرزا لطفعلی به سید دارابی پیغام داد که به شیراز برود و در مورد باب تحقیق کند و نتیجه را بنویسد.

سید یحیی باطناً از این مأموریت خوشحال شد زیرا خودش هم میل داشت که در این باره تحقیقاتی کند، ولی چون سفر شیراز نظر به جهاتی برای او فراهم نبود از اجرای مقصود خود باز مانده بود. وقتی که امر شاه رسید، به جانب شیراز رهسپار شد. در بین راه مسئله‌ای چند در نظر گرفت که پس از ملاقات با حضرت باب حل آن مسائل را جویا شود و اگر جواب کافی بشنود ادعای آن حضرت را تصدیق نماید.

وقتی سید یحیی به شیراز رسید ملاً شیخ علی عظیم را که از رفقای او بود ملاقات نمود و راجع به ادعای حضرت باب از او جویا شد. عظیم در جواب گفت باید خودت به شخصه بروی و به حضور ایشان مشرف شوی و این مسئله را شخصاً رسیدگی و تحقیق نمائی. دوستانه نصیحتی به تو می‌کنم. در نظر داشته باش که در اثناء گفتگو جنبه احترام را مراعات کنی وگرنه در آخر کار پشیمان خواهی شد.



سید یحیی در منزل جناب حاج میرزا سید علی* به حضور حضرت باب مشرف شد و بر حسب سفارش دوستش عظیم نهایت احترام را مراعات نمود. بار اول دو ساعت در محضر حضرت باب مشرف بود و سؤالاتی را که در نظر داشت به حضور ایشان عرضه داشت. حضرت باب به هر یک از سؤالاتش جوابی مقنع و مختصر بیان فرمودند به طوری که سید یحیی دچار حیرت شد. او به تدریج به ضعف خود و قدرت حضرت باب پی برد. هنگام مرخصی گفت: انشاء الله در جلسه دیگر بقیه سؤالاتم را اظهار داشته، بحث را پایان خواهم داد.

وقتی که از منزل دائی حضرت باب بیرون آمد، دوستش عظیم را ملاقات نمود و ماجرا را برای او بیان داشت و گفت من هر چه در قوه داشتم بکار بردم، اما آن بزرگوار با بیانی ساده و مختصر تمام سؤالات مرا جواب فرمودند و مشکلات مرا حل کردند. چون چنین دیدم، خود را در برابر ایشان خوار و بی مقدار یافتم. و همین مسئله سبب شد که زودتر از حضورشان مرخص شوم.

چون بار دوم سید یحیی به حضور حضرت باب رسید، از شدت اضطراب جمیع مسائلی را که می خواست پرسد فراموش نمود. ناچار مسائلی دیگر که مربوط به موضوع نبود مطرح کرد. حضرت باب با نهایت فصاحت و رعایت اختصار سؤالاتی را که فراموش کرده بود جواب فرمودند. مسائل فراموش شده، پس از شنیدن جواب یکایک به یادش می آمد.

بعداً برای بعضی حکایت کرد که از مشاهده این عجایب حالت غریبی در خود احساس نمودم. حس می کردم که در خواب سنگینی فرو رفته ام و جواب هر مسئله ای را که از مسائل فراموش شده می شنیدم، مرا از خواب بیدار میکرد. از طرفی متعجب بودم، از طرف دیگر فکر می کردم که شاید این رویداد از راه تصادف باشد. خیلی پریشان بودم، دیگر نتوانستم بنشینم، بی اختیار برخاستم و اجازه مرخصی خواستم. پس از خروج، شیخ عظیم را در راه دیدم. چون بر حال من وقوف یافت و گفتار مرا راجع به تصادف شنید بی محابا ابرو در هم کشید و گفت: "ایکاش آن مدرسه هائی که

* میرزا سید علی: دائی حضرت باب، ملقب به خال.



من و تو در آنها درس خواندیم خراب میشد. ایکاش من و تو هرگز به مدرسه نمی رفتیم تا امروز بواسطه ضعف عقل و غرور جاهلانهای که از آن مدرسه ها بما رسیده از فضل الهی محروم شویم. بهتر آنست که به خدا پناه ببری و قلباً از او بخواهی تا وارستگی بتو عطا کند و به فضل و رحمت خود، تو را از این شک و حیرت برهاند."

بار سوم که به حضور حضرت باب رفتم تصمیم گرفتم که قلباً رجا کنم که تفسیری بر سوره کوثر مرقوم فرمایند و در نظر گرفتم که این تمنا را قلباً بخواهم و شفاهاً چیزی در این خصوص نگویم. اگر از نیت قلبی من مطلع شوند و تفسیر مزبور را مرقوم فرمایند به طوری که بیانات ایشان با سایر کتب تفسیر فرق داشته باشد، بی درنگ صحت رسالتشان را تصدیق نمایم، وگرنه راه خود پیش گیرم و خاطر از تشویش برهانم.

چون به حضور حضرت باب رسیدم خوفی عجیب سراپای مرا فروگرفت که سبب آنرا ندانستم. با اینکه چند مرتبه به حضورشان مشرف شده بودم، هیچ این حالت به من دست نداده بود. ولی این مرتبه سرا پا می لرزیدم به طوری که نمی توانستم بایستم. حضرت باب چون مرا به آن حالت دیدند از جای خود برخاستند، دست مرا گرفتند و پهلوی خود نشانده فرمودند: "هر چه می خواهی بخواه، هر آنچه دلت می خواهد بپرس." من مثل طفلی که قادر بر تکلم نباشد و چیزی نفهمد، حیرت زده و بی حرکت نشسته بودم. حضرت باب تبسمی فرمودند و به صورت من نظر انداخته فرمودند: اگر سوره کوثر را برای تو تفسیر کنم دیگر نخواهی گفت که آنچه می بینی سحر است و به صحت رسالت من اعتراف خواهی کرد؟"

از شنیدن این مطلب گریه شدیدی به من دست داد. هر چه خواستم چیزی بگویم نشد. فقط این آیه قرآن (۷:۲۳) را خواندم: "رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ."* حضرت باب قبل از عصر از دائی خود کاغذ و قلم خواستند و به تفسیر سوره کوثر مشغول شدند. من هیچ وقت آن منظره عجیب را فراموش نمی کنم. سیل آیات با سرعت حیرت آوری جاری بود. با صوتی لطیف و آوازی ظریف آیات الهی را تغنی می فرمود. یک سره تا غروب آفتاب این حال ادامه

* ای پروردگارا! ما به خود ظلم نمودیم. اگر بخشش و ترحم تو نباشد، ما از زیان کارانیم.



یافت و بدون تائی و سکونِ قلم آیات نازل میشد. هنگام غروب تفسیر سوره کوثر تمام شد. آنگاه قلم را بر زمین نهاده، فرمودند جای بیاورند. بعد با صوت مؤثری شروع به خواندن آیات نازله نمودند. قلب من به شدت می طپید. ظرافت لحن ایشان سوز و گدازی در وجود من ایجاد می کرد که نمی توانم بیان کنم. از زیبایی و تابندگی جواهر گرانبهائی که در مخزن آن آیات بود، حالت عجیبی به من دست داد. سه مرتبه نزدیک بود بی هوش شوم. حضرت باب در آن حال قدری گلاب به صورت من پاشیدند. قوای من تجدید شد و توانستم تا آخر به آیتی که نازل می شد گوش دهم.

پس از اینکه تفسیر کوثر پایان یافت، حضرت باب برخاستند و به دائی خود فرمودند: "جناب سید یحیی و ملا عبدالکریم قزوینی مهمان شما هستید. از آنها پذیرائی کنید تا تفسیر سوره کوثر را که اکنون نازل شد استنساخ کنند و بعد با کمال دقت با اصل نسخه مقابله نمایند."

سید یحیی می گوید، سه شبانه روز طول کشید تا من و ملا عبدالکریم آن تفسیر را استنساخ و مقابله نمائیم. مخصوصاً درباره احادیثی که در این تفسیر ذکر شده بود تحقیق کامل به عمل آوردیم و تمام آنها را درست یافتیم. من از این مشاهدات به اطمینان کامل رسیدم به طوری که اگر جمیع عالم جمع می شدند ممکن نبود ایمان و اطمینان مرا سلب کنند یا تقلیل دهند. در اوّل ورود به شیراز به منزل حسین خان [حاکم شهر] وارد شده بودم و مهمان او بودم. پیش خود فکر کردم که مدتی است غرق در دریای آیات الهی هستم و به منزل او نرفته ام. ممکن است طول غیبت من سبب شک و خشم او گردد.

سپس به منزل حسین خان رفتم. چون مرا دید شروع به تحقیق و بحث کرد تا به بیند که آیا ملاقات سید باب در من اثر کرده؟ من مقصود او را دانستم و به او گفتم که هیچ کس جز خداوند نمیتواند مرا منقلب کند. تنها خداوند بر این کار قادر است و بس، زیرا تنها او قادر به تغییر دلهاست. اگر سخن کسی در سید یحیی تأثیر کند مسلماً از طرف خداوند است. در برابر این جواب، حسین خان سکوت کرد. بعداً فهمیدم به بعضی گفته بود که سید یحیی فریفته سید باب گشته و سحر آن جوان در او



تأثیر شدیدی کرده، دیگر امیدی به او نیست. به محمد شاه هم شرحی می نویسد که سید یحیی هر چند مهمان من بود ولی منزل من نمی آمد و با علمای شیراز ابداً معاشرت نمی کرد. من یقین دارم که از پیروان سید باب شده.

شایع است که محمد شاه روزی به وزیرش، حاج میرزا آقاسی می گوید: "به من خبر داده اند که سید یحیی در سلک پیروان باب در آمده و بابی شده. اگر این طور باشد ادعای سید باب خالی از اهمیت نیست. باید شخصاً در ادعای او تحقیق کنیم."

محمد شاه در جواب نامه حسین خان حاکم شیراز نوشت که رتبه سید یحیی بسیار بلند است، زیرا از خاندان نبوت و دانشمندی بزرگ و بلند پایه است. افراد رعیت را سزاوار نیست که درباره این سید جلیل سخنی گویند، زیرا او بر خلاف مصالح مملکت سخنی نمی گوید و به عقایدی که سبب ذلت و حقارت دین مبین اسلام است معتقد نمی شود. چون این نامه شاه به حسین خان رسید دیگر نتوانست علناً با سید یحیی مخالفت کند. ولی پیوسته نهانی می کوشید که از مقام او بکاهد، اما از مساعی خویش نتیجه ای نبرد و نتوانست اذیت و آزاری به او برساند و توهین و تحقیری کند، زیرا محمد شاه نهایت التفات را به سید یحیی داشت.^۸

یکی از دوستان سید یحیی، انقلاب معنوی این دانشمند بزرگ را پس از گفتگو با حضرت باب چنین شرح می دهد:

چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و آماده ای نماز گشتیم، ناگاه خدمتکار حضرت باب آمد و آیاتی در پاسخ به سؤالات سید یحیی آورد. سید یحیی در غایت سرور آنرا گرفت و در نور شمع قدری در آن نظر نمود. از دیدن آن آیات حالتی غریب به او دست داد. با اینکه کوه وقار بود، حرکتی مُشعر به خفت از او ظاهر شد. گفتم: "جناب، شما را چه می شود؟" فرمود: "جناب حاجی سید جواد! من قریب یک هفته است که به نوشتن این سؤالات مشغولم و امشب آن حضرت چهار پنج ساعت اینجا تشریف داشتند، و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم استراحت فرمودند. تو را به خدا این جوابها را که کتابی است مبین در چه مقدار وقت مرقوم داشته اند؟" سپس سید یحیی با کمال یقین و ایمان به بروجرد و طهران

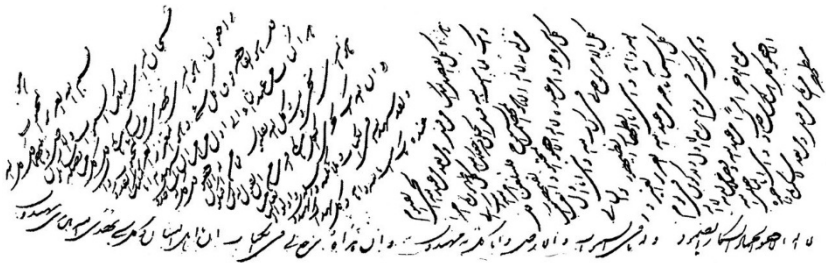


مراجعت نمود و پس از ایمان پدرش به حضرت باب، شرح تحقیقات خود را به میرزا لطفعلی پیشخدمت شاه مرقوم نمود که او تقدیم محمد شاه نماید.*^۹

چقدر جای شگفتی است! دانشمندی کم نظیر و با قدرت که از عزت و احترام پیروان بسیار و پیشوایان بزرگ و حتی پادشاه زمان برخوردار بود، در طی چند روز، انقلابی عظیم در روحش روی داد. در برابر جوان ۲۵ ساله‌ای که از درس علما بهره‌ای نداشت، خود را کوچک و حقیر یافت، و انسانی تازه گشت. دست از راحت و عزت و مقام برداشته، بندهٔ دل‌باخته یک جوان گمنام شد، و سرانجام جانش را در راه او به کمال عشق و شوق نثار نمود. آیا رویدادی از این شگفت‌تر می‌توان تصور نمود؟

مجتهدین و علمای بزرگ عصر ما را در نظر آورید. آنها به پیروان خود چگونه می‌نگرند؟ آیا این علمای اعلام و مجتهدین بنام، شایسته مقام خود می‌دانند که حتی در مسائل جزئی و آسان نظر پیروان خود را بخواهند تا چه رسد به تفسیر و تعبیر آیات مشکل قرآن؟

تصویر دو نامه از حضرت باب خطاب به نخستین پیروانشان:



* این داستان را حاجی سید جواد کربلایی برای میرزا ابوالفضل گلپایگانی، از دانشمندان بزرگ بهائی تعریف کرده است.



Handwritten text in Persian script, likely a commentary or a collection of related verses, written in a cursive style. It appears to be a continuation of the discussion on the nature of the divine word and its manifestation in the world.

سید یحیی در اثبات حقانیت حضرت باب کتابی به زبان عربی نگاشت. یک صفحه از آن نوشته که به خط خود اوست، برای نمونه تقدیم می شود:

من العلم والقدرة اما العلم فكسعت واما القدرة فهي اذاته
سلام الله عليه من دون فكري ولاسكون فلم يمثل هذه الكلمات
الطيبات والناجيات والاكيات والحكيات والوفيات والايام
البهارات فاي قدرة اعظم من هذا فؤدة وفي ان هذا
اعظم عند الناقد البصير من خلق السموات والارض ومع
جمعه سلام الله عليه هذين الكلمتين اللذين ليس هو هما كما
في الامكان فقد خلقن باخلاق الروحانيين وقادربا دواب
اجداره الطاهرين سلام الله عليهم ابد الابدين ودهر الدنيا
انظر الى احواله واظهاره واخلاقه وحر كانه وسكانه وصفا
واعماله لزي قدرة باره شعر لوجه لرايت الناس في رجل
والدهر في ساعة والارض في ارض اه ما ادرى بما اقول شعده
هذا هو النور الذي قد يشابه موسى الكلمه هذا هو النور الذي
يخبر به عظم الرهبان فقد ركب روجي فداه بالعلم والعمل صحفة
عن الاغراض والذائب والواسخ فيبلغ الى مقام الاكثية ما ينبغي
مراحمه وسامته بطواهر اوتل غلاه فيض كل ذي حق حقه ويوف
الى كل مخلوق رزقه ويوصل كل نبي الى مقامه حتى اذا اخذ شيئا
من المأكول والمشروب بلع الى مقام كاله لان هذا هو شان الاله

مع كونه صلا الله عليه والعرمان من صحف اهل الحجاز فكيف لا يشهد
بهذه القدرة عبودية هذا السراج الوهاج والبهج الالهاج
لازل الله الاطهار سلام الله عليهم في آتاه الليل اطراف النها
مع ان سلام الله عليه فنولد بين الاعجبين وربي بينهم وكان
اميا من شان تلك الامار ومع هذه الجبة الكبرى اذا شاء بنا
مخلة انار الولاية التي هي المناجات والخطب والزيارات والادعية
ينطق ويكتب بلا تفكير ولاسكون فلم في ستة ساعات عدة الف
بيت بحسبته فيسبغه اخذ من اولي الافكار ولايقا ومه احدن
اولي الابصار ولقد اظهر روجي فداء بعد تلك الامار شانه العلم
حيث فجرى من قلده في تلك المدة القليلة تقاسير متعددة في
معدودة ورسائل مسطوره وكتبه بمخوفة وما سئل عنه شيئا
من اي هل كان الاود وخرج منه الجواب فاي شئ بعد ذلك
ومن انكره او محده او وضع امره بعد ظهور تلك الامار وطبع
تلك الامار فهو ريب البيت انه داخل تحت الحديث الذي رو عن
رسول الله صلى الله عليه واله ...

ولقد اظهر روجي وروح من في ملكوت الامر والمخاطب فداء



خلاصه و ترجمه گفتار

سید یحیی به مضمون

با وجود اینکه او [حضرت باب]، درود خداوند بر او باد، در میان ایرانیان متولد شده و تربیت یافته، و با وجود اینکه شخصی امّی است، هرگاه که اراده می‌کرد، آیاتی به صورت مناجات، خطبه، زیارات، و دعا، بدون تفکر و سکون قلم [به زبان فارسی و عربی] بر زبان می‌آورد و می‌نگاشت. در طی شش ساعت، هزار بیت بر او نازل می‌شد...

کسی نبود که از او سؤالی از هر علمی به پرسد و پاسخ نشنود. چه قدرتی از این بزرگ‌تر است؟ سوگند به پروردگار! این قدرت در نظر صاحبان بینش از آفرینش آسمان‌ها و زمین بالاتر است. علاوه بر این، او به اخلاق نیک متّصف بود و به آداب اجداد پاک سرشتش رفتار می‌کرد... به احوال و اخلاق و صفات و اعمال او نظر اندازید تا قدرت خالقش را در او مشاهده کنید...

چند نمونه دیگر از شرایط حاکم بروحی بنا بر تاریخ نبیل

داستان معتمدالدوله، حاکم اصفهان

اواخر تابستان ۱۲۶۲ هجری بود که حضرت باب از شیراز به جانب اصفهان به همراهی سید کاظم زنجانی عزیمت فرمودند. چون به اصفهان نزدیک شدند، نامه‌ای به منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان مرقوم داشتند که برای ایشان منزلی تهیه نماید. سید کاظم زنجانی نامه حضرت باب را به منوچهر خان داد. منوچهر خان، از سلطان العلماء (امام جمعه اصفهان) خواست که کسی را به استقبال حضرت باب بفرستد و در منزل خویش با نهایت احترام و اکرام از ایشان پذیرائی کند. نامه‌ای را که حضرت باب به معتمدالدوله نوشته بودند به ضمیمه نامه خویش برای امام جمعه فرستاد.



سلطان‌العلماء برادر خود میر محمد حسین را به استقبال حضرت باب با چند تن دیگر فرستاد. سلطان‌العلماء با نهایت محبت و احترام حضرت باب را به منزل خویش برد. مردم اصفهان نسبت به حضرت باب نهایت احترام را معجزی میداشتند. یک روز جمعه که ایشان از حمام به منزل تشریف می‌آوردند بسیاری از مردم آب خزانه حمام را برای شفا تا آخرین قطره بردند. امام جمعه نسبت به میهمان خود از همان شب اول نهایت احترام را رعایت نمود. خدمات حضرت باب را خودش انجام می‌داد. آفتابه لکن را از دست نوکرش می‌گرفت و خودش آب به دست حضرت باب می‌ریخت. بکلی خود را فراموش کرده بود. یک شب از حضرت باب درخواست کرد که سوره والعصر را برای او تفسیر کنند. حضرت باب کاغذ و قلم خواستند و با سرعت عجیبی بدون تأمل و سکون قلم مقصود مهماندار خود را برآوردند و تفسیری بر آن سوره مرقوم داشتند. بیانات مبارک تا نصف شب راجع به معانی متعدده اولین حرف این سوره یعنی حرف "واو" بود.

حضرت باب مناجاتی را که در مقدمه تفسیر مرقوم فرموده بودند در حضور حاضرین در آن شب خواندند. همه مجذوب مناجات و لطافت صوت ایشان شدند. از قدرت بیانشان حیران مانده بی اختیار برخاستند و دامن عباي حضرت را بوسیدند. ملا محمد تقی هراتی مجتهد شهیر، بی محابا زبان به مدح و ثنا گشود و گفت که این کلمات بی مثل و نظیر است. بدون یاری الهی و الهام آسمانی هیچ کس نمی‌تواند مانند این بزرگوار در مدتی کوتاه این همه آیات که معادل ربع یا ثلث قرآن است در نهایت فصاحت و بلاغت بنویسد. این بالاترین معجزه است. شَقُّ الْقَمَر... هرگز با این معجزه برابر نیست.

شهرت حضرت باب به سرعت انتشار یافت. از اطراف اصفهان دسته دسته برای تشرّف به حضور ایشان می‌آمدند و به منزل امام جمعه هجوم می‌کردند. هنگامه عجیبی بود. منوچهر خان از علما درباره اثبات "نبوت خاصه" دلیل خواست. هیچ کدام جواب کافی ندادند. از حضرت باب درخواست کرد که بیانی بفرمایند. ایشان فرمودند "جواب کتبی می‌خواهی یا شفاهی؟" عرض کرد "جواب کتبی



به مراتب بهتر است، زیرا منتشر می‌شود. آیندگان نیز از آن بهره می‌برند." حضرت باب قلم برداشتند و به فاصله دو ساعت بیش از پنجاه صفحه نگاهداشتند و حقانیت اسلام را مبرهن داشتند. وقتی که آن آیات را تلاوت می‌فرمودند حاضرین از نزول آن آیات حیران شده همه گوش می‌دادند. کوچک‌ترین اعتراضی از حاضرین نسبت به آن آیات اظهار نشد. هیچ‌کس را قدرت اعتراض نبود تا چه رسد به رد آن بیانات.

چنان شنیدن آن آیات در معتمدالدوله، حاکم اصفهان، تأثیر نمود و به حدی مسرور شد که در آن محضر با صدای بلند گفت "من تا کنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و ایمان محکم به صحت اسلام نداشتم. بیانات این جوان مرا قلباً به تصدیق اسلام مفتخر نمود. الحمد لله که به این موهبت رسیدم. این‌گونه قدرت و بیان مؤثر که از این جوان دیدم از عهده بشر خارج است. این کار کار همه کس نیست. از راه تحصیل کسی به این مقام نمی‌رسد. من به این مطلب یقین دارم." بعد از این سخنان، مجلس پایان یافت.

شهرت حضرت باب هر روز رو به ازدیاد بود. علمای اصفهان که آنهمه شهرت و انتشار عظمت ایشان را می‌شنیدند، به آن بزرگوار حسد ورزیدند. دیدند اگر جلوگیری نکنند و به همین منوال کار پیش برود عاقبت خوبی برای آنها نخواهد داشت. بنابر این در صدد چاره برآمدند. چند نفر از پیشوایان دشمنی و مخالفت علنی را با حضرت باب صلاح ندانستند، زیرا فکر کردند که منع و مخالفت، بیشتر باعث شهرت می‌شود و نتیجه به عکس می‌بخشد. در این میان گروهی از متعصبان به انتشار انواع افتراء و تهمت نسبت به آن حضرت مشغول شدند. پیشوایان این ماجرا را به میرزا آقاسی، صدر اعظم خبر دادند.

میرزا آقاسی نگران بود که محمد شاه به اهمیت موضوع پی برد، حضرت باب را به طهران بخواهد و محبتش را در دل گیرد و کار منجر به سقوط وی از رتبه صدارت شود. او فکر می‌کرد که معتمدالدوله ممکن است مجلسی از گروه پیشوایان و حضرت باب با حضور شاه ترتیب دهد، و ایشان مورد توجه شاه قرار گیرند.



بعد از این فکرها بهتر آن دید که به امام جمعه نامه‌ای بنویسد و او را به حفظ مصالح دین بخواند و بر سهل انگاری که از او در این خصوص مجری شده وی را سرزنش نماید. به او نوشت که ما منتظر بودیم که شما با کمال همت به اموری که مخالف مصالح حکومت و رعیت است مخالفت نمائید. حال می شنویم که سید باب را مورد احترام قرار داده‌اید و او را در انظار بزرگ کرده و آثارش را تقدیر می نمائید. به سایر علمای اصفهان هم چند نامه نوشت و آنها را به مخالفت با حضرت باب تشویق کرد. مخصوصاً بعضی از علما را که تا آن وقت صیت و صوتی نداشتند مورد توجه خود قرار داد و به آنها نامه نوشت.^۱

داستان حجت زنجانی

بنابر تاریخ نیل، از جمله علمای بزرگی که در آن زمان در صدد تحقیق آئین جدید بر آمدند و مؤمن شدند، ملا محمد علی زنجانی بود. حضرت باب این دانشمند خوش طینت و فداکار را به لقب حجت ملقب ساختند. او دارای فکری سلیم بود. در هر مطلبی از تقلید اجتناب می جست و به تحقیق می پرداخت. از رفتار پیشوایان زمان و طرز اخلاق و پستی افکار آنها علناً انتقاد می کرد و انحطاط اسلام را منوط به رفتار زشت آنان می دانست.

پیش از آنکه به آئین جدید مؤمن شود، نسبت به شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی توجهی نداشت و گفتار آنها را مورد اعتبار قرار نمی داد. چندین مرتبه با علمای زنجان مباحثات شدیدی نمود و اگر محمد شاه دخالت نمی کرد، این مباحثات به عدم امنیت و خونریزی منجر می شد. بالاخره محمد شاه او را از زنجان به طهران احضار کرد و جمعی از علمای پایتخت و سایر بلاد ایران را نیز دعوت نمود تا در محضر شاه با حجت زنجانی مباحثه کنند. در این مناظرات حجت برای اثبات نظریات خود دلائل محکمی اقامه نمود که دیگران قادر بر رد و انکار آنها نشدند. اگر چه آن گروه علما در باطن با او مخالف بودند ولی به ظاهر به صحت گفتارش اقرار نمودند.



به محض اینکه حجت زنجانی ندای آئین جدید را شنید در صدد تحقیق بر آمد و شخصی از معتمدین خویش را به نام ملا اسکندر برای تحقیق به شیراز فرستاد. ملا اسکندر چهل روز در شیراز توقف نمود و به حضور حضرت باب مشرف شد. پس از تحقیق، به حقانیت آن موعود پی برد و به آئین جدید مؤمن گشت. سپس به زنجان مراجعت نمود و در هنگامی که علما در محضر حجت مجتمع بودند نزد وی رفت. حجت از او پرسید: آیا به آئین جدید مؤمن شدی یا نه؟ ملا اسکندر ورقی چند از آیاتی که از قلم حضرت باب نازل شده بود به حجت داد و گفت این‌ها را مطالعه کنید. من مطیع اوامر شما هستم. حجت خشمناک شده، به ملا اسکندر گفت "این چه حرفی است میزنی؟ مگر نمی دانی که اصول دین تحقیقی است؟ ردّ یا قبول من برای تو چه فایده‌ای دارد؟" پس از اینکه حجت به آن اوراق نظر نمود و یک صفحه آنرا خواند، بی اختیار به سجده افتاد و گفت "شهادت می دهم که این آیات مانند آیات قرآن است. هر که حقانیت قرآن را معتقد است باید یقین کند که این آیات هم بر حق است، از جانب خداست. هر چه صاحب این کلمات بگوید، چون از جانب خداست، اطاعتش واجب است. ای کسانی که در این مجلس حاضرید، همه شاهد باشید. من به صاحب این آیات مؤمنم و بدون هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای فرمانش را اطاعت می‌کنم، زیرا حکم او حکم خداست. هر که به انکار او پردازد خدا را منکر شده."

پس از این سخنان، جمعیت پراکنده شد و مجلس خاتمه یافت.^{۱۱}





سخن یزدان را چگونه می توان شناخت؟ بخش سوم

گذشته از گفتار کسانی که در هنگام وحی حاضر و ناظر بوده‌اند و به طرز نزول آیات شهادت داده‌اند، تنها با نظر به حجم آثاری که از دو موعود عصر ما باقی مانده، می‌توانیم از این معجزه بزرگ یعنی ابهت و عظمت گفتار پروردگار آگاه شویم. دوران رسالت حضرت باب شش سال و چند ماه بود. با اینحال آن موعود آثاری برابر بیست جلد به دوزبان فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشتند. برای نمونه، **قیوم الاسماء**، یکی از آثار مهم حضرت باب به عربی است. این کتاب شامل ۱۱۱ سوره و بیش از ۴۰,۰۰۰ آیه است که



در طی ۴۰ روز بر ایشان نازل شد. کتابی دیگر از حضرت باب به عربی به نام "کتاب الاسماء" چهار برابر قرآن است.

چند نمونه از آثار حضرت

باب به عربی

از حضرت باب چندین جلد کتاب به زبان عربی فصیح، زبانی که ایشان هرگز نیاموختند، باقی است. برای نمونه، کپی چند صفحه از این آیات از دو کتاب خطی و یک کتاب چاپ شده تقدیم می شود.

<p>و تكفر من بعض كتاب هذا الاخوان عن الله من يوم فدا كان حکم الله الحق فی علی بن ابی طالب مفضلاً اولئك الذين آمنوا والنجوة الذين ابا بالخرف ولا يحصف عنهم العذاب الا من تحم العبد بما فدا كان مذكرة الله العلي عن علي بن ابي طالب اولئك الاقويون بالله وما ابا على علي بن ابي طالب في ذلك. وانا نحن فدا الله ما موسى الكتاب ونحفظه في صعرة حتى يبلغ الكتاب جلد وفدا كان حكم الله الحق في علي بن ابي طالب مرفوعاً وانا نحن فدا الله ما عيسى بن مريم النبي وابدانه بروح من كذا وانا فدا من اهل البيت كما امرنا بالواجح مطورا الله فدا كان روح القدس خوف بحكم الله بنك وبني الذين يتلون بالله كذا في يوم الفصل وفدا كان احكم في امة الكتاب محمداً ولقد انا كذا من عند الله مصداً ولمن كان عليه عهد في كتاب الله وفدا كان في امة الكتاب مسجوداً ولقد انا كذا الكفار افسنهم بما كرهون ابا الله عبيد علي بن ابي طالب وانا وانا نحن ماذن الله نزل الكتاب على من نداء من عبادنا واعدنا للمتكرين ما نزل على نار وانكلامها و قالوا الناس فدمعنا وعصبا نيا فدمعنا من حيث العمل فدا على نينا ما برح بر علماء التوبة فان المؤمنين فدا كانوا في كتاب العليين عندنا مسكوباً وان الله فدا كان على كل من كتبها من كان عند الله</p>	<p>وحيا وان الكاف فدا حيث ان نقطة الامر كها وان الله فدا كان عليك خطيباً ولا تكلموا على افسنكم من دون فعل الذكر فان لم تلافوا من فعل الشيطان وان الله فدا اراد برحمته في فدا الذكر من دون افضل الخ وان الله فدا كان ما المؤمنين فدا كان حيا في امة الله الرحمن الرحيم وفدا الملك اثنون بر شامخه لفتي قبا كذا قال انك اليوم ليد با امك كذا كسع انا نحن فدا رسناك بايحي على كذا الناس مبشركا ونذيراً وان الله فدا جعلنا مفا مره فاذا اشنا ان نقول الحق كن فدا كان كتاب الرحمن من كرم وان الله فدا فدا ما للجن والارض ما بينا فدا انما فتم وجه الله العلي فدا ومن الناس من يقول انا بالله الحق فدا كسنا عنهم العظاء لذكرنا اهلون برهم على غير الحق كذا فدا و ان الذين يكتبون الكتاب ما يدعهم فضله من واهوا لاه انا انا على من الحق من قلبك وقالوا ان ثمتنا اننا انا انا من انا انا انا انا فدا كسنا اديهم اولئك جيل منهم الناس في يوم العزة كذا الله كان كذا عبيدنا وانا نحن فدا نحن اهل المؤمنين عبادنا الا عندنا الا انا وانا اولاد بن احسانه واننا نواب نينا مينا انكفرون بعض الكتاب ثما فدا من انا على محمد رسول الله من قبل</p>
---	---

بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات، احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه نماید...
حضرت باب



من ربکم بما کنتم باایات ربنا عنیداً الله الذی لا اله الا هو الحق
وكان الله رب العالمین بالحق معبوداً وان فی بیدع الايات
الثالثات والافاض والافاق الايات لاوی الا لایاب منکم من کان
بذکر الله العلی شهداً اهوا الله ولا تقولوا فی ذکر الله الا کبر
تبی من دون الله فانما نحن فداخذنا مپا فر عن کل نبی وامشردک
وامرسل المرسلین الا بذکر العمد الفتم وما تخم بالحق بتبی الا
بعد عمده فبذکر الايات الا اعظم صنوف کبف الله العطاء عن
بصائرکم فی الوقت المعلوم هنا لک انم لنظرت الی ذکر الله لعلی
شدیدا وقال المشرکون انا نحن فدظلنا علی انفسنا من بعد ما
حدتنا الله نعه وانم فدکنتم فی ذلک الیوم فی فطب النار فوقوا
هنا لک لانسطبعون الخروج واذا فدا ما لنم من الماء ماء
لیدفتمک الماء فی صفوة النار حرًا فوق الحمر وماء من صفوة لرمو
فاذا شربتم فطره منها فطعت الاعضاء من احبادکم ونموتون الموت
وما فدا ر الله لکم ذلک جزاء لشرکم بالله فی الدنيا وان الله فد
کان بکلئ محیطاً وان الذین یوفون بعهد الله ولا یشرکون
سبًا من الايات شی من الباطل فوالک علی هدی من ذکر الله



وهو الذي يدبر مقادير كل شيء وينزل في الكتاب ما هو خير ورحمة للذين هم في دينه يشكرون. قل تلك حياة تفنى وكل نفس تنصم الى الله ربي وانه ليوفي اجور الذين صبروا احسن الذي كانوا يصنعون وان الله ربك يجري مقادير كل شيء كيف يشاء بامرہ وان الذين يعملون في مرضات ربك اولئك هم الفائزون. وما اظهر الله ربك من قبل نبيا الا كان يدعو قومه الى الله ربه وانما يومئذ بمثل القبل لو انتم في آيات الله تنظرون.

ولما اتى الله بمحمد نبيه قد قضى في علمه بان يختم النبوة يومئذ بلى انه جاء بالحق واقضى الله امره كيف شاء وانا كنا يومئذ في ايام الله ظاهرون تلك ايام ما اشرفت الشمس عليها بمثلها من قبل وتلك ايام تنتظرها الامم من قبل يومئذ فكيف انتم راقدون فتلك ايام اظهر الله شمس الحقيقة فيها فكيف انتم صامتون فتلك ايام انتظرتموها من قبل وتلك ايام العدل ان اشكروا الله يا ايها المؤمنون.

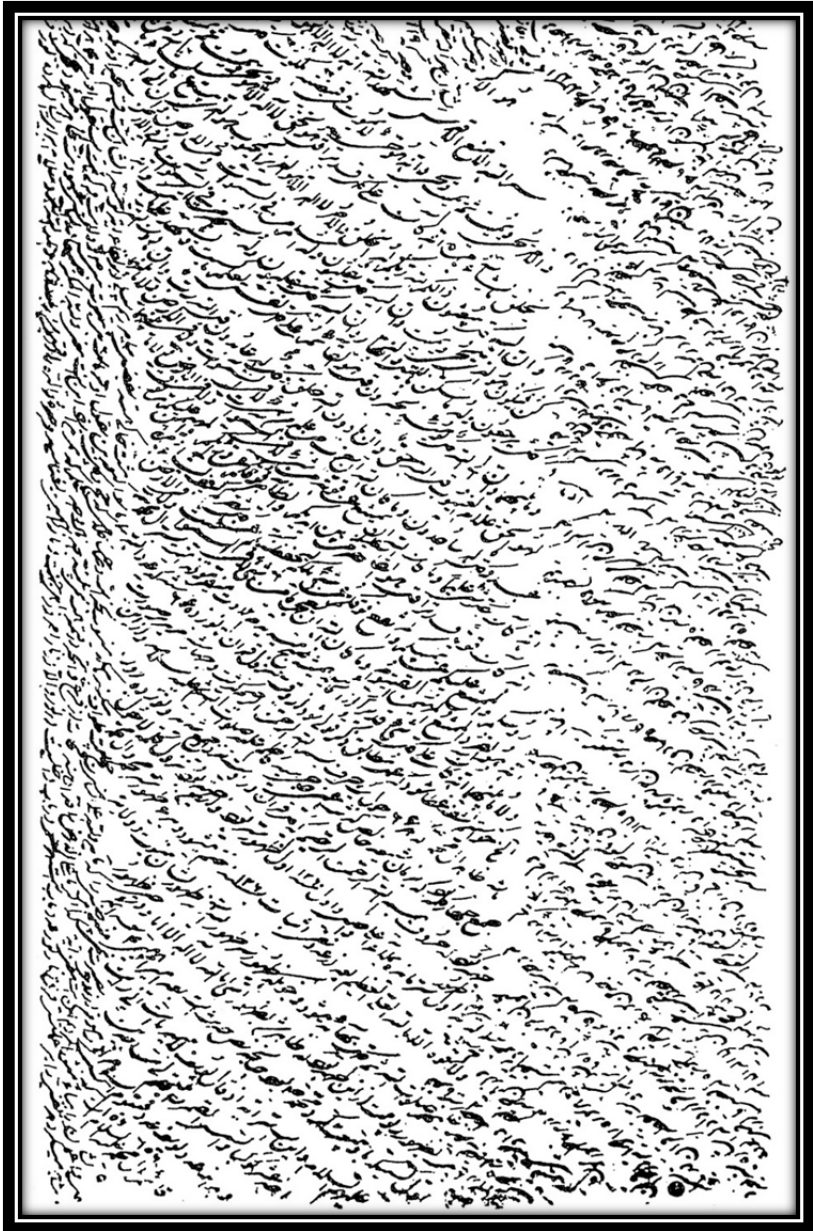
فلا يحجبكم عمل الذين كفروا انهم وكلوا على اجسادكم وما جعل الله عليهم من سلطان على انفسكم وارواحكم وافئدتكم واتقوا الله لعلكم تفلحون انما خلق الله لكم كل شيء فانكم انتم ما خلقتم لشيء اتقوا الله ولا تحجبكم الصور والالباس واشكروا الله لعلكم ترحمون.

تلك حياة فانيه ويقضي عنكم لذائذها وسترجع الى الله وانتم عما قليل تندمون وانتم عما قليل تستنبهون ولسوف انتم بين يدي الله تحضرون وستسئلون عما كنتم تعملون.

قل كيف تكفرون بايات العدل جهره وانتم كتاب الله من قبل تقرئون وكيف تحمدون بلقاء ربكم يومئذ وانتم واعدتم به من قبل وانكم انتم يومئذ لا تتذكرون فقد حجبكم الصور عن رضاء ربكم واتبعتم اهواء انفسكم الا الذين اوتوا العلم من ربهم فهم يومئذ في دين الله الحق تشكرون كذلك نبأ الذين ترى فيهم خيرا يومئذ وكذلك علمهم سبل الحق لعلهم يفقهون.^۲



نمونه‌ای از خط حضرت باب





کتاب‌ها و نوشته‌هایی که از حضرت باب به دو زبان فارسی و عربی باقی مانده، موجب اعجاب است. نام ۸۷ کتاب و رساله که در مدت شش سال بر ایشان نازل شده، در پایان این فصل آمده است.

بدیع‌آفرین، خوش‌نویس معروف که بیشتر خطوط، مخصوصاً نستعلیق را بسیار نیکو می‌نوشت، پس از تشرف به حضور حضرت باب ایمان آورد و علت ایمان خود را چنین بیان داشت:

من خویشتن را بی طرف قرار داده می‌گویم که اگر میرعماد که در خط نستعلیق استاد مسلم است و درویش عبدالمجید که در خط شکسته مهارت داشته و یاقوت و احمد نیریزی که در خط نسخ ید طولائی دارند حاضر می‌شدند جز ایمان و اعتراف بر قصور و عجز خویش چاره‌ای نداشتند، زیرا که نوشتن این سید از قوه بشر خارج است که خط را به این سرعت بنویسد و قواعد را نیز از دست ندهد و خوب بنویسد، به جهت اینکه از شرایط خوب نوشتن با تائی نوشتن است.^۳

آنان که در این عصر زندگی می‌کنند، از یک امتیاز بزرگ برخوردارند. زیرا در عصر ما دو پیامبر بزرگ پای به عرصه ظهور نهاده‌اند. همان نشانه‌ها و امتیازاتی که در ظهور حضرت باب می‌بینیم، می‌توانیم بار دیگر آنها را در ظهور حضرت بهاء الله نیز مشاهده کنیم. دوران رسالت ایشان ۳۹ سال به طول انجامید. در این مدت آن موعود گرفتار انواع مشکلات و بلاها بودند. سختی‌های تبعید و زندان از یک سو، و سر و کار با دشمنان داخل و خارج از سوی دیگر، ایشان را سخت مشغول می‌داشت. علاوه بر این، لازم بود که در بسیاری از اوقات با زائرین در تماس باشند. با اینحال آثاری برابر صد جلد به دو زبان فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشتند. کتاب ایقان، یکی از مهم‌ترین آثار حضرت بهاء الله (۱۹۹ صفحه) در طی دو روز و اثر دیگر به نام کتاب بدیع (۴۱۱ صفحه) در طی سه روز بر ایشان نازل شد.



قریب صد جلد آیات باهرات و کلمات محکمت، از سماء مشیتِ مُنَزَّلِ آیات*، نازل و حاضر.^۴ حضرت بهاء‌الله

آیات عالم را احاطه نموده، به‌شأنی که احدی قادر بر جمع و احصای آن نه.^۵ حضرت بهاء‌الله

أَنَا نَقَرَهُ الْآيَاتِ وَيَكْتَبُهَا الْعَبْدُ الْحَاضِرُ لَدَى الْعَرْشِ بِسُرْعَةٍ عَجَزَ عَنْهَا دُونَهُ إِنَّ رَبَّكَ لَهْوُ الْمُؤَيَّدِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ.^۶ حضرت بهاء‌الله

ما آیات را می‌خوانیم و "عبد حاضر"^۵ که در برابر "عرش"^۴ حاضر است، آنها را می‌نویسد، به‌سرعتی که دیگران از آن عاجزند. پروردگارت یاری‌دهنده و عزیز و زیباست.

در میان کسانی که هنگام وحی حاضر بوده و گفتار خدا را در آن حال به‌گوش خود شنیده و طرز نگاشتن آنرا دیده‌اند، میرزا حبیب افغان از خویشان حضرت باب است. ایشان در خاطرات خود می‌نویسند:

من چندین بار هنگام سحر، حین نزول آیات حاضر بودم. حضرت بهاء‌الله آیات را به‌منشی خود دیکته می‌فرمودند. او چند قلم نی با کاغذ و مرکب حاضر داشت. آیات به‌سرعتی نازل می‌شد که گاهی قلم از دستش می‌پرید. او فوری قلم دیگر بر می‌داشت، و گاهی بکلی از نوشتن عاجز می‌شد و می‌گفت: قدرت نگاشتن ندارم. سپس حضرت بهاء‌الله آیات را تکرار می‌فرمودند.

نویسندگان ماهر و بنام که سالها علم آموخته‌اند و از دانش دیگران بهره برده‌اند، برای نگارش یک کتاب، مدتها می‌کوشند، و تنها پس از گرد آوردن مطالب و مراجع لازم از آثار دیگران، دست به‌نگارش می‌زنند. پس

* از سماء مشیتِ مُنَزَّلِ آیات: از آسمان اراده فرستنده آیات.

۴ عبد حاضر: اشاره به‌منشی ایشان.

۵ عرش: اشاره به‌تخت حکومت پروردگار.



از نگارش نیز بارها نوشته خود را تغییر می دهند. سپس از دیگران می خواهند تا آنرا مورد انتقاد قرار دهند. آنها نیک می دانند که خطای خود را دیدن آسان نیست. و چه بسا پس از چاپ و انتشار کتابشان، آن نویسندگان هنرمند به خود می گویند: "ای کاش فلان مطلب را چنین و چنان می نوشتم!" گاهی نیز نویسندگان ماهر برای نگارش مطلبی که در ذهن دارند، خود را عاجز می یابند. مدتها صرف می کنند تا بتوانند آن مطلب را به قلم آورند.

اما داستان پیامبران یزدان بکلی متفاوت است. دانش و آگاهی و روش نگارش دانشمندان با دانش و آگاهی و روش نگاشتن و سخن گفتن این برگزیدگان قابل قیاس نیست. گفتار پیامبران، بدون تحقیق و تأمل، از همان آغاز در حد کمال است و آنرا نیازی به تصحیح و تکمیل و تجدید نظر نیست. بنابر شهادت محمدعلی زنوزی، جوان دانشمندی که با حضرت باب مأنوس بود و سرانجام همراه با ایشان هدف صدها گلوله قرار گرفت، به این حقیقت شهادت می دهد:

[حضرت باب] هرگز در کلمه‌ای از بیانات خود قلم نبرده، اصلاح ننموده‌اند.^۷

آیا هیچ انسانی قادر است که قلم بردارد و درباره مسئله‌ای مشکل مانند تفسیر سوره‌ای از قرآن، بدون تأمل و مکث، صد جلد، یک جلد، و حتی یک فصل بدون کمترین اشتباه در نهایت فصاحت و بلاغت بنگارد؟ برای اینکه به علم و عظمت گفتار شگفت‌انگیز حضرت باب پی برید، از یک جوان ۲۵ ساله از میان دوستان یا خویشان خود بخواهید که یکی از سوره‌های قرآن را برای شما تفسیر کند. و او بدون اینکه به قرآن نظر اندازد، قلم بردارد و با سرعت تمام بدون مکث آیاتی شبیه آن سوره، به زبانی که هرگز نیاموخته بنگارد، آیاتی که برجسته‌ترین علمای زمان مانند ملا حسین بشروئی، طاهره قره‌العین، قدّوس، حجّت زنجانی، و وحید را به حیرت اندازد، و آنها را چنان به عشق و شوق آورد که جانشان را در راه آن جوان



نثار نمایند. در عالم فکر و سخن، آیا ابراز قدرتی چنین شگفت‌انگیز از هیچ انسانی ممکن است؟

گفتار خدا بزرگترین معجزه خداست، معجزه‌ای جاودان که راه شناسائی خالق جهان را برای هر فردی که از فضیلت عدالت بهره‌مند است، هموار می‌کند و او را به مقصود از آفرینش انسان که شناسائی خداست، می‌رساند.

پیروان حضرت باب—که میان آنها قریب به چهارصد نفر از علمای بزرگ زمان بودند—آیات و طرز نزول آنها را دلیلی آشکار بر حقانیت ایشان می‌شمردند. در کتاب تاریخ می‌خوانیم که روزی یکی از پیروان حضرت باب به نام ملا یوسفعلی وارد مجلس درس مجتهدی به نام ملا محمد ممقانی (مجتهدی که فتوای شهادت حضرت باب را امضا نمود) شد:

ملا یوسفعلی مشاهده نمود که بحث و سخن اهل مجلس درباره حضرت باب و بایان است. در این موقع ممقانی حضار مجلس را مخاطب ساخته گفت: "من نیز می‌توانم مانند آیات سید باب بنویسم، حتی شاگردان من هم بر این کار قادرند." در این حال ملا یوسفعلی طاقت نیاورده فوراً قلم و کاغذ آورده، نزد او گذاشت و گفت: "اگر چنین است حالتِ حاضرهُ مجلس* را به لحن آیات بدون سکون قلم و تفکر بنویس." ممقانی در جواب سکوت اختیار کرد. ملا یوسفعلی مجدداً گفت "اگر لغت عربی برای شما دشوار است، به پارسی بنویس." آن مجتهد همچنان ساکت ماند. ملا یوسفعلی گفتار خویش را ادامه داده گفت: "اگر لغت پارسی نیز برای شما زحمتی دارد، به لغت ترکی که زبان مأنوس و اُمّی و وطنی شماست مرقوم دار." ممقانی چاره‌ای جز سکوت نداشت. پس از آن گفت "از شاگردانت، هر یک را شایسته و سزاوار می‌شناسی بگو بنویسد." آن مجتهد، حیران و نگران، سکوت اختیار کرد. آنگاه ملا یوسفعلی آیه "فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ" را بر او و حاضرین خوانده از مجلس بیرون رفت.^۸

* از او خواست که در وصف مجلسی که در آن بودند مطالبی بنویسد.

* فردی که کفر ورزید، به بُهت و تحیر افتاد. (سوره بقره، آیه ۲۵۸)



آیا نویسنده‌ای را می‌شناسید که از خطا در امان باشد یا افکارش دائماً تغییر و تکامل نیابد؟ برای نوشتن یک کتاب ارزشمند، نویسندگان ماهر صدها و هزارها ساعت صرف می‌کنند. اما دانش پیامبران و روش نگارش آنان فطری و جبلّی است. علم و حکمت از روحشان چون چشمه‌ای پاک و مصفا پیوسته در جریان است. آیا معجزه‌ای بزرگتر از گفتار این سخن‌گویان می‌توان تصور نمود؟

آثار حق چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لائح است و هیچ شأنی از شؤن او به‌دون^۹ او مشتبه نگردد.^۹
حضرت بهاء الله

حق به‌جمیع جهات و اعمال و افعال به‌مثابه آفتاب از دونش واضح و ممتاز.^{۱۰}
حضرت بهاء الله

از حق می‌طلبیم عباد را مؤید فرماید بر ادراک حلاوت بیانش. چه اگر حلاوت بیان را بیابند، کل از ما عندهم بما عنده* تمسک نمایند.^{۱۱}
حضرت بهاء الله

صورت کتاب‌ها و رسائل حضرت باب^{۱۲}

دوران رسالت حضرت باب ۶ سال و چند ماه طول کشید. با این حال آیات بسیار به‌دو زبان فارسی و عربی بر ایشان نازل شد. بنا بر شهادت کسانی که در هنگام وحی حاضر بودند، حضرت باب بدون مکث و توقف آیات الهی را بیان می‌فرمودند. کثرت آثار ایشان دلیلی آشکار بر این حقیقت است. برای رعایت اختصار تنها به‌ذکر نام آنها اکتفا می‌شود. بعضی از این آثار مختصر و بعضی مفصل، به‌اندازه قرآنند. یکی از آنها (کتاب الاسماء) به‌چهار برابر قرآن می‌رسد.

* دونِ او: غیر او.

* از ما عندهم بما عنده: از آنچه نزد آنهاست، به‌آنچه نزد اوست.



کتابها

۱. بیان فارسی	۵. کتاب الروح
۲. بیان عربی	۶. پنج شأن
۳. الفهرست	۷. کتاب الاسماء
۴. قیوم الاسماء یا احسن	۸. دلائل سبعة
القصص	۹. اثبات نبوت خاصه

رسالهها

۱۰. رساله فروع ادعیه	۱۳. رساله فی السلوک الی الله تعالی
۱۱. رساله ذهبیه	۱۴. رساله غنا
۱۲. رساله فی السلوک الی الله	۱۵. رساله بین الحرمین

توقیعها

۱۶. توقیع هیاکل	۲۳. توقیع ملا حسن گوهر
۱۷. توقیع هیکل	۲۴. توقیع شیخ خلف
۱۸. کتاب الواحد	۲۵. توقیع شریف مکه
۱۹. توقیع به علمای اصفهان	۲۶. توقیعات به محمد شاه قاجار
۲۰. توقیع حاجی محمد کریم خان	۲۷. توقیع به مجید پاشا، سلطان عثمانی
ملقب به کریم اثیم	۲۸. توقیع شیخ سلیمان مفتی مسقط
۲۱. توقیع به علمای تبریز	۲۹. توقیع حاجی سلیمان خان شهید
۲۲. توقیعات به حاجی میرزا آقاسی	



تفاسیر

۴۲. تفسیر دائرة الجنة	۳۰. تفسیر هاء
۴۳. تفسیر "من عرف نفسه فقد عرف ربه"	۳۱. تفسیر سر الهاء
۴۴. تفسیر لیلة القدر	۳۲. تفسیر سورة كوثر
۴۵. تفسیر آیه نور (که در توضیح آیه "الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب درّی...") نازل شده)	۳۳. تفسیر سورة والعصر
۴۶. تفسیر وجه (این تفسیر بر عبارت "نحن وجه الله" نازل شده)	۳۴. تفسیر سورة بقره
۴۷. تفسیر حدیث کمیل (حدیثی است از امیرالمؤمنین در جواب کمیل ابن زیاد نخعی)	۳۵. تفسیر سورة توحید
	۳۶. تفسیر حدیث جاریه فی علم الغیب
	۳۷. تفسیر ایقغ
	۳۸. شرح خطبه طتنجیه
	۳۹. تفسیر والصفات
	۴۰. تفسیر باء "بسم الله الرحمن الرحیم" (که در ابتدای جمیع سوره های قرآن کریم بجز یک سوره—سورة التوبه—نازل شده)
	۴۱. تفسیر دعای صباح

صحیفه ها

۵۱. صحیفه جعفریه (شرح دعای غیبت)	۴۸. صحیفه مخزونه
۵۲. صحیفه عدلیه	۴۹. صحیفه اعمال سنه
	۵۰. صحیفه رضویه



دعا و مناجات

۵۳. ادعیه ایام هفته (دعوات الاسبوع)	۶۱. دعای ناسع شهر ربیع الاول (یوم ولادت رسول اکرم)
۵۴. دعای یوم العرفه	۶۲. دعای عید فطر
۵۵. دعای یوم الاضحی	۶۳. دعای فی یوم الجمعة
۵۶. دعای لیلہ عاشورا	۶۴. دعای توسل
۵۷. دعای یوم القدر	۶۵. دعاهاى رفع حاجات
۵۸. دعای لیلۃ الخامس من جمادى الاولى	۶۶. دعای فی التحمید
۵۹. دعای لیلۃ النصف من شهر شعبان	۶۷. دعای ختم قرآن
۶۰. دعای لیلۃ الثالثة والعشرين من شهر رمضان	۶۸. دعای الحروف و زیارتها
	۶۹. دعای خلاصۃ الدعای
	۷۰. دعاهاى همکل
	۷۱. دعای حفظ

زیارتنامهها

۷۲. حضرت عبدالعظیم	۷۶. حضرت باب الباب
۷۳. حضرت امام حسین	۷۷. حضرت رسول اکرم و آله الطاهرین
۷۴. شهدای مازندران	۷۸. بستگان حضرت باب
۷۵. حضرت قدّوس	



آثار سرقت شده

۷۹. صحیفه خمس عشر دعاء	۸۳. تفسیر آیه الكرسی
۸۰. صحیفه الحج	۸۴. خطب سبعة والعشر
۸۱. شرح قصیده حمیریه	۸۵. دعای مصباح
۸۲. تفسیر سوره احزاب	۸۶. خطبه اثنا عشر

آثار دیگر

علاوه بر کتاب‌ها و رسائلی که ذکر شد، تعداد زیادی از آثار حضرت باب در کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ دنیا موجود است. اسامی بسیاری از این نوشته‌ها در دائرةالمعارف دهخدا نیز آمده است.

پروردگار را از گفتارش

می‌توان شناخت

در آیات الهی، خاصه در قرآن مجید، خداوند از منکران می‌خواهد که خود را بیازمایند و یک کتاب، و حتی یک سوره شبیه گفتار پروردگار به قلم آورند.

فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ... فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ.

سوره بقره، آیه‌های ۲۴-۲۳

سوره‌ای مانند آن بیاورید... اگر نتوانید، و هرگز نتوانید، از آتشی که مردمان مایه‌آند پروا کنید.

"از آتشی که مردمان مایه‌آند پروا کنید" یعنی چه؟ عدالت الهی در صورتی تحقق می‌یابد که مردمان پس از سفر از این سرا به نتیجه اعمالشان برسند.



اعتقاد به جهان جاودان و پاداش و مجازات از پایه های اصلی خدا شناسی است:

بقای روح، اُسِ اساسِ [پایه پایه ها] ادیان الهیه است.^{۱۳} حضرت عبدالبهاء

بنابر گفتار حضرت بهاء الله، واژه "آتش" از متشابهات است. یک معنای آن، سوختن از غم دوری از خداست. بنابر شهادت ایشان، مردمان پس از سفر از این سرا، بنابر شایستگی و لیاقتشان از یکدیگر جدا می شوند. "آتشی که مردمان مایه آیند" اشاره ای است به مردمان دور از خدا که بخاطر جدائی از منشأ شادی ها و زندگانی نابسامان خود پیوسته در سوز و سازند و محیطی سازگار با آتش درونی خود در جهان دیگر می آفرینند (معیشه ضنکاء). آیا مجازاتی عادلانه تر از این می توان تصور نمود؟ بر این قیاس، بهشتِ مردم پاک سیرت که جز عشق به خدا، به پیامبرش و به نوع بشر آرزویی ندارند، معاشرت و هم سخنی با مردمانی است شبیه خودشان که همه از آرامش و شادمانی جاودانی برخوردارند.

در گفتار پروردگار، از این گونه آیات بسیار است:

فَاتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.
سوره صافات، آیه ۱۵۷
اگر راست می گوئید، کتابتان را عرضه دارید.

برهان کلیم [حضرت موسی] تورات بوده، و دلیلی که از حضرت مسیح باقی مانده، او را انجیل بوده و هست. و حجت باقیه حضرت خاتم، کتاب فرقان [قرآن]... حال معادل کتب سماوی از قبل و بعد نازل و مشهود... معذک [مردمان] از مراد الهی محجوب.^{۱۴}
حضرت بهاء الله



آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او...^{۱۵}
حضرت باب

حجّت کامل باقی از سماء لایزالی* از برای وجود انسانی، جز بیان نبوده و نیست.^{۱۶}
حضرت بهاء الله

در کتاب ایقان، حضرت بهاء الله این آیه از قرآن را شاهد آورده، سپس آنرا به فارسی ترجمه می کنند:

تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبأیّ حدیث بعد الله و آیاته ۱۵ یؤمنون. می فرماید این است آیات منزله از سماء هوّیه، می خوانیم بر شما. پس به کدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان می آورند؟^{۱۷}
حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله بارها شهادت می دهند که آیات الهی از فکر ایشان سرچشمه نمی گیرند. گفتارشان گفتار پروردگار دانا و تواناست، نه یک انسان بی نوا.

یا قوم خافوا عن الله انّی کنت کاحد منکم و اردت ان اصمت تلقا نفسی ولكن الروح اهتزنی و حرکتی بالحق و انطقنی بایات الله ثم بیناته و هذا لیس منی بل من لدی الله المقتدر العزیز المحبوب.^{۱۸}
حضرت بهاء الله

ای مردمان! از خدا بیم کنید. من مثل شما بودم. در دل اراده سکوت داشتم. ولكن روح پروردگار مرا به اهتزاز و حرکت آورد و به آیات الهی و برهانش ناطق ساخت. این گفتار از من نیست. از نزد پروردگار توانا و مقتدر و محبوب است.

شکی نبوده و نیست که غیب منبع لایدرک [خداوند] بذاته تکلم نمی نماید، چه که مقدّس از شئونات معروفه و دلالات مذکوره بوده و خواهد بود. بلکه به لسان مظاهر خود [پیامبران] تکلم می فرماید چنانچه تورات از لسان حضرت موسی جاری شد و

* سماء لایزالی: آسمان جاودان اشاره به یزدان.

* "بعدا لله و آیاته" یعنی "بعد از ظهور حق و آیاتش" اشاره به ظهور آیات الهی در این عصر.



احکام آن زمان را حق به‌لسان کلیم ذکر فرموده. و هم‌چنین سایر کتب مقدسه که بر حسب ظاهر از لسان نبیین و مرسلین ظاهر شده و متکلم و ناطق در کل حق جل جلاله و عم نواله و عظم اقتداره و کبر شأنه بوده.^{۱۹} حضرت بهاءالله



بخش ششم



پروردگار را از گفتارش می توان شناخت

حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل... را به آن ختم فرموده، و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه [خداوند] در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده. چه میانۀ حجج و دلائل، آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم. و آن است حجّت باقیه و برهان ثابت... هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد... باید از امر الهی نگذریم و به آنچه حجّت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم.^۱ حضرت بهاء الله

حجّت کلیه و دلیل متقنه [محکم] بجز تنزیل آیات چیزی قرار نفرموده اند. لم یزل و لایزال [همواره] این بوده حجّت خدا بر اهل ارض.^۲ حضرت بهاء الله



چند نمونه از آثار حضرت بهاءالله به فارسی سره

در این فصل نمونه‌هایی چند از آثار آسمانی بهائی به فارسی سره تقدیم می‌شود.

پیامبران مدّعی اند که گفتارشان گفتار خداست و نقش آنها پیام رسانی. آیا رواست که این پیام آسمانی و این خبرخوش را نادیده و ناشنیده انگاریم، بی بهره از این بخشش بزرگ بسربریم، و بی خبر از این پیام آسمانی رخت از این سرا بریندیم؟ چه افتخاری قابل قیاس با شنیدن گفتار پروردگار است؟



آنچه مشهود، مفقود خواهد شد و آنچه باقی و دائم است کلمه الله بوده و هست. آثارش محو نیابد... و اثراتش به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است.^۳
حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله نخستین بخشش کردگار، گفتار است.^۴

هدف پیامبران جز اظهار گفتار پروردگار چیست؟ پس نزدیک ترین راه به شناسائی خدا، شناسائی گفتار فرستادگان اوست.

گزیده‌ای از گفتار

حضرت بهاء الله به فارسی سره

آغاز گفتار، ستایش پروردگار است. ای بندگان! * چشمه‌های بخشش یزدانی در جوش است از آن بنوشید تا به یاری دوست یکتا از خاک تیره پاک شوید و به کوی دوست یگانه در آئید. از جهان بگذرید و آهنگ شهر جانان نمائید.

ای بندگان! آتش پرده سوز* بر افروخته دست من است، او را به آب نادانی می‌فیسرید. آسمانها نشانهای بزرگی منست به دیده پاکیزه در او بنگرید و ستاره‌ها گواه راستی منند، باین راستی گواهی دهید.

ای بندگان! دیدن به دیده بوده و شنیدن به گوش. هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوشی است که به دیده از آن نگرانی. چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی. و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی.

* ای بندگان! جز خدا چه کسی قادر است ما را بندگان خود خطاب کند؟

** آتش پرده سوز: در گفتار پروردگار آتش به معانی مختلف بکار رفته. در این گفتار مقصود، سوختن پرده‌هایی است که ما را از دیدن و شناختن حقیقت باز می‌دارد. بنابر نقشه آفرینش، عشق به دانائی مانند آتش در درون ما شعله‌ور است. نادانی مانند آب این آتش را می‌افسرد و چه بسا بکلی خاموش می‌کند. بزرگترین بلای عصر ما نادانی است. این مطلب به تفصیل در فصل ۳۲ بحث شده.



ای بندگان! اگر درد دوست دارید درمان پدیدار. اگر دارای دیده بیننده‌اید، گُلِ روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی بر افروزید و از نادان بگریزید. اینست گفتار پروردگار جهان.

ای بندگان! تن بی روان مرده است، و دل بی یاد یزدان پژمرده. پس به یاد دوست بیامیزید و از دشمن پرهیزید. دشمن شما چیزهای شما است که به خواهش خود آن را یافته‌اید و نگاه داشته‌اید و جان را بآن آلوده‌اید. جان برای یاد جانان است، آن را پاکیزه دارید. زبان برای گواهی یزدان است، آن را بیاد گمراهان میلانید.

ای بندگان! به راستی می‌گویم راستگو کسی است که راه راست را دیده. و آن راه یکی است، و خداوند آن را پسندیده و آماده نموده. و این راه در میان راهها مانند آفتاب جهان‌تاب است در میان ستارگان. هر کس باین راه نرسیده آگاه نه و بی‌راه بوده. اینست سخن یکتا خداوند بی‌مانند.

ای بندگان! روزگار بُنگاه دیوان است. خود را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان گمراهانند که در خوابگاه فراموشی با کردار تباہ آرمیده‌اند. خواب آنها خوشتر از بیداری است، و مردن آنها دلکش‌تر از زندگی.

ای بندگان! نه هر تن دارای روان است و نه هر کالبد دارای جان. امروز دارای روان تنی است که به جان آهنگ کوی جانان نموده... دوست یکتا نزدیک است خود را دور منمائید.

ای بندگان! تن‌های شما مانند نهال‌های باغستان است و از بی آبی نزدیک به خشکی است. پس به آب آسمانی که از ابر بخشش یزدانی روانست تازه نمائید. گفتار را کردار باید. هر که گفتار را پذیرفت، مرد کردار اوست، وگرنه مردار به از اوست.

ای بندگان! سخن دوست شیرین است، کو کسی که بیابد، کجاست گوشی که بشنود؟ نیکوست کسی که امروز با دوست پیوندد و از هر چه جز اوست در رهش بگذرد و چشم پوشد تا جهان تازه بیند و به مینوی [بهشت] پاینده راه یابد. پروردگار



جهان میفرماید: ای بندگان! از خواهش‌های خود بگذرید و آنچه من خواسته‌ام آن را بخواهید. راه بی راهنما نروید، و گفتار هر راهنما را نپذیرید. بسیاری از راهنمایان گمراهانند و راه راست را نیافته‌اند. راهنما کسی است که از بند روزگار آزاد است، و هیچ چیز او را از گفتار راست باز ندارد.

ای بندگان! راستی پیشه کنید و از بیچارگان رو بر مگردانید، و نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید.

ای بندگان! از کردار بد پاک باشید و به گفتار پروردگار رفتار کنید. این است سخن خداوند یکتا.^۵



ای بنده یزدان! از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور مینمایند. امروز روز فرمان و دستوری دستوران* نیست. در کتاب شما گفتاریست که معنی آن اینست: دستوران در آن روز مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی [به خدا] باز میدارند. دستور کسی است که روشنائی را دید و به کوی دوست دوید. اوست دستور نیکوکار و مایه روشنائی روزگار.^۶



ای بنده یزدان! روز کردار آمد، وقت گفتار نیست. پیک پروردگار آشکار، هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا تا روی دوست بینی. گوش هوش فرا دار تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی.^۷



ای بنده یزدان! شب‌نمی از دریا‌های بخشش یزدان فرستادیم، اگر بنوشند. و زمزمه‌ای از آوازه‌های خوش جانان آوردیم، اگر به گوش جان بشنوند. به‌برهای شادمانی در هوای محبت یزدانی پرواز کن. مردمان را مرده انگار به زندگان بیامیز. هر یک از مردمان جهان که بوی خوش جانان را در این بامداد نیافت از مردگان محسوب.

* دستوران: پیشوایان زردشتی.



بی نیاز به آواز بلند می‌فرماید: جهان خوشی آمده غمگین مباشید. راز نهران پدیدار شده اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^۸



آغاز گفتار، پرستش پروردگار است، و این پس از شناسائیسست. چشم پاک باید تا بشناسد، و زبان پاک باید تا بستاید... ای دستوران! گوش از برای شنیدن راز بی‌نیاز آمده، و چشم از برای دیدار. چرا گریزانید؟ دوست یکتا پدیدار، میگوید آنچه را که رستگاری در آنست. ای دستوران! اگر بوی گلزار دانائی را بیاید جز او نخواهید، و دانای یکتا را در جامه تازه بشناسید، و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید، و به یاری [او] بر خیزید.

امروز کیش یزدان پدیدار. جهاندار آمد و راه نمود. کیشش نیکوکاری، و آیینش بردباری. این کیش زندگی پاینده بخشد، و این آیین مردمان را به جهان بی‌نیازی رساند.^۹



روشنی هر نامه، نام زنده پاینده بوده. ای بندگان! سزاوار اینکه در این بهار جان‌فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید. خورشید بزرگی پرتو افکنده، و ابر بخشش سایه گسترده. با بهره کسی که خود را بی بهره نساخت، و دوست را در این جامه بشناخت.

بگو! * ای مردمان: چراغ یزدان روشن است، آن را به بادهای نافرمانی خاموش نمائید. روز ستایش است، به آسایش تن و آسایش جان مپردازید. اهریمنان در کمین گاهان ایستاده‌اند، آگاه باشید، و به روشنی نام خداوند یکتا خود را از تیره‌گی‌ها آزاد نمائید. دوست بین باشید نه خودبین.

* واژه "بگو!" در این آیات نشان می‌دهد که گوینده خداست. خداوند به فرستاده‌اش فرمان می‌دهد که گفتارش را به بندگانش بگوید. استعمال این واژه را به این صورت، در نوشته هیچ نویسنده‌ای نمی‌توان یافت. واژه "بگو" از مهم‌ترین و آشکارترین نشانه‌های گفتار خداست.



بگو! ای گمراهان: پیک راستگو مژده داد که دوست می‌آید، اکنون آمد، چرا افسرده‌اید؟ آن پاک پوشیده بی پرده آمد، چرا پژمرده‌اید؟ آغاز و انجام، جنبش و آرام، آشکار. امروز آغاز در انجام نمودار، و جنبش از آرام پدیدار. این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شد. هر که این گرمی یافت، به‌کوی دوست شتافت، و هر که نیافت، بی‌فسرد، افسردنی که هرگز برنخواست.

امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بیش باز نداشت، و گفتار، او را از کردار دور نمود. مرده کسی که از این باد جان‌بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد، و بسته مردی که گشاینده را شناخت، و در زندان آز سرگردان بماند.

ای بندگان! هر که از این چشمه چشید، به‌زندگی پاینده رسید، و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد. بگو! ای زشت‌کاران، آژ شما را از شنیدن آواز بی‌نیاز دور نمود، او را بگذارید تا راز کردگار بیاید. و او مانند آفتاب جهان‌تاب روشن و پدیدار است.

بگو! ای نادانان: گرفتاری ناگهان شما را از پی، کوشش نمائید تا بگذرد و به‌شما آسیب نرساند. اسم بزرگ خداوند که به‌بزرگی آمده بشناسید. اوست داننده و دارنده و نگهبان.^{۱۰}



بنام خداوند مهربان! ای مهربان، دوستی از دوستان یادت نمود، یادت نمودیم. امروز آنچه دیده میشود، گواهی می‌دهد و بندگان را به‌خداوند یکتا می‌خواند. بگو! امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا. نیکوست کسی که دید و شناخت. آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار.

بگو! ای دوستان: خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید، چه که او بسیار نزدیک آمده. آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده. بریک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید: بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می‌بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده.

ای دوستان! بشتابید، بشتابید، بشنوید، بشنوید.^{۱۱}



کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده. بجای نیاز، آز نمودار... گمراهند و خود را دارای راه میدانند. پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را به‌پاک یزدان رسانند.

بگو! ای دستوران: از خواب بر خیزید و از بی‌هوشی به‌هوش گرائید. آواز بی‌نیاز را به‌گوش جان بشنوید و به‌آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید. امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت. دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار. بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید، تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید. بگو! امروز خداوند در انجمن سخن می‌فرماید، نزدیک شوید و گفتارش را بیابید. گفتار پیک دیدار اوست، شما را از تاریکی رهاند و به‌روشنائی رساند.

بنام خداوند یکتا! ستایش بیننده پاینده‌ای را سزاست که به‌شبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و به‌ستاره‌های دانائی بیاراست و مردمان را به‌بارگاه بلند بینش و دانش راه داد. و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است، گاهی به‌آب زندگانی نامیده میشود، چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید، و هنگامی به‌روشنائی نخستین... اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده.

نخستین بخشش کردگار، گفتار است، و پاینده و پذیرنده او خرد. اوست دانای نخستین در دبستان جهان، و اوست نمودار یزدان. آنچه هویدا، از پرتو بینائی اوست، و هر چه آشکار، نمودار دانائی او.

اینکه از نام‌های آسمانی پرسش رفته بود، رگ جهان در دست پزشک دانا است. درد را می‌بیند و به‌دانائی درمان می‌کند. هر روز را رازی است، و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی، و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می‌شود گیتی را دردهای بی‌کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی



انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سر مست شده‌اند، پزشک دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد میدانند، نه درمان می‌شناسند. راست را کژ انگاشته‌اند، و دوست را دشمن شمرده‌اند. بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید، شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند.

بگو! ای مردگان: دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^{۱۱}



بگو! ای پسران خاک: یزدان پاک می‌فرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آلایش پاک نماید و به آسایش رساند، همان راه من است. پاکی از آلایش، پاکی از چیزهائی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد. و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است، اگر چه نیک باشد. و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را نیک خواه همه روی زمین نماید. آنکه او آگاه، این گفتار را گواه که اگر همهٔ مردمان زمین به گفته آسمانی پی می‌بردند، هرگز از دریای بخشش یزدانی بی‌بهره نمی‌ماندند. آسمان راستی را روشن تر از این ستاره نبوده و نیست.

نخستین گفتار دانا آنکه: ای پسران خاک، از تاریکی بیگانگی به روشنی خورشید یگانگی روی نمائید. اینست آن چیز که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید. ای دوست، درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه، و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود.

ای پسران دانش! چشم سر را، پلک بان نازکی، از جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید، دیگر پردهٔ آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود؟ بگو! ای مردمان، تاریکی آز و رشک، روشنائی جان را بپوشاند، چنانکه ابر روشنائی آفتاب را. اگر کسی به گوش هوش این گفتار را بشنود، پر آزادی بر آرد و به آسانی در آسمان دانائی پرواز نماید.

چون جهان را تاریکی فرا گرفت، دریای بخشش به جوش آمد و روشنائی هویدا گشت، تا کردارها دیده شود. و این همان روشنی است که در نامه‌های آسمانی به آن



مژده داده شد. اگر کردگار بخواهد، دل‌های مردمان روزگار را به‌گفتار نیک پاک و پاکیزه کند، و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید.

ای مردمان! گفتار را کردار باید، چه که گواه راستی گفتار، کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را در‌های بینائی نگشاید. دانای آسمانی می‌فرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده می‌شود و نرم آن بجای شیر.

زبان خرد می‌گوید: هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه. از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش. پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم. منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاه باز دست بی نیاز، که پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم.

دوست یکتا می‌فرماید: راه آزادی باز شده، بشتابید و چشمه دانائی جوشیده، از او بیاشامید. بگو! ای دوستان: سرا پرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید. همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. بر راستی می‌گویم: هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید، او پسندیده‌آفریننده بوده و هست.

بگو! ای مردمان: در سایه داد و راستی راه روید، و در سرا پرده یکتائی در آئید. بگو! ای دارای چشم، گذشته آینه آینده است، به بینید و آگاه شوید، شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید.

بگو! زبان گواه راستی من است او را به‌دروغ می‌الائید، و جان گنجینه راز من است، او را به‌دست آز مسپارید. امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنی‌های خورشید دانش روشن است، به‌خواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم.

ای دوست! چون گوش کمیاب است، چندی است که خامه در کاشانه خود خاموش مانده، کار به‌جائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده‌تر آمده.

بگو! ای مردمان: سخن به‌اندازه گفته می‌شود تا نو رسیدگان بمانند و نورستگان برسند. شیر به‌اندازه باید داد تا کودکان جهان، به‌جهان بزرگی در آیند و در بارگاه



یگانگی جای گزینند. ای دوست، زمین پاک دیدیم، تخم دانش کشتیم، دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید، بسوزاند یا برویاند.

بگو! امروز به پیروزی دانای یکتا آفتاب دانائی از پس پرده جان بر آمد... نیکو است کسی که بیاید و بیاید.^{۱۳}

بنام خداوند جهان

ای دوستان! یزدان می فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و بپذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد... کیش الهی پدیدار و کردارش هویدا.

بگو! ای بندگان: راه نما آمد، بشتابید. بیننده یکتا آمده و راه راست نموده. سزاوار آنکه هر که این ندا را شنید به زبان جان بگوید: ای پروردگار ندایت جهان را تازه نمود و زندگی بخشید. رویم بسوی توست و جانم در آرزوی دیدار تو... دارای جهان آمد، راهش دون راهها و گفتارش دون گفتارها. بشنوید و بیابید. این روز پیروز را مانند نبوده و نیست. اینست گفتار پروردگار.^{۱۴}

بامداد روز داد است. پرتو خورشید جهانگیر گیتی را روشن نموده و روزگار افسرده را تازگی بخشیده. نیکوست چشمی که دید و شناخت. از بی نیاز بخواه تا راز روزش را بنماید و تو را به زندگی تازه، تازه نماید. اوست توانا و اوست دانا.^{۱۵}

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را به توانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و به پوشش زندگی سرافرازی بخشید. پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را به پوشش بزرگی آرایش فرمود. هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد. این پوشش تن و جان، مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است.

پس فرمان شد که این بنده به پاسخ برخی از پرسشها لب گشاید... در آن نامه دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر دیگری برتری دارد. در اینجا خداوند یگانه می فرماید: میان پیمبران جدائی نهیم، چون خواست همه یکی است و راز همگی



یکسان. جدائی و برتری میان ایشان روا نه... هرگاه که خداوند بی‌مانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد به‌گفتار و رفتاری که سزاوار آنروز بود نمودار شد.

خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود: نخستین، رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی به‌روشنائی دانائی. دوم، آسایش ایشان و شناختن و دانستن راه‌های آن.

پیمبران چون پزشکانند که به‌پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به‌درمان یگانگی، بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است. و هرگز مرغ بینش مردمان زمین به‌فراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نیند جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار. و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به‌خورشید تابان دانش درخشان نمودند، بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را به‌سوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به‌روشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیده‌مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد. چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمائی گم‌گشتگان و آسودگی درماندگان است...

مردمان را بیماری فراگرفته، بکوشید تا آنها را به‌آن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید.

خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند. چنانکه او را پوشش باید، کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامه اوست. هرگاه کهنه شود به‌جامه تازه او را بیاراید. هرگاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به‌آنچه شایسته آنروز است هویدا و آشکار... آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده. پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته به‌کوشش اوست. هر که بیشتر کوشد پیشتر رود.^{۱۶}





گزیده‌ای از آیات عربی حضرت بهاء‌الله و مضمون آنها به فارسی

قدرت و عظمت گفتار پروردگار

در فصل پیش گزیده‌ای از آثار حضرت بهاء‌الله به فارسی سره تقدیم شد. نمونه‌هایی از این آثار و آیات به فارسی معمول در سراسر این کتاب آمده است. این فصل گزیده‌ای از آیات نازل شده بر ایشان را به زبان عربی همراه با مضمون ترجمه آنها تقدیم می‌دارد.



بعضی از آثار حضرت بهاء الله را چنان قدرت و عظمت و هیمنه ای است که چشم روزگار شبهش را ندیده. آیا کسی می تواند که چنین کلمات لطیف و مقتدر و زیبا را به زبانی دیگر درآورد؟ بیان از وصفش عاجز و قلم عاطل و باطل است. با اینحال شاید از این باغ خوشه ای چیدن و از این گلشن دسته گلی آوردن گناه نباشد. تنها به اتکاء به فضلش در این راه قدم گذاشتم. والا هرگز قلم بر نمی داشتم و رقم نمی زدم. دریای بی کران را با قطره چه مناسبت، و پرتو خورشید تابان را با شعله لرزان شمع چه مشابَهت؟ و چون بنا به بیانِ ملهمش "ترجمه کلمه به کلمه مطابق فطرت اصلیه ملاحظتی نداشت" ^۱ تنها مضمون و منظور آیات مسطور آمد.

در قرآن، منکرین خطاب شده اند که اگر راست می گوئید، سوره ای شبیه این آیات بیاورید تا سستی ادعایتان بر ملا شود. این آیات که به سبک و سیاق قرآن نازل شده اند، شاهدند بر عظمت و ابهت گفتار پروردگار.

اگر با زبان عرب آشنائید، اصل این آیات را با قرآن قیاس کنید، والا ترجمه آنها را. این کلمات با شکوه و پر قدرت، گویا بر آنند که بشر هرگز بدین سیاق سخن نگفته است. فرق سخن انسان با سخن یزدان چون فرق زمین است با آسمان، بلکه تفاوت بیش از آن. اوج ماه را با عمق چاه چه کار و آفتاب جهانتاب را با شمع بی تاب چه نسبت.

همانطور که از پیش گذشت، هرگاه لقب "بهاء الله" را می بینید، به معنای آن بیانید، نه به ظاهر آن. سخن ها همه از روح بزرگ خداست که در زمان ما "بهاء الله" نام یافته. این روح بزرگ، به نام های دیگر بارها در آئینه روح پیامبرانی دیگر جلوه نموده و به زبان آنها با ما سخن گفته است.



در عصر ما بار دیگر این گفتگو که سنتی ابدی است با ظهور پیامبری تازه با لقبی تازه—بهاء‌الله—ادامه یافته. سخنانی که به نام "بهاء‌الله" می‌خوانید واژه به‌واژه، از روح بزرگ خدا بدانید که با نامی به معنای "فروغ و فرّیزدان" با ما سخن می‌گوید.



گزیده‌ای از آیات عربی حضرت بهاء‌الله

و مضمون آنها به فارسی

قل ای ورّبی لا اعلم حرفاً الاّ ما علّمنی الله بجموده.^۲
بگو! سوگند به پروردگارم. حرفی نمی‌دانم مگر آنچه خداوند از روی فضل به من
آموخته است.



روح الاعظم تنطق فی صدری و روح البقاء یحرک قلم البهاء کیف یشاء ان هذا من
عنده بل من لدن علیم خبیر. تالله لو کان الامر بیدی لسترت وجهی عن کلّ من فی
الارضین.^۳

"روح اعظم" در قلبم سخن می‌گوید و "روح بقا" قلم بها را آنطور که می‌خواهد
به حرکت می‌آورد. این [آئین] از من نیست، از جانب پروردگار علیم و خبیر است.
به خدا سوگند! اگر اختیار داشتم چه‌رهم را از جمیع مردمان پنهان می‌داشتم.



قل الیوم لن یغنی احد الاّ بان یفتقر بین یدی الله... و لن یدکر شیئ الاّ بان ینسی
نفسه.^۴

بگو! امروز کسی به غنا نرسد مگر نزد خدا اذعان به فقر نماید... و کسی قابل ذکر
نیست، مگر نفس خود را از خاطر ببرد.



قل یا قوم قد ارتدّت الیکم لحظات الله و انتم لا ترتدون البصر الیه اذاً تكوننّ فی غفلة
عظیم. و قد اشرق وجه الله فوق رؤسکم ایاکم لا تمنعوا ابصارکم عن النّظر الیه و انّ



هذا فضلٌ قد كان لدى العرش كبير. وقامت ملكوت الله امام وجوهكم اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن ظلّها ولا تكوننّ من الغافلين. كذلك يأمرکم سلطان الامر بما هو خیر لکم عمّا خلق فی العالمین.^۵

بگو! ای مردمان: نظر پروردگار به شما است و شما به او نظر نمی اندازید. شما در غفلتی عظیم بسر می برید. چهره خدا بر شما طلوع نموده، مبادا چشم هایتان را از نظر به او باز دارید. این فضل و بخشش بزرگی از جانب خداست. ملکوت پروردگار در پیش شما برخاسته، مبادا غفلت ورزید و خود را از سایه آن باز دارید. این چنین "سلطان امر" به آنچه به خیر شما در عالم آفرینش است، امر می دهد.



لا تخف من احد فتوکل علی جمالی المشرق المقدّس المنیر. و ان یخالفک فی ذلک ذاتک فانقطع عنها ولا تکن من الصّابرين.^۶

از کسی مترس. بر جمال تابان و پاک و درخشان من توکل نما، و اگر در این کار ذات به مخالفت برخاست، بی تأمل از او جدا شو.



فسوف یجزی الله الذین آمنوا ثم انفقوا احسن الجزاء من عنده و یدخلهم فی رضوان قدس قدیماً.^۷

بزودی پروردگار پاداش مؤمنین بخشنده را به بهترین وجه عطا فرماید و آنان را در بهشت پاک برین جای دهد.



قل لن یرفع الیوم نداء احدٍ الی الله الا من دخل فی جنّة الخلد فناء هذه الکلمة الّتی تنطق بالحقّ علی هذا الطّور.^۸

بگو! امروز ندای احدی به خدا نرسد، مگر در این بهشت جاودان در آستان کلمه ای* که در این طور* به گفتار حق ناطق است، داخل شود.



* کلمه: اشاره به فرستاده خدا. این طور: اشاره به کوه طور.



تمرّ ایام حیوتکم كما تمرّ الاریاح و یطوی بساط عزّمکم كما طوی بساط الاوّلین تفکّروا یا قوم این ایامکم الماضيّة و این اعصارکم الخالیة طوی لایام مضت بذکر الله و لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم لعمری لا تبقى عزّة الاعزّاء و لا زخارف الاغنیاء و لا شوکة الاشقیاء سیفنی الکلبّ بکلمة من عنده أنّه لهو المقتدر العزیز القدير لا ینفع النّاس ما عندهم من الاثاث و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف یتبّهون و لا یجدون ما فات عنهم فی ایام ربّهم العزیز الحمید.^۹

روزهای شما مانند باد می‌گذرد، و بساط عزت شما مانند آنان که پیش از شما آمدند، در هم می‌پیچد. ای مردمان! قدری به فکر آید. روزها و زمان‌های پیشین شما کجا رفت؟ خوشا به روزهایی که به یاد خدا گذشت و اوقاتی که به ذکر حکیمش سپری شد. به خدا سوگند! نه عزت عزیزان پایدار است و نه زخارف صاحبان ثروت و نه شوکت تبه‌کاران. دیری نباید که همه چیز به کلمه‌ای از جانب او به نیستی و فنا گراید. او مقتدر و عزیز و قادر است. آنچه مردمان از اثاث دارند، سودی به آنان نمی‌رساند. از آنچه به سود آنهاست غافل و بی‌خبرند. دیری نباید که بیدار شوند و آنچه را که در زمان ظهور پروردگار عزیز و قادرشان از دست داده‌اند، نیابند.



فانظر امر ربّک ببصرک ثم اعرفه بنفسک و روحک لانّ عرفان غیرک لم یکن دلیلا لک واعراض ما سواک لم یکن حجّة علیک.^{۱۰}
آئین پروردگارت را به چشم خود به بین و او را به روح خود بشناس. نه شناسایی دیگران برای تو دلیل است، و نه انکارشان.



کلّمّا امرت به عبادک من بدایع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلک علیهم لیصعدنّ بذلک الی مقرّ الّذی خلق فی کینونیاّتهم من عرفان انفسهم.^{۱۱}
[ای پروردگار] هرگاه به بندگانت امر فرمودی که به ذکر و ثنای تو پردازند، این از فضل تو به آنهاست، تا از این راه با شناسایی خود به مقام و مرتبت بلندی که در نهاد آنها به بودیعه نهادی، برسند.





قل انّ دليله نفسه ثمّ ظهوره و من يعجز عن عرفانهما جعل الدليل له آياته و هذا من فضله على العالمين و اودع في كلّ نفس ما يعرف به آثار الله و من دون ذلك لن يتمّ حجّته على عباده ان انتم في امره لمن المتفكرين انه لا يظلم نفساً و لا يأمر العباد فوق طاقتهم و انه لهو الرحمن الرحيم.^{۱۲}

بگو! دلیل او نفس اوست و سپس ظهور او. هر کس از شناسائی این دو عاجز باشد، پروردگار آیاتش را برای او دلیل قرار داده. و این از فضل او بر مردمان است. پروردگار در هر نفسی آنچه برای شناسائی گفتارش لازم است، به ودیعه نهاده. در غیر این صورت، دلیلش بر بندگانش کامل و تمام نمی‌شد، اگر شما در آئینش بیاندیشید. به یقین پروردگار به کسی ظلم روا نمی‌دارد و به بندگانش آنچه مافوق طاقت آنان است امر نمی‌دهد. او بخشنده و مهربان است.



انّ الناس نيام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم الحكيم و نبذوا ما عندهم و لو كان كنوز الدنيا كلّها ليدكرهم مولاهم بكلمة من عنده كذلك يبتئكم من عنده علم الغيب.^{۱۳}

مردمان در خوابند. اگر بیدار شوند، به دل و جان به سوی پروردگار علیم و حکیم می‌شتابند، و آنچه نزدشان هست می‌افکنند—اگر چه همه گنج‌های جهان باشد— بخاطر اینکه مولای آنها با ذکر کلمه‌ای آنها را به یاد آورد. کسی که علم غیب نزد اوست، این چنین به شما آگاهی می‌بخشد.



لن تضرنا سيئاتكم كما لا تنفعنا حسناتكم انما ندعوكم لوجه الله.^{۱۴}
نه از بدی‌های شما ضرری بما می‌رسد، و نه از نیکی‌های شما نفعی عاید ما می‌شود. ما تنها شما را بخاطر خدا دعوت می‌کنیم.



و يا قوم هل تظنون بأنّ الأمر بيدي لا فونفس الله المقتدر المتعالی العليم الحكيم فوالله لو كان الأمر بيدي ما اظهرت نفسي عليكم في اقل من آن و ما تكلمت بكلمة و كان الله على ذلك شهيد و علیم.^{۱۵}



ای مردمان! آیا گمان دارید که اختیار به دست من است؟ نه! سوگند به پروردگارِ قادر و متعالی و علیم و حکیم! سوگند به او! اگر اختیار داشتم، کمتر از یک آن خود را ظاهر نمی نمودم و کلمه ای بر زبان نمی آوردم. پروردگار بر این گفتار شاهد و آگاه است.



قد قید جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فی الحصن الأعظم لعنق العالمین و اختار لنفسه الأحزان لسرور من فی الأکوان.^{۱۶}
جمالِ قَدَمِ* گرفتار بند شد برای آزادی عالم، و در زندان بزرگ افتاد برای رهائی مردمان، و برای خود غم پذیرفت بخاطر شادی دیگران.



ثم اعلم بأن هذا الغلام كلما يكون ناظراً الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلما يرتد البصر الى تجلیات الّتی ظهرت منها يجدها سلطان الغیب و الشّهود.^{۱۷}
پس بدان که هرگاه این غلام* به نفسش نظر می اندازد، او را کمترین می بیند. و هرگاه نظر را به پرتوی که در او تابان است منعطف می سازد، او را سلطان عالم غیب و پنهان می یابد.



ایاکم ان تحجبوا انفسکم عن هذه الشمس الّتی استضانت عن افق مشیة ربکم الرحمن... ان افتحوا ابصارکم لتشهدوها بعیونکم ولا تعلقوا ابصارکم بذی بصر لانّ الله ما کلف نفساً الاّ وسعها.^{۱۸}

مبادا خود را از این آفتابی که از افق اراده پروردگار بخشنده شما درخشیده محروم دارید... چشم هایتان را بگشائید تا به چشم خود آن را ببینید. اختیار چشم هایتان را به صاحب چشم دیگری ندهید. زیرا پروردگار کسی را به آنچه مافوق توانائی اوست مکلف نمی کند.



* جمالِ قَدَمِ: از القاب حضرت بهاء الله. پیامبران آئینه زیبایی و شکوه پروردگازند.

* غلام: اشاره به حضرت بهاء الله.



لو يَطَّلِعُ احد علي ما قَدَّر له في عوالم الله ربَّ العرش و الثرى ليشتعل في الحين شوقاً
لذاك المقام الأمتع الأرفع الأقدس الأبهى.^{۱۹}
اگر کسی از آنچه خداوند، پروردگار آسمان و زمین، برای او در عالم‌های الهی مقدر
داشته آگاه شود، وجودش از شوق رسیدن به آن مقام بلند و پاک و شکوهمند فوراً
مشتعل گردد.



قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن فضل الله و رحمته و من يمنع و انه على خسران
عظيم.^{۲۰}
بگو! ای مردمان: روح خود را از فضل و رحمت یزدان محروم مدارید. هر کس خود را
محروم دارد، به زیان بزرگی دچار شده است.



الجبال تطير من آيات ربها المتعال و الاشجار تتحرك من نفحات الله ولكن القوم في
غفلة و حجاب قد ارتعدت ارکان العالم من خشية الله مولى الامم و لكن القوم اكثرهم
في مرية و شقاق قد انجذب كل الاشيا من ندا مالك الاسماء.

طوبى لمن سمع و اقبل و ويل لكل منكر كفار... طوبى لمن فاز اليوم بانوار اسمنا القيوم
و اهتز من نفحات الوحي و قام عن بين الاموات و طوبى لمن ولد مرة اخرى من آيات
ربه مالك الورى و طارفي هذا الهواء.^{۲۱}

کوه‌ها از آیات یزدان در پروازند و درختها از نسیم خوش جانان در اهتزاز. اما مردمان
در پس پرده غفلت در خواب. ارکان جهان از واهمه یزدان در لرزش است، اما بندگان
در بند وهم و گمان. جمیع موجودات از ندای مکلم طور در جذب و شورند.

چه کامرواست کسی که شنید و روی آورد و چه شوم است سرنوشت کسی که روی
برتافت. چه خوش فرجام است کسی که در این روز فیروز به پرتو اسم قیوم و بی نیاز ما
روشنی یافت و از نسیم خوش وحی به اهتزاز آمد و از میان مردگان بپا خاست. چه
نیکوست سرنوشت کسی که از آیات پروردگارش—مالک مردمان—تولد دیگر یافت و
در این فضای جان‌فزا به پرواز آمد.





اياكم يا قوم لا تكونن من الذين يأمرون الناس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلّمًا يخرج من افواههم ثمّ حقايق الاشياء ثمّ ملئكة المقرّبين و ان يؤثّر قول هؤلاء في احد هذا لم يكن منهم بل بما قدر في الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عند الله كمثل السراج يستضي منه العباد و هو يحترق في نفسه و يكون من المحترقين .

قل يا قوم لا تتركبوا ما يضيع به حرمتكم و حرمة الامر بين العباد و تكونن من المفسدين و لا تقرّبوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و انه حرم عليكم في كتاب اللّدى لن يمسه الاّ الذين طهّهم الله عن كلّ دنس و جعلهم من المطهّرين ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على الناس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين اياكم ان لا تخانوا في اموال الناس كونوا امناء بينهم و لا تحرموا الفقراء عمّا آتاكم الله من فضله . . .

و قدر التبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الامر من جبروت الله العلى الحكيم اياكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكرّوها بالبيان الحسنة و الموعظة البالغة ان كانت متذكّرة فلها و الاّ فاعرضوا عنها ثمّ اقبلوا الى شطر القدس مقرّقدس منير و لا تجادلوا للدنيا و ما قدر فيها باحد لانّ الله تركها لاهلها و ما اراد منها الاّ قلوب العباد و أنّها يسخرّ بجنود الوحي و البيان كذلك قدر الامر من انامل البهّاء على لوح القضاء من لدن مقضى عليهم .

ان ارحموا على انفسكم ثم على ذوى القربى ثم عباد الله المخلصين . وان وجدت من ذليل لاتستكبروا عليه لان سلطان العزيز عليه فى مد الايام و لا يعلم كيف ذلك احد الا من كان مشيته مشية ربكم العزيز الحكيم .

ان يا ملاً الاغنيا ان رايتم من فقير ذى مترية لاتفروا عنه ثم اقعّدوا معه و استفسروا منه عمّا رشح عليه من رشحات ابحر القضا تالله فى تلك الحالة يشهدنكم اهل ملاً الأعلى و يصلين عليكم و يستغفرون لكم و يذكرنكم و يمجّدنكم بالسن مقدّس ظاهر فصيح .

فيا طوبى لعالم لن يفتخر على دونه بعلمه فيا حبّذا لمحسن لن يستهزئ بمن عصى و يستر ما شهد منه ليستر الله عليه جرياته و أنّه هو خير السّاترين .



کونوا یا قوم ستّاراً فی الارض وغفّاراً فی البلاد لیغفرکم الله بفضلہ ثم اصفحوا لیصفح
الله عنکم ویلبسکم برد الجمیل. و ان استجارکم احد من المومنین وکنتم مستطیعاً
فاجروه ولا تحرموه عما اراد لیجرکم الله فی ظل رحمته...

قل یا قوم علیکم بالصدق الخالص لان به یزین انفسکم ویرفع اسمائکم وبعلو
مقدارکم ویزداد مراتبکم بین ملا الارض و فی الاخرة لکم اجر کان علی الحق
عظیم...

من وجد لذة العبودية وحلاوتها لن یبدلها بشیئ عما خلق بین السموات والارضین
وبها تستضی وجوهکم وتطهر صدورکم وتقُدس انفسکم... ثم اعلموا بان اکرمکم عند
الله اخضعکم و اتقاکم...

انّ الذینهم خلقوا بارادة قلبی قد کفروا بنفسی وکتبوا فی ردى الواحا بها بطل
اعمالهم... و بذلك محت اثار الفضل و انقطعت مياہ الرحمة و منعت سحاب الجود
وانقطعت هبوب اریاح القدس عن العالمین ...

الذینهم انفقوا ارواحهم فی سبیل الله بارتهم... دخلوا جنّة الرحمن و كانوا فیها لمن
الامین اذا یحبرنّ فی جنّة الاعلی و یطوفنّ علیهم غلمان الابهی بکاوس البقاء و
یخدمنّهم حوریات العزّ فی کلّ بکور و اصیل كذلك یجزی الله الذینهم استشهدوا فی
سبیله و یوقی اجورالذین اصابتهم الشدائد فی امره فنعم اجرالمجاهدین ...

قل یا قوم قوموا علی امرالله و دینه ثمّ انصروه و کونوا من الناصرین ثمّ اعلموا بانّه لغنی
عمّا سویه و ما یأمر به الناس هذا من فضله علیهم لانّ بذلك یصعدن الی مقرّ القرب
فی فردوس الاعلی ...

اذاً سکن قلم الامر عن حرکتہ لحکمة الّتی ما اطّلع بها احد الاّ الله العزیز الجمیل و
الحمد لله فی کلّ الاحوال انه ما من اله الاّ هوله الخلق والامر و کلّ الیه لراجعین.^{۲۲}

ای مردمان! مبدا از گروه دورویان باشید که دیگران را به نیکی خوانند، اما خود را از
خاطر ببرند. آنچه بر زبان آورند، سپس حقیقت همه موجودات، و از پس آنها فرشتگان
مقرب خدا، به تکذیبشان پردازند. و اگر سخن آنان در نفسی اثر گذاشت، این اثر از
آنها نیست، از قدرت گفتار مقتدر و حکیم است. مثل آنها مثل چراغی است که
به دیگران روشنی بخشد اما خود را بسوزاند و تباه کند.



بگو! ای مردمان از آنچه حرمت شما و رونق آئین خدا را بکاهد بیرهزید و از فساد بگریزید. از هرچه عقل شما ناروا داند، دوری گزینید و از عصیان کناره گیرید. خود و دیگران را با میزان عدل بسنجید تا آثار عدالت از رفتار شما میان بندگان مخلص ما هویدا گردد. مبادا در اموال مردمان خیانت ورزید. از آنچه از فضل خدا مالکید به فقرا انفاق کنید...

تبلیغ به گفتار است نه به عنف و اجبار. پروردگار بزرگ و حکیم چنین امر فرموده. مبادا با کسی به جنگ و جدال پردازید. او را با سخن نیک و اندرز حکیمانه متذکر دارید. اگر آگاه شد مقصود حاصل، و الاّ از او روی بگردانید و به سوی قدس، مقرر پاکان و مقربان بنگرید. در امور دنیا با احدی مجادله مکنید. دنیا را ایزد دانا به اهلش داده و از آن جز دل‌های بندگان چیزی نخواست. به لشگرهای وحی و بیان، دل‌ها را مستحّر کنید. چنین از نزد حکیم دانا به دست بها بر لوح قضا رقم رفت.

بر خود و خویشان و بندگان مخلص خدا ترحم آورید. اگر بنده خواری یافتید بر او غرور مورزید و خود را برتر نشمرید، زیرا سلطان عزیز و دانا همواره چون نسیم مشکبار بر او می‌وزد. نفسی از این سرّ الهی آگاهی نیابد، مگر اراده‌اش اراده پروردگار عزیز و حکیم باشد.

ای صاحبان غنا! اگر فقیر ذلیلی یافتید از او مگریزید. با او همنشین شوید و از آنچه دریای قضا بر او ریخته جویا گردید. به خدا سوگند که در آن حال، ساکنان عالم بقا شما را به بینند، درود به شما فرستند، عفو گناه طلبند، شما را به یاد آورند و به زبانی پاک و گویا به تمجید شما پردازند.

چه کامرواست دانشوری که به علمش فخر نفروشد و چه خوش فرجام است نیکوکاری که به استهزاء گنه‌کاران نپردازد. دیده را نادیده گیرد تا خدا هم گناهش را ستر کند. او برترین پنهان کننده است.

ای مردمان! پرده‌پوش و بخشنده باشید تا از دَهِش و بخشش الهی بهره برید. گذشت کنید تا خدا نیز از شما بگذرد و شما را به جامه زیبا بیاراید. اگر مؤمنی به شما پناه آورد، و در استطاعت شما بود، پناهش دهید و از آنچه خواست محرومش مدارید. پروردگار اجر شما را در سایه رحمتش مبدول دارد...

بگو! ای مردمان: به زیور راستی خود را بیارائید. صداقت روح شما را زینت بخشد، نام شما را برافرازد، و بر مرتبت شما بیفزاید. از این خصلت و فضیلت، شما را در آخرت اجری عظیم مقدر است...



اگر لذتِ خضوع را بیابید، هرگز آنرا با چیزی در زمین و آسمان مبادله نکنید. به آن سیمایان جلا یابد، دل‌هایتان صفا گیرد... نزد خدا عزیزترین شما پرهیزکارترین و خاضع‌ترین شماست.

کسانی که به ارادهٔ قلبم هستی یافتند، به کفران برخاستند و در ردم لوحه‌ها آراستند تا اعمالشان باطل گشت... بدین سبب فضل خدا به آنها رسید، چشمة رحمت خشک شد، ابرکرم از ریزش باز ماند، و رائحةٔ قدس ساکت گشت...

آنان که روح خود را در راه پروردگار ایثار نمودند، با امن و امان در عرصهٔ جنان آسودند و در بهشت برین به شغف و شادی مشغولند. خدمتکارانِ بها با جام‌های بقا دورشان طواف کنند و حوریه‌های عزت شب و روز به خدمتشان پردازند. این چنین پروردگار، شهیدان راهش و بلا دیدگان آئینش را اجر دهد و عزیز کند. پس چه نیک فرجامند مجاهدان یزدان.

بگو! ای مردمان: به یاری آئین پروردگار برخیزید و از یاورانش شوید. بدانید که یزدان از غیرش بی نیاز است و آنچه از بندگانش خواهد از فضل اوست. زیرا به آن، به عرصهٔ جنان—مقرّ پاکان و مقرّبان—راه یابند...

در این هنگام قلم امر به حکمتی که احدی جز خدا آگاه نیست از حرکت باز ماند. در هر حال سپاس اوراست. خدائی جز او نیست. امر و خلق از اوست و همه راجع به او.



قل يا قوم فاقربوا كلمات الله على احسن النعمات ليستجذب منها اهل الارضين
والسموات تالله الحق لو احد يتلو ما نزل من جبروت البقاء... فقد يبعثه الله في جنّة
الخلد على جمال الذى يستضيئ من انوار وجهه اهل مالأعلى و يزورنه اهل
سرادق القدس و اهل خباء الخفا الذين ما وقعت على وجوههم اعين الذينهم كفروا
بآيات الرحمن... كذلك يجزى الله عباده الذين يذكرونه احسن الجزاء من عنده.^{۲۳}

بگو! ای مردمان: گفتار پروردگار را با خوشترین صدا بخوانید تا ساکنان زمین و آسمان از آن به جذب و طرب آیند. به خدا سوگند! اگر کسی آنچه را که از عرصهٔ بقا آمده ترنم نماید... یزدان مهربان آنرا در عرصهٔ جنان به چنان زیبایی و جمال بیاراید که اهل ملکوت از نور چهره‌اش روشنی یابند، و ساکنان سراپردهٔ قدس و خفا که چشم کافران



آنان را ندیده، به زیارتش پردازند... این چنین پروردگار پاداش آنان را که به ذکرش پردازند به بهترین وجه ادا فرماید.



یا قوم ما انطق عن الهوی بل بما یعلمنی شدید القوی... اتعجبون بان جائکم غلام الله علی هیکل بشر مثلكم ویلقیکم من آیات ربکم ویعلمکم سبل العلم والعرفان ليقربکم الی جمال الله المشعشع المقدس المنیر. كذلك فاذکر للعباد لعل تحدث فی قلوبهم نار الله و حبه...

قل یا قوم تعالوا الی کلمة عدل بیننا و بینکم انکم ان لن تنصروا ربکم الرحمن لن تؤذوه و ان لن تعزوه لن تخذلوه و کونوا منصفاً فی امر ربکم و لا نکون من المعرضین قل انه یعلم غیب السموات والارض و یعلم ما یحک به ایادیکم و یخطر فی قلوبکم و یتکلم به السنکم وان هذا الحق یقین. و یجزی کل نفس بما کسبت فما جزا الظالمین الا فی اصل الحجیم.^{۲۴}

ای مردمان! از هوی سخن نگویم، بلکه به آنچه پروردگار به من آموخته ناطقم... از اینکه بنده یزدان به هیکل انسان بین شما آمده متعجبید؟ کسی که آیات الهی را بر شما می خواند و راه علم و عرفان به شما می آموزد تا به جمال خالق بی مثال تقرّب جوئید؟ این چنین با مردمان سخن گوی، شاید در دلشان آتش عشق برافروزد و پرده های غفلت بسوزد.

بگو! ای مردمان، به این سخن عدل گوش فرا دارید. اگر به یاری پروردگارتان بر نمی خیزید، به آزارش نپردازید. و اگر او را عزیز نمی دارید، به خواریش تن در ندهید. در آئین آفریدگارتان به انصاف بنگرید و رو بر متابید. بگو! او از اسرار زمین و آسمان و آنچه شما می کنید و در دلتان می گذرد یا بر زبانان می آید آگاه است. این حقیقتی است هویدا. هر کس را بنا به کردارش پاداش و جزا دهد. ظالمان را جزائی جز پیوستن به قعر دوزخ نیست.



قل یا قوم تالله ما انطق عن الهوی بل الروح ینطق فی صدري وتلك برهانی ان انتم تنصفون. و یا قوم ان کان هذا جرمی فلست انا اول من اجرم بین یدی الله... خافوا عن الله ولاتدحضوا الحق بافواهمکم ثم انظروا بطرف الانصاف فیما نزل بالحق من



جبروت الله المقتدر المهيمن القيوم. وان تجادلوا بتلك الكلمات تاللة لن يصدق عليكم حكم الايمان...

و يا قوم فارحموا على انفسكم ولا تقاسوا هذا الامر بما عندكم وكونوا من الذين اذا اتلى عليهم من آيات ربهم يهتزنفسهم شوقا للقائه ثم على وجوههم يخرون...

تالله الحق ان الغلام قد وقع في جب البغضا فيا ليت يكون من سيارة ليدلى دلوالنصر لعل يخرج به الغلام وليستضيئ وجوه اهل السموات والارض...

ثم اعلم بان ظهرت فتنة بها انفطرت سموات الوهم واظلمت شمس الابداع و ظهر كذب الذينهم ادعوا في انفسهم بانهم آمنوا بايات الله المهيمن القيوم...

قل تالله قد ارتفعت سحب الفضل وتمطر على الممكنات ماء الحيوان وهذا من فضل ربكم الرحمن ان انتم توقنون. وهل رايت فضلاكبر من ذلك لا فونفس الله المهيمن العزيز المحبوب. وهل احصيت في الابداع رحمة اوسع من ذلك لا فونفسى المنان لو انتم تعلمون.

ومن الناس من سئل عن هذا التبا عن الذين توهم في نفسه بانهم مهتدون. قل يا قوم انه لن يحتاج في اثبات امره بشيئ عما خلق بين السموات والارض وان ما دونه قد خلق بقوله لو انتم في اياته تتفكرون. قل انه دليله نفسه ووجوده سلطانه...

ثم اعلم بان كلما جرى من قلم النصح لم يكن الا من حبي اياك والا ان ربك لغني عن كل من في السموات والارض.^{۲۵}

بگو! ای مردمان: به خدا سوگند از میل و هوئی سخن نگویم. روح الهی در قلبم گویاست. این برهان من است اگر به انصاف بنگرید.

ای قوم! اگر این گناه است، من نخستین گنه‌کار در درگاه آفریدگار نیستم... از خدا بترسید و حقیقت را بدهان خود باطل مسازید. به دیده انصاف به آنچه از ملکوت یزدان مقتدر و مهیمن و قیوم آمده نظر افکنید. اگر با این آیات به مجادله پردازید، به خدا سوگند حکم ایمان هرگز بر شما صادق نیاید...



ای مردم! بر خود رحم آورید و این آئین را با میزان خویش نسنجید. از آنان باشید که چون آیات پروردگارش را بشنوند، روحشان از شوق دیدارش به پرواز و اهتزاز آید و رویشان از بندگی به خاک رسد...

به خدا سوگند! این جوان در چاه کینه‌توزان افتاد. ای کاش گذرنده‌ای می‌آمد، دلو نصر می‌انداخت تا او را برون آرد و چهرهٔ اهل زمین و آسمان را روشنی بخشد.

پس آزمایشی به میان آمد که از آن، آسمانِ وهم و گمان در هم پاشید، آفتاب جهانتاب تاریک گشت، و کذب مدعیانِ ایمان به آیات آفریدگارِ مهیمن و قیوم بر ملا شد.

بگو! به خدا سوگند، ابر فضل مرتفع است و آب زندگی می‌بخشد. این از رحمت پروردگارِ بخشندهٔ شماست، اگر یقین کنید. آیا بخششی از این بزرگتر متصور است؟ نه! سوگند به ذات خالق مهیمن و عزیز و محبوبم. آیا در جهان هستی رحمتی از این وسیع‌تر می‌توان یافت؟ نه! قسم به نفسِ بخشنده و منّام، اگر بدانید.

بعضی از مردمان در بارهٔ این خبر از کسانی پرسند که به گمان خود از راه یافتگانند. بگو! ای قوم، او در اثبات آئینش به چیزی نیازمند نیست. غیرش به حکم او هستی یافته، اگر در آیات الهی تفکر کنید. بگو! دلیل او نفس اوست و نشانهٔ وجودش سلطنت و اقتدارش...

به یقین بدان که آنچه از قلم پند و اندرز جاری شد، تنها از محبت من به توست، والا پروردگار از ساکنان آسمان و زمین بی‌نیاز است.



قل هذا نفس الله قد استوى على العرش. ۲۶

بگو! این نفس خداست که بر کرسی ظهور مستقر گشته.



قد فتح باب السماء و اتى مالک الاسماء فى ظلل من السحاب. ۲۷

در آسمان باز شد و صاحب اسم‌ها در سایهٔ ابرها آمد.





قل تالله ما ظهر فی الابداع شبهی وانا الذی مارأت عیون مثلی واناالمقتدر علی ما اشأ وانا الغفور الرحیم. من انکر امری فقد انکر کل الرسل ومن اعرض عن وجهی فقد اعرض عن وجه الله ویشهد بذلك حقایق الممكنات ثم السن الموجودات ثم هذا اللسان العالم الخبیر..

قل انا وجهنا وجهنا للذی فطر السموات والعرش ولن اطلب ناصرأ الا الله العزیز الحمید. قل یا قوم فاعلموا بان ناصری قلبی ثم حصنی توکلی ثم مونی جمالی وجندی ذکری وحزبی اهل ملاً العالین. قل تالله لما وجدنا الناس عبدة الظنون والاهام من دون الله لذا اشتغلناهم بهم جزاء اعمالهم لعل تنبهن بذلك...

اذا فاحرق الاستار باسمی المختار ولا تلتفت الی...لا تخف من شیئی فتوکل علی اسمی الغفار العزیز الحکیم دع الملک لطالبه ثم اخرج عن سجن الآمال ثم اقع بحبی وانه خیر عن کنوز السموات والارض و عن کل ماکان و ما یکون و ان هذا من امری علیک و نصحی علی المقدسین.^{۲۸}

بگو! به خدا سوگند، شبهم در عالم نیامده و مثلم را چشم‌ها ندیده. من هر چه بخوامم بر انجامش قادرم. من بخشنده و مهربانم. منکر آئینم، منکر همه رسولان است. هر که از من روی برتابد، از خدا روی برتافته. شاهدم هویت همه کائنات و زبان جمیع موجودات و این زبان آگاه است...

بگو! من رویم به خالق زمین و آسمان است. هرگز از کسی یاری نخواهم، مگر پروردگار عزیز و حمید. بگو! ای مردمان، ناصرم قلبم، قلعه حافظم توکلم، لشکرم ذکر خدا، و حزیم ساکنان عالم بالا است.

چون مردمان را پرستنده گمان و اوهام یافتیم، آنها را به جزای اعمالشان مبتلا ساختیم، شاید متنبه شوند. پس پرده‌ها را به اسم مختارم بدر و به تباه کاران نظر میفکن...از هیچ چیز پروا منما، بر اسم غفار و عزیز و کریمم متوکل باش. عالم را به اهلس و اگذار. از زندان آرزو قدم بردار و به عالم قدم گذار. به عشق من قانع باش که از ذخائر زمین و آسمان و آنچه بوده و هست برتر است. این امر من به تو و اندرز من به پاکان است.





یا قوم لا ینفعکم الیوم ما عندکم ضعوالدنیا و زخارفها خذوا ما امرتم به من لدی الله رب العالمین آیاکم ان تمنعکم زخارف الارض عن مطاف المقربین سارعوا الی مرضاة الله ثم انظروا بطرف العدل والانصاف الی من اتی من افق الاقتدار.^{۲۹}

ای مردمان! از آنچه امروز دارید سودی نمی برید. دنیا و زخارفش را بگذارید و آنچه از سوی پروردگار—خالق عالمیان—آمده برگیرید. مبدا زخارف زمین شما را از طوافگاه مقربین باز دارد. به رضای الهی بشتابید و به نظر عدل و انصاف فرستاده ای را که از افق قدرت پروردگار آمده بنگرید.



قل یا عبد فارحم علی نفسک ولا تجادل بآیات الله ولا تکن من المشرکین. قل تالله لو نکشف القناع عن وجه الامر لتقطعوا ابدانکم ولكن سترنا الامر بما قدر فی الالواح من قلم الله المقدر العلیم.^{۳۰}

بگو! ای بنده: بر نفس خود ترحم نما و با آیات الهی مجادله مکن و از مشرکین مباش. بگو! سوگند به خدا اگر پرده اسرار را از آئین پروردگار بردارم، از وحشت و اضطراب و ترس عذاب خود را پاره پاره کنید. از این رو، اسرار را آن طور که در لوحه ها از قلم پروردگار مقدر و آگاه رقم یافته بود پنهان کردیم.



قل انه لن یتحاج باحد وان النصر کله فی قبضته ینصر من یشاء بامر من عنده و انه لهو العزیز المقتدر الحکیم. و انه لو یامر الناس بالنصر هذا من فضله علیهم لیبلیغهم الی ما اراد.^{۳۱}

بگو! او نیازمند به کسی نیست. نصرت تماماً در پنجه قدرت اوست. هر که را بخواهد به حکم خود یاری بخشد. او عزیز و مقتدر و حکیم است. و هرگاه مردمان را به یاری خواند، این از فضل اوست به آنها تا به خواست الهی رسند.



ان یا اهل الارض أحسبتم ان تدخلوا الجنة... من غیر حب هذا الغلام... الالهی فبئس ما ظننتم فی انفسکم.^{۳۲}



ای اهل جهان! آیا گمان دارید که بی محبت این جوان الهی... به جنان راه توانید یافت...؟ پس چه خطاست گمان نفس شما.



يا قوم اتقوا الله ولا تكفروا بايات الله ولا بالذى يفتخر بلقائه سكان السموات والارض... قل يا قوم هذا نفس الله بينكم و سلطانه فيكم اياكم ان لاتجاهدوا بايات الله بعد الذى تنزل بالحق كما تنزل الامطار. وان الامطار يمطر ويسكن ولكن الايات تنزل فى كل حين بحيث لا يأخذها النفاذ.^{۳۳}

ای مردمان! از خدا بترسید و به آیات الهی کفر موزید و کسی را که از دیدارش ساکنان زمین و آسمان مفتخرند انکار نکنید... بگو! ای مردمان، این نفس خدا و سلطان اوست میان شما. مبدا آیات الهی را انکار کنید، آیتی که چون باران فرود آید. باران گهی جاری و گهی ساکن است. اما این آیات را سکون و قراری نیست.



ومن المشركين من قال هذه الآيات ما نزلت على الفطرة تالله الحق ان الفطرة حينئذ قد ظهرت على هيكل خادم و قامت لدى الباب بخضوع و اناب يضحّ و يقول فويل لكم يا معشر المغلّين تالله انى قد خلقت بامر من لدنه.^{۳۴}

گروهی از مشرکین می گویند این آیات بر سنت الهی نازل نشده. به خدا سوگند "سنت" در این آن، با خضوع و انابه، به صورت خادمی در این ساحت ظاهر است. می نالد و می گوید: وای بر شما، ای کینه توزان! به خدا سوگند! من از حکم او هستی یافتم.



قد اخذتهم الغفلة فى ايام الله سوف ينوحون على انفسهم و لا يجدون من مناص.^{۳۵}
آنها را در روز خدا، غفلت فرا گرفت. دیری نباید که بر خود بنالند و پناهی نیابند.





گزیده‌ای از آیات عربی حضرت باب و مضمون آنها به فارسی

حضرت باب

افغیرالله یقدر ان ینزل بمثل تلک الآیات...؟^۱

آیا جز خداوند کسی قادر است آیاتی مانند آن آیات نازل کند...؟

پیامبر جوانِ فارسی زبان، از جرگه تاجران، عربی نیاموخته و به مدرسه نرفته، آیاتی شبیه قرآن و چندین برابر آن در مدت شش سال به قلم آورده است. سرعت نزول آیات بر این پیامبر جوان پارسی زبان، به حدی بود که گاهی در طی دو روز و دو شب کتابی برابر قرآن بر او نازل می‌شد. در عرصه فکر و دانش، آیا معجزه‌ای از این بزرگ‌تر می‌توان تصور نمود؟ برای اینکه به عظمت



گفتار این پیامبر بزرگ پی برید، استادان زبان عرب را آزمایش کنید. از آنها بخواهید که این آیات را با آیات قرآن بسنجند. آیا تفاوتی میان آنها خواهند یافت؟ این آزمایش در ضمیمه ۱ به تفصیل مورد مطالعه قرار گرفته. اگر با زبان عربی آشنائی ندارید، ترجمه این آثار را که در این فصل آمده با ترجمه آیات قرآن به فارسی بسنجید تا به منشأ واحد آنها پی برید.

چند نمونه از آیات حضرت باب و مضمون آنها به فارسی

لَمَّا اتَى اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ نَبِيَهُ قَدْ قَضَىٰ فِي عِلْمِهِ بَانَ يَخْتَمُ النَّبُوَّةَ يَوْمئِذٍ بَلَىٰ إِنَّهُ جَاءَ بِالْحَقِّ
واقضی الله امره کیف شاء.

وَأَنَا كُنَّا يَوْمئِذٍ فِي أَيَّامِ اللَّهِ ظَاهِرُونَ تِلْكَ أَيَّامٌ مَا اشْرَقَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهَا بِمِثْلِهَا مِنْ قَبْلِ
وتلك ایام تنتظرها الامم من قبل یومئذ فکیف انتم راقدون فتلك ایام اظهر الله شمس
الحقیقة فیها فکیف انتم صامتون فتلك ایام انتظرتموها من قبل وتلك ایام العدل ان
اشکروا الله یا ایها المؤمنون فلا یحجبکم عمل الذین کفروا انهم وکلوا علی
اجسادکم وما جعل الله علیهم من لطان علی انفسکم وارواحکم وافئدتکم واتقوا الله
لعلکم تفلحون.

أَتَمَّا خَلَقَ اللَّهُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ فَاتَّكَمُ أَنْتُمْ مَا خَلَقْتُمْ لِشَيْءٍ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْجِبْكُمْ الصُّورُ
والالباس واشکروا الله لعلکم ترحمون تلك حیوة فانیه ویقضی عنکم لذائذها
وسترجعن الی الله وانتم عمّا قلیل تندمون وانتم عمّا قلیل تستنبهون ولسوف انتم بین
یدی الله تحضرون وستسئلون عمّا کنتم تعملون.

قل کیف تکفرون بآیات العدل جهرة وانتم کتاب الله من قبل تقرئون وکیف تحمدون
بلقاء ربکم یومئذ وانتم واعدتم به من قبل وانکم انتم یومئذ لا تتذکرون فقد حجتکم
الصُّور عن رضاء ربکم واتبعتم اهواء انفسکم...



كَذَلِكَ نَبَأُ الَّذِينَ تَرَىٰ فِيهِمْ خَيْرًا يَوْمَئِذٍ وَكَذَلِكَ عَلَّمَهُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ... فَتِلْكَ آيَاتُ بَيْنَاتٍ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَهَدًىً لِّلْعَالَمِينَ مَن آمَنَ بِهَا فَلَهُ نُورٌ وَمَن أَعْرَضَ وَكَفَرَ فَلَهُ نَارٌ مِّن رَّجْزِ الْيَمِّ.^۲

زمانی که پروردگار، رسولش محمد را فرستاد، همان روز در علم الهی، عصر نبوت پایان یافت. بلی، آن وعده اکنون مجری شده و علم و امر خدا بنا به تقدیراتش تحقق یافته.

به یقین این روز خداست. این ایامی است که آفتاب شبهش را ندیده و بر مثلش نتابیده. این روزهایی است که امت‌های پیشین در انتظار دیدارش بوده‌اند. چگونه در خوابید؟ این ایامی است که آفتاب حقیقت در آن طالع شده. چرا ساکت و صامتید؟ این روزهایی است که با کمال اشتیاق طالب طلوعش بوده‌اید. این ایام ظهور عدل الهی است. ای مؤمنین به خدا سپاس آورید.

ای مؤمنین! نگذارید رفتار کفار شما را از حقیقت باز دارد. این مردمان تنها بر جسم شما دست دارند. خداوند اجازه دست‌یابی به روح شما و نفس شما و قلب شما را به آنها نداده. تقوی پیشه کنید تا رستگار شوید.

پروردگار هر چیزی را بخاطر شما آفریده، و تنها شما را بخاطر شما—نه بخاطر چیز دیگر—هستی بخشیده. پس به تقوی روی آورید تا آداب و رسوم ظاهری شما را از شناسائیش باز ندارد. به او سپاس آورید تا مورد رحمتش باشید. این زندگی ناپایدار و لذائذ بی اعتبارش به اتمام آید. دیری نباید که با پشیمانی به خالقتان روی آرید و از خواب برخاسته خود را در محضر الهی یابید تا اعمالتان را توجیه کنید.

بگو! چگونه گفتار پیمبران پیشین را می‌خوانید و این آیات را که از آسمان عدل پروردگار آمده انکار می‌کنید؟ چگونه مژده دیدن خدا را که وعده کتاب آسمانی است نادیده می‌گیرید، و متذکر نمی‌شوید؟ توجه به امور ظاهری و پیروی از نفس و هوای شما را از رضای خدا باز داشته...

پس ندای یزدان را به نیکان رسان و راه راست را به آنان بنما. شاید بفهمند و بیابند... این آیات روشن، نشانه رحمت پروردگار توست و راه هدایت مردم



جهان. هر که به آنها ایمان آرد در نور است و هر که منکر شود در نار و حسرت آتشبار.

در وصف "مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ"

حضرت باب در برابر حضرت بهاء الله چنان خود را محو و فنا نمودند که جز آن پرتویزدان چیزی در خود نیافتند. این آیات در وصف آن موعود است که در آثار حضرت باب "مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ" (یعنی "کسی که خداوند او را ظاهر می‌سازد") لقب یافته‌اند.

قُلْ كُلٌّ مِّنْ أَوَّلِ النَّدَىٰ لَا أَوَّلَ لَهُ إِلَىٰ آخِرِ النَّدَىٰ لَا آخِرَ لَهُ بَمَنْ يُّظْهِرُهُ اللهُ يَسْجُدُونَ...
واجعل اللهم تلك الشجرة كلها له ليظهرن منها ثمرات ما قد خلق الله فيها لمن قد اراد الله ان يظهر به ما اراد فانني انا وعزتك ما اردت ان يكون على تلك الشجرة من غصن ولا ورق ولا ثمر لن يسجد له يوم ظهوره... وان شهدت يا الهى على من غصن او ورق او ثمر لم يسجد له يوم ظهوره فاقطعه...

فان مثله جل ذكره كمثل الشمس لو يقابلنه الى ما لا نهاية مرايا كلهن ليستعكسن من تجلى الشمس فى حدهم وان لم يقابلها من احد فيطلع الشمس ويغرب والحجاب للمرايا.

وانى ما قصرت عن نصحي ذلك الخلق وتدبيرى لاقبالهم الى الله ربهم وايمانهم بالله بارئهم وان يؤمنن به يوم ظهوره كل ما على الارض فاذا يسر كينونتى حيث كل قد بلغوا الى ذروة وجودهم ووصلوا الى طلعة محبوبهم... والى يحزن فؤادى وانى قد رببت كل شىء لذلك فكيف يحتجب احد...

وان بهاء من يظهره الله فوق كل بهاء وان جلاله فوق كل جلال وان جماله فوق كل جمال وان عظمته فوق كل عظمة وان نوره فوق كل نور وان رحمته فوق كل رحمة وان كماله فوق كل كمال وان عزته فوق كل عزة وان اسمائه فوق كل اسماء وان رضائه فوق كل رضاء وان علوه فوق كل علو وان ظهوره فوق كل ظهور وان بطونه فوق كل



بطون وانّ علائنه فوق كلّ علاء وانّ منّه فوق كلّ منّ وانّ قوّته فوق كلّ قوّة وانّ سلطنته فوق كلّ سلطنة وانّ ملكه فوق كلّ ملك وانّ علمه نافذ في كلّ شيء وانّ قدرته مستطيلة على كلّ شيء^۳.

بگو! از ابتدائی که آنرا ابتدائی، تا انتهائی که آنرا انتهائی نیست، جمیع عالمیان "من ینظره الله" را ساجد و عابندند.

ای پروردگارا! این درخت* را باو اهدا نما تا میوه‌هایی که در آن به‌ودیعۀ نهاده‌ای به‌اراده‌اش به‌ظهور آید. به‌عزت تو سوگند! آرزومندم که این درخت را شاخه و برگ و ثمری نباشد، مگر در روز ظهورش او را ساجد شود... اگر وجودم جز این یافتی، جدایش کن، زیرا از من نیست.

بگو! مثل او—بزرگ باد ذکرش—مثل آفتاب است. اگر آئینه‌های بی‌شمار در برابرش گذارند، هر یک بنا به‌استعداد، جلالش را بنماید. و اگر هم آئینه‌ای نگذارند، در ظهور و بروزش وقفه‌ای نیفتد. تنها آئینه‌ها از پرتو جمالش بازمانند.

من از نصیحت به‌مردمان و هدایت آنان به‌یزدان، پروردگار و خالقشان، قصور نورزیدم. اگر روز ظهورش جمیع ساکنان زمین باو روی آرند، روحم به‌شادی و طرب آید. زیرا در آن حال همه به‌کمال خود فائزند و به‌جمال معبود وصل. والّا غم بر وجودم غالب شود. هر چیزی را بخاطر این مقصد بزرگ پروردم. پس چگونه نفسی از ادراک ظهورش بازماند؟

جلوه من ینظره الله ما فوق هر جلوه‌ای است. جلالش برتر از هر جلالی است و جمالش برتر از هر جمالی. عظمتش فوق هر عظمتی است و نورش فوق هر نوری. رحمتش فوق هر رحمتی است و کمالش فوق هر کمالی. عزتش فوق هر عزتی است و نامش فوق هر نامی. رضایش فوق هر رضائی است و علو مقامش فوق هر علوی. ظهورش فوق هر ظهوری است و پنهانش فوق هر پنهانی. بلندیش فوق هر بلندی است و فضلش فوق هر فضلی. نیرویش فوق هر نیروئی است و سلطنتش فوق هر سلطنتی. حکومتش فوق هر حکومتی است و علمش نافذ در جمیع اشیاء و قدرتش غالب بر آنها.

* این درخت: اشاره به‌حضرت باب. این دو پیامبر، هرگز یکدیگر را ندیدند.



قل انّ من يظهره الله حجاب الله الاوّل انتم من وراء ذلك الحجاب غير الله لا تدركون ومن دون ذلك الحجاب كلّ ما يظهر من عند الله تدركون والله غيب ممتنع متعالی محبوب.۴

بگو! "من يظهره الله" نخستین پرده خداست. فوق این پرده جز خدا نیاید، زیر این پرده همه چیز آفریده‌های خدا—پروردگار پنهان، ممتنع، متعالی، و محبوب—است.

چند نمونه دیگر از آیات حضرت باب و مضمون آنها به فارسی

قل انّ احدًا من اهل ذلك الدّین لیغلب علی من فی السّموات والارض وما بینهما باذن الله اذ انه لحقّ لا ریب فیہ فلا تخافنّ ولا انتم تحزنون.

قل انّ الله ضمن علی نفسه بما نزل فی الكتاب بان یغلبنّ احدًا من اصحاب الحقّ علی مائة نفس من دونهم ومائة منهم علی الف من دونهم والف منهم علی كلّ من علی الارض کلّها یخلق الله ما یشاء بامرہ انه کان علی كلّ شیئی قدیرا.

قل انّ قوّة الله فی قلوب الدّین وحدّ الله وقالوا انه لا اله الا هو ومن یشرك بالله فانه هو میت فی قلبه فلا ترونهم احياء علی الارض فانهم اموات.

وسینصر الله جنود الحقّ و یطهر الله الارض کلّها الاّ یکن فی علم الله من احد الاّ وانه لیؤمن بالله ولا یدعو الها من دونه...قل انّ الله لحقّ ظاهر فوق عبادہ وهو المهیمن القیوم...

شهد الله انه لا اله الاّ هو له ملک السّموات والارض وما بینهما لن یدرکه من شیء ولا یعرفه ولا یوحده من شیء فلا یوجدہ لم یکن له من مثل ولا شبه ولا من کفو ولا عدلٍ فلنکبروا الله ولتعظموه ولتقدّسوه ولتوحّده ولتعزّزه ولتعظموه تعظیمًا عظیمًا ذلك ما یدخلنکم فی الجنّة ان انتم بآیات الله توقنون.۵



بگو! هریک از پیروان این آئین، به‌اجازه یزدان، قادر به‌غلبه بر ساکنان زمین و آسمان است. بی‌شک این ندا از خداست. پس بیم از که و حزن از چه؟

بگو! بنا به‌تقدیرات الهی که در کتابش ثبت شده، یک نفر از اصحابش را بر صد نفس دیگر، و صد نفر را بر هزار، و هزار نفر را بر ساکنین زمین غالب فرماید. آنچه پروردگار اراده کند به‌ظهور آرد. او بر هر چیزی قادر است.

قدرت الهی در قلب موحدین است: آنان که خدائی جز خدا نشناسند. هر که شرک ورزد، دل مرده است و از حیات بی‌بهره.

روزی فرا رسد که پروردگار لشگریان راستی را چنان چیره نماید و زمین را چنان از ناپاکان به‌پیراید که احدی از مشرکین نماند... بگو! حقیقت از آفریدگار است که بر عبادش ظاهر و غالب است. اوست مهیمن و قیوم...

به‌شهادت خدا، خدائی جز او نیست. مالک ملکوت زمین و آسمان است. هرگز چیزی او را درک نتواند و به‌درگاه یگانگی و هستی و شناسائیش راه نیابد. او را شبه و مثلی نبوده و نیست. پس خدا را درود فرستید و بزرگ دارید. به‌پاکی و وحدت و عزت و عظمتش با کمال عجز و فنا و با زبانی گویا، شهادت دهید. این اقرار و ایمان، شما را به‌عرصهٔ جنان رساند. ای کاش به‌آیات یزدان اطمینان داشتید.

قل انه لمهدی موعود فی ام الكتاب.^۶

بگو! او مهدی موعود است که وعده ظهورش در مادر کتاب‌ها [قرآن] آمده.

يشهد كل ذيعقل ان مثل تلك الايات ما نزل الا من الله العزيز الحكيم.^۷

هر انسان خردمندی شهادت می‌دهد که چنان آیت‌های نازل نمی‌شود مگر از پروردگار قادر و حکیم.

اَنتَی انا الله لا اله الا انا وانّ ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاعبدون قد خلقتک ورزقتک وامتک واحییتک وبعثتک وجعلتک مظهر نفسی لتتلون من عندی آیاتی ولتدعون کلّ من خلقته الی دینی هذا صراط عزّ منیع وخلقتم کلّ شیء لک وجعلتک من لدنّا سلطاناً علی العالمین...



قد خلقتك بك ثم كلّ شيء بقولك امرًا من لدنا انا كنا قادرين وجعلتك الاول والاخر والظاهر والباطن انا كنا عالمين.

وما بعث على دين الا اياك وما نزل من كتاب الا عليك وما يعث على دين الا اياك وما ينزل من كتاب الا عليك ذلك تقدير المهيمن المحبوب.^۸

من خدایم، خدائی جز من نیست. غیر من همه آفریده منند. بگو ای بندگانم! مرا پرستش کنید. من تو [حضرت باب] را آفریدم، رزق بخشیدم، حفظ نمودم، به دوستی پذیرفتم، برگزیدم، و طلوع‌گاه نفسم نمودم تا آیاتم را بخوانی و بندگانم را به آئینم—به این راه پر شکوه و منیع—دعوت کنی. هر چیزی را بخاطر تو آفریدم و تو را به اراده تو بر جمیع مردم عالم حاکم نموده‌ام...

تو را به تو آفریدم. سپس همه چیز را به اراده تو به عرصه وجود آوردم. این چنین امر مقدر شد. ما قادر و توانائیم. تو را اول و آخر و ظاهر و باطن قرار دادیم. ما از همه چیز آگاهیم.

جز تو کسی رسالت نیافته و جز به تو کتابی نیامده* این تقدیر خالق مهیمن و محبوب است.

مضمون فارسی چند نمونه دیگر از آثار حضرت باب

آنان که به خدا و آیاتش ایمان آورده‌اند، پیروان حقیقتند که در باغهای شادی ساکن شوند. اما آنان که آیات یزدان را منکرند، جایشان تا ابد در آتش است.^۹ به حقیقت، من نخستین کسی هستم که در برابر پروردگار سر بندگی فرود آورم و باو بگروم.^{۱۰}

از خداوند که پروردگار شماست پروا کنید، و روز و شب به یادش باشید. و سوسه مردم بی ایمان را دنبال مکنید، مبادا گرفتار توهمات گردید.^{۱۱}

* اشاره به وحدت پیامبران.



درود خدا بر کسانی باد که به یاری یزدان، راه راستی را یافته‌اند. بخاطر خدا بکوشید و در راه تقوی گام بردارید. هرگاه با منکرین روبرو می‌شوید، به پروردگار خویش توکل کنید و بگوئید: خداوند مرا در این جهان و جهان جاودان کافی است.^{۱۲}

هر که را بخواهیم به گلستان‌های پاک و بلند پایه بهشت خود می‌پذیریم... ما به حقیقت حاکمِ قادریم.^{۱۳}

گفتار ما، به حقیقت، دلیل قاطع برای همه مخلوقات است. جمیع مردم عالم در برابر ظهور این آیات عاجزند. تمام حقایق کتابهای آسمانی گذشته و آینده را شاملند، همان طوری که تو [حضرت باب] گنجینه جمیع دلائل و نشانه‌های من [خدا] در این روز هستی.^{۱۴}

بی‌شک خدای شما منم، خدایی جز من نیست، و همه آفریده‌ها منند. بگو! پس مرا پرستش کنید، ای بندگان من.^{۱۵}

مرگِ راستین، از خود نیست شدن است، و در هنگام ظهورش باو پیوستن.^{۱۶} بگو! یکی از پیروان این آئین تواناست که به اراده خدا، بر جمیع ساکنان زمین و آسمان غالب شود.^{۱۷}

اگر به محمد ایمان دارید، این کتاب هم شبیه کتاب اوست. اگر ایمان نیاورید، ایمان شما به او بی پایه است.^{۱۸}

نامه‌ای خطاب به یکی از

علمای کوفه

ترجمه به مضمون

جمیع علمای کوفه، مثل تو مورد مؤاخذه پروردگار قرار خواهند گرفت و از آنها این سؤال پرسیده خواهد شد: آیا عجیب نیست که پیامبری نزد شما با کتاب آید و شما خود را در برابرش عاجز یابید، و آئین پروردگار را که برای شما آورده



نپذیرید و در انکار خود اصرار ورزید؟ پس سهم تو آتش است، آتشی که برای منکرین آن سرزمین معین شده. زیرا تو پیشوای آنها هستی. ایکاش از آنهایی باشی که پند می‌پذیرند.

اگر حکم یزدان را از دل و جان می‌پذیرفتی، ساکنان آن شهر همه از تو پیروی می‌کردند و آنها نیز وارد بهشت برین می‌شدند—تا ابد راضی به رضای خدا. تو در آن روز [روز داوری] آرزو خواهی کرد که پروردگار هرگز تو را نیافریده بود.

تو خویش را یکی از علمای اسلام می‌شمری و قصدت نجات مؤمنین است. اما تو سبب شدی که پیروانت به آتش سقوط کنند. زیرا وقتی که آیات الهی برای تو ارسال شد، از آنها روی برتافتی و با اینحال خود را از اهل تقوی می‌شمری... پروردگار در غایت عظمت و جلال، مافوق آفریده‌های خود می‌درخشد و به نیروی فرمانش بر همه ساکنان آسمان و زمین غالب است.

تو خویش را بنده خدا می‌دانی. اما هنگامی که خداوند خود را بر تو ظاهر نمود—و تو به دیدنش کامیاب شدی—او را نشناختی، اگر چه خداوند تو را برای تشریف به آستان او آفریده است. ما به تو توصیه می‌کنیم که خود و جمیع ساکنین آن سرزمین را از آتش نجات دهی تا وارد ملکوت بی‌مثل و بلندپایه پروردگار شوی. وگرنه روزی فرا رسد که وارد آتش گردی—زمانی که یار و یاور از نزد خدا نخواهی داشت... ما از اعمال نیک تو آگاهیم، اما آنها به تویاری نخواهند نمود، زیرا هدف و غایت این اعمال شناسایی پروردگار و ایمان کامل به گفتار اوست.^{۱۹}

نمونه‌ای از کتاب بیان

در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را فرموده الا به آیات که اعظم بیّنات^{۲۰} است... و خداوند عالم کلمات قرآنی را به شأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض^{۲۱} جمع شویم و بخواهند آیه‌ای در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی‌توانند و کل

^{۲۰} بیّنه: دلیل و برهان. ما علی الارض: جمیع مردم جهان.



عاجز می‌شوند... خداوند عالم به نقطهٔ بیان* آیات و بیانات خود را عطا فرموده و او را حجت ممتعه بر کل شیئی قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه‌ای به‌مثل آیاتی که خداوند از آسمان او جاری فرموده ایتیان* نمایند. و هر ذی‌روحي که تصوّر کند به‌یقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده... قسم به‌ذات مقدّس خود که هیچ جتّی از برای این خلق، اعلیٰ از ظهور من و آیات من نیست... صاحب این آیات حقّ است من عندالله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده بر او به‌مثل آنکه بر رسول خدا ص نازل فرموده، چنانچه حال به‌مثل این آیات به‌قدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است، به‌غیر صحف^{۲۰} و مناجات او و صور علمیه و حکمیّه او. در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد، یا به‌اسرع، طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید.^{۲۰}



* نقطهٔ بیان: اشاره به حضرت باب.

* ایتیان: آوردن.

* صحف: کتابها.

۲۰

تفکر و تعقل در سخن یزدان و نقش انسان در این جهان

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.
سوره رعد، آیه ۴
در آن [آیات] برای عاقلان نشانه‌هایی است.

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.
سوره یونس، آیه ۲۴
این چنین نشانه‌های پروردگار را برای مردم متفکر توضیح می‌دهیم.

باید هر نفسی امروز در آنچه ظاهر شده تفکر کند و به عقل و درایت خود تفحص نماید.^۱
حضرت بهاءالله

چشم بگشایید و به دیدۀ بصیرت نظر نمائید و تفکر کنید، شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمانید.^۲
حضرت بهاءالله

سخن یزدان چون مهر فروزان یکتا و بی‌همتا است

برای اینکه سخن یزدان و ویژه‌گی‌های آنرا به چشم جان به بینید و بشناسید، گزیده‌ها و نمونه‌هایی که از گفتارش در این کتاب آمده، چندین بار بخوانید.



هر بار که آنها را از نظر می‌گذرانید، درخشش عظمت و قدرت یزدان را در گفتارش بیشتر خواهید یافت.

به نوشته‌های جمیع نویسندگان جهان نظر اندازید و به بینید که آیا سخن هیچ یک از آنان با سخن یزدان قابل قیاس است؟ ویژه‌گی‌های گفتار پروردگار در آثار فرستادگانش چون آفتاب تابنده و آشکار است. اگر در میان سخن سرایان جهان حتی یک نفر را یافتید که مانند دو پیامبر عصر ما بدین گونه، با این درجه از ابهت و اطمینان، بدون لحظه‌ای تأمل سخن گفته، دعوت فرستاده‌ای را که شکوه و فرّ خداست (بهاء الله) نادیده گیرید. اگر یک نفر را یافتید که ما را بندگان خود خوانده، و گفتارش را تماماً واژه به واژه به خدا نسبت داده، پیام پروردگار را از زبان دو فرستاده‌اش که آئینه تمام‌نمای شکوه و بخشش و درخشش یزدانند، ناشنیده انگارید. به یقین چنین گوینده‌ای را هرگز نخواهید یافت. زیرا خداوند گفتارش را چون آفتاب درخشان و تابان، یکتا و بی‌همتا می‌شمرد. آیا هیچ نوری با نور آفتاب قابل قیاس است؟

خدا شناسی و خود شناسی

شایسته است نظری مختصر به انسان اندازیم. هر چه بیشتر خود را بشناسیم، خدا و فرستادگانش را آسانتر خواهیم شناخت.

در گفتار پروردگار، این پرسش بارها به میان آمده: چرا در آغاز ظهور پیام‌آوران یزدان، مردمان به نظر بی‌اعتنائی به پیامشان می‌نگرند؟ تنها با انسان شناسی، می‌توان به این پرسش پاسخ داد. رمز بزرگ خودشناسی آگاهی از حلقه‌های سست و شکننده در شخصیت انسان است. اگر انسان خود را خوب بشناسد، خدا شناسی را سهل و آسان یابد. بی‌سبب نیست که پیامبران گفته‌اند که "هر کس خود را بشناسد، به یقین خدا را شناخته است."



از جمله بخشش‌های یزدان به انسان، آزادی و اختیار است. این ارمغان به انسان امکان می‌دهد که نقص را بر کمال و بدی را بر نیکی ترجیح دهد. رفتار ما، چه نیک چه بد، همه از این فضیلت سرچشمه می‌گیرند. انسانیت بدون اختیار ممکن نیست.

کمبود اعمال نیک

انتظار خالق ما از ما این است که در نهایت پاکی و محبت و صلح و صفا در این دنیا بسر بریم. از ارتکاب گناه امتناع ورزیم و در اظهار محبت و خدمت به نوع بشر رقیب یکدیگر شویم. بسیاری از مردمان گناه را تنها به ارتکاب رفتار ناپسند اختصاص می‌دهند، و حال آنکه در نظر یزدان، گناه بر دو نوع است. یکی اعمالی است ناپسند و ناروا که از ما سر می‌زند، و دیگر اعمالی است شایسته و روا که از ما سر نمی‌زند. ارتکاب خطاها و گناه‌های نوع دوم (کمبود اعمال نیک) هزار بار و بیشتر آسان‌تر و معمول‌تر از نوع اول است. مثلاً در نظر مردمان، ارتکاب دزدی به مراتب زشت‌تر از بی‌اعتنائی به نیازمندان است. به همین سبب کمبود اعمال نیک به مراتب شایع‌تر از ارتکاب اعمال ناشایسته و نارواست.

مشکل بزرگ انسان و جهان، تنها ارتکاب خطا و گناه نیست. مشکل بزرگ، اعمال نیکی است که هرگز به منصفه ظهور نمی‌رسد. کمبود اعمال نیک در سرنوشت جهان بیش از آن است که به تصور آید. یک نمونه این رفتار در عصر ما، عدم میل مردمان به کسب دانش است.

عدم توجه به اعمال نیک، خاصه قصور در کسب دانش، یکی از مهمترین و گاهی خطرناک‌ترین حلقه‌های سست در شخصیت انسان است. چه بسا مردمانی که در کسب دانش گامی بر نمی‌دارند، رفتار خیری از آنها سر



نمی‌زند، و کمترین نقشی در بهبود مشکلات جهان ندارند، با اینحال از خود کاملاً شاد و راضیند. پیامد این قصور و این حلقه سست در شخصیت انسان و سرنوشت جهان، بیش از آن است که به‌تصور آید.

لذت حال، نه عزت مآل

در نتایج و ثمر باید نظر کرد، نه در حال حاضر، مانند هر بی‌بصر.^۳ حضرت بهاء‌الله

حلقه سست دیگری که از فضیلت اختیار و آزادی سرچشمه می‌گیرد این است که بدون ایمان به یزدان و جهان جاودان، لذت حال برای انسان بمراتب آسان‌تر و جالب‌تر از امید به راحت و عزت مآل است. مثلاً بنابر تمایلات نفس لذت جو و نزدیک‌نگر، تماشای یک فیلم پر ماجرا یا گردش بر لب دریا و باغ‌های با صفا بمراتب جالب‌تر و آسان‌تر از خواندن کتابی است مفید و دانش‌افزا. بی‌اعتنائی به سلامت جسم از همین دو حلقه سست در تمایلات "نفس نزدیک‌نگر" در انسان سرچشمه می‌گیرد. با اینکه مردمان می‌دانند که بخاطر غفلت در ورزش و صرف غذاهای بیماری‌زا و یا اعتیاد به سیگار، گرفتار انواع بیماری‌های دردناک و خطرناک خواهند شد، با این حال بسیاری از آنها از ارتکاب این دو خطا، یعنی احتراز از ورزش و صرف غذاهای لذیذ و بیماری‌زا، چندان بیم و هراسی ندارند. از این گذشته، با اینکه علم تغذیه به سرعت در گسترش است، چه کمیابند کسانی که از این دانش بهره‌ای برند.

نادیده گرفتن دعوت پیامبران یزدان، خاصه در آغاز ظهورشان، نیز از همین ویژه‌گی‌ها و تمایلات نفس نزدیک‌نگر و حلقه‌های سست در شخصیت انسان سرچشمه می‌گیرد. چه بسا دعوت‌شده‌گانی که از پذیرش شرکت در بزمی جاودانی امتناع می‌ورزند، به این گمان که خالق جهان در آفرینش آنان



هدف و مقصودی نداشته و زندگی انسان تنها منحصر به این سرای ناپایدار است. مثلاً اگر به خواندن کتابی مرتبط به سرنوشت جاودانی خود دعوت شوند، تنها به بهانه کمبود وقت، از پذیرش این وظیفه و مسئولیت بزرگ، خود را معاف می‌شمزند. بدون تفکر و تأمل، تنها با ذکر دو واژه (فرصت ندارم!) آینده جاودانی خود را بدست فنا می‌سپزند و تا پایانی که بی‌پایان است از برترین بخشش یزدان به انسان، یعنی شرکت در بزم جاودان، بی‌بهره می‌مانند.

قدرت نفس نزدیک‌نگر و خودخواه در زندگانی انسان و سرنوشت جهان بیش از آن است که به‌تصور آید. این نفس با سوء استفاده از فضیلت اختیار چنان بر روح انسان حکمفرماست که از انسانی شیطان و از انسانی دیگر فرشته می‌سازد. بنابر مثالی که درباره خواندن کتاب ذکر شد، فضیلت اختیار به نفس نزدیک‌نگر ما اجازه می‌دهد که:

- عدم شرکت در وظیفه‌ی لازمی مانند کسب دانش را گناه یا خطا نشمریم.

- لذت و راحت حال را از تفکر و تأمل درباره مال لازم‌تر و برتر شمریم.

مایه برتری ما بر جانوران، در دو فضیلت خرد و اختیار است. اگر ما از این دو فضیلت بهره‌ای نداشته‌ایم، مسئولیت معنا و مفهومی نداشت. بنابر نقشه آفرینش انسان، خداوند راه را بما می‌نماید، و ما را به حال خود می‌گذارد تا با کمال آزادی به‌سویش بشتابیم، و یا نظر به سوی دیگر نماییم. بخاطر همین آزادی است که گروهی از مردمان حتی وجود خدا را منکرند. فضیلت اختیار در نزد پروردگار بسیار عزیز و گرامی است، به‌حدی که در انتشار پیامش فشار و اجبار و اصرار را به‌هیچ وجه جایز نمی‌شمرد.



خالق ما در این گفتار بما می آموزد که تا گوش شنوا نیافته ایم، جایز نیست که لب بگشائیم. در انتشار پیام خدا، اختیارِ گفتگو با شنونده است، نه با گوینده:

حکمای عباد^۴ آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند، چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر نبخشد.^۴
حضرت بهاء الله

فضیلت آزادی و اختیار را بیش از این نمی توان گرامی داشت. حتی لب گشودن در برابر مردم بی علاقه جایز نیست. آیا از این بیشتر می توان آزادی انسان را در انتخاب سرنوشت خود تأکید نمود؟

رمز بزرگ خدا شناسی در خود شناسی است. اگر از بخشش های بزرگ یزدان به انسان آگاه شویم، از شادی و شوق به پرواز آئیم و چون فرشتگان شویم. در آن صورت ارمغان اختیار را تنها برای تکامل خود و دیگران بکار بریم. در آن حال نظرگاه ما از دایره کوچک "من" به همه آفریده های یزدان، و از "الآن" به ابدیت گسترش خواهد یافت. فرستادگان یزدان هرگز مقصودی جز گسترش این دو دایره و برداشتن مرزهای خودبینی و کوتاه نظری از روح انسان نداشته و ندارند. اگر این دو دایره گسترش یابد و این مرزها از میان برود، نوع انسان به حد کمال رسد و جهان زیبایی بهشت برین یابد.

از ماست که بر ماست

بنابر آمار، بیشتر مردمان به وجود خدا ایمان دارند. این مؤمنان لازم است درباره این پرسش بیاندیشند و به آن پاسخ گویند: آیا ممکن است که خدای مهربان بندگانش را بدون راهنما گذارد؟ آیا پدر و مادری که از فضیلت عدالت و محبت بهره مند باشند، ممکن است که از راهنمایی فرزندان شان غفلت

^۴ حکمای عباد: بندگانی که از عقل و خرد بهره دارند.



ورزند و آنها را به حال خود گذارند؟ اگر چنین چیزی از انسان عادل و عاقل و عاشق ممکن نیست، چگونه از خالق جهان ممکن است؟ پس راه شادمانی و کسب عزت جاودانی در این است که نقشه یزدان را برای سعادت انسان و بنای صلح و صفا در جهان بپذیریم، و سرنوشت جاودانی خود را به حلقه های سست در سیرت انسان و تمایلات و هوس های نفس نزدیک بین و توانا که در همه ما حکمفرماست نسپریم:

- لذت حال را از عزت مآل برتر نشمریم.
- قصور در کسب دانش و دانائی را گناهی بزرگ شمریم، زیرا دانش و دانائی نور زندگانی ماست. چگونه ممکن است در تاریکی راه را یافت و احساس خوشی و امنیّت و آسایش نمود؟

پس بجای اینکه خدا را مقصر شمریم، شایسته است بگوئیم: "از ماست که بر ماست" نه از خالق جهان که انسان را بخاطر عشق آفریده، ما را آئینه کمال و جمال خود ساخته و به زیور خرد و اختیار آراسته، تا هر یک از ما در پرتو نور خرد، به کمال آزادی و اختیار، نه به اجبار و اظهار قدرت و اقتدار، فرستادگانش را بشناسیم و بپذیریم و در عشق به خدا و خود و همه بندگان خدا همداستان شویم.

نقش خدا راهنمایی و اظهار عشق و دعوت است، نقش ما اجابت و پذیرش عشق و دعوت خدا:

ای بندگان!... این راه در میان راهها مانند آفتاب جهانتاب است در میان ستارگان...
این است سخن یکتا خداوند بی مانند.^۵ حضرت بهاء الله

ای دوستان یزدان! آواز یکتا خداوند بی نیاز را به گوش جان بشنوید، تا شما را از بند گرفتاری ها و تیرگی تاریکی ها آزاد فرماید و به روشنائی پاینده رساند.^۶ حضرت بهاء الله



ای بندگان! اگر دردِ دوست دارید، درمان پدیدار. اگر دارای دیدهٔ بیننده‌اید، گُلِ روی یار در بازار نمودار. آتش دانائی بر افروزید و از نادان بگریزید. این است گفتار پروردگار جهان.^۷
حضرت بهاء الله

بی نیاز به آواز بلند می فرماید: جهان خوشی آمده، غمگین مباشید. راز پنهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری، از جهان و آنچه دروست بگذری و به کوی یزدان شتابی.^۸
حضرت بهاء الله



بخش هفتم



آغاز عصر بی دینی

در آن زمان مردم دنیا سرگرم عیش و نوش خواهند بود. درست همانطور که در زمان نوح، پیش از آمدن طوفان بودند. در آن زمان بسیاری از مردمان ایمانشان را از دست می‌دهند.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه‌های ۳۸-۳۷)

ای مردم! به‌زودی زمانی خواهد رسید که ساغر آب حیات جاودانی، یعنی اسلام، واژگون شود و دیگر چیزی از آن باقی نماند!

امیر مؤمنان

وجه عالم به‌لامذهبی متوجه^۱ حضرت بهاء‌الله



بدبینی به دین و ایمان

بخاطر رویدادهای عصر ما، خاصه رفتار ناشایسته گروهی از مسلمانان بی وجدان و ماجراجو، بسیاری از ایرانیان و اقوام دیگر جهان به دین و ایمان، خاصه به اسلام و حتی به زبان عربی بدبین شده‌اند. آنها گناه را از دین می‌دانند، نه از مردمان ظالم و خودبین.

دوری مردمان از خدا و وضع اسفبار آنان منحصر به مسلمانان نیست. همه کتاب‌های آسمانی، سقوط وجدانی پیروان خود را در عصر ما پیش‌بینی نموده‌اند. این پیش‌بینی‌ها خود نشانه‌ای از آگاهی گوینده آنهاست. آیا از این روشنتر می‌توان سقوط مسلمانان و دوری آنان را از قرآن پیش‌بینی نمود:

یا رَبِّ اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا. سوره فرقان، آیه ۳۰

ترجمه ۱: ای پروردگارا! قوم من [مسلمین] از این قرآن دوری جسته‌اند!

ترجمه ۲: ای پروردگارا! به یقین قوم من، این قرآن را ترک گفته‌اند!



حضرت امیر نیز در نهج البلاغه خبر قرآن را تأیید و تأکید فرموده اند:

زمین و زمان به زیر بار خون و خونریزی و فریاد جنگ، سخت به لرزه درآید... بددلانِ زشترو فراوان و نیک اندیشانِ خوشرو اندک گردند... چشمه پاک راستی، به خشکی نشیند و رودخانه دروغ و پستی طغیان کند. مردم به زبان، تظاهر کنند و به دل، یکدیگر را دشمن دارند... و سرانجام بر تن پاک و آراسته اسلام پوستین واژگون ناموزون بپوشانند.^۲

ای مردم! بزودی زمانی خواهد رسید که ساغر آب حیات جاودانی، یعنی اسلام، واژگون شود و دیگر چیزی از آن باقی نماند!^۳

حضرت بهاء الله می فرمایند اگر مسلمانان بنا بر خواست یزدان عمل می نمودند، جمیع مردم جهان به شرف ایمان به موعود تازه فائز می گشتند.^۴

حضرت مسیح نیز وضع اسفبار مردم عصر ما، از جمله پیروان خود را، با وضع مردمان در زمان حضرت نوح مقایسه فرموده اند:

در آن زمان مردم دنیا سرگرم عیش و نوش خواهند بود. درست همانطور که در زمان نوح، پیش از آمدن طوفان بودند. در آن زمان بسیاری از مردمان ایمانشان را از دست می دهند.

حضرت بهاء الله نیز وضع اسفبار دین و ایمان و مؤمنان را در عصر ما بارها پیش بینی فرموده اند:

وجه عالم به لامذهبی متوجه^۵.

حضرت بهاء الله

نقش پیشوایان مذهبی در اشاعه

تعصب و جدائی میان مردم جهان

پیامبران یزدان، بیش از هر گروه، پیشوایان مذهبی را مسئول سقوط دین و فتنه و جدائی میان مردم جهان دانسته اند. بسیاری از پیشوایان، معنای سخن



یزدان را به میل خود تغییر می دهند، سپس تعبیر و تفسیر خود را به خدا نسبت می دهند. حضرت مسیح آنها را "پیامبر دروغ" نامیده اند. چگونه می توان آنها را شناخت؟ می فرمایند میوه زندگی آنها، یعنی پیامد گفتار و رفتارشان، بهترین معرف آنهاست.

این پیش بینی ها از کتاب مقدس، مرتبط به پیشوایان عصر ماست:

در آن روز... پیشوایان شما، شما را گمراه و سرگردان خواهند نمود.*

اشعیا، فصل ۳، آیه های ۱۲-۷

حضرت مسیح پیشوایان گمراه کننده را بخاطر پیشگوئی های دروغشان و اشاعه جدائی و دشمنی و تعصب میان مردمان "پیامبران دروغ" می نامند و بما چنین اخطار می دهند:

مواظب باشید! آنها در جامه گوسفند نزد شما می آیند، اما در باطن گرگ های درنده اند. آنها را از میوه شان بشناسید. آیا کسی می تواند از خار، انگور و یا انجیر به دست آورد؟
حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۷، آیه های ۲۰-۱۴)

حضرت بهاء الله نیز شباهت پیشوایان ظالم و فتنه گر را به گرگ، تأیید و تصدیق فرموده اند:

ای جُهَلایِ معروف به علم! چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب [گرگ] اغنام من شده اید. مَثَل شما مَثَل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروان های مدینه و دیار من است.^۶

رسم بر این بوده که پیشوایان مذهبی را "علماء" بخوانند. حضرت بهاء الله، پیشوایان قشری و کوتاه نظر را گاهی "علمای نادان" و گاهی "جُهَلایِ

* نگارنده کتابی به انگلیسی در باره نقش پیشوایان مذهبی در سرنوشت جهان نگاشته ام. می توانید آنرا از این وب سایت دانلود کنید: www.TheKnowledgeOfGod.com



معروف به علم" می نامند. بر خلاف تصور بسیاری از مردمان، علم و عقل و یا عالم و عاقل واژه‌هایی برابر نیستند. چه بسا کسانی که از علم بی بهره‌اند، اما در آسمان خرد و دانائی، ستارگانی تابان و درخشانند. از بر نمودن حدیث و قرآن، تسلط بر کتاب مقدس، و تحصیل در حوزه مذهبی، انسان جاهل و ظالم را عاقل و عادل نمی‌کند.

نقش پیشوایان مذهبی در همه آئین‌ها، چه یهودی، چه مسیحی، چه مسلمان یکسان بوده. آنها همواره پیروانشان را از شناسائی پیامبران تازه یزدان باز داشته‌اند. این گفتار خطاب به پیشوایان زردشتی—دستوران—است، اما درباره همه پیشوایان صادق است:

کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده. به جای نیاز، آز نمودار. راه خداوند خدا را گم کرده‌اند. گمراهند و خود را دارای راه می‌دانند. پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را به پاک یزدان رسانند. بگو! ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی به هوش گرائید. آواز بی نیاز را به گوش جان بشنوید و به آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید.^۷ حضرت بهاء الله

آنچه پرتو راستی را مانند آئینه مصفا در خود می‌نماید، توانائی حس بینش ماست، نه مقدار دانش ما. دانش بدون بینش یا بینائی درون، ناتوان و نابیناست. دانش و بینش دو بخشش بزرگ یزدان به انسانند:

ستایش بیننده پابنده‌ای را سزااست که...مردمان را به بارگاه بلند بینش و دانش راه داد.^۸ حضرت بهاء الله

نقش پیشوایان در منع مردمان از پذیرش پیامبران یزدان تازگی ندارد. در جمیع عصرها، آنها پیروانشان را از شناسائی موعودشان باز داشته‌اند. در این پیام خطاب به فردی زردشتی، موبدان متعصب و کوتاه نظر آن آئین را "بیگانگان" می‌شمردند، پیشوایان بیگانه‌ای که پیروانشان را از خدای یگانه دور می‌دارند:



ای بنده یزدان! از بیگانگان بیگانه شو تا یگانه را بشناسی. بیگانگان مردمانی هستند که شما را از یگانه دور می‌نمایند.^۹ حضرت بهاء‌الله

در این گفتار، بیگانگان را، اغیار و فرستاده خدا را یار می‌نامند:

به‌گفتار اغیار از یار دور ممان و از سخن دشمن از دوست مگذر.^{۱۰} حضرت بهاء‌الله

حضرت مسیح فرمودند "دوباره می‌آیم". ظهور حضرت بهاء‌الله، وعده حضرت مسیح را تحقق بخشیده. بیشتر مسیحیان تاکنون این فرستاده یزدان را نشناخته‌اند. بنابر گفتار حضرت مسیح، هرگاه منکران آن موعود، پس از سفر از این سرا قصد بهشت برین می‌کنند، در پاسخ به آنها، آن فرستاده یزدان می‌فرماید: "من اصلاً شما را نمی‌شناسم! از من دور شوید!" با این پاسخ، این منکران را ناآشنا یا بیگانه می‌شمرند. اگر حضرت مسیح را بار اول به درستی شناخته بودند، بار دوم نیز می‌شناختند. در آنصورت، دوست آشنا بشمار می‌رفتند، نه غریبه بی‌اعتنا:

گمان نکنید هر که خود را مؤمن نشان دهد، به بهشت خواهد رفت. ممکن است عده‌ای حتی مرا "خداوند" خطاب کنند، اما به حضور خدا راه نیابند. فقط آنانی می‌توانند به حضور خدا برسند که اراده پدر آسمانی مرا بجای آورند.

در روز قیامت بسیاری نزد من آمده، خواهند گفت: خداوندا، خداوندا، ما پیام تو را به مردم رساندیم و با ذکر نام تو، ارواح ناپاک را از ناپاکان بیرون کردیم و معجزات بزرگ دیگر انجام دادیم. در پاسخ به آنها خواهم گفت: "من اصلاً شما را نمی‌شناسم، از من دور شوید، ای بدکاران."

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۷، آیه‌های ۲۳-۲۱)

اینگونه اخطارها بارها در آثار آئین بهائی تکرار شده، زیرا شمار منکران و گمراه‌کنندگان بسیار است:



بگو! اهریمنان در کمینگاهان ایستاده‌اند، آگاه باشید و به روشنائی نام بینا از تیره‌گی‌ها خود را آزاد نمائید. عالم بین باشید نه خود بین. اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند ما بین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان.^{۱۱} حضرت بهاء الله

نظری مختصر به آمار جنگ‌ها و کشتارها

درباره این آمار اسفبار، لحظه‌ای بیاندیشید تا به توانائی نفس آماره و تسلط آن حاکم مگار و جبار بر روح انسان و نقش آن در سرنوشت جهان پی برید:

- در طی هزاره‌های پیشین، کشورهای جهان پیوسته در جنگ و پیکار بسر برده‌اند. سبب این جنگ‌ها میان کشورهای جهان چه بوده؟ کره شمالی را در نظر گیرید. حاکمان آن کشور در نهایت ظلم و استبداد بر هم میهنان خود حکومت می‌کنند. صدها هزار نفر از ساکنانش از گرسنگی جان داده و می‌دهند، با این حال حاکمانش به تأسیس یکی از بزرگترین ارتش‌ها در عالم و تسلیحات اتمی پرداخته‌اند. کره شمالی بهترین و خالص‌ترین آزمایشگاه بی‌دینی است. این آزمایشگاه بما نشان می‌دهد که رفتار و پندار و گفتار مردم بی‌دین چگونه است.

- گروهی مخرب به نام القاعده حدود ۳,۰۰۰ نفر از مردم آمریکا را به قتل رساندند. این کشتار چه هنگامه‌ای در دنیا برپا کرد! می‌گویند حافظه تاریخی انسان کوتاه است. در جنگ‌های داخلی آمریکا، تنها بخاطر تعصب نژادی، ۷۵۰,۰۰۰ نفر کشته شدند. چرا اینگونه کشتارها را فراموش می‌کنیم؟ چرا نمی‌گوئیم مشکل دنیا، رنگ پوست انسان است؟

- مردم رُواندا از دو قبیله تشکیل یافته‌اند. وقتی یکی از آنها به قدرت رسید، حاکمانش تصمیم گرفتند که قبیله دیگر را بکلی محو کنند. در



این کشتار، حدود ۸۰۰,۰۰۰ نفر به قتل رسیدند. چرا نمی‌گوئیم: مشکل عالم قبیله است؟

- حاکمان بی‌دین روسیه و چین موجب قتل ده‌ها میلیون نفر از هموطنان خود شدند. گروهی دیگر از مردم بی‌دین، به نام "گمروژ"، وقتی در کمبوجیه به قدرت رسیدند، حدود یک میلیون نفر از مردم تحصیل کرده و هنرمند را کشتند. چرا نمی‌گوئیم: مشکل عالم بی‌دینی است؟

- هیتلر به کمک صدها هزار نفر از ساکنان اروپا، موجب مرگ شش میلیون یهودی و پنج میلیون از اقوام دیگر شد. حدود یک میلیون از آنها کودک بودند. علاوه بر این، جنگ بین الملل دوم را به میان آورد. در آن جنگ حدود ۵۰ میلیون نفر کشته شدند. هدف هیتلر و طرفدارانش پاک‌سازی جهان از نژاد غیر آریا بود. چرا نمی‌گوئیم مشکل عالم نژاد پرستی است؟

- ژاپنی‌ها در یک حمله به چین، صدها هزار نفر از ساکنان بی‌دفاع آن کشور را در نهایت قساوت به قتل رساندند. چرا نمی‌گوئیم مشکل بشر تعصب وطنی است؟

- یکی از بزرگترین جنایات در تاریخ بشر، دزدیدن میلیون‌ها سیاه پوست از آفریقا و صدور آنها به عنوان کالا به کشورهای غربی است. بسیاری از این برده‌ها در طی راه تسلیم مرگ می‌شدند. چرا نمی‌گوئیم مشکل دنیا بی‌رحمی و حرص در کسب مال و منال است؟

- کشور ونزوئلا آزمایشگاه دیگری از تمایلات حاکمان خودخواه و نادان است. این کشور دارای غنی‌ترین ذخائر نفت در دنیا است. در سال‌های اخیر حکومت آن به دست مردمانی افتاده که از خرد و وجدان بی‌بهره‌اند. در آن کشور غنی، ظلم و فساد و جنایت و فقر و بیکاری از حد تصور



خارج است. مردم تحصیل کرده که قادر به ترک وطنند، گروه گروه به کشورهای دیگر در گریزند. رفتار این حاکمان کمترین رابطه‌ای با عقاید مذهبی آنان ندارد. چرا نمی‌گوئیم مشکل دنیا مردم نادان و خودخواه است؟

• آغا محمد خان قاجار بخاطر مقاومت و شجاعت مردم کرمان، جنایتی مرتکب شد که در تاریخ بشری سابقه است. بخاطر انتقام از مردم شجاع آن شهر، هزاران نفر از آنان را کور کرد. چرا نمی‌گوئیم مشکل جهان انتقام‌جوئی است؟

• در سال‌های اخیر در کنگو، بخاطر کسب قدرت، حدود چهار میلیون نفر کشته شدند. بخاطر کسب قدرت، صدام با بمب‌های سمی، هزاران نفر از کردها را به قتل رسانید و به ایران نیز حمله کرد. در این جنگ، یک میلیون از ایرانیان کشته و زخمی شدند. اسکندر جنگجو و خرابکار موجب مرگ هزارها نفر مردم بی‌گناه و خرابی زیباترین و پر شکوه‌ترین قصر جهان، قصر هخامنشی، شد. چرا نمی‌گوئیم: مشکل جهان، حرص در کسب قدرت است؟

• در سراسر عالم، بخاطر مشروبات الکلی، صدها هزار نفر در تصادفات جانشان را از دست داده و می‌دهند. تنها در کشور مکزیک، بخاطر مواد مخدره، در چند سال اخیر حدود ۳۰,۰۰۰ نفر و در کلمبیا ۲۲۰,۰۰۰ به قتل رسیده‌اند. چرا نمی‌گوئیم: مشکل عالم الکلی و مواد مخدره است؟

• بنابر آخرین آمار، در انگلستان، چهل درصد از کودکان از آسیب‌های روانی و احساسی رنج می‌برند. چرا نمی‌گوئیم مشکل جهان، کودک آزاری است؟



• همانطور که می‌بینیم، بنابر آمار پیش، اکثر کسانی که در بزرگترین جنگ‌ها در دنیا (دو جنگ بین‌الملل) شرکت داشتند و بزرگترین جنایت را مرتکب شدند (کشتن ۱۱ میلیون مردم بی‌گناه در دوران حکومت هیتلر، و دزدیدن و فروختن میلیون‌ها نفر از مردم آفریقا به‌عنوان کالا) از کشورهای مسیحی بودند. با اینحال چرا مردم عصر ما، این آمار را به‌یاد نمی‌آورند، و تنها مسلمانان را خرابکار و جنایتکار می‌شمرند؟

مقصود از ذکر این آمار، دفاع از گروهی خرابکار نیست. مقصود، انسان‌شناسی است. هدف، ارائه‌نمائی وسیع از تاریخ بشر، خاصه وضع اسف‌بار همه ملت‌ها در زمانِ اخیر است.

آماری که ذکر شد تنها قطره‌ای از دریای پر تلاطم دنیا در عصر ماست. این آمار و ده‌ها آمار دیگر بما نشان می‌دهند که مشکل جهان دین و ایمان نیست. مشکل اصلی، خاصه سبب جنگ و دشمنی میان ملت‌ها، همکاری میان نفس نزدیک‌بین و زودباورِ توده‌مردمان، و نفس ظالم و جاه‌جوی گروهی از زمامداران و پیشوایان جاه‌طلب است که با تزویر و ریا به حکومت و قدرت می‌رسند. این ترکیب غم‌افزا سرنوشت مردم دنیا را همواره در اختیار داشته:

- عشقِ زمامداران و پیشوایان به قدرت و ثروت.
- پشتیبانی از آنان از جانب مردمان ساده‌اندیش و نادان، و سکوت و عدم دخالتِ دیگران.

آیا عادلانه است که بخاطر ظلم و ستم از جانب معدودی از پیروان یک دین، نسبت به دین و ایمان بدبین شویم؟ این تفکر که در خاطر بسیاری از مردمان نسبت به دین گسترش یافته عادلانه نیست. مردمان ظالم و مستبد در میان همه ملت‌ها و آئین‌ها در همه عصرها بوده و هستند.



نفس نزدیک نگر

پیش از اینکه به نقش دین در زندگانی انسان نظر نمائیم، لازم است نخست انسان را بشناسیم. بدون شناسائی بیمار و بیماری، تجویز داروی شفا بخش ممکن نیست. نظری کلی به تاریخ جنگ‌ها و کشتارها در طی قرون و اعصار نشان می‌دهند که منشأ فتنه‌ها و بلاهای جهان، نفس خودبین و نزدیک‌نگر انسان است، نه دین و ایمان. اگر پیامبران هرگز قدم به عرصه جهان نمی‌نهادند، و اصول اخلاقی را بما نمی‌آموختند، سختی‌ها و بلاهای جهان به مراتب بیشتر بود. کره شمالی بهترین شاهد این مدعاست.

عرفا، نفس خودخواه و نزدیک‌نگر را با صفت "آماره" توصیف نموده‌اند. بنا بر کتاب لغت، آماره یعنی: بسیار امرکننده و تحریک کننده به بدی و شر. این نفس مگّار و پنهان‌کار، خود را بسیار زیبا و خردمند جلوه می‌دهد. نخستین و نیرومندترین دشمن آن دانائی و آگاهی است. توانائی ما در دانش و دانائی ماست. انسان شناسی، خدا شناسی، و خدا دوستی، نخستین گام در راه غلبه بر نفس نادان، جاه‌جو، و خود شیفته، و نزدیک‌نگر انسان است.

مشیری، شاعر شیرین سخن، این نفس را گرگ درون نامیده و این شعر زیبا را در وصفش سروده:

گفت دانایی که گرگی خیره سر	هست پنهان در نهاد هر بشر
لاجرم جاری است پیکاری بزرگ	روز و شب مابین این انسان و گرگ
زور بازو چاره این گرگ نیست	صاحب اندیشه داند چاره چیست
ای بسا انسان رنجور و پریش	سخت پیچیده گلوی گرگ خویش
ای بسا زور آفرین مرد دلیر	مانده در چنگال گرگ خود اسیر
هرکه گرگش را دراندازد به خاک	رفته رفته می‌شود انسان پاک



هرکه با گرگش مدارا می‌کند	خلق و خوی گرگ پیدا می‌کند
هرکه از گرگش خورد دائم شکست	گرچه انسان می‌نماید، گرگ هست
در جوانی جان گرگت را بگیر	وای اگر این گرگ گردد با تو پیر
روز پیری گرکه باشی همچو شیر	ناتوانی در مصاف گرگ پیر
اینکه مردم یکدگر را می‌درند	گرگهاشان رهنما و رهبرند
اینکه انسان هست این سان دردمند	گرگها فرمان‌روایی می‌کنند
این ستمکاران که با هم هم‌رند	گرگهاشان آشنایان همنند
گرگها همراه و انسانها غریب	با که باید گفت این حال عجیب

نفس اماره و خودبین کم و بیش در همه انسان‌ها خاصه مردم جاه‌طلب و ماجراجو که با مکر و ریا به قدرت و حکومت می‌رسند فعال است. هدف انسان شناسی و خدا شناسی، غلبه بر این نفس فتنه‌گر است. بجای اینکه دین را متهم کنیم، باید نخست نظری به انسان اندازیم و این دشمن درون را بشناسیم. آری، مشکل بزرگ عالم از نفس خودشیفته و نزدیک‌نگر و نادان و خودبین انسان است، نه از دین و ایمان.

این‌گونه دعا و تقاضا باید پیوسته از دل ما و دهان ما برآید:

أَيُّ رَبِّ تَرَىٰ عِبَادَكَ أُسْرَاءَ بِأَيْدِي أَنفُسِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ خَلَصَهُمْ يَا إِلَهِي بِسُلْطَانِكَ
وَقُدْرَتِكَ.^{۱۲}

ای پروردگار! می‌بینی که بندگانت در دست هوس‌های نفسانی خود اسیرند. به نیرو و قدرت خود آنها را رهائی بخش.

لَا تَدْعَنِي بِنَفْسِي لِأَنَّهَا أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ.^{۱۳}

(ای پروردگار) مرا با نفسم تنها نگذار. زیرا به‌آنچه نارواست مرا امر می‌دهد.

ای پروردگار!... ای محبوب مهربان! از نفس و هوئی بیزار کن و گرفتار محبت خویش فرما تا از خود بگذرم، روی تو جویم، خوی تو خواهم، راه تو پیوم، از هر قیدی آزاد شوم...^{۱۴}

حضرت عبدالبهاء



هدف از خدانشناسی و خدا دوستی، اسارت نفسی است خودخواه و نزدیک نگر که در همه انسان ها کم و بیش حکمفرماست. هیچ نیروئی جز عشق خدا، قادر به تسلط بر این نفس نیست.

مشکل جهان، غلبه نفس نزدیک نگر بر روح انسان، و دوری مردمان از دین پاک پروردگار است، نه از ایمان و عشق به یزدان.





نام من دین است مرا درست بشناسید!

اگر دین پاک‌یزدان، زبان داشت بما چه می‌گفت؟ درود بر شما جویندگان راه راستی! نام من دین است، دین پاک پروردگار. از دیرباز من یار و راهنمای شما بوده‌ام، اما افسوس که آن زمان پایان یافته. در این عصر پر آشوب و پر بلا درباره من بدی‌ها می‌گوئید و می‌شنوید و پیوسته زبان به غیبت من می‌آلایید. اما بخدا سوگند، آن بدی‌ها از من نیست. از غیبت من است، نه از حضور و هستی من. آنچه در میان شما شایع است، جز تهمت و دروغ چیزی نیست.

آنهایی که به کارهای زشت دست می‌زنند، از دین و ایمان کمترین بهره‌ای ندارند. این دورویان نام مرا بر خود می‌نهند و به دروغ مرا متهم می‌سازند. من



به آنها گفته‌ام که اگر کسی را بکشید، مانند آن است که جمیع مردم عالم را کشته‌اید. و اگر کسی را زنده کنید مانند آن است که به جمیع مردم عالم زندگی بخشیده‌اید. اما این دورویان گفتار مرا نادیده می‌گیرند تا به آنجا که کشتن دگران‌دیشان بی‌گناه را لازم بلکه ثواب می‌شمرند. هم خود را به کشتن می‌دهند و هم مردم پاک و معصوم را. من گفته‌ام که گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین شماست. مؤمنین با تقوی حتی از رنجاندن دیگران روگردانند، تا چه رسد به کشتن بی‌گناهان.

افسوس که شما سخت گرفتارید و فرصت پژوهش و تحقیق ندارید تا مرا درست بشناسید. افسوس که حرف این دروغ‌گویان را حقیقت می‌دانید و مرا مقصّر می‌شمیرید. آخر در کدام دادگاه، قاضی با شنیدن گفتار یک وکیل مدافع رأی می‌دهد؟ من انسان‌ها را به راستی و درستی و محبت و عدالت می‌خوانم، نه به دشمنی و ظلم و عداوت.

بعضی از گرگ‌های میش نما به نام پیشوا و نماینده خدا، با حره فریب و ریا به گله مردمان نادان و ساده‌اندیش می‌افتند، و هرچه دارند از دین و ایمان گرفته تا مال و منال این جهان، همه را به یغما می‌برند. این دنیا پرستان شیرین زبان دشمنان منند، نه دوستان من. آنها قطاع‌الطریقند، نه یار و رفیقِ مهربان و شفیق:

ایشانند قاطعانِ طریقِ الهی و مُضِلِّ عباد. از حق بطلبید، کلّ را از شرّ این نفوس حفظ فرماید.^۱

حضرت بهاء الله

بدیهی است پیشوایان یکسان نیستند. در گفتاری، پیشوایان عادل و صالح و نیکوکار را به چشم انسان تشبیه می‌فرمایند. این‌گونه پیشوایان که بسیار کمیابند، بجای اشاعه تعصب و دشمنی و ظلم و انکار، پیروانشان را از چاه



به اوج ماه می برند. در آغاز ظهور این آئین، گروهی از آنها، حتی جانشان را در این راه فدا نمودند.

تورا به خدا رفتار زشت دورویان بی دین را به من نسبت ندهید. من بی گناهم و از رفتار و گفتار و پندار متظاهران به دین و ایمان سخت بری و بیزار. من مظلوم و معصوم. ایکاش وکیلی داشتم خوش بیان که در دادگاه افکار و وجدان مردمان ناآگاه و نادان از من دفاع می کرد. اما افسوس که در این عصر پر بلا، مردمان سخت گرفتار نان و آبد، نه در فکر گفتار درست و صواب.

خواستار آگاهی و رستگاری شما

دین پاک و پیراسته،

آنطور که خدا خواسته



حمله اعراب به ایران

از دیرباز ایرانیان از حمله عمر به ایران شاکی بوده و هستند، و حق دارند. اما بسیاری از آنها از وضع نابسامان ایران در آن زمان بی خبرند. همانطور که روز را شب در پی و بهار را زمستان در پس است، قومها و ملتها نیز پیوسته در نشیب و فرازند. گاهی آفتاب عظمتشان در تابش است و گاهی در پس ابرهای جدائی و غرور و غفلت، پنهان از دیدگان. شایسته است ما به ایران باستان و پادشاهانی مانند کورش بر خود ببالیم، اما لازم است بدانیم که در هنگام حمله عمر، سلسله ساسانی راه نشیب می پیمود. شاهزادگان برای کسب قدرت با هم در رقابت بودند و وحدت نظر نداشتند. اعراب بجای جنگ با کشوری متحد، با لشگریانی متفرق روبرو شدند و آنها را یک



از پای در آوردند. وگرنه چرا کشوری به عظمت و وسعت ایران از ایستادگی در برابر گروهی بادیه نشین عاجز ماند؟ شاید اعراب از وضع نابسامان حاکمان ایران در آن زمان خبر داشتند، وگرنه حتی تصور حمله به کشوری چنین پر قدرت از خاطرشان نمی گذشت.

بنابر گفتار پورداد، پژوهشگر ایران باستان:

از مرگ خسرو پرویز تا بسرکار آمدن یزدگرد سوم یعنی در هنگام چهار سال، دوازده تن به شاهی رسیدند و در میان آنان دو تن زن و چند کودک خردسال بودند... پیداست که هر یک از این آمدگان و رفتگان را که نامهای آنان در "کارنامه" ایران بجای مانده، داستان خونینی است، هیچ کدام از آنان به این سادگی نیامده و نرفته اند، هر یک را آشوبی در پی بود و در هر جای ایران زمین هر کسی به آرزوی تاج و تخت شاهی شورشی بر می انگیخت. از این پیشامدهای تلخ که پی در پی روی می داد، می توان دریافت که تا به چه اندازه ایران گرفتار شوربختی و آشفتگی و پریشانی شده بود.^۲

مؤیدان کوتاه نظر زردشتی نیز در این ماجرا سهمی داشتند. بنابر نظر یک پژوهشگر:

ساسانیان قدرت عظیم خود را در درجه نخست از این روی از دست دادند که مؤیدان متعصب زردشتی در سخت گیری و فشار بر مردم به افراط گرائیدند و دل آنها را که می بایست در گرو دفاع از وطن و قومیت خود باشد، به مهاجمان تازی متمایل کردند.^۳

چرا به عربی؟

بخاطر حمله عمر به ایران، بسیاری از ایران دوستان، به زبان عربی بدبین شده اند، و حتی از ورود واژه های عربی به فارسی شاکیند.



بنابر آیات قرآن، اسلام مخصوص ساکنان عربستان بود، نه کشورهای دیگر جهان:

و کذلک اوحینا الیک قرآنا عربیا لتندر ام القرى و من حولها. سوره شورا، آیه ۷
این چنین قرآن را به تو وحی نمودیم تا به ساکنانِ مادرِ شهرها (مکه) و اطرافش اخطار دهی (آگاهی بخشی).

و هذا کتاب... لتندر ام القرى و من حولها. سوره انعام، آیه ۹۲
این کتابی است که به مردم مکه و اطرافش آگاهی می بخشد.*

بنابر آیات پیش، حمله عمر به ایران نشانه‌ای دیگر از توانائی نفس نزدیک‌نگر بر انسانی قدرت طلب است، نه حکم قرآن به کشورگشائی. همانطور که دیدیم اینگونه حمله‌ها و جنگ‌ها میان کشورها، قبیله‌ها و اقوام گوناگون، همواره رسم مردمان بوده و هست. آیا جایز است که بخاطر حکومت نفس اماره در یک انسان خطاکار، به دین و ایمان و حتی به زبان گروهی از مردمان که کمترین نقشی در این فاجعه نداشته‌اند بدبین شویم؟ لازم است بدانیم که اعراب نیز بسیاری از واژه‌های فارسی را پذیرفته‌اند و در گفتار خود بکار می‌برند.

فارسی زبانی شیرین و شیواست. در این بیان، این زبان را می‌ستایند:

تازی و پارسی هر دو نیکو است. چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به‌گفتار گوینده است، و این از هر دو می‌آید. امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.^۴ حضرت بهاء‌الله

* حضرت مسیح هم فرمودند که تنها برای نجات قوم یهود آمده‌اند:

عیسی فرمود: "خدا مرا فرستاده تا یهودیان را یاری دهم، نه غیر یهودیان را". انجیل متی، فصل ۱۵، آیه ۲۴
همچنین انجیل متی، فصل ۱۰، آیه‌های ۵-۶



بسیاری از ایرانیان انتظار دارند که آثار آسمانی بهائی تنها به زبان خودشان باشد. بنابر این می‌پرسند: "چرا پیامبر ایرانی به دو زبان فارسی و عربی سخن گفته است؟" این پرسش تنها از ایرانیان است، و این فصل تنها برای آنها نگاشته شده.

نخستین پاسخ به این پرسش که چرا آئین بهائی به دو زبان نازل شده، مرتبط به نقش خاص آئین بهائی در عصر ماست. در گذشته هر آئینی برای گروه خاصی آمده. اما در این عصر، برای نخستین بار آئینی برای جمیع ملت‌ها و امت‌ها آمده است:

این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ای نبوده و نیست. باید اهل عالم طرّاً
[جمیعاً] به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند.^۵ حضرت بهاء الله

جمعیت ایران حدود یک صدم جمعیت جهان است. با این حال سهم مهمی از آثار آسمانی بهائی به فارسی نازل شده. مقدار این آثار به چندین برابر قرآن می‌رسد. اگر اعراب فقط یک کتاب آسمانی به زبان مادری خود دارند، ایرانیان ده‌ها کتاب آسمانی به زبان مادری خود دارند. پس مشکل چیست؟

گذشته از این، در زمان ظهور آئین بهائی، زبان عربی در ایران اهمیت خاصی داشت. اگر دو موعود عصر ما به عربی تسلط نداشتند و به آن زبان سخن نمی‌گفتند، مورد اعتماد مردمان، بخصوص علمای زمان، قرار نمی‌گرفتند.

آئین بهائی بر همه ادیان، از جمله اسلام بنا شده و اسلام بر قرآن. آیا می‌توان تصور کرد پیامبری خود را موعود قرآن خواند، اما از سخن گفتن یا نوشتن به عربی عاجز باشد؟



علاوه بر این، عربی زبانی است بسیار غنی. غنای زبان امکانات بیشتری به‌گوینده می‌دهد. اگر نقاش تعداد محدودی رنگ در اختیار داشته باشد، در اظهار هنر خود عاجز است. مثلاً زیبایی طبیعت را آن‌چنان که باید نمی‌تواند به‌ظهور رساند.

لسان پارسی بسیار ملیح است و لسان‌الله در این ظهور به‌لسان فارسی و عربی هر دو تکلم نموده، ولیکن بسط عربی را نداشته و ندارد.^۶ حضرت بهاء‌الله

بخاطر غنای زبان عربی و استعداد بی‌نظیر آن برای بیان اسرار و حقایق معنوی، آثار آسمانی بهائی زیبایی و سبک تازه‌ای در آن زبان آفریده است که اظهارش در زبان دیگر ممکن نیست. با استفاده از دو زبان فصیح و ملیح، آثار آسمانی بهائی به‌غنای ادبیات جهان به حد وافر می‌افزاید. این ارمغان نو و بی‌سابقه و این ثروت ادبی و معنوی باید باعث شادی و شکرگزاری شود، نه موجب شکایت و ناشکری.

تصمیم بر اینکه یزدان دانا و آگاه چطور سخن گوید، یا به‌چه زبانی، از حدود حق و اختیار ما خارج است. فرض کنیم در جشن بزرگ و با شکوهی مهمانیم. انتظار ما از مهماندار چیست؟ که در نهایت ادب و محبت و ملاحظت ما را بپذیرد و برترین طعام‌ها را برای ما مهیا سازد. آیا حق این را هم داریم که بگوئیم چه لباسی بپوشد؟ اگر مهماندار با دو‌گونه لباس ظاهر شد، با ماست که بر او خرده گیریم و زبان به‌شکوه گشاییم؟ اگر این حق و اختیار را به‌مهماندار می‌دهیم، پس ایراد گرفتن از پروردگار برای چه؟

در این گفتار، از مؤثر و جامع بودن زبان عربی سخن می‌گویند، سپس بما می‌آموزند که انتخاب زبان در دست خداست، نه در دست ما:



این لغت [عربی] مؤثر و جامع است. لذا از قلم اعلیٰ* اکثر احیان این لغت جاری و نازل، و گاهی به لسان پارسی اصلی... یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هوالمقدر القدر* ۷.

حضرت بهاء الله

ایجاد نوشته هائی چون آثار آسمانی بهائی به عربی کاری است معجزآسا و بی نظیر که بدون مدد پروردگار امکان پذیر نیست. گفتار خدا بزرگترین معجزه خداست. قرآن مجید بارها به این حقیقت گواهی می دهد. با اینکه رسول اکرم به زبان مادری سخن گفتند، یزدان قرآن را بزرگترین نشانه مقام آسمانی آن پیامبر به شمار آورده.

فرض کنید رسول اکرم علاوه بر قرآن، کتاب دیگری می آفریدند در کمال زیبایی، اما به زبان فارسی. آیا مسلمین عالم به آن کتاب نمی بالیدند؟ آیا آنرا نشانه برتری اسلام بر سایر آئین ها نمی شمردند؟ آیا آنرا بزرگترین معجزه پروردگار به شمار نمی آوردند؟ آیا نمی گفتند "هرگز در تاریخ بشر سابقه نداشته که کسی به زبانی ناآشنا با چنان زیبایی سخن گوید و سبک تازه ای بیافریند"؟

حضرت باب را در نظر آورید. آن جوان تاجر ۲۵ ساله که عربی نخوانده بود، بیش از ۲۰ جلد، در مدت ۶ سال و چند ماه در نهایت فصاحت و بلاغت به فارسی و عربی نازل فرمود. آیا کسی قادر است که حتی یک جمله به زبانی که هرگز نیاموخته، بنویسد؟ از نظر زیبایی و کمال، بین آن آثار و قرآن تفاوتی نمی توان یافت. آیا معجزه ای از این بزرگتر می توان تصور نمود؟

* قلم اعلیٰ: اشاره به حضرت بهاء الله، خاصه "روح اعظم الهی" در ایشان.

* یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هوالمقدر القدر: او هر چه بخواهد انجام می دهد و به آن حکم می کند. پروردگار مُقدّر و قادر است.



اگر پیامبری مرده‌ای را زنده کند، پس از چندی آن مرده زنده شده باز می‌میرد. زمان زندگی او بس کوتاه است. اما دوران زندگانی گفتار پروردگار هرگز به پایان نرسد. بهارِ پربرگ و باری است که هرگز خزان نبیند. تا زمان باقی است و جهان برقرار، هر انسانی تواناست که آن معجزه را به چشم خود ببیند و بسنجد.

گیاه و گل پژمرده می‌شوند، اما گفتار پروردگار همیشه باقی و پایدار است.
اشعیا، فصل ۴۰، آیه ۸

پس گفتار دو موعود عصر ما به زبان غیر مادری آنها، معجزه‌ای است بس بزرگ و ارمغانی بی نظیر و جاودان از نزد یزدان به مردم جهان. این باید جای شگفتی و شکرگزاری باشد، نه موجب شکایت و خرده‌گیری.

چند نکته درباره آثار آسمانی بهائی به فارسی. زبان فارسی از نظر شعر بسیار غنی است. انگار این زبان را از آغاز روزگار برای شعرا ساخته‌اند. به‌بینید چقدر شعرای طراز اول داریم، شعرائی که مثلشان در عالم نیست. اگر تمام آثار شعرای بزرگ جهان را در یک طرف بگذاریم و آثار شعرای بزرگ ایران را در طرف دیگر، خواهیم دید که پرتو آنهمه شعرای بزرگ در برابر شعرای ایران چون درخشش ستارگان در برابر خورشید است. اما اگر این مقایسه را در مورد نثر نویسان ایران به عمل آوریم، نتیجه به‌عکس می‌گیریم. در تاریخ چند هزار ساله ادبیات ایران، چند نویسنده بزرگ بخاطر می‌آوریم؟ این تفاوت فاحش بین شعر و نثر از کجاست؟ علل بسیار در کار است. دو علت مهم به نظر می‌رسند: یکی ساختمان زبان فارسی، و دیگر کمبود لغات آن.

آثار آسمانی بهائی که به‌بیش از صد جلد می‌رسند، این دو ضعف نثر فارسی را جبران می‌کنند. با معرفی کلمات و ترکیبات تازه، زبان مادری ما را در شیرینی و کمال به حد زیبایی اشعار شعرای بزرگ ما می‌رسانند. هم واژه‌های تازه به فارسی می‌افزایند و هم بما نشان می‌دهند چطور آن واژه‌ها



را با هم بیامیزیم، به طوری که همان کمال و زیبایی شعر فارسی را در نثر بیافرینیم. این مسئله بقدری وسیع است و به حدی مهم که شایسته یک کتاب جداگانه است. شکی نیست که در آینده، زبان دوستان و زبان شناسان، در این میدان قلم فرسایی بسیار کنند. در آن زمان، ایرانیان قدر و مقام و زیبایی و غنای آثار آسمانی بهائی را به فارسی خواهند شناخت.

شایسته است ما ایرانیان قدر زبان خود را بدانیم و افتخار کنیم که پروردگار با گفتار خود، بار دیگر زبان فارسی را زنده نموده و به آن ذخائری سرشار به مردم جهان بخشیده است. جای شکرگزاری و شادی است که پیامبری با "خبری بزرگ" برای عامه مردم عالم به دو زبان سخن گفته، و در کمال زیبایی و اعتدال، پارسی و تازی را چون شیر و شکر بهم آمیخته است، شیرینی از پارسی و غنا از تازی.



بخش هشتم



اسرار شناسائی پیامبران یزدان

ای ببلان الهی! از خارستان ذلت به گلستان معنوی
بشتابید... چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد.
و گوش‌ها را مزده دهید که هنگام استماع آمد. دوستانِ
بوستانِ شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد. و
هدهدان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده. ای
عاشقان روی جانان! غم فراق را به سرور وصال تبدیل
نمائید. و سمّ هجران را به شهد لقاء بیامیزید!
حضرت بهاء‌الله



دو رمز بزرگ آفرینش: یگانگی و تنوع*

رمز زیبایی و جلوه و جلای آفرینش را در تنوع، و رمز سعادت و صلح و صفا را در یگانگی می توان یافت.

چون به گلستان در آئیم، ملاحظه نمائیم که این گل های رنگارنگ چقدر جلوه دارد. اختلاف الوان [رنگها]، زینت گلستان است. اگر یک رنگ باشد، جلوه ندارد... اختلاف الوان زینت عالم انسان است. پس نباید سبب اختلاف گردد.^۲
حضرت عبدالبهاء

اختلاف نظر در معانی گفتار پروردگار در جمیع اعصار موجب جدائی و دشمنی میان مردمان و تجزیه ادیان بوده و هست. آئین بهائی با معرفی چند اصل، این مانع را بکلی از میان برداشته:

آنچه سبب اجتناب و علّت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست.^۳ حضرت بهاء الله

* وحدت در کثرت: Unity in Diversity. تنوع در زمینه یگانگی.



از جمله اصولی که در آئین بهائی برای اشاعه تنوع در زمینه دوستی و یگانگی و صلح و صفا توصیه شده، از این قرارند:

- هر کوشش و کاوشی باید با یاد خدا و بندگی در برابر او آغاز شود:

آغاز گفتار، پرستش پروردگار است.^۴ حضرت بهاء الله

میزان حقیقت، گفتار پروردگار است. هر اندیشه‌ای و هر نظری باید با آیات الهی سازگار باشد. مؤمنان نباید گفتار یزدان را نادیده گیرند و سخنی مباین آن بر زبان آرند. پیش از هر چیز باید از آیات الهی الهام گیرند، و به یاری آن آیات به تفکر و تأمل و بحث و مشاوره پردازند.

- هر فردی باید نظر خود را در نهایت خضوع و بندگی و محبت و ملایمت ابراز دارد، و آنرا هدیه‌ای به خزینه علم و آگاهی عالم انسان شمرد. اگر دیگران نظرش را پذیرفتند "مقصود حاصل و الا تعرض باطل" است.

- هیچ فردی حق ندارد خود را مرجع یا پیشوا پندارد و نظرش را حقیقت مطلق انگارد. در این آئین، رسم پیشوا داشتن یا از مرشدی پیروی نمودن، بکلی از میان رفته است. در این عصر ترقی و اشاعه علم و دانش، دیگر نیازی به خاخام، دستور، کشیش، و مجتهد نیست.

- اصرار و ابرام در اظهار و اثبات عقیده و گفتار—چه درست، چه نادرست—ابدأ جائز نیست.

- مجادله در گفتار در هر هنگام و بهر صورت مذموم و محکوم است:

غافل‌ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید.^۵ حضرت بهاء الله

- اگر نظر مخالفی داریم، باید با آیات الهی بسنجیم و به میزان خرد توسل جوئیم، سپس در غایت ملایمت و ادب و احترام و رعایت حکمت،



نظر خود را ابراز داریم. توسل به احساسات به نیت غلبه بر دیگران ابداً جائز نیست.

- اگر نظر ما مورد قبول نیفتد، شایسته نیست آزرده‌خاطر شویم. زیرا هدف ما آگاهی بخشیدن است و به حقیقت رسیدن، نه احساس فتح و ظفر در اظهار گفتار و نظر.

- از تفاوت و تنوع افکار و آراء نگران نشویم، بلکه به عکس از دگراندیشان بخواهیم که افکار خود را در نهایت آزادی ابراز دارند. زیرا بنا بر گفتار حضرت عبدالبهاء:

بارقه حقیقت، شعاع ساطع از تصادم افکار است.^۷ حضرت عبدالبهاء

اختلاف و جدائی و دشمنی میان پیروان ادیان به سبب عدم رعایت این اصول به میان آمده. جای شادی و شکرگزاری است که در این عصر و در این آئین، آنچه موجب اختلاف و جدائی است از میان رفته و آنچه موجب یکرنگی و دوستی است جای‌گزین آن گشته.

باید کل با یکدیگر به وفق و مدارا و محبت سلوک نمایند. و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد، یا نرسیده باشد، باید به کمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را متذکر کنند، من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند.^۸ حضرت بهاء‌الله

در طی قرون و اعصار، دو گونه از مردمان پیوسته موجب جدائی و جنگ و دشمنی بوده‌اند:

- کسانی که در صحت افکار خود اصرار می‌نمودند و خود را مرجع تقلید و منبع آگاهی و دانائی می‌شمردند.

- کسانی که تحمل شنیدن افکار و آراء دگراندیشان را نداشتند و از این حقیقت غافل بودند که تنوع آراء موجب تفکر و ترقی است. "یگانگی در



تنوع" یا "وحدت در کثرت" پایه آئین بهائی است. بنابر گفتار حضرت عبدالبهاء، همانطور که گل‌های رنگارنگ موجب زیبایی گلستانند، افکار متنوع و گوناگون نیز به جهان اندیشه و عرفان زیبایی می‌بخشند. اصل "تنوع و یگانگی" راهنمای ما در جمیع شئون مادی و معنوی است.

حضرت بهاء الله در یکی از آیات الهی این اصل را با تفسیر و تأویل واژه "حکمت" بما آموخته‌اند. آن بیان پر معنا و زیبا باید تا پایان روزگار سرمشق مردم جهان قرار گیرد. یک دنیا درس حکمت در آن پنهان و آشکار است.

برای جلوگیری از اختلاف و جدائی میان مؤمنان، حضرت بهاء الله در آن بیان، سیزده معنی از معانی واژه "حکمت" را بنابر عقیده و تصور متداول میان مردمان ذکر می‌فرمایند. اگرچه اکثر آن معانی با معنای ظاهری و اصلی "حکمت" سازگار نیستند، با این حال می‌فرمایند:

بعضی از این تأویلات [معانی درونی] که در بیان حکمت ذکر شد، هر یک در مقام خود صحیح است، چه با اصول احکام الهی مخالف نیست.^۹ حضرت بهاء الله

بنابر این، تنها محدودیت ما در اندیشه و گفتار، مخالفت با آیات الهی است. این چنین آزادی و دگراندیشی در فکر و بیان، موجب ترویج خلاقیت و اشاعه اصل "وحدت در کثرت" یا "یگانگی در تنوع" میان مؤمنان است. یگانگی از یک جانب، آزادی اندیشه و بیان از جانب دیگر، نور علی نور است، و حکمت بر حکمت. این است رمز جمال و کمال آفرینش و شکوه و جلوه آئین الهی. از این بهتر چه می‌خواهی؟

آئین بهائی بما می‌آموزد که به افکار دیگران با نظر گذشت و رأفت بنگریم و به یقین بدانیم که سرانجام، بارقه حقیقت سر از تاریکی برون آورد و پرتو آگاهی و بینائی، ابرهای اوهام و افکار خام و بی پایه را متلاشی سازد.



در کلمات احدی به دیده اعتراض ملاحظه نمائید، بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید.^{۱۰}
حضرت بهاء الله

صبر و گذشت و شفقت میان مؤمنان، موجب استحکام آئین یزدان و اشاعه محبت و یکرنگی در عالم انسان گردد. زیرا هدف علم رسیدن به "معلوم" است. جدائی و خودخواهی و عدم گذشت، ما را از رسیدن به "معلوم و مقصود" باز می دارد. این بیان کوتاه و زیبا از خالق ما، در هنگام گفتگو با دگرانیشان—چه از پیروان این آئین باشند، چه نباشند—باید پیوسته مد نظر ما و مدار گفتار ما باشد:

آنچه را دارائید بنمائید. اگر مقبول افتاد، مقصود حاصل، والا تعرض باطل.^{۱۱}
حضرت بهاء الله

وحدت و یگانگی میان مردم جهان، پایه اصلی آئین یزدان و راه حل جمیع مشکلات انسان است. اینگونه دعوتنامه‌ها بارها در گفتار پروردگار تکرار شده:

ای دانایان امم! از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است. از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمائید. نزد اهل بها، افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است، نه به وطن و مقام. ای اهل زمین! قدر این کلمه آسمانی را بدانید، چه که به منزله کشتی است از برای دریای دانائی، و به منزله آفتابست از برای جهان بینائی.^{۱۲}

حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله

عاشروا مع الادیان کلها بالروح والریحان.^{۱۳}

با پیروان همه آئین‌ها با شادی و شعف معاشرت نمائید.

سپس در تفسیر و تأثیر گفتار پیش می فرمایند:



از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست.^{۱۴}
حضرت بهاء الله

بنابر گفتار پیش، آیا می‌توان از روی اکراه و اجبار و یا با نظر تعصب با دیگران معاشرت نمود؟ آیا می‌توان پیروان آئین‌های دیگر را کوچک شمرد؟ در صورتی می‌توانیم با دیگران با شادی و شعف معاشرت نمائیم که آنها را از دل و جان دوست داریم. اجرای این منشور و دستور، نوشداروی بلاهای جهان و نخستین گام در راه هم‌آهنگی و یکرنگی میان پیروان ادیان است.

بهائی یعنی چه؟

این خطابه مختصر از حضرت عبدالبهاء، هنگام خداحافظی با مردم آمریکا، در آغاز قرن بیستم (۱۹۱۲)، به این پرسش پاسخ می‌دهد:

این آخرین وصیت من به شما است و به کرات برای شما صحبت داشتم و به وحدت عالم انسانی دعوت کردم که جمیع بشر بندگان خداوند هستند و خدا به جمیع مهربان. کل را رزق میدهد و حیات می‌بخشد... جمیع روی زمین، یک کره است و جمیع امم، یک ساله‌اند و کل بندگان یک خداوندند. پس هر نفسی سبب کدورت دیگری شود نزد خدا گناه کار است. خدا جمیع قلوب را مسرور می‌خواهد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد.

شما که الحمد لله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان آگاه، دیگر نباید نظر به این تعصبات و اختلافات نمائید... با آنکه خدا به جمیع مهربان است، آیا جاز است ما که بندگان او هستیم با یکدیگر جنگ و جدال نمائیم؟... خلاصه مبدا قلبی را آورده نمائید یا در باره یکدیگر غیبت کنید. با جمیع خلق یگانه باشید، جمیع را خویشان خود شمردید. همیشه مقصدتان این باشد که دلی را مسرور کنید، گرسنه‌ای را اطعام نمائید، برهنه‌ای را بپوشانید، ذلیلی را عزیز کنید، بیچاره‌ای را چاره ساز

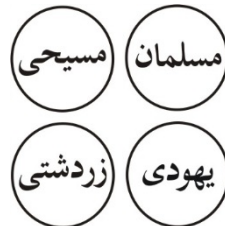


گردید، و پریشانی را سر و سامان بخشید. این است رضای الهی، این است سعادت ابدی، این است نورانیت عالم انسانی.

چون من برای شماها عزت ابدیه خواهم، لذا چنین نصیحت می‌نمایم. می‌بینید در بالکان چه خبر است، چه خونها ریخته می‌شود، چقدر اطفال یتیم می‌گردد، چگونه اموال به غارت می‌رود، چه آتشی شعله‌ور است؟ با وجودی که خدا آنها را به جهت محبت خلق کرده، آنها خون یکدیگر میریزند. خدا آنها را برای تعاون و تعاضد یکدیگر آفریده، آنها به نهب و غارت همدیگر مشغولند... پس شما باید همت را بلند نمایید، به دل و جان بکوشید، بلکه نورانیت صلح عمومی بدرخشد، این ظلمت بیگانگی زائل گردد، جمیع بشر یک خاندان شوند، و هر فردی خیر عموم خواهد... ملاحظه نمائید که انبیای الهی چه صدمات و بلائی دیدند به جهت اینکه نوع بشر محب یکدیگر گردند و به جبل‌الفت و اتفاق تشبث نمایند، و آن نفوس مقدسه حتی جان خود را فدا کردند. به‌بینید چقدر خلق غافلند که با وجود این زحمات هنوز در جنگ و جدالند.^{۱۵}

نقش آئین بهائی چیست؟

به این چند دایره نظر اندازید:



پیروان هر یک از آئین‌ها در دایره کوچکی تولد یافته و به آن خو گرفته‌اند. اگر از آن دایره پای بیرون نهند، دنیائی می‌بینند بدون مرز، دنیائی که در آن یک حقیقت مانند قوس و قزح در نهایت شکوه و زیبایی تابان است.



اگر چه رنگ‌های این قوس آسمانی متفاوتند و هر کدام نام ویژه‌ای دارند، اما حقیقت آنها و منشأ آنها یکی است. آئین‌ها نیز پرتو یک آفریننده‌اند که در زمان‌های گوناگون با نام‌های گوناگون بر جهان تابیده‌اند.

نقش آئین بهائی اشاعهٔ پرتو آگاهی و برداشتن مرزهای جدائی است. تنها راه صلح و سعادت مردم جهان در این است که از دایره‌های کوچک اجدادشان پای بیرون نهند تا دنیائی تازه به‌بینند. پرتو آگاهی دایره‌های جدائی را که حکم سایه دارند از میان می‌برد.

تفاوت میان آئین‌های الهی در اسم آنهاست. زیرا منشأ آنها یکی است. اگر از لایه اسم بگذریم، منشأ واحد آنها را به‌روشنی می‌بینیم.

اسماء، عباد را از مالک و خالق آن منع نموده.^{۱۶} حضرت بهاء الله

این آئین تا کنون میلیون‌ها نفر از مردم جهان را از دایره‌های اجدادی بیرون آورده و به آنها آزادی بخشیده—آزادی از تصورات دروغ و بی‌پایه که مردمان نسل به نسل به ارث برده و حقیقت شمرده‌اند.

نقش ما در تحقق

نقشه یزدان

آئین بهائی نقشه‌ای است برای تأسیس تمدنی جهان‌نگر و جهان‌آرا که عالم شبهش را ندیده. در این ماجرا هر یک از ما نقشی داریم. باید مانند اعضای یک پیکر با یکدیگر همکاری و همیاری نمائیم تا نقشه یزدان هر چه زودتر تحقق یابد. ما نباید هرگز نقش خود را کوچک شمیریم. منشأ همه کشفیات و اختراعات شگفت‌انگیز مغز ماست. قدرت این مغز توانا بسته به همکاری سلول‌هایی است چنان کوچک که چشم ما قادر به دیدن آنها نیست. اینهمه شگفتی‌ها در دنیا از همیاری این سلول‌ها پدید آمده.



از هر یک از ما کاری ساخته است که در انجامش نباید غفلت ورزیم. خداوند انتظاری مافوق قدرت ما از ما ندارد و بما وعده می‌دهد که اگر گفتار او را بکار بریم، هر غیر ممکنی، ممکن شود. تنها آفریننده ما از استعدادات نهفته در درون ما آگاه است. چه بسا یک گام از جانب یک فرد بشر دوست، نتایج غیر قابل تصور به بار آورده. هر یک از ما مسئولیم سهم خود را هرچه کوچک باشد در این ماجرا به اجرا رسانیم. صاحب این دنیا را نیازی بما نیست. اگر ما سهم خود را به اجرا نرسانیم، تنها خود را محروم ساخته‌ایم. زیرا نقشه خدا سرانجام به تحقق خواهد رسید. شرکت ما در نقشه‌اش، رسیدن به هدف را آسان‌تر می‌کند. از رنج‌ها و بلاهای عالم می‌کاهد، و ما را زودتر به مقصود می‌رساند.

ما به این جهان برای رفع نیازهای جسمانی نیامده‌ایم. هدف ما تکامل روح ماست. اگر در رسیدن به این هدف قصور ورزیم، مانند گاهی در هوا معلقیم. بستگی به خدا و نقشه خدا، ناگهان ما را به جهان هستی متصل می‌سازد و بر شادمانی و کامرانی ما صدها و هزارها بار می‌افزاید.

اصل مذهب... اتحاد و اتفاق خلق بوده... حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه به غبار اوهام آلوده گشته.^{۱۷}

ای اهل عالم! مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است، او را سبب عداوت و اختلاف نمائید.^{۱۸}

بگو! ای عباد، اسباب نظم را سبب پریشانی نمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید.^{۱۹}

این گفتار کوتاه نشان می‌دهد که پیروان ادیان، خاصه پیشوایانشان، آئین یکتای یزدان را چگونه تقسیم نموده‌اند:



از تیشه ظنون، اصنام اوهام می تراشند، و به مصنوع خود عاکف و ساجد و خاضع می شوند.^{۲۰} حضرت بهاء الله

از تیشه ظنون	پیروان هر دینی تمایل دارند باورهایشان را بهترین شمرند. این تمایل جز ظن و گمان چیزی نیست.
اصنام اوهام می تراشند	برای اثبات برتری خود، به فکر چاره ای می افتند. اگر مسیحی اند، می پندارند که مسیح تنها نجات دهنده است. اگر مسلمانند می پندارند که اسلام آخرین و کامل ترین دین است.
به مصنوع خود ساجد می شوند	بتی که از ظن و گمان در عالم تصور آفریده اند، آفریده خدا می شمرند، به آن بت سجده می کنند و آن را می پرستند. در این صورت، چه انگیزه ای دارند که به آئین های دیگر به نظر انصاف بنگرند، یگانگی و یکبرنگی آنها را دریابند، و منشأ واحد آنها را بشناسند؟

ناظر به دنیا و آنچه در اوست نباشید، چه که کل فانی خواهد شد. جهد نمائید در اعمال و افعال و اموری که اثر آن دائم و باقی است از شما به عرصه ظهور جلوه نماید...^{۲۱}
حضرت بهاء الله

هدف این کتاب شرح نقشه یزدان برای اصلاح جهان نیست. اصول و اساس این نقشه در کتابی دیگر نگارش یافته:

آئین بهائی

پیام آسمانی برای صلح و سعادت جهانی، ۳۸۰ صفحه





خاتمِ انبیاء یعنی چه؟

وحدت پیامبران

پذیرش آئین تازه الهی جز اقرار به ادامه فضل پروردگار به بندگانش چیزی نیست. زیرا همانطور که خدا یکی است، دین هم یکی است. در طی زمان، همان دین به نام‌ها و صورت‌های گوناگون جلوه می‌کند.

پروردگار چون آفتاب و پیامبرانش چون آئینه‌اند. آفتاب را با آئینه چه شباهتی است؟ یکی نور می‌بخشد، دیگری نور می‌گیرد. بدیهی است آئینه‌ها متنوع و متفاوتند، اما آفتاب تنها و یگانه است. پس نوری که در همه پیامبران می‌تابد، همان نور است. "تفاوتی میان پیامبرانش نمی‌گذاریم" اشاره به پرتو



یزدان است که در همه پیامبران می درخشد. آیا می توان در نور آفتاب بر هر جا و هر موقع بتابد تفاوتی یافت؟ بر همین قیاس، آیا می توان میان نوری که از یزدان همواره بر همه پیامبران تابیده تفاوتی دید؟

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ.
 میان فرستادگانش فرقی نمی گذاریم.
 سوره بقره، آیه ۲۸۵

پس "بین احد" اشاره به پیامبران نیست. در درجه نخست اشاره به نور واحدی است که در زمان های گوناگون از آئینه پیامبران بر مردم جهان تابیده است. پیامبران یزدان اگر چه به ظاهر متفاوتند، اما بخاطر نور واحد، یک پیامبرند.

منتقدان از ترکیب "بین احد" یعنی "میان یکی" ایراد گرفته اند. چون تفاوتی میان یک چیز با خودش نمی توان یافت. این منتقدان معنای باطنی آیه قرآن را ندانسته اند.

از جمله اعتراض مشرکین در این آیه مبارکه بود که میفرماید "لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ". اعتراض نموده اند که "احد" را مابین نه...^۱
 حضرت بهاء الله
 وحدت میان پیامبران و آیات نازل بر آنان بارها در آثار آسمانی بهائی تأکید و تکرار شده:

این آیات همان آباتی است که نقطه بیان [حضرت باب]، به آن مبعوث شد و محمد رسول الله به آن ظاهر و روح [حضرت مسیح] به آن ناطق و کلیم [حضرت موسی] به آن ثابت.^۲
 حضرت بهاء الله

میان پیامبران جدائی نهمیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان.
 جدائی و برتری میان ایشان روا نه.^۳
 حضرت بهاء الله

وحدت پیامبران پاسخی است به مشکل "خاتم النبیین". زیرا پیامبران تنها بخاطر نور یزدان پیامبرند. پس هر فرستاده ای در عین حال هم اولین و هم



آخرین پیامبر است. نور واحد، خالق ماست که واژه‌های زمان و نام درباره او صادق نیست. منشأ آن نور هرگاه و هر کجا بتابد، یکی است:

من هم اولم و هم آخر. حضرت مسیح (مکاشفات یوحنا، فصل ۲۲، آیه ۱۳)

درباره رسول اکرم می‌فرمایند:

اوست ختمی که بدء [ابتدا] از او ظاهر و اوست آخری که اول از او باهر... هو الاول والآخر والظاهر والباطن.^۴ حضرت بهاء الله

در این بیان، ظهور پیامبران را به طلوع آفتاب تشبیه می‌فرمایند:

مثلهم بین خلقکم کمثل الشمس. کما تطلع و تغرب انها هی شمس واحدہ.^۵ حضرت بهاء الله

مثل آنها میان خلق تو، مثل آفتاب است. هرگاه طلوع و غروب کند، همان آفتاب یکتاست.

سوء تفسیر گفتار پروردگار

بیشتر ایرانیان بر این تصورند که "خاتم انبیاء" یعنی "آخرین پیامبر". اگر شما به ترجمه‌های قرآن به فارسی نظر اندازید، می‌بینید که مترجمین مسلمانان از ترجمه واژه "خاتم" امتناع می‌ورزند. آیا ایرانیان معنای اصلی خاتم را می‌دانند؟ چرا مترجمین، این واژه را ترجمه نمی‌کنند؟ در برابر "خاتم النبیین" می‌نویسند: "خاتم انبیاء". اگر شما به ترجمه‌های قرآن به انگلیسی نظر اندازید، می‌بینید که تمام مترجمین (چه مسلمانان چه غیر مسلمانان، چه از ممالک عربی چه غیر عربی) در برابر خاتم النبیین، می‌نویسند: مهر پیامبران (The Seal of Prophets).

مفسرین قرآن چه رابطه‌ای میان "مهر" و "آخرین بودن" یافته‌اند؟ آنها گفته‌اند: "چون جای مهر آخر مدرک یا نامه است، پس رسول اکرم آخرین پیامبر



است. " آیا جای مهر حائز اینقدر اهمیت است؟ اگر بر تصدیق رانندگی شما مهر را بالای مدرک بگذارند از اعتبار ساقط است؟ هدف مهر تصدیق محتوای مدرک است. چنانکه "تصدیق امضا" در فارسی مصطلح است.

نتایج این سوء تفسیر را نباید کوچک شمیریم. زیرا می‌تواند تا ابد مسلمین را از شناسائی پیامبرانی که پس از رسول اکرم آمده و می‌آیند باز دارد.

مسیحیان نیز آنچه مخالف میلشان است نادیده گرفته‌اند و گفته‌اند که موعود ما از آسمان سوار بر ابر می‌آید، نه از کشوری مانند ایران یا عربستان. بیشتر آنان نیز مانند مسلمانان از سوء تفسیر یک واژه از پذیرش رسول اکرم و دو موعود عصر ما امتناع ورزیده‌اند.

یهودیان هم همان روش را برگزیده‌اند. بیشتر آنان با سوء تفسیر واژه "پادشاه" از شناسائی پیامبرانی که پس از حضرت موسی آمده‌اند محروم شده‌اند.

نمونه‌های پیش نشان می‌دهند که سوء تفسیر تنها یک واژه، چه پیامدهای وخیمی در پی دارد. شایسته است از سرنوشت پیشینیان درس عبرت گیریم و خود را از این‌گونه خطاها مستثنا نشمریم.

بسیاری از واژه‌ها معانی متعدد دارند. رسم این است که در آغاز معنای معمول واژه را برگزینیم. اگر آن معنا به نظر معقول نیاید، به معنای دیگر متوسل شویم. مثلاً معنای متداول و اصلی واژه "مولا" "سرور" است و معنای ثانوی آن "دوست". رسول اکرم فرمودند:

من کنت مولاہ فہذا علی مولاہ.

هر کس مرا مولای خود می‌داند، علی هم مولای او است.

اما گروهی از مخالفان حضرت امیر، معنای ثانوی "مولا" را برگزیدند و گفتند که منظور رسول اکرم این است که باید حضرت امیر را دوست خود



بشمریم. به این ترتیب، توجه به معنای ثانوی یک واژه، دشمنی و دورنگی میان مسلمین انداخت و باعث خونریزی‌ها و جنگ‌های بسیار شد.

در قرآن مجید مسلمین "امت وسط" نامیده شده‌اند. مفسرین مسلمان به‌جای پذیرش معنای درست این واژه، معانی دیگر از آن استنباط نموده‌اند. مثلاً می‌گویند: منظور از "امت وسط" این است که مسلمین امتی عادل و متعادلند.

آیا هیچ امتی مانند مسلمانان بخاطر مذهب موجب قتل یکدیگر شده‌اند؟ در عصر ما گروه‌های افراطی به‌ظاهر مسلمان، موجب ظلم‌ها و فجایع بسیار و کشتار صدها هزار نفر مردم بی‌گناه شده‌اند. آنها حتی بناهای باستانی کشورشان را ازین برانداخته‌اند. در عراق نسبت به زنان و دختران "ایزدی" فجایعی شرم‌آور مرتکب شده‌اند. چگونه می‌توان چنین امتی را عادل و میانه‌رو انگاشت؟ آیا امتی که همه امامانشان را کشته‌اند، عادل و متعادلند؟

نقش پیشوایان مذهبی

گروهی از مؤمنان می‌پرسند: "پیشوایان ما که این همه علم آموخته‌اند، پیامبر شما را نشناخته‌اند، چگونه ما بشناسیم؟" اگر شما این پرسش را دارید، از خود بپرسید: "من کدام خانه را ترجیح می‌دهم؟ خانه پر از علم را، یا خانه پر از عشق را؟" بر همین قیاس، خالق ما کدام یک را ترجیح می‌دهد؟ کدام خانه لایق اوست؟ خانه‌ای پر از عشق و بندگی یا خانه‌ای پر از تکبر و تعصب و فقه و فلسفه؟ چه انسانی و چه مغزی و چه قلبی لایق نزدیکی به‌خداست؟ قلب پاک یا مغز پر از محفوظات؟ شما کدام یک را ترجیح می‌دهید؟ آیا میان عشق خدا و علم مدرسه شباهتی هست؟ به‌مسجد رفتن و فقه و فلسفه خواندن و زبان تازی آموختن، کمترین رابطه‌ای با خدا شناسی و



خدا دوستی ندارد. این هدیه بی نظیر و جاودانه را تنها با قلب پاک و مصفا و کوشش و کاوش و دعا می توان بدست آورد.

در هنگام ظهور پیامبران، پیشوایان چه نقشی داشته اند؟ بیشتر آنها از پرده های "منع" بوده اند و پیروانشان را از شناسائی پیامبران یزدان منع نموده اند. این گونه آیات در گفتار پروردگار بسیار است:

اگر چه الیوم علمای عصر حجاب شده اند بین حق و خلق، ولكن زود است که کلّ به خسران خود اعتراف نمایند.^۶
حضرت بهاء الله

ای معشر علما! به اسم حقّ بر مسند عزّت جالسید و به ذکرش پیشوای خلق شده اید و لکن از او غافل و معرض. تا کی در فراش غفلت مرده مانده اید و به حبل [ریسمان] انکار متمسکید؟ یوم، یوم اقرار است و یوم، یوم اقبال. بگذارید اوهمات و ظنون را و با افتده [دلهای] مقدّسه منزّه، به وجهه الله [چهره خدا] توجّه نمائید.^۷ حضرت بهاء الله
مژده این ظهور در جمیع کتب آسمانی واضح و ظاهر و مشهود است. حیف است انسان از این مقام بلند ارجمند محروم ماند. و سبب و علت احتجاب خلق در رتبه اولیه صاحبان عمائم بوده و هستند.^۸
حضرت بهاء الله

مساجد که به کلمه ای از کلمات حقّ خلق شده و عزّت یافته به آن مفتخرند و به مالک و خالق و محقّق آن کافر و معرض.^۹
حضرت بهاء الله

رسم روزگار بر این بوده که دزدان روح و روان با هنر مکر و ریا و پنهان کاری به دل های مردم ساده اندیش راه یابند و گزیده ترین بخشش های یزدان را به انسان، به یغما برند و اثری از جای پای خود نگذارند. تا مردمان این سارقان را نشناسند، دنیا آرامش نیابد. ردیه نویسان که کتابشان مملو از دروغ و بهتان است، از این گونه دزدان روح و روانند:

شیاطین ارض در اضلال عباد کوتاهی ننموده و نخواهند نمود. باید لئالی محبّت او را به اسم او محفوظ دارید تا دست خائنین آن را آلوده ننماید و از طراوت باز ندارد.^{۱۰}
حضرت بهاء الله



شیاطین در کمین بوده و هستند و به اسم حقّ ناس را گمراه نموده و می نمایند.^{۱۱}
حضرت بهاء الله

چگونه جایز است که بر صاحب کتب [حضرت باب] که چندین مجلّات از او ظاهر شده به حرف های فلان مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند؟^{۱۲}
حضرت بهاء الله

به او ناظر باش و بر حبّش مستقیم و به ذکرش ذاکر و مشغول. اوست مونس قلوب مطّهّره. کلّ باید مقرّ و منزل او* را به اسم او از سارقین و خائنین و ظنون و اوهام محفوظ دارند.^{۱۳}
حضرت بهاء الله

پیشوایانی که از مقام و منصب بگذرند و از فرستادگان جدید یزدان پیروی نمایند، بسیار کمیابند. در بیشتر آنان، فقه و فلسفه غرور و تکبر می آفریند، صفاتی که موجب جدائی انسان از یزدان است. دانش بدون عشق و بینش و انصاف و عدالت، ما را از شناسائی حقیقت باز می دارد.

از این گذشته، اتکاء به دیگران و تقلید از پیشوایان، مخالف نقشه آفرینش ماست. اتکاء و تقلید، روابط ما را با خالق ما بکلی بر هم می زند. شخص مقلد بجای اینکه پروردگار را راهنمای خود داند، پیشوا را به این مقام می رساند و او را خدای خود می گیرد.

یوم قیامت، خداوند سؤال می فرماید از هر نفسی به آنچه فهم اوست، نه به اتّباع او نفسی را... کل بنفسه مکلفند.^{۱۴}
حضرت باب

به سلاسل [زنجیرهای] تقلید چنان بسته شده‌اید که اگر جنود [لشگرها] سماوات و ارض جمع شوند از گشودنش عاجز گردند.^{۱۵}
حضرت بهاء الله

مهمترین مسئولیت ما در این دنیا، شناسائی فرستاده های خداست. این مسئولیت را به هیچ وجه نمی توان به کسی واگذار نمود. در این مثل بیاندیشید:

* مقرّ و منزل او: اشاره به قلب انسان که مقرّ و منزل خداست.



آیا مادری سالم، می‌تواند مسئولیت پرورش و تربیت کودک نوزادش را به دیگران بسپرد؟ بر همین قیاس، خالق ما مسئولیت شناسائی فرستادگانش را بهر یک از ما سپرده است. اما بر خلاف اراده پروردگار، بیشتر مردمان، یا از پدر و مادرشان تقلید می‌کنند و یا پیشوایانشان را داور دانا و آگاه و عادل می‌شمرند. این رسم و سنت کاملاً مباین و مخالف نقشه آفرینش انسان است. در این گفتار، خالق ما شهادت می‌دهد که هر یک از ما می‌توانیم زیبایی و کمال یزدان را در پیامبرانش به چشم جان به بینیم و بشناسیم، در غیر این صورت، این مسئولیت بزرگ هرگز بما داده نمی‌شد. تنها مانع ما، حجاب یا پرده نفس ماست که چهره زیبای خدا را می‌پوشاند. تا این پرده را از میان بر نداریم، از دیدار جمالش عاجزیم. برداشتن این پرده بزرگترین هدف و چالش ما در این دنیاست.

به حجاب نفس، خود را محتجب مسازید، چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید. پس در این صورت، هر نفسی به نفسه قابل ادراک جمال سبحان [زیبائی یزدان] بوده و خواهد بود. چه که اگر قابل این مقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر [قیامت] بین یدی الله [نزد خدا] اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم، لذا اقتدا [پیروی] به ایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام، هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد. چه که ایمان هیچ نفسی به دون [به غیر] او معلق نبوده و نخواهد بود.^{۱۶}

حضرت بهاء الله





در وصف گفتار حضرت باب بنابریک سوره از قرآن

شاید آشکارترین نشانه حقانیت قرآن، پیش‌بینی‌های آن کتاب است که در بهاء‌الله در قرآن در طی ۹۳۶ صفحه نگارش یافته. رویدادهای آئین بهائی از جزئی تا کلی در قرآن مجید پیش‌بینی شده‌اند. علاوه بر این، کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان، بیش از هزار بار به ظهور دو موعود عصر ماخبر داده و رویدادهای زندگانی آنها و پیروانشان را پیش‌بینی نموده‌اند*:

* این پیش‌بینی‌ها و تحقق آنها در ظهور دو موعود عصر ما در این کتابها نگاشته شده:

I Shall Come Again, 522 pages

Lord of Lords, 634 pages

King of Kings, 510 pages



اگر این عباد... در آیات کتاب ملاحظه نمایند... جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می نمایند.^۱ حضرت بهاء الله در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر، مذکور است.^۲ حضرت بهاء الله

بزرگترین دانشمندان و عقلای عالم از پیش بینی عاجزند. تنها خداوند از آینده با خبر است. حال شما درباره یک فرد امی در عربستان در آن محیط بدوی تفکر کنید. چگونه ممکن است چنین فردی از آینده خبر گیرد؟ آیا جز به وحی الهی چنین چیزی ممکن است؟ پیش بینی های قرآن نه تنها حقانیت دو پیامبر عصر ما را به اثبات می رسانند، به حقانیت رسول اکرم نیز شهادت می دهند.

باید آگاه باشیم که مژده های قرآن درباره دو موعود عصر ما همه سهم مهمی از سخن یزدانند. هرگز نباید پیش بینی های کتاب های آسمانی را از گفتار پروردگار به شمار نیاوریم. بدیهی است احادیثی که از رسول اکرم و امامها نقل شده، هرگز اعتبار آیات قرآن را ندارند و تنها در صورتی قابل اعتمادند که با قرآن سازگار باشند.

با اینکه احادیث بسیار... با وجود این، جز ذکر کتاب [قرآن] چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد... اگر امری و یا احدائی غیر کتاب الهی علت و دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور می شد.^۳ حضرت بهاء الله

چند آیه بعد تنها بخاطر رابطه آنها با گفتار فرستاده عصر ما انتخاب شده اند. آنها در مورد هر پیامبری صادقند، اما دقت در معانی آنها نشان می دهد که به ظهور پیامبری تازه خبر می دهند.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ.
سوره حاقه، آیه های ۳۸-۳۹
سوگند به آنچه بر چشم شما آشکار و از چشم شما پنهان است.



سوره حاقه، آیه ۴۰
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ.
 آن گفتار پیامبری بزرگوار است.

سوره حاقه، آیه ۴۱
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ.
 گفتار شاعر نیست! چقدر شما کم ایمانید! (شمار کمی ایمان می آورند).

سوره حاقه، آیه ۴۲
وَلَا يَقُولِ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ.
 گفتار کاهن هم نیست! چه کمیابند کسانی که پند گیرند!

سوره حاقه، آیه ۴۳
تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
 [گفتارش] از سوی پروردگار عالمیان نازل شده.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ.
 سوره حاقه، آیه های ۴۴-۴۷

اگر به دروغ گفتاری به اسم ما گفته شود، دست راست دروغگو را می گیریم، سپس شاهرگش را قطع می کنیم. هیچ یک از شما نمی تواند مانع این کار بشود.

سوره حاقه، آیه ۴۸
وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ.
 او ذکری است برای مردم با تقوی.

سوره حاقه، آیه ۴۹
وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ.
 و ما می دانیم که گروهی از شما او را دروغگو می شمردند.

سوره حاقه، آیه ۵۰
وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ.
 او منشأ حسرت و غم برای منکرین است.

سوره حاقه، آیه ۵۱
وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ.
 به یقین او حق است.

سوره حاقه، آیه ۵۲
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ.
 پس به ذکر و ثنای نام پروردگار بزرگت پرداز.



مترجمین قرآن چون به ظهور پیامبری پس از رسول اکرم باور ندارند، واژه "او" را یا حذف می‌کنند و یا به رسول اکرم و قرآن مجید رابطه می‌دهند. دقت در آیات پیش نشان می‌دهد که این واژه مرتبط به زمانی دیگر، آئینی دیگر، و پیامبری دیگر است:

- نام سوره و مطلب آن درباره قیامت است. همانطور که در **بهاء الله در قرآن** به تفصیل بحث شده، در قرآن از دو قیامت سخن رفته. قیامت جهان جاودان و قیامت این جهان، یعنی هنگام ظهور قائم موعود. در این سوره، بهر دو قیامت اشاره شده.

- در تمام موارد، بجای "این رسول" و "این کتاب" واژه "او" بکار رفته:

♦ **اِنَّهُ**: به یقین او (چهار بار)

♦ **هُوَ**: او (یک بار)

- آیات پیش به وقایع آینده—پس از ظهور اسلام—اشاره می‌کنند. در آغاز همان سوره می‌خوانیم:

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ.

سوره حاقه، آیه ۱۵

در آن روز "واقعه" تحقق خواهد یافت.

وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً.

سوره حاقه، آیه ۱۷

تخت ربّ تو را در آن روز "هشت" حمل می‌کنند.

عدد "هشت" اشاره به مرقد حضرت باب است که بر هشت ستون استوار است. لقب ایشان نیز "ربّ اعلیٰ" است.

- مترجمین "**قلیلاً ما تؤمنون**" را به این صورت ترجمه می‌کنند: "چقدر کم ایمانند!" ترجمه درست‌تر این است: "تعداد کمی از شما ایمان می‌آورید."



• **وَإِنَّهُ لَتَذْكُرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ**: او وسیله یادآوری برای مردم متقی است. واژه "ذکر" از القاب مهم حضرت باب است. و بعضی از مترجمین، در برابر "تذکره"، واژه Reminder بکار می‌برند. آن مترجمین همین واژه را برای "ذکر" بکار می‌برند. یک هدف حضرت باب این بود که به مردمان تذکر دهند که زمان ظهور موعود بعد—حضرت بهاءالله—فرا رسیده. برای ظهورش آماده شوید.

• **وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ**: به یقین او حق است.

ترکیباتی شبیه "إِنَّهُ لَحَقُّ" (او حق است) بارها در بسیاری از آیات دیگر در اشاره به موعود عصر ما بکار رفته.

• **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ**: پس بزرگ دار نام رب بزرگت را. ترکیب "اسم رب" نیز در آیات دیگر در اشاره به حضرت ربّ اعلیٰ بکار رفته است.

• این آیات در آغاز اشاره به کم ایمانی مردمان و غفلت و انکار آنان می‌کنند. این مطلب نیز در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده.

جای شگفتی بسیار است. مسلمین یک کتاب را که به زبان پیامبر اسلام نازل شده معجزه می‌شمرند، و بنا بر شهادت قرآن آشکارترین دلیل حقانیت او می‌دانند. اما بسیاری از آنان، ده‌ها جلد کتاب از حضرت باب و ده‌ها جلد کتاب از حضرت بهاءالله را دلیل نمی‌شمرند. در حالی که بسیاری از این آیات به‌زبانی غیر از زبان مادری آن دو موعود نازل شده. آن مؤمنان با عدم توجه به آیات الهی که در این زمان نازل شده، به این پیش‌بینی قرآن تحقق بخشیده‌اند:

چقدر شما کم ایمانید! شمار کمی ایمان می‌آورند!

چه کمیابند کسانی که پند گیرند!

چگونه است که عبرت نمی‌گیرید؟



آیات پیش شهادت می دهند که اگر کسی گفتاری را به دروغ وحی آسمانی شمرد، خداوند مانع گسترش ادعای او خواهد شد، و او را ریشه کن خواهد نمود:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ.

سوره حاقه، آیه های ۴۷-۴۴

اگر به دروغ گفتاری به اسم ما گفته شود، دست راست دروغگو را می گیریم، سپس شاهرگش را قطع می کنیم. هیچ یک از شما نمی تواند مانع این کار بشود.

حضرت باب و حضرت بهاء الله گفتارشان را تماماً به خدا نسبت داده اند. سبب چیست که آئینشان در سراسر جهان در بیش از ۲۰۰ کشور گسترش یافته و روز به روز شماره پیروانشان بیشتر می شود؟

قالب متشابهات

برای کشف حقیقت، باید زبان خاص خدا را بشناسیم، و الا فکر ما از سطح قشر یا پوست بیرون نمی رود. شیرینی گفتار خدا در مغز گفتار اوست. اگر تنها پوست را بچشیم لذتی نمی بریم. بسیاری از سخنان پروردگار در قالب متشابهات قرار دارد. زبان متشابهات مانند صدفی است که دُر دانه معانی و اسرار در آن پنهان است.

مردم قشری نمی توانند از پوست بگذرند، و به همین سبب غالباً با اشکال روبرو هستند. کلید شناسائی گفتار پروردگار در این است که قشر را درهم شکنیم و به مغز برسیم. در عالم مغز و معنا همه چیز سازگار و زیباست. در راه تکامل معنوی، این چالش ما و مانع ماست. عرفا از این حقیقت کاملاً آگاه بوده اند. مولوی چه زیبا سروده:

پوست را بهرِ خِران بگذاشتیم

ما ز قرآن مغز را برداشتیم



همیشه منکران پیامبران یزدان مردم قشری بوده‌اند که تحقق خبرها و بشارات را موافق فکر ضعیف و سطحی خود نیافته‌اند. هنوز مسیحیان معنای آسمان، یهودیان معنای پادشاه، و مسلمانان معنای خاتم را نشناخته‌اند. تا از زندان تاریک و غم‌افزای قشر نرهمیم، هرگز به بینش و آزادی فکر نرسیم و به‌اسرار گفتار پروردگاری نرسیم.





نقش ما در این دنیا

هم‌بستگی ایمان و عمل

خداوند، آفریننده ما، صاحب ما، و معلم ماست. دروسِ مدرسهٔ زندگی را او معین می‌کند، نه ما. نخستین درسِ مدرسهٔ آفرینش این است: اگر دانش آموزی در آزمایش زندگی بهترین نمره را بگیرد، اما به معلمش اعتنا نکند، از زیان‌کاران است. کتاب‌های آسمانی شهادت می‌دهند که برای کسب رضای یزدان، شناسائی فرستاده خدا و رفتار نیک و بی‌ریا هر دو واجب و لازمند. هریک از آنها بدون دیگری مقبول پروردگار نیست.

کردار احدی امروز مقبول نه، مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و به‌سمت یزدان توجه نموده.^۱

حضرت بهاء‌الله



معرفت حق تمام و کامل نمی شود مگر به متابعت آنچه امر فرموده.^۲ حضرت بهاء الله

ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده.^۳ حضرت بهاء الله

چه فایده اگر انسان عمری بگذراند، به حساب خودش آدم خوبی باشد، اما رضایت صاحب و عاشق و خالق خود را بدست نیاورد؟ آیا قصور و غفلتی از این بیشتر می توان تصور نمود؟

روابط خدا با بندگانش عاشقانه است. در این گفتار، خدا ما را "عاشقان" خود، و خود را "معشوق و محبوب" ما می نامد:

ای پروانگان! بی پروا بشتابید و بر آتش زبید. و ای عاشقان! بی دل و جان، بر معشوق بیایید، و بی رقیب نزد محبوب دوید.^۴ حضرت بهاء الله

پروانه چنان عاشق نور است که بجای بیم و فرار از شعله های شربار شمع، خود را با آن شعله ها می آمیزد و از سوختن پروا ندارد. عشق ما نیز به خدا که هم عاشق و هم معشوق ماست، باید چنین آتشین باشد. چقدر غم انگیز است که به چنین عاشقی و معشوقی بی اعتنا باشیم و از آفریننده ای که "نور آسمانها و زمین" است بی بهره مانیم.

به بینید خالق ما به مردمانی که از پذیرش نقش خود در این دنیا و سرنوشت جاودانی خود غافلند، چه می گوید:

ای مردگان فراش غفلت!

قرن ها گذشت و عمر گرانمایه را به انتها رسانده اید و نفس پاکي از شما به ساحت قدس ما نیامد. در اَبْحَرِ [دریاهای] شرک* مستغرقید و کلمه توحید بر زبان میرانید.

* اَبْحَرُ شرک: دنیا را با خدا شریک شمردن. چه بسیاری کسانی که به زبان خدا را می پرستند، اما در دل به دنیا عشق می ورزند و عمرشان را تماماً در کسب ثروت بیشتر هدر می دهند و از زندگانی جاودانی ثمری برای خود نمی برند.



مبغوض مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید* و در ارض من به‌کمال خرمی و سرور مشی می‌نمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض از تو درگریز. اگر فی‌الجمله بصر بگشائی صد هزار حزن را از این سرور خوشتر دانی و فنا را از این حیات نیکوتر شمری.^۵ حضرت بهاء‌الله

اصولاً چرا انسان از دعوت آفریننده و عاشق خود و فرستادگانش که تنها به‌اراده او سخن می‌گویند روی بگرداند؟ چرا نتایج وخیم بی‌ایمانی را از خاطر ببرد و سرنوشت جاودانی خود را به‌مخاطره اندازد؟ آیا از عشق به‌یزدان و ایمان به‌جهان جاودان، ضرری به‌انسان می‌رسد؟ آیا افتخاری برتر از نزدیکی به‌خدا می‌توان تصور نمود؟

بنابر شهادت کتاب‌های آسمانی، مقام و ارزش ما بسته به‌عشق ما به‌خدا و پذیرش فرمان‌های اوست. ما در صورتی به‌آزادی حقیقی می‌رسیم که نقش خود را در برابر آفریننده خود بپذیریم. چرا کسی از کسب این افتخار بزرگ سر باز زند و روحش را از بخشش‌های بی‌کران و جاودان یزدان بی‌بهره گذارد؟ چرا کسی فقر را از غنا برتر شمرد؟

از نظر یزدان، انسان

خوب کیست؟

به‌خود مشغول نباشید. در فکر اصلاح عالم و تهذیب^۶ امم باشید.^۶ حضرت بهاء‌الله

* مبغوض مرا محبوب خود دانسته‌اید و دشمن مرا دوست خود گرفته‌اید: اشاره به‌مردم دنیا پرست که بجای خدا، به‌دنیا عشق می‌ورزند، و بجای پذیرش حقیقت، توهمات و تعصبات خود را می‌پرستند.

^۶ تهذیب: پاکیزه نمودن و اصلاح اخلاق.



باید کلّ الیوم به اسبابی تمسک نمایند که سبب اصلاح عالم و دانائی امم است. و دانائی اسبابی است که انسان را حفظ نماید از آنچه سزاوار نبوده و نیست، و همچنین تعلیم نماید به آنچه که منفعتش شامل او و اهل عالم گردد.^۷ حضرت بهاء الله جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده اند... شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود.^۸ حضرت بهاء الله

بسیاری از مردمان می گویند: "من آدمی درستکارم، ضررم به کسی نمی رسد. چه نیازی به دین و ایمان دارم؟" اگر شما از این دسته مردمان هستید، به این چند نکته توجه کنید:

- میزان خوب بودن و بد بودن انسان دست خداست، نه دست ما. چه بسا مردمانی که تعصب نژادی یا جنسی را معقول و مقبول می شمردند. میلیونها نفر از مردم دنیا در طی هزارها سال برده داشتن را حق خود می شمردند. بعضی دیگر از مردمان، روابط جنسی خارج از ازدواج را می پذیرند. برای برگزیدن اصول اخلاقی، جز به خدا به چه کسی می توان اعتماد نمود؟ جز خالق ما چه کسی میزان انسان بودن را می داند؟
- نفس خودخواه و لذت طلب و نزدیک نگر انسان می تواند هر کار زشتی را به خود زیبا جلوه دهد. بیشتر مشکلات جهان از این نفس سرچشمه می گیرد. این نفس بر همه ما کم و بیش حاکم است. جز خالق ما چه کسی می تواند نفس خودخواه ما را مسخر سازد تا با عشق و شوق به اطاعتش پردازیم؟ آیا چنین کاری از دست کسی جز آفریننده ما ساخته است؟
- چه بسا مردمانی که به ثروت خود می بالند و به دیگران به نظر حقارت می نگرند. برای عزیزانشان بی حساب صرف می کنند، و حتی برای سگ و گربه شان بهترین خوراکها را می خردند، اما وقتی به مردم نیازمند می رسند، روی می گردانند. اگر هم کمکی کنند بسیار ناچیز است.



داوری پروردگار نسبت به این ثروتمندان چگونه است؟ به شهادت کتاب‌های آسمانی، این‌گونه مردمان از افتخارِ نزدیکی به یزدان محرومند. در داشتن ثروت ایرادی نیست، به شرط اینکه ثروت با سخاوت همراه باشد:

ای مغروران باموال فانیه!

بدانید که غنا سَدیست محکم میان طالب و مطلوب، و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مَقْرَب^۴ وارد نشود و به مدینهٔ رضا و تسلیم در نیاید، مگر قلیلی. پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعیش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد، چنانچه شمس اهل زمین را.^۹ حضرت بهاءالله

ای اغنیای ارض!

فقرا امانت منند در میان شما. پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.^{۱۰} حضرت بهاءالله

• خدا ما را بیهوده نیافریده. او در آفرینش ما هدف و نقشه خاصی داشته. اگر این هدف و نقشه را نادیده انگاریم، این نشانه قدرناشناسی ما و بی‌اعتنائی ما به عاشق آسمانی و آفریننده ماست.

اگر نفسی الیوم به جمیع اعمال خیریه و افعال حسنه عامل شود، و به رضای حق فائز نشود، البته ثمر نخواهد داشت.^{۱۱} حضرت بهاءالله

نشان انسانیت ما و برتری ما

بر جانوران چیست؟

برای داوری در هر کاری میزان لازم است. با چه میزانی می‌توان انسانیت انسان و مزیت او را بر جانوران تشخیص داد؟ نخستین و مهمترین پرسش

^۴ مَقْرَب: محل نزدیک، اشاره به نزدیکی به خدا.



این است: آیا نشان انسانیت ما عدم ارتکاب اعمال زشت و نارواست، یا مهر و محبت به همه آفریده‌های خدا؟ مردم بی تفاوتی که نه خیرشان و نه ضررشان به دیگران می‌رسد، چه امتیازی بر جانوران دارند؟ آنها از مقام بلند انسانیت چه بهره‌ای برده‌اند؟ آیا از پرندگان و گوسفندان زبانی به دیگران می‌رسد؟ از میمون‌ها چه کار زشتی سر می‌زند؟ آیا آنها از بچه‌های خود نگهداری نمی‌کنند و حتی برای حفظ آنها جانشان را به خطر نمی‌اندازند؟ اگر انسان بودن ما منحصر به کار بد نکردن و یا پدر یا مادر خوبی بودن است، پس امتیاز ما بر میمون‌ها چیست؟

در این سه گفتار، خالق ما معنای انسان بودن را بما می‌آموزد:

مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین باشد، والا پست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده می‌شود.^{۱۲}
حضرت بهاء الله

قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه [طلا و نقره] شود، نفسی که فی الحقیقه به ملکوت ایمان ارتقا جسته، ابدأ به آن توجه ننماید، تا چه رسد به اخذ آن.^{۱۳}
حضرت بهاء الله

امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید.^{۱۴}
حضرت بهاء الله

در عصر ما حتی وطن دوستی کافی نیست. وطن دوستی به جهان دوستی ارتقاء یافته. به همین سبب می‌فرمایند "امروز انسان کسی است...". بنابراین میزان خدا، آشکارترین نشانه انسانیت ما عشق ما به همه بندگان اوست. این عشق انسان را به جایی می‌رساند که پیوسته در فکر خدمت به هم‌نوعان است، همواره در این صدد است که خیری به دیگران برساند. یک نمونه از نفوذ عشق خدا بر رفتار انسان، مقاومت عاشقان خدا در برابر دشمنان خداست. در عصر ما بیش از دویست نفر از جهان‌دوستان، بهائینی که هدفشان خدمت به عالم انسان بود، جان نثار نمودند، اما آئین خود را حتی



به زبان انکار نکردند. آنها از جان باختن هراسی نداشتند، زیرا فداکاری را نشانه عشقشان به جهان آفرین می دانستند. بسیاری از این مؤمنان فداکار از نعمت های این جهان بهره وافر داشتند، با اینحال ایمان خود را به ظالمان و درخیمان حتی به بهای جان نفروختند. آنها به این اشعار تحقق بخشیدند:

ما بها و خون بها را یافتیم

جانب جان باختن بشتافتیم

—مولوی

رسد آدمی به جائی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

—سعدی

برای اینکه به اهمیت رفتار نیک پی بریم، لازم است وضع اقتصادی جهان و فضیلت سخاوت را در نظر آوریم. بنابر آخرین آمار، بیشتر ثروت جهان در دست شمار بسیار معدودی از مردمان است. علت این ظلم و بی اعتدالی چیست؟ آیا تنها با قانون و ترس از زندان می توان به مشکلات و بلایای جهان پایان داد؟ چه کسی می تواند انسان را از دام حرص و خساست و نادرستی و دنیا پرستی و بی تفاوتی برهاند و به مدارج بلند انسانیت برساند؟

آیا مشکل بزرگ جهان و منشأ اصلی بلاهای آن، ارتکاب گناهان است یا قصور در خدمت به نوع انسان؟ آیا گناه تنها منحصر به ارتکاب رفتار زشت و نارواست؟ تنها سهم کوچکی از گناهان، از رفتار زشت و نادرست مردمان سرچشمه می گیرد. بیشتر گناهان رفتار نیکی است که هرگز از آنها سر نمی زند و به منصفه ظهور نمی رسد.

مردم بی تفاوتی که از معنای انسان بودن بنابر میزان و داوری یزدان بی خبرند، به خیال خودشان انسان خوبی هستند، و در دفاع از خود می گویند: "من



چه نیازی به خدا و دین و ایمان دارم؟ خرد و وجدان خدای منند. من درست کارم و از ارتکاب رفتار زشت و ناپسند بکلی برکنار. نه به کسی ظلم کرده‌ام، نه مال کسی را خورده‌ام." نظر یزدان به این گونه مردمان چیست؟ حضرت مسیح آنها را "وَلَرَم" می‌خوانند. می‌فرمایند: آنها "نه گرمند و نه سرد". در مکاشفات یوحنا، رفتار و اخلاق و میزان انسان بودن آنها را شدیداً محکوم فرموده‌اند.

در کشتار یهودیان که مایه شرمندگی هر انسانی است، بیشتر مردمان بجای جلوگیری از این جنایت بزرگ، سکوت نمودند و گامی برنداشتند. آیا می‌توان آنها را بی‌گناه شمرد؟ چرا مردم بی تفاوت رفتار خود را می‌پذیرند و از خود راضی‌اند؟ زیرا عدم توجه به اعمال نیک به مراتب آسان‌تر از ارتکاب اعمال زشت است. مثلاً بی‌اعتنائی به فقرا به مراتب آسان‌تر از ارتکاب اعمال زشت و ظالمانه است.

حضرت مسیح انسان را به درخت و رفتار نیک را به میوه درخت تشبیه نموده‌اند. می‌فرمایند: انسان بی‌ثمر مانند درخت بی‌ثمر لایق سوختن است. حضرت بهاء الله نیز همان مثال را بکار می‌برند:

انسان بی‌ثمر مانند درخت بی‌ثمر مشاهده می‌شود.^{۱۵}

انسان به مثابه شجر است. اگر به اثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست و آلا شجر بی‌ثمر قابل نار است.^{۱۶} حضرت بهاء الله

بنابر گفتار روانشناس بنام، آبراهام مزلا، بزرگترین لغزش و زیان در عالم انسان ارتکاب گناه نیست، بلکه استعداداتی است که شکوفا نمی‌شود. از جمله استعدادات انسان، عشق به خدمت به هم‌نوعان است. بنابر پژوهش این روانشناس، تنها یک درصد از مردمان استعدادات خود را بحد کافی پرورش می‌دهند.



انسان را همچنین می‌توان به آئینه تشبیه نمود. ارزش آئینه بسته به تابش نور است. در فضای تاریک چه اثر و ثمر و ارزشی در آئینه می‌توان یافت؟ نوری که به آئینه روح انسان جلوه و جلا می‌بخشد و نیروهای نهفته در آن را پرورش می‌دهد، عشق بنده به آفریننده است، عشقی که به عاشق شادی و صفا می‌بخشد و او را به اوج انسانیت سوق می‌دهد. در ظهور و بروز رفتار و گفتار و پندار پاک و بی‌ریا از روح انسان، هیچ نیروئی قابل قیاس با عشق یزدان نیست.

پذیرش این گفتار از پروردگار، نخستین نشانه انسانیت ما و تنها راه صلح و صفا و نجات نوع بشر است:

ای اهل عالم! همه باریک دارید و برگ یک شاخسار.^{۱۷} حضرت بهاء‌الله

آیا میوه‌های یک درخت یا برگ‌های یک شاخه بر یکدیگر برتری دارند؟
آیا به یک ریشه متکی نیستند؟ آیا سرنوشت مشترک ندارند؟

درستکار بودن و به‌کسی ضرر نرساندن، حد اقل انسان بودن است. انتظار خدا از ما این است که به‌عالی‌ترین مدارج کمال رسیم، از خودبینی بگذریم و به جهان‌بینی رسیم و سرانجام با روحی سرشار از شادی و امید به‌زندگانی جاودانی، رخت از این سرا بریندیم و به‌سوی او بازگردیم.

پیامدهای ایمان به‌خدا و حضور در پرستش‌گاه‌ها بارها مورد تحقیق دانشمندان قرار گرفته. این تحقیقات پیامدهای مثبت ایمان را بر زندگانی انسان به‌اثبات می‌رسانند. بنابر یک مطالعه، مؤمنان نسبت به‌دیگران از



عمر طولانی تری برخوردارند. جزئیات این مطالعه که در یک مجله آمریکائی چاپ شده، در پاورقی این کتاب آمده است.*

خداوند ما را مسئول می داند که در ایجاد صلح و صفا و یگانگی میان مردم دنیا بکوشیم. اگر به نقشه خدا برای نجات عالم اعتنا نکنیم، نه می توانیم آن انسانی شویم که خدا خواسته، و نه وظیفه خود را نسبت به اجتماع تحقق بخشیم. پرورش نیروهای درونی ما و ایجاد صلح و صفا در دنیا، بدون هدایت و حمایت پروردگار ممکن نیست.

بزرگترین موفقیت و یا شکست در زندگانی انسان

چه بخواهیم، چه نخواهیم، به سود ماست که هرچه زودتر نقش خود را در این دنیا بدانیم و به آن تحقق بخشیم. هرچه بهتر خالق خود را بشناسیم و هرچه بیشتر به او عشق ورزیم، آزادی ما بیشتر است، آزادی از آنچه شایسته انسان نیست. آزادی از تعصب و دشمنی، آزادی از خودپرستی، آزادی از تشویش خاطر، آزادی از ترس مرگ، و بسیاری غصه‌ها و بلاهای دیگر. زیرا بستگی به خدا بما نیرو می بخشد و در برابر مشکلات بما یاری می دهد. شادمانی و کامرانی ما در دو دنیا متکی به عشق ما به خالق ما و پذیرش فرمان‌های اوست.

* People—or at least women—who frequent churches, synagogues, mosques, and the like might live longer. For 20 years, researchers followed more than 74,000 women who started out without heart disease or cancer. Those who attended religious services more than once a week were 33% less likely to die of any reason during the study period than women who never attended
JAMA



پروردگار تصویر خود را در روح ما به ودیعه گذاشته و بما آزادی بخشیده تا به اراده خود و با افتخار به این ودیعه وفادار باشیم و آنرا به یاری او پرورش بخشیم. بی اعتنائی به این تصویر، غفلتی است بزرگ. پس از سفر از این سرا به سرای دیگر، خالق ما از ما بازخواست می کند و از ما جویا می شود که با این ودیعه گران بها چه کردیم. آیا آنرا بنابر میل خود بکار بردیم یا بنابر راهنمایی و اراده و خواست او.

ما تمایل داریم که به این دنیا اعتماد نمائیم و رویداد مرگ را از خاطر ببریم. خالق ما بارها، توقف کوتاه ما را در اینجا به یاد ما می آورد و بما می آموزد که دیر یا زود در زمانی معین، این دنیای بی وفا عذر ما را می خواهد، ما را به درون خود می برد و آنچه اندوخته ایم به دیگران می سپرد:

در هر حین دنیا ندا می نماید و می گوید: ای پسر آدم! زود است به تراب [خاک] راجع شوی و زخارف و ثروت و عزت به تو وفا ننماید، چنانچه به احدی قبل از تو وفا ننموده.^{۱۸}
حضرت بهاء الله

ای ابناء غفلت! به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید. مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتة صیاد اجل او را به خاک اندازد. دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند. پس پند گیرید ای بندگان هوی.^{۱۹}
حضرت بهاء الله

بنابر گفتار یزدان، تنها وظیفه پیامبران تذکر است. با ماست که به کمال آزادی دعوت یزدان را بپذیریم، یا آنرا نادیده انگاریم. اجبار و اصرار در این کار ابداً جایز نیست:

آنچه را دارائید بنمائید، اگر مقبول افتاد مقصود حاصل، و الا تعرض باطل. ذروه بنفسه مقبلین الی الله...^{۲۰}
حضرت بهاء الله

* ذروه بنفسه مقبلین الی الله: او را به حال خود گذارید و به خدا روی آورید.



عزت ما و ارزش ما بسته به خداشناسی است. بدون دانشی که پروردگار در گفتار پیامبرانش بما آموخته، خداشناسی ممکن نیست.

لَا تَكُ يَا اَلِهِي مَا قَدَّرْتَ عَزًّا اَلَا فِي عِلْمِ كِتَابِكَ وَلَا نُوْرًا اَلَا فِي مَعْرِفَةِ آيَاتِكَ.^{۲۱}
حضرت بهاء الله

به یقین ای پروردگار من. عزتی مقدر نفرموده ای مگر در علم به کتابت، و نوری مگر در شناسائی آیات.

سبب اعظم آفرینش عرفان الله ☉ بوده.^{۲۲} حضرت بهاء الله

معرفت حق تمام و کامل نمی شود مگر به متابعت آنچه امر فرموده.^{۲۳} حضرت بهاء الله
از برای نعمت مراتب لانهایه بوده و خواهد بود... اوّل نعمتی که به هیكل انسانی
عنایت شد خرد بوده و هست. و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده.^{۲۴}
حضرت بهاء الله

هر نفسی الیوم به محبت الله فائز شد به کلّ خیر فائز است و صاحب جمیع آنچه
محبوب است.^{۲۵} حضرت بهاء الله

أَيُّ رَبِّ فَاسْتَقِمْنَا عَلَي حَبِّكَ... لِأَنَّ هَذَا أَكْبَرُ عَطِيَّتِكَ لِبَرِيَّتِكَ.^{۲۶} حضرت بهاء الله
ای پروردگار! ما را بر محبت خود پایدار نما... زیرا این بزرگترین بخشش تو به بندگان
توست.

این گونه اخطارها و اندرزها صدها بار در کتاب های آسمانی تکرار شده:

امروز روز دانائی است و روز آگاهی... خود را محروم ننمائید... مَنْ سَمِعَ لِنَفْسِهِ وَ
مَنْ أَعْرَضَ فَعَلِيهَا، اِنَّهٗ كَانَ غَنِيًّا عَنِ الْاِقْبَالِ وَ الْاِيْمَانِ.*^{۲۷} حضرت بهاء الله

☉ عرفان الله: خداشناسی.

* مَنْ سَمِعَ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَعْرَضَ فَعَلِيهَا، اِنَّهٗ كَانَ غَنِيًّا عَنِ الْاِقْبَالِ وَ الْاِيْمَانِ: هر کس شنید، به سود اوست، و هر کس روی برتافت نتیجه اش باو باز می گردد. به یقین پروردگار از قبول و ایمان بندگان بی نیاز است.



تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ وَيَلُّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يَصِرُ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرَهُ بَعْدَابٍ أَلِيمٍ.

قرآن، سوره جاثیه، آیه‌های ۸-۶

آنها* آیات الهی است که برای تو* می‌خوانیم. پس به چه گفتاری جز گفتار خدا و نشانه‌هایش ایمان می‌آورید؟ وای به حال دروغ‌گوی گناهکاری که آیات پروردگار را می‌شنود و غرور می‌ورزد، انگار آن آیات را نشنیده. او را به عذاب دردناکی خبر ده.

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به‌آخر رسید و چه ساعات که به‌انتها آمد و جز به‌اشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود. عمرها چون برق میگذرد و فرقه‌ها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد، دیگر چاره از دست رود و امور از شست... ای پروانگان! بی‌پروا بشتابید و بر آتش زنید و ای عاشقان، بی‌دل و جان بر معشوق بیابید.^{۲۸} حضرت بهاء‌الله

بگو! ای عباد، وقت را از دست مدهید، چه که بسیار عزیز است. قسم به لئالی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمی‌شود.^{۲۹} حضرت بهاء‌الله

اگر در این ظهور از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن نبوده و نخواهد بود.^{۳۰} حضرت بهاء‌الله

بگو! ای عباد: تا وقت باقی جهد نمائید، شاید فائز شوید به آنچه که از برای آن از عدم به‌وجود آمده‌اید.^{۳۱} حضرت بهاء‌الله

ای بیگانه با یگانه!

شمع دلت برافروخته دست قدرت من است، آن را به‌بادهای مخالف نفس و هوی خاموش مکن. و طیب جمع علت‌های [بیماری‌های] تو ذکر من است، فراموشش منما. حبّ مرا سرمایه خود کن و چون بَصْر [چشم] و جان عزیزش دار.^{۳۲} حضرت بهاء‌الله

* واژه "آنها" اشاره به آیات این آئین و واژه "تو" اشاره به فردی است که آیات پروردگار را در این زمان می‌شنود.



ای خاک متحرک!

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف [شمشیر] عصیان شجرهٔ امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور. و من عزت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار. ۳۳

حضرت بهاء الله

ای پسر جود!

در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد ترابِ امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت تو گماشتم. چنانچه قبل از خروج از بطن امّ دو چشمهٔ شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حبّ ترا در قلوب القا نمودم و به صرف جود ترا در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم. و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما درآئی و قابل بخشش‌های غیبی ما شوی و تو غافل چون به ثمر آمدی از تمامی نعیم* غفلت نمودی و به گمان باطل خود پرداختی، به قسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرّیافتی و مسکن نمودی. ۳۴

حضرت بهاء الله

ای دوستان! تا وقت باقی دولت بی‌زوال را از دست مدهید، آنچه مشاهده می‌شود فانی و معدوم خواهد شد، مگر امری که الله [از برای خدا] ظاهر شود. عالم عالم جهد باید، و عالم عالم توجه... ۳۵

حضرت بهاء الله

در وصف الطاف و بخشش‌های الهی برای آنان که به خواست یزدان فائز می‌شوند:

فَوَعَزْتِكَ لَوْ يَفْدُونَ فِي كُلِّ حِينٍ أَنْفُسَهُمْ فِي سَبِيلِكَ لِيَكُونَ قَلِيلاً عِنْدَ عَطَايَاكَ. ۳۶

حضرت بهاء الله

سوگند به عزت تو! اگر در هر آن خود را در راهت فدا نمایند، در برابر بخشش‌هایت ناچیز است.

* نعیم: نعمت.



ای بنده من!

از بنده مُلک [بستگی به دنیا] خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن.

وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.^{۳۷}

حضرت بهاءالله



بخش نهم



چند نمونه از آثار حضرت بهاء الله و سخنان حضرت عبدالبهاء

نخستین گزیده این بخش درباره بلاها و سختی‌هایی است که حضرت بهاء الله بخاطر نجات نوع بشر تحمل فرمودند. همانطور که از پیش گذشت، بر خلاف انتظار ما پروردگار قدرتش را در پس پرده "مظلومیت و صبر" پنهان می‌دارد. آیا قدرتی مافوق تحمل سختی و بلا از دست ستمگران، اما امتناع از بکار بردن آن قدرت برای غلبه بر آنان می‌توان تصور نمود؟ خواست خدا این است که فرستادگانش را به نیروی عشق و بینش و چشم درون به بینیم و بشناسیم، نه با چشم تن. از این گذشته، هر فضیلتی را که خدا بما می‌آموزد، خود نیز عامل و الگوی آن است:

فو عزتک لو لم یظهر منک حجة بین بریتک یکفی صبرک بعد
قدرتک و حلمک بعد اقتدارک فی اثبات عظمتک و سلطنتک.^۱

حضرت بهاء الله

سوگند به عزت تو! اگر دلیلی بین بندگانت، از تو به ظهور نرسد، صبر و بردباری تو با داشتن قدرت، در اثبات بزرگی و سلطنت کافی است.



چند نمونه از آثار عربی حضرت بهاءالله

و ترجمه آنها به مضمون

و انک انت یا هدهد السبأ اذهب بکتابی الی مداین الله و ان یستلک الطیور عن
طیرالقدس قل انی ترکتها حین الّتی کانت تحت مخالب الانکار و منسرالاشرار و ما
کان عنده من ناصر الا الله الّذی خلقه و سواه و جعله سراج جماله بین السّموات
والارض...

و ان وجدت احداً من احبائی و یسئل منی قل تالله انی خرجت عن مدينة السّجن
حین الّذی کان الحسین مطروحاً علی الارض و کان رکبة الشّین علی صدره و یریدان



يقطع رأسه و كان السنان واقفاً لتلقاء الرأس و ينتظر بان يرفقه على السنان... في تلك الحالة رايت شفتاه يتحرك و ينظر بطرفه الى السماء بلحاظ تقطع عنه القلوب و عن ورائها قلب الله المهيمن العزيز القيوم.

و انى تقربت رأسى الى شفتاه سمعت بانه تحت السيف يقول يا قوم تالله ما نطقت بينكم عن الهوى بل بما نطق منطق الطور في صدرى المقدس الاصفى تالله لن تشببه آيات الله بشيئى عما قدر فى جبروت القضاء و عما كان فى الاخرة والاولى.

و انتم يا ملأ الشرك فاستنشقوا هذه الايات التى نزلت من جبروت الذات من مالک الاسماء والصفات ان وجدتم منها رائحة القميص عن يوسف العزيز اذاً فارحموا عليه و لا تقتلوه باسياف الغل...

قد جئت عن منبع العظمة والجلال و مخزن الرفعة والاجلال بايات التى ما ظهرت حرف منها فى الملك و هذا اللوح برهانى بينكم و لكم و عليكم ان انتم تعقلون.

و يا قوم تالله كنت ساكناً فى البيت و صامتاً عن كل اللحان ولكن الروح اهتزنى و انطقنى بالحق و ظهرت آثاره فى وجهى ان انتم فى جمالى تتفرون...

اتقتلون الذى بامرہ رفعت السموات و موجت البحار و اثمرت الاشجار و كشفت الاسرار و ظهر جمال المخترار عن خلف الاستار... ولو انتم تقتلوننى بكل الاسياف او بكل السهام فى كل حين تضربون و انطق فى ملكوت السموات والارض و لن اخاف من احد و هذا مذهبي ان انتم تشعرون تالله هذا مذهب كل الرسل... و لم ادرا نتم باى مذهب تذهبون.

و اذا بلغت نغمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الذى اخذه و كان فى تلك الحالة فى مدة فلما افاق فتح عيناه ثم التفت الى شطرا المقدس بلحاظ الانس و قال اى رب لك الحمد على بدايع قضايك و جوامع رزاياك مرة اودعنى بيد النمرود ثم بيد الفرعون... و مرة اودعنى فى سجن المشركين... و مرة قطعت رأسى بايدى الكافرين و مرة ارفعتنى الى الصليب... و مرة ابتليتنى فى ارض الطف بحيث كنت وحيداً بين عبادك و فريداً فى مملكتك الى ان قطعوا رأسى ثم ارفعوه على السنان و داروه فى كل الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكرين و



مرّة علّقونى فى الهواء ثمّ ضربونى بما عندهم من رصاص الغلّ والبغضاء الى ان قطعوا اركانى و فصلّوا جوارحى الى ان بلغ الزّمان الى هذه الايام الّتى اجتمعوا المغلّون على نفسى و يتدبرون فى كلّ حين بان يدخلوا فى قلوب العباد ضغنى و بغضى و يمكرون فى ذلك بكلّ ما هم عليه لمقتدرون...

فو عزّتک يا محبوبى اشکرک حينئذٍ فى تلك الحالة و على كلّ ما ورد علىّ فى سبيل رضائک و اكون راضياً منک و من بدايع بلاياک و لكن يا الهى اقسّمک باسمائک المکنونة و جمالك الظاهر المستور... بان تدخل فى قلوب عبادک حبّک ثمّ استقرّهم يا الهى على بساط رحمانيتک ثمّ استظلمهم فى ظلّ شجرة فردانيتک و لا تحرمهم عن نسّمات قدسک الّتى تهبّ عن رضوان جمالك و تفوح عن شطر افضالك و انک انت المقتدر على ما تشاء و انک انت المهيمن القيوم.^۲

آيات پيش وصف سختى ها و بلايائى است

که حضرت بهاء الله تحمل فرمودند

ترجمه به مضمون

تو ای هدهد* سبا با کتاب من به شهرهای خدا رو، و اگر پرندگان از "پرنده پاک" پرسند بگو: من او را در حالی که در چنگال انکار و منقار اشرار گرفتار بود ترک گفتم. او یاری جز خدای خود نداشت. آفریدگاری که پرتو جمالش در گیتی تابنده است.

اگر یکی از دوستان مرا یافتی و از حال من پرسید بگو: به خدا سوگند از "شهر زندان" آمده‌ام. حسین را بر خاک یافتم. زانوی شمر بر سینه اش بود، به قصد بریدن سرش، و سنان* با نیزه اش در انتظار افراختنش...

در اینحال لب‌های او را در حرکت یافتم که به سوی آسمان می‌نگرد، به‌نگاهی که دلها را می‌شکند، حتی دل خداوند مهیمن و قیوم را. و من سرم را به لبهای او نزدیک نمودم و این ندا را در زیر شمشیر از او شنیدم که: ای مردمان به‌خدا سوگند از میل و هوئی سخن

* هدهد: پرنده خبر رسان. سبا: شهر و دیار محبوب. پرنده پاک: اشاره به حضرت بهاء الله.

* سنان: رئیس قوای یزید.



نگویم. ناطق به زبان طورم که از قلب پاکِ مصفّایم سخن می‌گوید. قسم به خدا آیات پروردگار هرگز به چیزی دیگر در دنیا و عقبی مشتبّه نشود.

ای مردم مشرک! این آیات را که از ملکوتِ مالکِ اسم‌ها و صفات فرود آمده به‌بوئید. اگر بوی پیراهن یوسفِ عزیز را از آن یافتید، بر او ترحم کنید و او را به‌شمشیر بغض مکشید...

من از منبعِ عظمت و جلال و مخزنِ رفعت و اجلال آمده‌ام، با آیاتی که چشم عالم شبهش را ندیده. این لوح برهان من است، اگر تعقل کنید.

ای مردمان به‌خدا سوگند در خانهٔ خود ساکن و ساکت بودم. روح* مرا به‌اهتزاز آورد و به‌حقیقت ناطق ساخت، و آثارش را در چهره‌ام نمودار نمود...

آیا کسی را می‌کشید که به‌امرش آسمان‌ها بلند شد، دریاها به‌موج آمد، درخت‌ها به‌ثمر رسید، و اسرار کردگار از پس پرده آشکار شد؟... و اگر مرا با تمام شمشیرها بکشید و با تمام تیرها در هر دم هدف سازید، در ملکوت زمین و آسمان به‌ذکر خدا گویا شوم و از احدی بیم ندارم. این مذهب من است، اگر بفهمید. به‌خدا سوگند این مذهب همهٔ رسولان است... اما من ندانم که مذهب شما چیست و به‌چه آئینی متدینید."

و چون نغمه‌های پاک الهی به‌این‌جا رسید، ضعف او را غالب گشت، به‌سکوت گرائید و مدتی در آن حال بماند. و چون به‌حالت اول باز آمد، چشم‌هایش را گشود و به‌سوی قدس، به‌چشم انس، نظر افکند و گفت: "ای پروردگار! سپاس تو را، از قضایای تازه و بلاهای جامع تو. یکبار مرا در دست نمرود گذاشتی و بار دیگر در پنجهٔ فرعون اسیر ساختی... یکبار مرا در زندان مشرکین انداختی... و بار دیگر سرم را به‌دست کافران جدا کردی. یکبار بر صلیبم برافراختی... و بار دیگر در سرزمین کربلا مبتلا ساختی. در آن دیار تنها ماندم. سرم را بریدند و بر سرنیزه نهاده در هر دیار گرداندند و در مجلس مشرکین و منکرین حاضر کردند. یکبار مرا در هوا آویختند و هرچه گلولهٔ کینه داشتند بر سینه‌ام انداختند و ارکان وجودم را از هم جدا ساختند. تا این روزها فرا رسید، روزهایی که کینه‌توزان بر ضدّ من متفق و همرازند و در هر دمی دل مردمان را به‌غل و بغضا می‌آیند و در انجام هر مکرری که به‌قلبشان خطور کند قصور نورزند..."

* روح: اشاره به‌روح اعظم الهی، مشیت اولیه.



با این حال قسم به عزت تو ای محبوب من که از آنچه در راه رضای تو کشیده‌ام به آستان سپاس آرم. از تو و بلایای تازه تو راضیم. تو را سوگند می‌دهم به اسم‌های پنهان و جمال ظاهر مستور... که دل‌های بندگانت را به محبت خود بیارایی و آنان را بر بساط رحمت مستقر سازی و در سایه درخت توحید مسکن دهی و از نسائم قدس که از فردوس جمالت می‌وزد محروم مداری. تو قادری بر آنچه اراده کنی و تو مهیمن و قیومی.



لا تحزنی فی عمّا ورد علی جمالی من طغاة خلقی و عصاة برّتی تالله لا یمنعنی البلاء عن سروری و لا القضا عن بهجتی و جذبی و اشتیاقی و کلّما ازداد بلائی ازداد شوقی.^۳

از آنچه از بندگان سرپیچم بر من وارد شده محزون مباش. به خدا سوگند! بلا مرا از نشاط باز ندارد و قضا از شوق و اشتیاق منع نکند. هرچه بلایم بیشتر، شوقم بیشتر.



قد ظنّ المشرکون بانّ البلاء یمنع البهء عمّا اراد الله... قل لا و فاطر السماء انه لا یمنعه شیئی عن ذکر ربّه العزیز الحمید.^۴

مشرکان گمان کردند که بلا بها را از اراده خدا باز دارد... بگو! نه، سوگند به شکافنده آسمان! چیزی او را از ذکر ایزد حمید و عزیزش منع ننماید.



إنّ الدنیا مکدّرة مغبرة قدم محنتها راحتها و سبق نغمتها نعمتها و زاد تعبها طربها. اوست محبوب غافلین و مبعوض عارفین. راحت و وفا در او چون کیمیا و بلای او خارج از حدّ احصاء. یری فیها الانسان ما لا یحبّ آن یراه و یعاشر مع من لا یرید لقائه لوکان لها مقام لترانی مستویاً علی عروشها ولوکان لها قدر ما اعرض عنها موجدها و سلطانها. دعها لاهلها ایاک ان یحزنک حزنها او یسرک زخرفها. عزّها ذلّ و ثروتها فقر و بقاؤها فناء. این شوکه پرویز و ذهبه الابریز و این شوکه الفراعنة و قصورهم العالیة و این ثروة الجابرة و جنودهم المصفوفة لوتنظر الیوم فی قصر کسری



لتراه محلاً للنعكوت و الصدى ان اعتبروا يا اولى النهى لا تحزن بما ورد عليك اذا نعزيك و نسليك و نوصيك بالصبر والاصطبار ان ربك هو الامرالمختار انا ما اردنا من الدنيا الا اهلها و انها من حيث هي هي موطنى قدمى... و منظر اوليائى و مطلع ظهورات قدرتى و مظهر اسمائى الحسنى و صفاتى العليا ان ربك هو المبين العليم.^۵

دنيا تار و غبار انگيز است. زحمتش از راحتش پيشترو و بلايش از شاديش بيشترو. اوست محبوب غافلين و مبعوض عارفين. راحت و وفا در او چون كيما و بلاى او خارج از حد احصا. چيزهائى در او بايد ديد و با كسانى معاشر شد كه ديدنشان مكروه است و مصاحبتشان نامطلوب.

اگر دنيا را مقامى بود، مرا بر بساطش مستقر مى ديدى، و اگر قدر و منزلتى داشت، سازنده و سلطانش از آن رو بر نمى تافت. دنيا را به اهلش واگذار. مبدا غمش غمگينت كند، يا زخارفش دلخوش و شاد. عزتش ذلت است، ثروتش فقر، و بقايش فنا. كجاست شوكت پرويز و زير ابريزش؟ چه شد جلال فرعونها و قصرهاى پر جلايشان؟ كجا رفت ثروت جابران و صفهاى لشگرهايشان؟ اگر به ديدار قصر كسرى روى، آن را مسكن عنكبوتان و جعدان يابى. پس پند گيريد اى صاحبان خرد.

از آنچه بر تو وارد شده غم مخور. ما تو را تسليت مى بخشيم و به صبر و شكيبائى مى خوانيم. پروردگارت حاكم و مختار است.

ما از دنيا جز مردمش چيزى نخواهيم. دنيا براستى قدمگاه من است... و منظر دوستان من. طلوعگاه قدرت من است و مظهر اسمها و صفات نيك و بلندپايه من. پروردگارت مبين و آگاه است.



قل يا قوم تالله يبنى ما عندكم و يمحوا القضاء آثاركم ان ادخلوا ملكوت البقا كذلک يعظكم ربكم العلى الاعلى الابهى.^۶

بگو! اى مردمان، به خدا سوگند آنچه نزد شماست به فنا گرايد و قضا اثرى از شما نگذارد. پس به ملكوت بقا درآييد. اين چنين پروردگار بزرگ و پر جلال شما، شما را اندرز مى دهد.





وكن متخلفاً باخلاقى بحيث لو يبسط عليك احد ايدى الظلم انت لا تلتفت اليه و لا تتعرض به دع حكمه الى ربك القادر العزيز القيوم كن فى كل الاحوال مظلوماً تالله هذا من سجيّتى و لا يعرفها الا المخلصون ثم اعلم بانّ تاوّه المظلوم حين اصطباره لا عزّ عند الله عن كلّ عمل لو انتم تعلمون.^۷

به خُلق من خوگیر تا به آنجا که اگر نفسی دست ظلم به جانبت کشید، توجّه و اعتراضی نکنی. حُکمش را به پروردگارت که قادرِ عزیز و قیوم است و آگذار. در جمیع احوال مظلوم باش. به خدا سوگند! این از صفات من است و جز مخلصان، مرتبّت آنرا نیابند و نشناسند. آه مظلوم شکبیا نزد خدا از هر چیزی عزیزتر است، اگر بدانی.



ایاک ان تحزنک الدنیا و ما يحدث فیها لعمری أنّها ستفنی و تبقى العزّة والاقتدار لربک... ان اجعل رضوانک ذکرى و جنانک حبّی و سراجک اسمی.^۸

مبادا حوادث روزگار غمناکت کند. به خدا سوگند! دنیا به فنا انجامد. و تنها عزّت و اقتدار که در دست پروردگار است پایدار ماند... یادم را و عشقم را بهشت خود نما و نامم را چراغ خود کن.



و على باب هذا الرضوان ملئكة الامر لموقوفون... ان يجدن من احد روائع الدنيا و عما ظهر بين السموات و الارض يمنعنه عن الدخول فى هذا الرضوان و عن الوقوف بين یدی ربک المنان القديم.^۹

بر در این بهشت، فرشته‌های امر ایستاده‌اند، و اگر از کسی بوی حُبّ دنیا را بیابند... او را از ورود به جنان و دیدار پروردگارِ قدیم و پراحسان باز دارند.



اعلموا بان الذين كانت قلوبهم متعلقة بشیء عما فى السموات و الارض لن يقدرن ان یدخلن ملکوتی لان الله قدّس هذا المقام عن دونه و جعله موطن الابرار.^{۱۰}

آنان که قلبشان متعلّق به دنیا است، هرگز ورود به ملکوت نمی‌توانند. زیرا پروردگار، اغیار را از این مقام باز داشته و آنرا تنها مسکن و دیار نیکان ساخته.





ثم اصلحو ذات بینکم بحیث لن یهب منکم الا روائح الله ولن یشهد فی وجوهکم الا نضرة الفردوس وتكونن من الذینهم فی کل امر یفرحون واذا یمسهم الذلّة والبأسا والضرافی کل ما کان من البلیا و ینکون هم یصبرون فی سبیل بارئهم و یتوکّلون علی الله ثمّ الی مرضاته هم متوجهون. ۱۱

به اصلاح نفس خود پردازید تا از گلزار روحتان جز نسیم خوش جانان نوزد و سیمایتان جز تازگی و شادابی بهشت برین ننماید. از آنان باشید که همواره به زیور شادی آراسته اند و اگر هر بلائی به بینند، صابر و شاکرند. رضای او طلبند و توکل به او کنند.



قل لن یغنیکم الیوم شیئ الا بان تنقطعوا عن کلّ من فی السموات والارض و تسرعن بانفسکم و ارواحکم الی کنز الله المهیمن العزیز المشهود... قل فوالذی نفسی بیده من ینکون متمسکا بشیئ عما خلق بین السموات والارض لن یدران ینتمسک بحبل حبیبی وان هذا لحق معلوم و من شرب قطرة عما جرت بین السموات والارض لن یقدر ان یتقرب الی بحری المقدس المتموج العزیز المحبوب و من توجه الی وجهه لن ینستطیع ان ینظر الی جمال الله العزیز المقتدر...

قل یا قوم لاتقطعوا آلاء الله عن انفسکم و لا نعمة الباقية عن ارواحکم و لا تكوننّ من الذینهم کانوا ان یقطعوا ان اصلحو امرکم ثمّ اتحدوا فی حبیبی و انّ هذا خیر لکم عما بینکم و عما تقولون و تفعلون ثمّ تعلمون.

کذلک علمکم قلم البقاء حین الذی اهتزّه نسائم البهاء عن هذا الشطر المقدس العزیز المحبوب اذاً ینادی منادی القدم عن ذروة الاعلی بان یا قلم البقاء لاتوقّف علی شیئ و لاتمنع امکانات عما علمک ربّک ثمّ رشح علی الموجودات من طمظام یمّ الذی قدر الله سرّک...

قل قد انعدم رضوان لن یهبّ فیہ نسائم حبیبی و خربت بیوت لن یرتفع فیها بدایع ذکری و کسرت اقلام لن یحرّک علی اسمی المهیمن العزیز القیوم قل یا قوم انّی غلام الله بینکم و آية الكبرى فیکم و آمنت بما عندکم من شرایع الله و دینه فبأیّ حجة انتم تکفرون.



ويا قوم تلك آيات الله نزلت عليّ بالحق... تالله ان هي من تلقاء نفسي بل من لدن عزيز محبوب و اني لعبد آمن بالله و آياته و لا املك لنفس حركة و لا سكوناً... و كلماً اسكن في البيت و اصمت عن الذكر روح القدس يقومني على الامر و ينطقني بين السموات و الارض و هذا لم يكن من عندي بل من عنده ان انتم تعرفون.^{۱۲}

بگو! چیزی شما را خشنود و بی نیاز نکند مگر از هستی بگسلید و به سوی پروردگار مهیمن و عزیز بشتابید... بگو! سوگند به خالق که روحم در قبضه قدرت اوست، اگر نفسی به چیزی در عالم هستی دل بندد، هرگز به گلزار حیم راه نیابد و شمیم عشقم را نبوید. این حقیقتی است هویدا. و اگر قطره‌ای از این جهان بنوشد، به دریای پاک موج و محبوبم تقرب نجوید. و اگر به چهره‌ای بنگرد، هرگز به دیدار جمال آفریدگار عزیز و مقتدر چشم نگشاید.

بگو! ای مردمان، خود را از بخشش‌های الهی و نعمت‌های باقی محروم مدارید. به اصلاح امور خود پردازید و در عشق به من همدستان شوید. این از آنچه دارید و می‌گوئید و می‌کنید برتر است.

این چنین خامه بقا که از نسائم بها به اهتزاز آمده شما را پند می‌دهد. در این هنگام، مُنادی قدم از ملکوتِ اعلیٰ ندا نمود که ای قلم بقا! بر اظهار هیچ رمزی توقف منما. موجودات را از آنچه آفریدگارت به تو آموخته سهمی بخش و از دریائی که یزدان در دلت نهاده بر جهانیان نثار نما.

بگو! نابود باد گلشنی که نسیم عشقم بر آن نوزد، و خراب باد خانه‌ای که ادکار تازه‌ام در آن به‌ترنم نیاید، و شکسته باد قلمی که به اسم مهیمن و عزیز و قیوم رقم نزند. بگو! ای مردمان، من بنده خدایم. مصدق آئین‌های اویم و نشانه بزرگی او بین شما. پس به چه برهانی تکفیر می‌کنید؟

بگو! ای مردمان این آیات الهی است که به حقیقت بر من نازل شده... به خدا سوگند از من نیست. از دانای عزیز و محبوب است. من بنده‌ای هستم که به خدا و آیتش مؤمنم... نه حرکتی از خود دارم و نه سکونی. و هرگاه در خانه ساکت نشینم، روح القدس مرا به اهتزاز آرد و بین آسمان و زمین گویا کند. این از نزد من نیست، از نزد اوست، اگر بشناسید.





اذهب بلوح الله واثاره الى الذينهم امنوا وبشرهم برضوان القدس ثم انذر المشركين. قل يا قوم تالله قد جئتكم عن جهة العرش نبيا من الله المقتدر العلي العظيم. وفي يدي حجة من الله ربكم ورب ابائكم الاولين انتم وذنوبها بقسطاس الحق بما عندكم من حجج النبيين والمرسلين. ان وجدتموها على حق من عند الله اياكم ان لاتجادلوا بها ولا تبطلوا اعمالكم ولا تكونن من المشركين. تلك آيات الله قد نزلت بالحق و بها حقق امره بين بريته و ارتفعت آيات التقديس بين السموات والارضين...

قل للحرورية الفردوس ان اخرجني من غرف القدس ثم البسي من حر البقاء كيف تشاء من سندس السناء باسمي الابهي ثم اطلعي عن افق النقاب بطراز الحوراء و لاتحرمي العباد من انوار وجهك البيضاء و ان سمعت تشهق اهل الارض والسما لا تحزني دعيهم ليموتن على تراب الفناء و ينعدن بما اشتعلت في نفوسهم نار البغضاء ثم غني على احسن النعمات بين الارض والسماوات في ذكر اسم ملك الاسماء والصفات وكذلك قدرنا لك الامر و انا كنا قادرين.

اياك ان لا تخلي عن هيكلك الاطهر قميص الأنور ثم زدني عليه في كل حين من حلل البقاء في جبروت الأنشاء ليظهر منك طراز الله في كل ما سواه و يتم فضل ربك على العالمين و ان وجدت من احد رائحة حب ربك ان افدى نفسك في سبيله لانا خلقناك له و لذا اخذنا عنك العهد في ذر البقاء عند معشر المقربين.

و لا تجزعي عن رمي الظنونات من اهل الاشارات دعيهم بانفسهم لانهم اتبعوا همزات الشياطين ثم صيحي بين الأرض و السماء تالله الحق اني لحرورية خلقتني البهاء في قصر اسمه الابهي و زين نفسي بطراز الاسماء في الملاء الأعلى و اني لقد كنت محفوظة خلف حجبات العصمة و مستورة عن انظر البرية اذا سمعت ابداع الالحن عن شطر ايمن الرحمن و شهدت بان الجنان تحركت في نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائها... قل انه لهو الحاكم فيما يشاء...

ان الذينهم كفروا بالله و سلطانه اولئك غلبت عليهم النفس والهوى و رجعوا الى مقرهم في النار فبئس مقر المنكرين.



وانك زين نفسك بحبي ثم قلبك بذكرى ثم لسانك بتبليغ امرى... ان اشتعل في نفسك من هذه النار التي اوقدها الله في قطب الجنان ليحدث منك حرارة الامر في افئدة الذينهم امنوا بالله وكانوا من المومنين. ان امش على اثرى ولا تكلم الا على الصدق الخالص ثم اخضع لعباد الله الموحدين. كذلك يعظك لسان الامر ان استمع بما امرت ثم اعمل به لتكون من الفائزين.

ان الذين لن يظهر منهم اثار الله في اوامره اولئك لن يصدق عليهم حكم الايقان ولكن الناس اكثرهم احتجبوا عن امر الله وكانوا من قوم سوء احسين... قدسوا قلوبكم عن حب الدنيا ثم السنكم عن ذكر ما سويه ثم اركانكم عن كل ما يمنعكم عن اللقا ويقربكم الى ما يأمركم به الهوى اتقوا الله يا قوم وكونوا من المتقين. قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لاتفعلوا فما الفرق بينكم وبين الذينهم قالوا الله ربنا فلما جائهم على ظلل القدس اذا كفروا به وكانوا من المنكرين.

خلصوا انفسكم عن الدنيا وزخرفها اياكم ان لا تقربوا بها لاتها يأمركم بالبعى و الفحشاء و يمنعكم عن صراط عز مستقيم ثم اعلموا بان الدنيا هي غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سويه و الآخرة ما يقربكم الى الله العزيز الجميل و كلما يمنعكم اليوم عن حب الله انها لهي الدنيا ان اجتنبوا منها لتكونن من المفلحين ان الذى لن يمنعه شىء عن الله لا بأس عليه لو يزين نفسه بحلل الأرض و زينتها و ما خلق فيها لان الله خلق كل ما فى السموات و الأرض لعباده الموحدين.^{۱۳}

با لوح خدا و آثارش به سوى مؤمنین رو. آنان را به بهشت پاک برین مژده بخش و مشرکین را بیم ده. بگو! ای مردمان به یزدان مهربان سوگند، از جانب "عرش" که سریر خداست با خبری از خالق مقتدر و عظیم آمده‌ام. در دستم برهانی است از یزدان. آنرا با میزان پیمبران پیشین بسنجید. اگر حق یافتید، مبدا به مجادله پردازید و اعمالتان را باطل کنید و به مشرکین پیوندید. اینها آیات آفریدگار شماست. با آنها امرش را تحقق بخشید و پرچم تقدیسش را میان زمین و آسمان برافراشت...

به حوریه فردوس بگو: از غرفه‌های قدس بیرون آی، حریر بقا و ابریشم مصفا به اسم ابهای من بپوش، و نغمه‌های تازه و شیرین را که از سوی عرش برین در زمزمه است



بشنو. سپس از افقِ نقاب با زیبایی حوراء بتاب و مردمان را از پرتو روی پر انوارت محروم مدار. اگر ناله و نعره مغرضان را شنیدی محزون مشو. بگذار تا در گِل نیستی بمیرند و از شعله بغض که در دل‌هایشان نهفته است در نارِ فنا بسوزند. سپس به نیکوترین نواها در ذکرِ اسمِ صاحب اسم‌ها به تعنی پرداز...

مبادا هیکل اطهرت را از پیرهنِ نور باز داری. هر دم از زیورهای بقا از ملکوت انشاء بر آن بیفز تا زیبایی الهی را بنمائی و فضل پروردگارت را بر عالمیان به‌تمام آری. اگر در نفسی رائحه محبتِ یزدانت را یافتی، جان فدایش کن. زیرا ما تو را برای او آفریدیم و در عرصه بقا نزد مقرّبین از تو عهد گرفتیم.

از تیرهای تابعانِ توهم و گمان ناله سر مده. آنان را به خود واکذار که مریدانِ وسوسه شیطانند. بین زمین و آسمان ندا کن که به حقیقتِ خدا سوگند! من فرشته آفریده بهاء‌ام. از قصرِ اسمِ ابهائش آمده‌ام. او مرا به زیور اسم‌ها آراسته است. در پس پرده‌های عصمت، پنهان از انظار مردمان بودم. تازه‌ترین الحان را... شنیدم. دیدم بهشت از شوق شنیدنش و شعف دیدنش به اهتزاز آمد... بگو! او حاکم مختار و قادرِ حکیم است.

آنان که آیات الهی و سلطنتش را منکرند، مغلوبان نفس و هوایند و ساکنان دیارِ نار. پس چه بد است ماوای منکرین.

جانت را به عشقم، دلت را به یادم، و زیانت را به تبلیغ آئینم زینت بخش... از آتشی که یزدان در قطب جنان برافروخته شعله‌ور شو تا از گرمی آئینِ جهان‌آفرین دل‌های مؤمنین به اهتزاز آید. رهرو راه من شو و جز به راستی سخن مگو و نزد بندگانِ موحدِ خدا سر فرود آر. زبانِ امر چنین تو را پند می‌دهد. امر الهی را بشنو و عامل شو تا از فائزین شوی.

آنان که آثار پروردگار از صورت و سیرتشان آشکار نیست، مؤمن به‌شمار نروند. بیشتر بندگان از آئین یزدان روگردان و از زیان‌کارانند...

دل‌هایتان را از تعلق به دنیا، زیانتان را از ذکرِ غیرِ خدا، و ارکان وجودتان را از زنگار نفس و هوئِ بزائید. ای مردمان! از خدا بترسید و از زمره پرهیزکاران باشید. بگو! ای قوم، اگر بگوئید و عمل نکنید، پس فرق شما با آنان که زبان به اقرار به پروردگار گشودند، اما وقتی در سایه‌های قدس ظاهر شد، کفران ورزیدند و منکر شدند، چیست؟



نفوس خود را از زنگار زخارفِ دیارِ فنا بسترید. مبدا به دنیا تقرب جوئید. زیرا حاکم به ظلم و فحشاست و مانع وصول به راهِ راست. دنیا غفلت شماس از آفرینندهٔ شما و توجه شما به غیرش. و آخرت تقرب شماس به آفریدگار مقتدر و جمیل شما. هرچه شما را از عشق خدا باز دارد، دنیا است. از آن بپرهیزید تا رستگار شوید.

مؤمن متوسل به پروردگار اگر خود را به زیورهای روزگار بیاراید بر او باسی نیست. زیرا جهان آفرین هرچه در آسمانها و زمین است برای موحدین آفریده است.



قل تالله قد فزتم بكأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون ان تكونن من الصابرين... قل تالله من شرب من هذا الكأس لن يظمأ ابداً.^{۱۴}

بگو! به خدا سوگند به جامی دست یافته‌اید که احدی از پیشینیان به آن فائز نگشته. دیری نباید که بدانید، اگر به صبر بگروید... بگو! سوگند به خدا، هر که از این جام بنوشد، هرگز تشنه نشود.





نمونه‌هایی چند از سخنان حضرت عبدالبهاء

عشق خدا، نوشداروی بلاهاست*

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء*

در پاریس، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

حال جمیع بشر معرض غم و غصه و ملال هستند. انسانی نیست که از برای او حزن و آلم و مشقت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود. چون این احزان از مادیات حاصل می‌شود، چاره نیست جز اینکه رجوع به روحانیات بکنیم. وقتی که از مادیات نهایت تنگ‌دلی حاصل گردد، انسان توجه به روحانیات می‌کند، زائل می‌شود. چون

* عنوانها در اصل خطابه‌ها نیستند.

* نقش اصلی حضرت عبدالبهاء (بنده بهاء)، فرزند ارشد حضرت بهاء‌الله، توضیح و تشریح آموزه‌های آئین بهائی است.



به خاطر آورد خدای مهربان دارد، مسرور می شود. اگر به شدت فقر مادی افتد، به احساسات روحانی آید، خود را از کنز ملکوت غنی بیند. وقتی که مریض می گردد، فکر شفا می کند، تشفی صدر حاصل نماید. وقتی که به مصائب عالم ناسوت [مادی] گرفتار شود، به فکر لاهوت [عالم معنوی] تسلی یابد. وقتی که در حبس عالم طبیعت دلننگ شود، به فکر پرواز به عالم روح می افتد، مسرور می شود. وقتی که حیات جسمانی مختل باشد، به فکر حیات ابدیه افتد، ممنون می شود. اما این نفوسی که توجهشان صرف به عالم مادیات است و در بحر ناسوت مستغرقند، در وقت بلا و محن چه تسلی خاطر دارند؟ نفسی که معتقد به این باشد که حیات انسان محصور در حیات مادی است، چون ناتوان گردد و در بلا و مصیبتی گرفتار شود و کوس رحیل بکوبد، به چه چیز امید دارد و به چه چیز تسلی یابد؟ کسی که معتقد به حی قدیر مهربان نیست، چگونه روح و ریحان [شادی] یابد؟ یقین است که در عذاب ابدی و نومییدی سرمدی است.

پس شماها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید و انجذابات قلبی، دیده بینا دارید و گوش شنوا، جانی زنده دارید و دلی مملو از محبت الله. در هر مصیبتی گرفتار شوید تسلی خاطر دارید. اگر زندگانی دنیوی مختل شود، به حیات آسمانی مستبشر هستید. اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید، به نورانیت ملکوت مسرورید. هر انسانی که احساس روحانی دارد، تسلی خاطر دارد.

من چهل سال در حبس بودم، با آنکه تحمل یک سال ممکن نبود. هر نفسی را به آن حبس می آوردند، یکسال بیشتر زندگانی نمی کرد، از غم و غصه هلاک می شد. لکن من الحمد لله در این چهل سال در نهایت سرور بودم. هر صبح بر می خواستم مثل اینکه یک بشارتی جدید به من می رسد. هر شب تاریک می شد، نور سرور در قلب می افزود. احساسات روحانی تسلی خاطر، و توجه به خدا سبب روح و ریحان. اگر توجه به خدا نبود، احساسات روحانی نبود، چهل سال در حبس چه می کردم؟

امیدوارم روز به روز توجهتان به خدا زیاد شود و تسلی خاطر بیشتر گردد... و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود. اینست منتهی آمال و آرزوی ما. از خدا چنین می خواهم!



سازگاری دین با علم و عقل

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء
در پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

رؤسای ادیان امروز گمان می‌کنند که دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است. لهذا هر قومی تشبث به تقلید نموده، آن را حق می‌دانند. و این تقلید چون حقیقت نیست، لهذا مخالف با یکدیگر است. و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده. زیرا هم‌چنین گمان می‌کنند که دین مخالف علم است، و عقاید دینی را تفکر و تعمقی لازم نیست، و تطبیق به عقل و علم جائز نه، زیرا عقل و علم مخالف دین است. لهذا عقاید دینی باید، مجرد [تنها] عبارت از صرف تلقین رؤسای روحانی باشد، و آنچه آنان بگویند باید معتقد شد، ولو مخالف علم و عقل است. و حال آنکه علم و عقل نور است، دین باید مطابق علم و عقل باشد. دین که مطابق عقل کلی نباشد جهل است... اعظم موهبت الهی برای انسان علم است، و امتیاز انسان از حیوان به عقل و علم است... انسان آنچه می‌شنود باید آن را تطبیق به عقل الهی و علم کند. اگر علم و عقل قبول کند آن حق است. اما اگر به هیچ وجه علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند، آن جهل است.^۲

یک دلیل بر منشأ آسمانی قرآن

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء
در پاریس، ۱۹۱۱ میلادی

از جمله برهان حضرت محمد قرآن است، که به شخص امّی وحی شده. و یک معجزه از معجزات قرآن این است که قرآن حکمت بالغه است. شریعتی در نهایت إتقان [استحکام] که روح آن عصر بود تأسیس می‌فرماید. و از این گذشته، مسائل تاریخیه و مسائل ریاضیه بیان می‌نماید که مخالف قواعد فلکیه آن زمان بود. بعد ثابت شد که منطوق قرآن حق بود. در آن زمان قواعد فلکیه بطلمیوس مسلم آفاق بود... ولی منطوقات قرآن مخالف آن قواعد مسلم ریاضیه. لهذا جمیع اعتراض کردند که این



آیات قرآن دلیل بر عدم اطلاع است. اما بعد از هزار سال تحقیق و تدقیق ریاضیون اخیر، واضح و مشهود شد که صریح قرآن مطابق واقع، و قواعد بطلمیوس، که نتیجه افکار هزاران ریاضی دان و فلاسفه یونان و رومان و ایران بود، باطل.

مثلاً یک مسئله از مسائل ریاضیه قرآن اینست که تصریح به حرکت ارض نموده، ولی در قواعد بطلمیوس ارض ساکن است. ریاضیون قدیم آفتاب را حرکت فلکیه قائل، ولی قرآن حرکت شمس را محوریه بیان فرموده، و جمیع اجسام فلکیه و ارضیه را متحرک دانسته. لهذا چون ریاضیون اخیر نهایت تحقیق و تدقیق در مسائل فلکیه نمودند، و آلات و ادوات اختراع کردند، و کشف اسرار نمودند، ثابت و محقق شد که منطوق صریح قرآن صحیح است و جمیع فلاسفه و ریاضیون سلف بر خطا رفته بودند.

حال باید انصاف داد که هزاران حکما و فلاسفه و ریاضیون از امم متمدنه، با وجود تدریس و تدریس در مسائل فلکیه، خطا نمایند و شخص امی از قبایل جاهله بادیه العرب، که اسم فن ریاضی نشنیده بود، با وجود آنکه در صحرا در وادی غیر ذی زرع نشو و نما نموده، به حقیقت مسائل غامضه فلکیه پی برد و چنین مشاغل ریاضیه را حل فرمود. پس هیچ شبهه ای نیست که این قضیه خارق العاده بوده و به قوت وحی حاصل گشته. برهانی از این شافی تر و کافی تر ممکن نیست، و این قابل انکار نه.^۳

دعوت به یگانگی میان

پیروان ادیان

قسمتی از خطابه حضرت عبدالهء

در پاریس، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

خداوند با کل در نهایت صلح است، ما چرا با یکدیگر جنگ نمائیم؟ خداوند با کل مهربان است، ما چرا نا مهربان باشیم؟ خداوند خالق کل و رازق کل و مربی کل و حافظ کل است، ما چرا از یکدیگر جدا هستیم؟ سبب این است که اساس ادیان الهی از میان رفته و فراموش شده و تشبث به تقالید موهومه گشته. و چون تقالید



مختلف است، سبب بغض و عداوت بین بشر گردیده. اما اگر به‌اساس ادیان الهی نظر کنیم... کل متحد و متفق می‌شویم... بعضی جاهلند باید تعلیم نماییم، اطفالند باید تربیت شوند، تا به بلوغ رسند. مریضند، باید به‌نهایت مهربانی معالجه گردند.

و از این گذشته، اختلاف و نزاع اهل ادیان سبب شده است که احساسات مادیه غالب بر قلوب بشر گشته، و احساسات الهیه از میان رفته. اکثر بشر در عالم طبیعت غرق شده‌اند و ترقی معکوس کردند.

پس ای اهل ادیان! بیائید تا از تقالید و اوهام منزّه شوید و به‌اساس ادیان الهی تشبّث نمائید، تا متفق و متحد شوید و پرستش حقیقت کنید و در نهایت الفت و یگانگی در ظل خیمه توحید راحت و آسایش نمائید. جمیع نجوم سماء حقیقت گردید، و سراج‌های روشن عالم انسانی شوید...

ای اهل عالم! به‌حرکت و اهتزاز آئید و شادمانی نمائید و در سایه خیمه وحدت عالم انسانی در آئید. والسلام.

دعوت به دوستی و یگانگی

قسمتی از خطابه حضرت عبدالبهاء

در پاریس، ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱ میلادی

جمیع انبیای الهی مظاهر حقیقتند. حضرت موسی اعلان حقیقت کرد. حضرت مسیح ترویج حقیقت نمود. حضرت محمد تأسیس حقیقت کرد. جمیع اولیای الهی اعلان حقیقت کردند. حضرت بهاء‌الله علم حقیقت بلند نمود. جمیع نفوس مقدسه که به‌عالم آمده‌اند چراغ‌های حقیقت بودند. حقیقت وحدت عالم انسانی است، حقیقت محبت بین بشر است، حقیقت اعلان عدالت است. حقیقت هدایت‌الله است، حقیقت فضائل عالم انسانیست. انبیای الهی جمیعاً منادی حقیقت بودند و جمیع متحد و متفق بودند. هر پیغمبری مژده به‌خلف خویش داد. هر خلفی تصدیق سلف نمود. موسی خبر از مسیح داد، مسیح تصدیق موسی کرد. حضرت مسیح خبر



از محمد داد، حضرت محمد تصدیق مسیح و موسی نمود. جمیع با یکدیگر متحد بودند. ما چرا اختلاف کنیم؟ ما امت آن نفوس مقدسه هستیم. همین قسم که انبیا محب یکدیگرند، ما نیز باید محب یکدیگر باشیم. زیرا بندگان یک خدائیم و الطاف الهی شامل عموم است... خدا با همه مهربان است، ما چرا به یکدیگر ظلم کنیم؟

اساس ادیان الهی محبت است و الفت و یگانگی. الحمدلله این عصر عصر نورانیست. عقول ترقی نموده و ادراکات شدید شده، اسباب الفت و اتحاد مهیا گشته، روابط محبت بین بشر محکم گردیده. وقت آن آمده که جمیع با همدیگر صلح نمائیم و به دوستی و راستی پردازیم. تعصب مذهبی نماند، تعصب جنسی نماند، تعصب وطنی نماند، با یکدیگر در نهایت الفت محبت کنیم. بنده یک درگاهیم و مستفیض از انوار یک آفتاب. به جمیع انبیا باید مؤمن باشیم و به جمیع کتب آسمانی موقن شویم. از جمیع تعصبات بیزار شویم و خدمت به خدا کنیم. وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم، فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم. مانند حیوانات درنده نباشیم، به خونریزی راضی نگردیم، خون بشر را مقدس دانیم، این چنین خون مقدس را از برای خاک نریزیم. جمیع در یک نقطه اجتماع کنیم و آن نقطه وحدت عالم انسانیت...

حیوانات درنده از برای خاک جنگ نمی کنند. هر یک به محل خود قناعت می نمایند. گرگ به لانه خود قناعت می کند، پلنگ به مغاره خود اکتفا می نماید، شیر به پیشه خود قناعت کند. هیچیک به فکر تعدی در حق دیگری نیفتند. ولی افسوس که انسان بی رحم اگر همه آشیانه ها را به تصرف آرد، باز در فکر آشیانه دیگر است. و حال آنکه خدا بشر را انسان خلق کرده، ولی از حیوانات درنده بدتر شده. حیوانات درنده ابناء جنس خویش را نمی درند. گرگ هر قدر درنده باشد در یک شب نهایت ده گوسفند می درد. و لکن یک انسان صد هزار بشر را در یک روز قتل می نماید.

حال انصاف دهید این به چه قانون درست می آید؟ اگر یک نفس انسانی را بکشد، او را قاتل گویند. اما اگر خون صد هزار نفس را بریزد، او را سرور دلیران گویند. اگر نفسی ده درم از کسی بدزدد، او را سارق مجرم گویند. اما اگر یک مملکت را غارت کند، او را فاتح نامند. اگر یک خانه را آتش زند او را مجرم شمرند. لکن اگر



مملکتی را به آتش توپ و تفنگ بسوزاند، او را جهانگیر گویند. اینها... از درندگی بشر است، از عدم ایمان است. زیرا اگر انسان معتقد به عدالت الهی باشد، راضی نمی‌شود خاطری بیازارد و به ریختن قطره‌ای از خون راضی نگردد. بلکه شب و روز می‌کوشد تا خاطری را مسرور کند.

امید ما چنان است که وحدت عالم انسانی انتشار یابد، بغض و عداوت بین بشر برافند، صلح اکبر آشکار گردد، و جمیع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند، و مشاکلی که بین ملل و دول حاصل، در آن محکمه کبریٰ فیصله یابد. این مشروط و موقوف بر این است که صلح پرور در دنیا بسیار گردند، مُحِبِّ عالم انسانی تزاید یابد، افکار عمومی منعطف به صلح شود تا از کثرت مُحِبِّین [دوستداران] صلح و صلاح، ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند.^۵

چند نامه از حضرت عبدالبهاء

نیاز به آئین تازه

بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نفس تغییر و تبدیل جوید...مَثَل عالم امکان مَثَل هیکل انسان است که در طبیعت واحده مداوم نه، بلکه از طبیعتی به طبیعتی دیگر و از مزاجی به مزاجی دیگر انتقال نماید، و عوارض مختلف گردد و امراض متنوع شود. لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید. به دیده بینا ملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره شیر خوار و چون نشو و نما نماید بر خوان نعمت پروردگار نشیند و از هر گونه طعام تناول نماید. زمان طفولیت را حکمی و دم شیر خواری را رزقی، و سن بلوغ را اقتضائی، و جوانی را قوت و قدرتی، و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی. و در هر درجه انسان را اقتضائی و دردش را درمانی. هم چنین موسم صیف [تابستان] را اقتضائی، و فصل خزان را خصوصیتی، و موسم دی را برودتی، و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معبری.



حکمت کلیه اقتضای این می نماید که به تغییر احوال، تغییر احکام حاصل گردد، و به تبدیل امراض، تغییر علاج شود. پزشک دانا هیکل انسان را در هر مرضی دوائی، و در هر دردی درمانی نماید. و این تغییر و تبدیل عین حکمت است. زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است. و چون علاج را تغییر دهد، نادان گوید: "این دلیل بر نادانی حکیم است. اگر داروی اول موافق بود چرا تغییر داد، و اگر نا موافق بود چرا در آغاز تجویز کرد؟" ولی رنجور دانا اذعان نماید و بر وجدان بیفزاید.

و این را بدان که آیین یزدانی بر دو قسم است: قسمی تعلق به عالم آب و گل دارد و قسم دیگر تعلق به جهان جان و دل. اساس آئین الهی [از آغاز ایجاد تا یوم میعاد تا ابدالآباد بر یک منوال بوده و هست، و آن فضائل عالم انسانیست... و قسمی از آئین تعلق به جسم دارد. آن به مقتضای هر زمانی و هر موسمی و هر درجه از سن تبدیل و تغییر یابد.

در این عهد و عصر که جهان جهانی تازه گشته و جسم امکان لطافت و ملاحظتی بی اندازه یافته، آیا ممکن است که احکام و آئین پیشینیان به تمامه مجری گردد؟^۶

دعوت به محبت و خدمت

این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد، و این عزت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود. خلق را به خدا بخوانید... یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید. فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا. معین هر مظلومی باشید و مجیر هر محروم. در فکر آن باشید، که خدمت به نفسی از نوع بشر نمائید و به اعراض و انکار و استکبار و ظلم و عداوان اهمیت ندهید و اعتنا نکنید. بالعکس معامله نمائید و به حقیقت مهربان باشید نه به ظاهر و صورت...

محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبای الهی! همتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سر پنهان آشکار شود و حقائق اشیاء مشهود و عیان گردد.^۷



نقش پیشوایان

یکی از اسباب بیزاری نفوس از دیانت، همین تقلید و اوهام رؤسای مذاهب است، که اشخاص عالم و دانا چون آن تقلید و رسومات را مخالف علم و عقل دیدند دین الهی را ترک نمودند. دیگر ملتفت نشدند که اینها اوهام رؤسای ادیان است.^۸

راه نجات عالم

ممکن نیست که اهل عالم سکون و قرار یابند، مگر به قوه‌ای که محیط بر عالم انسانی است. آن قوه چون غلبه کند، جمیع این انقلابات منقلب به سکون و قرار گردد و همه این اختلافات مبدل به الفت و محبت و اتحاد شود.^۹



بخش دهم



نقش پنهان‌کاران در سرنوشت انسان و جهان

علمای ارض که لَدَى اللَّهِ [نزد خدا] از جُهلاً محسوبند،
حجاب اکبرند از برای بشر. مبارک نفسی که این حجاب او
را منع ننمود.^۱ حضرت بهاء‌الله

از حق بطلیید کُل را از شر این نفوس [پیشوایان] حفظ
فرماید.^۲ حضرت بهاء‌الله

بعضی [از پیشوایان] که از بحر هدایت آشامیده‌اند، به‌منزله
بصرند از برای هیکل عالم، و برخی به‌مثابه دُخان [مانند
دود] از برای هیکل امکان.^۳ حضرت بهاء‌الله

امروز حجاب اکبر بشر را از مشاهده آفتاب حقیقت منع
نموده.^۴ حضرت بهاء‌الله

پرده‌ای که همه مردمان را می‌پوشاند. حجابی که همه
ملت‌ها را دربر می‌گیرد. اشعیا، فصل ۲۵، آیه ۷



نقش پیشوایان در پنهان داشتن بزرگترین خبر در تاریخ بشر بخش یکم

نقش پنهان‌کاری و پنهان‌کاران در سرنوشت انسان و جهان بیش از آن است که به‌تصور آید. بلاهائی که از این راه روی می‌دهند، صد بار و بیشتر، از بلاهای دیگر است. این دشمن عالم انسان چنان پنهان‌کار و مکار است که کمتر کسی از وجودش باخبر است.

این نوشته پرده از روی این "پنهان‌کارِ مکار" برمی‌دارد و اسرارش را آشکار می‌کند، شاید این پرده‌داری از قدرتش بکاهد و او را از اینهمه ظلم و ستم باز دارد. شناسائی این دشمن سرسخت، نخستین گام در راه سعادت انسان و جهان است.



این نوشته نقش پیشوایان مذهبی، را بیش از هر گروه دیگر، در پنهان‌کاری مورد بحث قرار می‌دهد و با ذکر چند رویداد نشان می‌دهد که صاحبان قدرت، خاصه پیشوایان مذهبی، برای حفظ مقام و منصب خود چگونه از این هنر بهره می‌برند و این حریره را برای اشاعه نادانی در میان پیروانشان بکار می‌برند.

پنهان‌کاری مانند هر صفت دیگر درجات دارد. بعضی از مردمان در این کار ماهرند و پیوسته آنرا بکار می‌برند، گروهی دیگر گاه‌بگاه و به صورت ناآگاه از آن بهره می‌برند. در میان انسان‌ها دو نفر عین هم نمی‌توان یافت.

تفاوت انسان و جن

نخستین پرسش این است: چرا خداوند بندگانش را به دو گروه تقسیم نموده؟ بعضی را انسان و بعضی دیگر را جنّ نامیده؟ بدون شک رمز بزرگی در این کار هست. واژه "جنّ" اشاره به چیست؟ حضرت باب جنّ را بطور کلی چنین توصیف فرموده‌اند:

الجنّ من استجنّ فیہ نار النّفی.^۵

جنّ کسی است که در او آتش انکار پنهان باشد.

در این گفتار حضرت عبدالبهاء جنبه خاصی از اجنه را که مرتبط به ایمان آنهاست بیان فرموده‌اند:

مراد از جنّ در آیه مبارکه فرقان [قرآن] نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است. جنّ موجودی است پنهان. این است که می‌فرماید: یرونکم من حیث لا ترونهم. یعنی آنان به ایمان و ایقان شما واقف و مطلعند، ولی ایمان و ایقان آنان در نزد شما پنهان [است].^۶



پس وجه مشترک جن‌ها از هر گروه و مسلکی باشند، چه خوب چه بد، پنهان‌کاری است. همانطور که بعداً خواهیم دید، خطر وخیم و پیامد بزرگ پنهان‌کاری، جلوگیری از گسترش پرتو دانش و دانائی و اسیری مردمان در زندان تاریک نادانی و جهالت است، زندانی جهانگیر که پایه و خانه همه بلاها و بدی‌هاست:

اس اساس سیئات* نادانی و جهالت است.^۷ حضرت عبدالبهاء

بر خلاف تصور بسیاری از مسیحیان و مسلمانان، جن و شیطان موجوداتی جز مردم پنهان‌کار چیزی نیستند. انسان وقتی به حد کمال رسد، یعنی استعدادات خدا داد را، بنابر نقشه آفرینش، در خود پرورش می‌بخشد، فرشته نام یابد. و هرگاه جهت عکس به‌پیماید، یعنی از جن بگذرد و به پائین‌ترین درجه پستی و رذالت رسد، تا به آنجا که از وجدان و عشق و ایمان و شرم و حیا در روحش اثری نماند، شایسته لقب شیطان شود.

راه‌های پنهان‌کاری

در آغاز به‌بینیم راه‌های پنهان‌کاری چیست و پنهان‌کاران و پرده‌پوشان چگونه به مقصود شوم خود می‌رسند. این دشمن پنهان از چند راه و با چند حربه به هدف‌های خود می‌رسد، از جمله:

- دروغ و تهمت
- سکوت
- اجتناب و منع از معاشرت
- مکر
- سوء تفسیر
- توسل به قدرت

بنابر گفتار حضرت عبدالبهاء، دروغ پایه و ریشه همه گناهان است. دروغ به راه‌های گوناگون پرده بر پرتو حقیقت می‌افکند. یکی از آن پرده‌ها،

* اس اساس سیئات: پایه پایه‌های بدی‌ها.



تصورات نادرستی است که بر روح و روان مردمان حکم فرماست، تصووراتی که به مرور زمان، تصویر حقیقت گرفته‌اند. در سقوط بشر، این تصورات مهم‌ترین نقش را داشته‌اند.

رمز موفقیت دروغ در پنهان ماندن آن در پس پرده مکر است. هر چه مکر پیچیده‌تر و پنهان‌تر باشد، دروغ موفق‌تر است. این بیت بسیار زیبا و پر معناست:

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا.

این چراغ همان مکر است. دروغ‌گویان و سارقان روح و روان در تاریکی نادانی با چراغ مکر و ریا به درون مردمان بی‌خبر و ناآگاه راه می‌یابند و هر چه می‌خواهند و می‌یابند از ذخائر و مفاخر انسانیت، از عقل و شعور گرفته تا انصاف و ایمان و عدالت، همه را به یغما می‌برند. این پرده پوشان و جن‌های به‌ظاهر انسان، جز به یاری فنّ دروغ و هنر مکر و پرده سکوت و خاموشی، به هدف‌های شوم خود نمی‌رسند.

در سرنوشت بشر، مکر و دروغ نخستین نقش را داشته‌اند، به‌حدی که در نظر یزدان کافران برتر از فریب‌کارانند:

کافر باش و ماکر مباش، در میخانه ساکن شو و در کوچه تزویر مرو.^۸ حضرت بهاء الله

واژه‌های دیگری که در وصف پنهان‌کاران بکار می‌روند "دو روئی و ریا" است. ریاکار کسی است که باطنش را پنهان می‌دارد. نخستین لازمه توفیق در ریاکاری، تسلط بر فنّ دروغ و هنر مکر است.

در آغاز این گفتار، نقش پرده پوشان یا اجنه را در پنهان داشتن خبر ظهور پیامبران بررسی کنیم، سپس به شناسائی پرده پوشان دیگر پردازیم و به بینیم دورویان و مگاران از هر گروه و دسته‌ای باشند، چگونه از این روش و رویه



بهره می‌برند تا توده مردمان را در زندان تاریک نادانی و جهالت اسیر نگه دارند.

"مانند دزد" یعنی چه؟

ظهور دو پیامبر بزرگ در عصر ما حائز چه اهمیتی است؟ این رویداد بزرگترین خبر در تاریخ بشر است. چرا این خبر پس از گذشت نزدیک به دو قرن از ظهورش، هنوز از اکثر مردمان، چه در شرق و چه در غرب جهان، پنهان مانده؟ حضرت مسیح این رویداد و نهضت حیرت‌انگیز را با مقایسه با آمدن دزد پیش‌بینی فرموده‌اند. در این مقال، مثال و مقایسه‌ای بهتر از این تشبیه نمی‌توان تصور نمود:

توجه کنید! من مثل دزد خواهم آمد. چه کامرواست کسی که بیدار باشد.

مکاشفات یوحنا، فصل ۱۶، آیه ۱۵، همچنین فصل ۳، آیه ۳

به‌ظاهر این مقایسه شگفت‌انگیز است. چرا پیامبر خدا ظهورش را با آمدن دزد مقایسه کند؟ حضرت مسیح از این مقایسه و مثال چه منظوری داشته‌اند؟ طرز آمدن و رمز موفقیت دزد در چیست؟ آیا جز پنهان ماندن از نظر دیگران، طرز دیگر یا رمز دیگر و هدف دیگر در کار دزدان می‌توان تصور نمود؟ یک دزد ماشین یا یک حسابدار بانک چگونه می‌تواند به‌هدف خود دست یابد و به‌دزدی ادامه دهد؟ جز اینکه کارش را از دیگران پنهان دارد، شرط دیگری لازم است؟ در آمریکا دزدی از فروشگاه‌ها بسیار معمول است. جر توسل به‌پنهان‌کاری، چه راهی برای این دزدی‌ها می‌توان تصور نمود؟ رمز موفقیت دزد در خانه‌ها جز پنهان ماندن از نظر صاحبخانه چیست؟



حال به بینیم پنهان بودن موعود چگونه است؟ تحقق این پیش بینی از دوراه ممکن است: آمدن موعود یا دزد نمادین به طرزی که مخالف انتظار منتظران است، یعنی مردمان او را به بینند، اما نشناسند. دیگر اینکه مردمان چنان در خواب غفلت و دنیاپرستی غرق باشند که به هیچ چیز جز به منافع خود توجهی نکنند. در عصر ما، این دو پرده هر دو در نهایت قدرت و شدت، چشم بصیرت مردمان را پوشانده و آنها را از دیدن موعودشان باز داشته اند. این مردمان با دوسد بزرگ رویارویند. حتی یکی از این دو پرده کافی است که منتظران را از شناسائی فرستاده یزدان باز دارد.

مسیحیان در انتظار چه موعودی نشسته اند؟ آنها بر این پندارند و در این انتظار که آن فرستاده پروردگار با لشگرهای بسیار از آسمان فرود آید، مسیحیان با ایمان را به آسمان و جنان برد و دیگر مردم جهان را به قتل رسانند. حال اگر آن پیامبر از زمین بیاید، نه از آسمان، عدم رعایت همین یک شرط کافی است که خبر ظهورش از آنها پنهان ماند. نکته قابل توجه این است که این منتظران هرگز از سرنوشت کودکان چیزی نمی گویند. کودکانی که پدر و مادر مسلمان یا بودائی و یا بی دین دارند، گناهایان چیست؟ مسؤولیت آنها در چه سالی و ماهی و حتی ثانیه ای شروع می شود؟ خط مسؤولیت و پیامد مرگ را در چه ثانیه ای باید کشید؟ سکوت در این مطلب، خود یک نوع پنهان کاری است.

بسیاری از شیعیان بجای بلندی ها و افلاک به چاه نظر دارند و اعماق خاک را منزل و مأوای موعودشان می دانند. آنها نیز مانند مسیحیان برآنند که موعودشان با شمشیری برآن به کشتار انبوه مردمان دست می زند تا اثری از دشمنانش در زمین نماند. مؤمنان و منتظران، چه مسیحی چه مسلمان، کشتن یک انسان را جنایتی بزرگ می شمزند، و قاتل را به زندان یا بر سردار



می‌برند، اما کشتار میلیون‌ها نفر از مردم بی‌ایمان را به دست موعودشان به راحتی می‌پذیرند و این‌گونه خونریزی را صواب می‌شمردند.

پیشوایان مسیحی چگونه پیش‌بینی "مانند دزد" را در پرده سوء تفسیر پنهان می‌کنند؟ آنها می‌گویند مقصود از "آمدن مانند دزد" این است که موعود "ناگهان" می‌آید. از این راه با ادغام واژه "پنهان" در واژه "ناگهان" معنای "پنهان" را پنهان می‌کنند.

پنهان و ناگهان دو شرط متفاوتند و هر دو در ظهور دو موعود عصر ما تحقق یافتند. حضرت باب در ساعات تاریک شب، **ناگهان** (بدون انتظار شنونده) مقام خود را تنها به یک نفر، به نام ملا حسین بشروئی، بیان فرمودند و از او خواستند که این خبر را پنهان دارد تا عده مؤمنین به هجده نفر برسند. حضرت بهاء‌الله نیز در زیرزمینی تاریک، به نام سیاه چال، که محبس دزدان و قاتلان بود، مقام خود را **ناگهان** به شماری چند از پیروان حضرت باب اظهار فرمودند. این رویداد "اظهار امرِ خفی" نام یافته. "اظهار امرِ علنی" حدود ده سال بعد در بغداد (باغ رضوان) روی داد. بنابراین، ظهور دو پیامبر عصر ما، آغازش هم پنهان بود و هم ناگهان.

از این گذشته، شاید ۹۹ درصد از دزدی‌ها ناگهان نیست. اکثر آنها بنا بر نقشه است. دزدی، راه‌های بی‌شمار دارد، اما وجه مشترک همه آنها پنهان کاری است. مثلاً کسانی که در مالیات تقلب می‌کنند و یا با نقشه حساب شده، به مردمان سهام بی‌ارزش می‌فروشند، یا در شغل خود تقلب می‌کنند، رمز موفقیت همه این دزدان پنهان‌کاری است. اکثر دزدی‌ها در خانه‌ها نیز بنا بر نقشه و حساب است. معمول‌ترین نمونه دزدی که می‌توان آنرا **ناگهان** دانست، هنگامی روی می‌دهد که دزدی با نقاب ناگهان وارد بانک می‌شود. این دزدان نیز به کمک نقاب چهره‌شان را پنهان می‌دارند.



حضرت مسیح نه تنها طرز ظهورشان را به آمدن دزد تشبیه فرموده‌اند، راه شناسائی این دزد نمادین را نیز بما آموخته‌اند. یک راه شناسائی بیماری، شناسائی داروی خاصی است که برای آن تجویز می‌شود. راه یافتن و شناختن دزد جز بیداری و آگاهی و توجه چیست؟ حضرت مسیح طرز شناسائی خودشان یعنی دزد نمادین را در هنگام رجوع، با تأکید و تکرار واژه‌هایی از این قبیل به پیروانشان آموخته‌اند: بیدار باشید، هشیار باشید، نگذارید بیهوشی و خواب غفلت شما را از شناسائی موعودتان باز دارد.^۹ این دستورها و اختراها به روشنی نشان می‌دهند که مشکل از مردمان است، نه از موعود زمان. کسی که هم در خواب غفلت و نادانی و دنیاپرستی فرو رفته و هم انتظارات نابجا دارد، چگونه می‌تواند موعودش را که دزدآسا می‌آید بشناسد؟ برای کسی که خواب است و در انتظار موعودی خیالی، دلیل و برهان و تشویق و اختار و انداز چه اثری دارد؟ بدیهی است، تأکید به بیداری و آگاهی، نشانه‌ای روشن بر پنهان ماندن خبر ظهور موعود است. اگر هر چشمی موعود را در آسمان به‌بیند، دیگر بیدار و هوشیار بودن چه لزومی دارد؟

پیشوایان مسیحی چگونه این اختراها و احذارها را توضیح می‌دهند؟ بیشتر آنها به حربه سکوت که بهترین راه پنهان‌کاری است متوسل می‌شوند. گروهی دیگر، بجای سکوت با پرده سوء تفسیر که نوعی تزویر است معنا و مقصود اختراها را پنهان می‌کنند. مثلاً در کتابهایشان می‌نویسند "مقصود عیسی مسیح از بکار بردن اختراهایی مانند "بیدار باشید!" این است که با رسانه‌ها و کتابهای مسیحی (مانند کتابی که خواننده می‌خواند) در تماس باشید، به راهنمائی‌ها و سخنان پیشوایان و معلمین مسیحی توجه خاص نمائید."



مسیحیان چگونه به پیش بینی حضرت مسیح تحقق می بخشند؟

حال به بینیم، مسیحیان خاصه پیشوایان نشان، چگونه به پیش بینی های پیامبر و نجات دهنده خود تحقق بخشیده اند. چگونه دزد نمادین آمده، اما اکثر مردم جهان، چه مسیحی چه غیر مسیحی، او را ندیده و نشناخته اند. چرا در عصری که خبر جنایت یک خرابکار در سراسر عالم می پیچد، خبر ظهور دو پیامبر بزرگ به اکثر مردمان، شاید ۹۵ درصد از آنان نرسیده؟ چرا پس از گذشت نزدیک به دو قرن، هنوز اندیشمندان ایران، و دیگر مردم جهان، گفتار یزدان را که در آیاتی بیش از صد جلد به قلم دو فرستاده عصر ما رقم یافته، نادیده گرفته و می گیرند و سکوت را، در برابر این همه عظمت و افتخار، از سخن گفتن برتر می شمردند؟

مردمان دو چیز را از هر چیز دیگر بیشتر دوست دارند: یکی ثروت است و دیگری قدرت. دسترسی به این دو نعمت، بزرگترین مایه افتخار آنها است. کمتر کسی است که از ثروت و قدرت روی بتابد. آیا پیشوایان مذهبی با دیگران متفاوتند؟ آیا آنها از این قانون مستثنا هستند؟ ظهور پیامبر جدید بزرگترین خطر برای صاحبان قدرت و جلال، خاصه پیشوایان مذهبی است. آنها می دانند که اگر پیروانشان از خبر ظهور این دو پیامبر بی خبر بمانند، کمترین خطری برای آنها نیست. اما کوچکترین اشاره به این رویداد بزرگ، گروهی از پیروان با شهامتشان را کنجکاو می کند و آنها را بر آن می دارد که به کاوش پردازند و چه بسا معدودی از آنها از آئین اجدادی خود دست کشیده به آئین جدید روی آورند. آیا راه حلی بهتر از پنهان داشتن این خبر از راه سکوت می توان تصور نمود؟ چگونه ممکن است در تاریکی سکوت، یعنی در زندان بی خبری، کسی دزد نمادین را ببیند و بشناسد؟



این پیشوایان می‌دانند که مؤثرترین و بی‌خطرترین راه برای جلوگیری از انحراف پیروانشان از دین اجدادی، نادان نگه‌داشتن آنان است. این روش و رویه، در همه آئین‌ها راهی محبوب و رایج بوده و هست. ذکر چند تجربه شخصی، پرده از این رمز بر می‌دارد.

چند سال پیش به یک دانشگاه معروف مسیحی در آمریکا رفتم که خبر ظهور دو موعود عصر ما را با تقدیم سه جلد کتاب در این باره به استادان کتاب مقدس در آن دانشگاه برسانم.^{*} هنگامی که به سوی اطاق استادان می‌رفتم، مأمور امنیت مرا خواست و مقصودم را پرسید. پس از آگاهی از مقصودم، در پاسخ گفت: تو اجازه نداری به میل خود نزد استادان بروی. باو گفتم مرا نزد رئیس استادان (dean) ببر تا از او اجازه بگیرم. او مرا نزد رئیس استادان که حدود شصت سال داشت راهنمایی کرد. به محض اینکه وارد اطاقش شدم، او با چشمانی پر از حیرت و قیافه‌ای سؤال‌انگیز مرا نظاره نمود. انگار با زبان حال می‌گفت: غریبه‌ای مانند تو اینجا چکار دارد؟ او هرگز مزاحمی مانند من در اطاق کارش ندیده بود. برای تشویق او به گفتگو و رفع نگرانی او، با لبخند و گرمی و فروتنی شروع به سخن نمودم و مقصودم را به اختصار بیان داشتم. پس از شنیدن گفتارم، بار دیگر آثار تشویش و نگرانی در چهره‌اش نمودار گشت. زیرا مرا گمراه کننده‌ای می‌پنداشت که به محیط امن او رخنه نموده و او را از آرامش باز داشته. در آغاز اکراه داشت که به گفتگو ادامه دهد. هر طور بود با سخنانی نرم و آرام‌بخش، تا حدی نگرانی او را تخفیف دادم. اما طولی نکشید که پس از شنیدن چند آیه از انجیل، مخالف افکار و باورهایش، نگرانی و اضطرابش بیش از پیش باز

* این سه جلد کتاب:

1. *I Shall Come Again*, 522 pages
2. *Lord of Lords*, 634 pages
3. *King of Kings*, 510 pages



گشت. انگار به زبان حال با خود می‌گفت: "چه خطائی مرتکب شدم! یککاش خود را گرفتار این درد سر و بلا نمی‌کردم!" دیگر دیر شده بود و راه فرار نداشت.

در طی صحبت گفت: پیامبر شما در زیر خاک خفته است، نجات دهنده ما در آسمان در جوار خداست. من با ذکر چند آیه از انجیل باو ثابت کردم که صعود حضرت مسیح با جسم ممکن نیست. در ضمن باو گفتم که بنابر کتاب مقدس، خداوند روح است. آیا معقول است که حضرت مسیح با جسمی که از این جهان همراه برده، پهلوی خدا باشد؟ نیاز آن پیامبر بزرگ به غذا و خواب و نظافت، موجب تحقیر او و تفاوت او با خداست. اگر چنین نیست، او نیز مانند خداوند روح است، و به اصطلاح پولس "بدن روحانی" (spiritual body) دارد، بدنی که هرگز پیر نمی‌شود. در این صورت، لزومی نداشت که جسمش را همراه ببرد. در برابر این آیات و توضیحات جز سکوت چاره‌ای نیافت. شنیدن آیات انجیل بیش از پیش بر اضطرابش افزود.* زیرا ایمانش به آن پیامبر بزرگ، مانند بسیاری از مسیحیان، بر صعود جسمانی ایشان به آسمان بنیان یافته بود، نه بر رفتار و گفتار آسمانی ایشان.

در پایان گفتگو از او خواستم اجازه دهد که کتابهایم را به استادان دانشگاه بدهم. او که از گفتگو با من پشیمان بود، تقاضایم را با تندی و تأکید رد

* این آیات را در پاسخ به ایرادات یک کشیش از تعالیم آئین بهائی در این کتاب نگاهشتم:

Come Now! Let Us Reason Together, 285 pages

کتاب دیگری در اثبات حقانیت حضرت مسیح بنابر گفتار آن پیامبر، نه بنابر تصورات پیشوایان مسیحی، به این اسم نگاهشتم: *The Evidence for Jesus*. این کتاب را در این تارنما بخوانید:



کرد. وقتی پرسیدم چرا؟ در پاسخ گفت: "باید آنها را حفظ کنم!"* مقصودش حفظ آنها از وسوسه‌های مزاحمی مانند من بود.

از راه دور به این دانشگاه رفته بودم. نمی‌خواستم به این آسانی دست از کار بردارم و شکست خود را در این ماجرا بپذیرم. پس از این رویداد غیر منتظره، روانه کتابخانه این دانشگاه شدم و به‌شخص مسئول گفتم که می‌خواهم سه جلد کتاب درباره رجوع حضرت مسیح به کتابخانه اهدا کنم. او در پاسخ گفت: باید کتابها را قدری مرور کنم تا بدانم محتوای آنها چیست. پس از دو سه ساعت که برگشتم، جواب داد که این کتابها با نیازها و هدف‌های این دانشگاه سازگار نیست. بدین طریق، او نیز از پذیرش ارمغانم عذرخواست.

به‌خود گفتم هنوز نباید به‌نامیدی روی آورم و دست از کوشش و کاوش بردارم. به‌فکرم رسید که نزد رئیس دانشگاه بروم. اتفاقاً او مرا با گرمی پذیرفت. جوانی بود خوش لباس و خوش برخورد. از او خواستم ترتیبی بدهد که خبر رجعت مسیح را در کلاس‌های دانشگاه به‌گوش دانشجویان برسانم و به‌پرسش‌های آنها پاسخ گویم. او سه جلد کتاب تقدیمی مرا با تقدیر پذیرفت و روی میزش نهاد.

در ضمن صحبت با او، گفتم که حضرت مسیح خطاب به‌یهودیان فرمودند که "چگونه شما از نشانه‌های آشکار در آسمان، وضع هوا را پیش‌بینی می‌کنید، اما نشانه‌های ظهور موعود را نمی‌شناسید؟"* او گفت من چنین مطلبی را به‌خاطر ندارم. پاسخش موجب تعجب من شد. انجیل کتاب کوچکی است و گفتار حضرت مسیح سهم مختصری از آن. چگونه یک

* عین عبارت: I must guard them!

* انجیل متی، فصل ۱۶، آیات ۲-۳.



رئیس دانشگاه مسیحی این مطلب را به یاد نمی آورد؟ با اینحال، اقرارش نشانه خضوعش بود. او با سکوت، فراموشی خود را پنهان ننمود. برعکس رئیس استادان که خبر رجعت مسیح را دروغ انگاشت و مرا گمراه شمرد، رئیس دانشگاه در برابر سخنانم، سکوت مطلق اختیار کرد، کوچکترین ایرادی نگرفت و به هیچ وجه مرا مورد چالش قرار نداد. صحبت ما بسیار صمیمانه بود و از او خاطره‌ای خوش دارم.

او شخص عاقلی بود و بی جهت به ریاست دانشگاه نرسیده بود. برخلاف رئیس استادان، او به زیرکی دریافت که مقابله و مباحثه با خبر آوری چنین جسور همراه با کتابها و مدارکی چنین قطور (بیش از ۱۵۰۰ صفحه) به صلاحش نیست. او از آغاز گفتگو فهمید که روبرو شدن با کسی که با جرأت و اطمینان پای به یک دانشگاه معروف مسیحی می‌گذارد و در اظهار بزرگترین خبر در تاریخ بشر به یک رئیس دانشگاه واهمه‌ای ندارد، بی‌خطر نیست. او در برابر این خبر بزرگ، به بهترین و امن‌ترین حربه یعنی سکوت متوسل شد، و بی‌درد سر خود را از این مواجهه و خطر نجات داد.

در پایان صحبت، در پاسخ به تقاضایم برای انتشار این خبر بزرگ در کلاس‌های دانشگاه گفت: "ما در این دانشگاه استادانی داریم که در ادیان غیر مسیحی تخصص دارند. از آنها می‌خواهم که شما را به کلاسشان دعوت کنند." او با این وعده امید بخش، خود را از مزاحمی مانند من رهائی داد. از پاسخ او بسیار شاد و امیدوار شدم، و به خود گفتم: در هر کاری پشتکار لازم است. شاید از سفرم نتیجه‌ای بگیرم. اما امیدم ثمری نبخشید و حتی برگی به بار نیاورد. چند ماه در انتظار نشستم، اما خبری از وعده‌اش نرسید. با منشی او تماس گرفتم و وعده‌اش را به یادش آوردم. اکنون چند سال از این ماجرا می‌گذرد و هنوز خبری از این رئیس مهربان و خوش برخورد و خوش بیان و وعده امید بخش و شادی‌آورش نرسیده است.



لازم است بدانیم که پیشوایان مسیحی، مانند کشیش‌ها و اسقف‌ها و پاپ‌ها همه در این دانشگاه‌ها درس می‌خوانند. اگر استادان این دانشگاه‌ها که در کتاب مقدسشان تبحر دارند و مربی کشیش‌ها هستند، باید از این خبر بی‌خبر مانند، دیگر وضع شاگردان آنها معلوم است.

آنان که در پنهان داشتن این رویداد و این خبر بزرگ (نبا عظیم) نقشی دارند، بدون آنکه بدانند به‌بهترین صورت به‌پیش‌بینی حضرت مسیح (مانند دزد) تحقق می‌بخشند.

حضرت مسیح فرمودند: "جستجو کنید تا بیابید. در بزید تا بر شما باز شود." پیشوایان مذهبی درست عکس این حکم را اجرا می‌کنند. به‌جای جستجو، فرستاده جدید یزدان را از پیروانشان پنهان می‌کنند، به‌جای در زدن، درهای دانائی و آگاهی را به‌رویشان می‌بندند.

نمونه‌های دیگر از پنهان‌کاری میان مسیحیان

پس از این شکست با خود گفتم شاید کشیش‌های شهر ما دری به‌روی این خبر باز کنند. یک نامه به حدود پنجاه نفر از آنها فرستادم و یک جلد کتاب درباره اثبات رجوع حضرت مسیح به‌آنها مجاناً تقدیم نمودم. دو نفر از آنها پاسخ دادند. یکی از آنها از راه تلفن به‌من گفت: شما گمراه شده‌اید. این جمله خلاصه گفتارش بود. کشیش دیگر کنجکاو بود که ما را بشناسد. به‌منزل ما آمد، کمی صحبت داشت، نسخه‌ای از کتاب گرفت و رفت. بعد از اینکه از او نتیجه مطالعه‌اش را پرسیدم، معلوم شد کتاب را دور انداخته.

این پنهان‌کاران که نقش زندانبان دارند، تنها به‌بستن درهای کلیساهایشان، به‌روی خبر آوران و جلوگیری از نفوذ پرتو دانش و دانائی به‌درون پیروانشان،



اکتفا نمی‌کنند. آنها از این هم گام پیشتر می‌نهند. پیش از آنکه پیروانشان این خبر را از غریبه‌ای بشنوند، با صدور اخطارهایی بیم‌آور، واکسن بیهوشی و خواب و اجتناب به آنها تزریق می‌کنند:

ای مؤمنان! عیسی مسیح از پیش بما خبر داده که پیامبران دروغ و مکار بسیارند و همه جا در کوشش و کار. باید از آنها بترسیم و برحذر باشیم. ای مؤمنان! آگاه باشید که گمراه کنندگان همه جا در کمین‌گاه‌های پنهان در انتظار نشستند که شما را به دام اندازند. شیطان بسیار پنهان‌کار و مکار است و بدون اینکه بدانید شما را شکار می‌کند. پس برای حفظ ایمان خود از وسوسه‌های این دشمنان فریبکار و دوست‌نما بهراسید و با شتاب از آنها بگریزید.



هنگامی که به آمریکا آمدم، ۲۳ سال داشتم. در آن زمان آمریکا آمدن رویدادی کم‌نظیر بود. بعضی از محصلین دانشگاه به دیدنم می‌آمدند که به بیند ایرانی چه شکل است. کلاسی داشتم در ادبیات انگلیسی. استادم مردی بود حدود سی سال با ابروهای نازک و کمانی. او مرا به کلیسایش دعوت نمود که راجع به آئین بهائی صحبت کنم. در آن شهر و در آن زمان (۱۹۵۷) کسی اسم بهائی را نشنیده بود. در آن کلیسا درباره بعضی از باورهای بهائیان از جمله رجعت حضرت مسیح صحبت داشتم. اما نمی‌دانستم که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ام. چند نفر از شنوندگان گفتار مرا مورد چالش قرار دادند. بنابر دانشی که در آن زمان داشتم، در نهایت صراحت به ایرادات آنها پاسخ دادم، بدون آنکه پیامد کارم را بدانم. پس از این رویداد، چندی نگذشت که فهمیدم استادم سخت از دستم عصبانی است. عصبانیت او بخاطر سخنانم درباره مطلب حساسی مانند رجعت حضرت مسیح بود. خلاصه کنم، بخاطر این گناه و جسارت بزرگ، این استاد از من انتقام گرفت و به من نمره ردی داد. بعداً فهمیدم که نیازی



به این کلاس نداشته‌ام و در تحصیلاتم تأثیری نگذاشت. اما این نمره مایه افتخارم شد. شاید نخستین کسی باشم که بخاطر این‌گونه افشاگری نمره ردی گرفته باشد.

هنر و حرفه پنهان‌کاری همه‌جا در اجرا و گسترش است. اشاره به یک رویداد دیگر، نشانه‌ای دیگر بر گسترش این هنر است. در مقدمه لازم است ذکر کنم که گذشته از سکوت، حربه مسیحیان نیز مانند پیروان آئین‌های دیگر، پنهان داشتن پیش‌بینی‌ها و نشانه‌های رجوع پیامبرشان در پس پرده "سوء تفسیر" است. قدرت این پرده شگفت‌انگیز است. تنها با پنهان داشتن معنای یک واژه، می‌تواند مردمان را از شناسائی موعودشان باز دارد. نخستین مشکل مسلمین مسئله خاتم‌النبین است و نخستین مشکل مسیحیان انتظار نادرست آنهاست که مسیح سوار برابر از آسمان می‌آید. برای حل این مشکل کتابی مفصل به انگلیسی نگاشته‌ام. این کتاب ده بار و حتی صد بار بیشتر از آنچه لازم است به اثبات می‌رساند که این انتظار—از آسمان آمدن—جز تصور و خیال چیزی نیست. در این کتاب کمترین اشاره‌ای به آئین بهائی نیست، شاید از این پنهان‌کاری، مسیحیان از گمراه کنندگانی مانند من نترسند و مندرجاتش را تنها با میزان عقل و خرد بسنجند.

مطالب این کتاب برای مسیحیان تازگی دارد، زیرا پرده از روی سوء تفسیر علما و پیشوایان مسیحی بر می‌دارد و اسرار این پرده‌پوشی را به زبان آنها برای نخستین بار آشکار می‌کند. فکر کردم حتماً یک شرکت چاپ و انتشار کتابهای مسیحی به سبب تازگی مطالب، آنها را می‌پسندد. کتاب را به یک شرکت بزرگ در آمریکا که در انتشار کتاب‌های مسیحی تخصص دارد فرستادم. پاسخ آنها چه بود؟ آنها نوشتند که ما کتاب مؤلف ناآشنا را چاپ نمی‌کنیم. آنها کاری به مندرجات این نوشته نداشتند. تنها هدفشان استفاده



بود. گذشته از این، چاپ چنین کتابی موجب غضب بسیاری از مشتریان می‌شد. آنها به اعتراض می‌گفتند: چرا کتابی ضد باورهای ما چاپ کرده‌اید؟

بنابر پیش‌بینی پولس در عهد جدید، مسیحیان عصر ما به معلمینی گوش می‌دهند که مطابق میل و انتظارشان سخن گویند، تا تنها آنچه را دوست دارند بشنوند. اکثر مسیحیان بر این باورند که نجات دهنده‌شان با اظهار غلبه بر قوانین طبیعت قدرت‌ش را با نشستن یا ایستادن بر روی ابرها و پرواز در آسمانها بدون هواپیما به آنها نشان خواهد داد. پس از اینهمه صرف وقت در نگاشتن این کتاب، دیدم پنهان‌کاران سخت در کارند و این در هم برای بیدار کردن مسیحیان به رویم بسته است.

پس از این شکست، با یک شرکت دیگر تماس گرفتم. آنها نوشتند که پاسخ دادن به تقاضای تو بی‌خرج نیست. باید ۲۰۰ دلار همراه کتابت بفرستی تا بتو پاسخ دهیم. از جواب آنها دریافتم که آنها می‌خواهند برای نگاشتن این کتاب بجای قدرشناسی مرا جریمه کنند. پس از این، دست از این ماجرا برداشتم و کتاب را در وب سایت خودمان گذاشتم:

این کتاب را می‌توانید از این وب سایت دانلود کنید:

Will Jesus Come from the Sky or as a Thief? 207 pages.

www.TheKnowledgeOfGod.com

این کتاب را می‌توانید از Amazon.com نیز سفارش دهید.





پیامدهای پنهان‌کاری در سرنوشت انسان و جهان بخش دوم

پنهان‌کاری در کشورهای اسلامی

مجتهدین و ملاحای مسلمان بخاطر قدرتی که دارند، همه راه‌های پنهان‌کاری را بکار می‌برند:

۱. گاهی به سکوت متوسل می‌شوند. این راه خیلی آسان و بی‌درد سراسر است.
۲. اگر به بینند پیروانشان به آئین جدید توجه دارند، با پرده دروغ و مکر، حقیقت آن آئین را می‌پوشانند. در کتابهای "ردیّه" بهر تهمت متوسل می‌شوند تا پیروان آئین جدید را بد نام کنند.



۳. اگر به بینند با دروغ و مکر به هدف‌های خود نمی‌رسند، به قدرت متوسل می‌شوند. آنها انتشار خبر ظهور پیامبر تازه یزدان را غیر قانونی و حتی جنایت می‌شمردند و مرتکبین این گناه بزرگ را به زندان و گاهی بر سردار می‌برند.

۴. به سوء تفسیر آیات قرآن متوسل می‌شوند.

۵. آیاتی که مخالف میل آنهاست، نادیده می‌گیرند.

۶. معنای واژه **خاتم** یعنی **مهر** را در ترجمه‌های قرآن به فارسی، پنهان می‌کنند: می‌نویسند: **خاتم انبیاء**.

۷. پیروانشان را از معاشرت با بهائیان باز می‌دارند. اخیراً این اخطار و اندرز از یک حجت‌الاسلام صادر شد:

باید به‌گونه‌ای رفتار شود که بهائیت در ایران به فراموشی سپرده شود.^۱

پیشوائی دیگر چنین اخطار داد:

بها دادن به بهائیت، خنجر به قلب امام زمان است... عاقلانه نیست این افراد را در جامعه مطرح کنیم و با آنها مراوده و رفت و آمد داشته باشیم.^۲

پنهان‌کاری حد و حدودی ندارد. اخیراً در رسانه‌ها خبر رسید که قوه قضائیه در ایران، یک شرکت بهائی را تعطیل نموده. به چه بهانه‌ای؟ برای اینکه در مقایسه با سایر شرکت‌ها، به کارمندان حقوق و مزایای بیشتری می‌داده!^۳ این پنهان‌کاران نمی‌خواهند که کارمندان این شرکت، بخاطر رفتار محبت‌آمیز صاحبانش، به آئین بهائی خوشبین شوند.

در رسانه‌ها همچنین خبر رسید که در بعضی از شهرها بهائیان از گذاشتن سنگ قبر بر مقبره عزیزانشان، ممنوعند. چرا؟ برای اینکه:

وجود سنگ قبر برای بهائیان نوعی تبلیغ به‌شمار می‌رود.^۴



چقدر جای شگفتی است. بهائیان می‌خواهند نشانه‌ای از عزیزانشان در این جهان خاکی به یادگار ماند. آیا این پنهان‌کاران از ایمان و نفوذ این زیر خاک خفته‌گان نیز نگرانند؟

پنهان‌کاری منحصر به یک ملت و یک آئین نیست. رسانه‌ها در سراسر دنیا این "خبر بزرگ" را بکلی نادیده می‌گیرند و به امنیت سکوت پناه می‌برند. آنها نمی‌خواهند اکثریت بینندگان و شنوندگانشان را که پیروان ادیان قدیم‌اند از خود برنجانند. تنها یک برنامه نیم ساعتی در کشورهای مسیحی، از جانب یک رسانه درباره این دو موعود کافی است که اعتراض مسیحیان را به اوج آسمان رساند.

سُبُحاتِ جلال

حضرت بهاء‌الله، پیشوایان مذهبی را سُبُحاتِ (پرده‌های) جلال می‌خوانند. آنها جلالشان از کجاست؟ جلال آنها از محبوبیت آنها و قدرت و عزت و احساس برتری آنها بر دیگران است. مردمان به‌دیده احترام به پیشوایانشان می‌نگرند و آنها را راهنمای روح خود به بهشت برین می‌انگارند. آیا مقامی بالاتر از این می‌توان تصور نمود؟ آیا کسی بیش از این در نظر مردمان شایسته احترام است؟

این پرده‌های جلال، برای بالا بردن مقام خود، القابی بلند بالا به خود می‌بخشند، القابی مانند: آية الله العظمی (نشانه بزرگ خدا)، حجت الاسلام، ثقة الاسلام، سلطان العلماء، علمای اعلام*، و اسقف اعظم و پاپ اعظم. بعضی از پیشوایان مسلمان، با واژه "امام" که خاص ائمه اطهار است، خود را پیشوای ملهم می‌شمرند و به شکوه و جلال خود می‌افزایند. در اشاره

* علمای اعلام: کسانی که علمدار دین و آئین یزدانند.



به پیشوایان مسلمان در ایران، می فرمایند، آنها خودشان را "اعلی الخلق و افضلهم" می دانند.

از این گذشته، پیشوایان مذهبی به ظاهر ظاهر هم خود را با شکوه و جلال جلوه می دهند. مثلاً در هنگام وعظ و اندرز به منبر می روند و از منظری بلند به پیروانشان می نگرند. پیشوایان شیعه، دستشان را به پیش می آورند تا پیروانشان ببوسند.

یکی از پاپ‌ها (Pius 9، پاپ پی نهم)* برای اینکه خود را بستاید و بر عزت و جلالش بیفزاید، پاپ‌ها را مصون از خطا و گناه قلمداد نمود. بنابر ضرب‌المثلی در انگلیسی: "ارتکاب خطا لازمه انسان بودن است".^۵ با صدور این منشور، پاپ‌ها ناگهان از انسان‌های خطاکار به رتبه فرشتگان و پیامبران ارتقاء یافتند. آیا از این رتبه و مقام، می توان شکوه و جلال و عظمت و عزتی بیشتر و برتر تصور نمود؟

این پرده پوشان، با قدرت و جلال پیدا و ناپیدا، و با حجاب و نقاب پنهان‌کاری، پیروانشان را از شناسائی فرستادگان یزدان باز می دارند. پیوسته چنین بوده و حال هم چنین است. پیشوایانی که از مقام و منصب بگذرند و پرده‌های جلال را برکنار نهند تا پرتو راستی و دانائی گسترش یابد، بسیار کمیابند.

محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن، تابع حق شوند، الا من شاء ربک*.^۶
حضرت بهاء الله

* این پاپ مورد خطاب حضرت بهاء الله قرار گرفت. پاپ و یزدستانش در زمان هالوکاست سکوت اختیار نمودند. آیا گناهی از این بزرگتر می توان تصور نمود؟

* To err is human

* الا من شاء ربک: مگر کسی که پروردگارت اراده کند.



حضرت بهاء‌الله، بارها پیشوایان را حجاب می‌نامند. کار پرده جز پنهان داشتن چیست؟

علمای ارض که لَدَى اللَّهِ [نزد خدا] از جهلاً محسوبند، حجاب اکبرند از برای بشر. مبارک نفسی که این حجاب او را منع نمود.^۶

حضرت بهاء‌الله

درباره پیشوایان "جاهل و منکر" می‌فرمایند:

از حق بطلبید کُل را از شَر این نفوس حفظ فرماید.^۷

حضرت بهاء‌الله

پنهان‌کاری همیشه راه و رسم صاحبان قدرت بوده و هست:

فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.
سوره بقره، آیه ۱۴۶
گروهی از آنها حقیقت را دانسته پنهان می‌کنند.

واژه کافر اگر چه معمولاً به معنای منکر بکار می‌رود، اما معنای اصلی آن پوشاننده است، یعنی کسی که پرتو دانائی و آگاهی را از خود و دیگران پنهان می‌دارد.

بدیهی است پیشوایان یکسان نیستند. در این گفتار می‌فرمایند بعضی از آنها برای هدایت نوع انسان مانند چشم‌اند، و گروهی دیگر مانند دود. بنابر شهادت تاریخ، این‌گونه چشم‌های بینا بسیار کمیابند:

بعضی که از بحر هدایت آشامیده‌اند، به منزله بصرند از برای هیکل عالم، و برخی به مثابه دُحان [مانند دود] از برای هیکل امکان [عالم وجود].^۸

حضرت بهاء‌الله

پنهان‌کاران، برای رسیدن به هدف‌های خود، راه‌های بسیار دارند، زیرا مکر هنری است پیچیده و ناپیدا. نمونه‌هائی که ذکر شد نشان می‌دهند که چگونه صاحبان قدرت، از همه سو درها را به‌روی این خبر بزرگ و نهضت بی‌ظنیر و این رویداد یکتا و بی‌همتا بسته‌اند. بازیگران این صحنه، بدون



اینکه بدانند، همه به یاری یکدیگر نقش خود را به بهترین صورت در این ماجرا به اجرا می‌رسانند و به پیش‌بینی پیامبرشان تحقق می‌بخشند.

نقش پنهان‌کاری در اجتماع

پنهان‌کاری در همه طبقات اجتماع رایج است. صاحبان قدرت و ثروت در همه کشورها از این رمز آگاهند و همواره از آن بهره می‌برند. مثلاً رمز بزرگ بی‌عدالتی در تقسیم عادلانه ثروت چیست؟ بنابر آمار، ثروتمندان آمریکا هر سال به ثروت خود می‌افزایند، در حالیکه ده‌ها میلیون نفر از شهروندان این کشور به بانک‌ها مقروضند و با حد اقل درآمد روزگار بسر می‌برند. نه تنها ثروتمندان، بلکه رسانه‌ها نیز این بی‌عدالتی را از عامه مردمان پنهان می‌دارند. (اولاً صاحبان رسانه‌ها خود از ثروتمندانند، ثانیاً آنها نمی‌خواهند شنوندگان ثروتمند خود را برنجانند.)

در میان ثروتمندان بی‌شمار در آمریکا، تنها یک میلیاردر به نام بافت، این بی‌عدالتی و عدم تعادل ثروت را با کمال شهامت بر ملا نمود. او در یک مصاحبه اظهار داشت که درصد مالیاتی که او از درآمدش می‌دهد، کمتر از درصد مالیات منشی اوست. با این حال، اقرار این ثروتمند با انصاف، کمترین اثری در اینهمه بی‌عدالتی در این کشور دموکراسی نداشت و اختطار و افشاگریش بزودی در گوشه فراموشی پنهان گشت.

سیاستمداران نیز همه در فکر قدرترند. آنها برای حفظ مقام و منصب خود نیاز شدید به یاری ثروتمندان دارند. یکی از سیاستمداران که درباره این بی‌عدالتی یعنی عدم تعدیل ثروت سخن گفت، گروهی از صاحبان قدرت او را متهم به شروع جنگ طبقاتی نمودند. بار دیگر سکوت رسانه‌ها پرده بر اعتراض این سیاستمدار با شهامت نهاد و سخنش به‌زودی در لایه‌ها و



زاویه‌های فراموشی پنهان‌گشت. راه دیگری که سیاستمداران برای پنهان‌کاری بکار می‌برند این است که به پرسش‌های خبرنگاران پاسخ‌های غیر مربوط بدهند. اگر از این هنر بهره‌مند نباشند، به‌مقام و منصب نمی‌رسند. آنها باید طوری اظهار نظر کنند که هیچ گروهی را از خود نرنجانند.

پنهان‌کاری همواره راه و رسم صاحبان قدرت بوده. بنابر کتاب "نانسانیت" کشیش‌ها، اسقف‌ها، و پاپ از کشتار یهودیان در رویداد هالوکاست، خبر داشتند، اما پرده از این جنایت بزرگ برنداشتند. سکوت آنها سهم بزرگی در ادامه و اشاعه این جنایت هولناک و بی‌نظیر بر عهده داشت.

انکار، راه دیگری از پنهان‌کاری است. هنوز گروهی از حاکمان مسلمان، کشتار شش میلیون یهودی را در اروپا و کشتار بیش از یک میلیون مسیحی را در ترکیه (حکومت عثمانی) انکار می‌کنند. از همین دو نمونه می‌توان به قدرت پنهان‌کاری پی برد. چگونه ممکن است که جنایاتی چنین بزرگ و بی‌نظیر را که بر فیلم و عکس مستند است، با انکار از انظار پنهان داشت؟

اندیشمندان ایرانی نیز در دو قرن گذشته به‌جای اظهار افتخار از ظهور دو پیامبر از ایران، سکوت را از سخن گفتن برتر شمرده‌اند و این نهضت بی‌سابقه را نادیده گرفته‌اند. مثلاً گفتار کورش بزرگ را در باره تساوی حقوق بشر و اقلیت‌های مذهبی مایه افتخار ایرانیان بلکه عامه مردم جهان می‌شمرند و پیوسته افکار و رفتار افتخارآمیز او را به‌یاد می‌آورند. البته افتخارشان بسیار بجاست. اما در مورد ظهور دو پیامبر بزرگ از ایران در عصر تاریک قاجار که برای نخستین بار در تاریخ بشر نقشه و نظمی تازه برای سعادت و صلح و یگانگی میان جمیع مردم جهان آورده‌اند، سکوت اختیار می‌کنند.



اهمیت بینش و بلند نظری کورش قابل قیاس با این نظم بی سابقه و این نهضت بزرگ نیست. با اینحال اندیشمندان ایران که پیوسته از خردگرایی سخن می‌گویند، در این باره به سکوت می‌گرایند. هم‌چنین، سفر حضرت عبدالبهاء پیش از جنگ بین‌الملل اول به آمریکا و اروپا و استقبال مردمان، خاصه اندیشمندان بزرگ این کشورها، از سخنان ایشان در باره یگانگی، و پیش‌بینی ایشان از آن جنگ جهانی، از افتخارات بزرگ ایران است. با اینحال مقام این شخصیت بزرگ از اکثر ایرانیان و مردم جهان پنهان است. همانطور که ذکر شد، سکوت امن‌ترین، آسان‌ترین، و محبوب‌ترین راه پنهان‌کاری و اشاعه نادانی است. ظلم‌ها و جنایاتی که به سبب سکوت روی می‌دهند به مراتب بیشتر از جمیع بلاهای دیگر است.

پنهان‌کاری در درون انسان

راه حل مشکلات جهان، انسان‌شناسی است. تا انسان را درست نشناسیم، به سعادت و کامرانی پایدار دست نخواهیم یافت. آیا بدون تشخیص بیماری، می‌توان به بیمار یاری داد؟ تا هنگامی که خود را از خود پنهان داریم و تمایلات و نقاط ضعف انسان را نشناسیم، از تجویز داروی علاج دهنده عاجزیم.

رسم پنهان‌کاری در اندیشه و رفتار مردمان نیز رایج است. مثلاً مردم خودخواه و متعصب و بی‌وجدان، خودشان را از خودشان پنهان می‌دارند تا منظره زشتی نبینند و درونشان را در نظر خودشان زیبا جلوه دهند. اگر سخنی مخالف میل خود بشنوند، بدون تأمل گوینده را گمراه و نادان می‌شمردند و هرگز کوته‌نظری خود را نمی‌بینند. چه بسیار ظلم‌ها و جدائی‌ها از این نوع



پنهان‌کاری‌ها روی می‌دهند. چه بسیار مردمان که کمبودهای همسرشان را با چشمان باز نظاره می‌کنند، اما صفات نیکش را از خود پنهان می‌دارند. عدم میل به مکالمه و تفاهم، نوع دیگری از پنهان‌کاری است. مکالمه، اسرار درون پنهان‌کاران را می‌نماید. این کار کاملاً مخالف میل و نقشه آنهاست. بسیاری از اختلافات خانوادگی از عدم تفاهم و عدم تفاهم از پنهان‌کاری سرچشمه می‌گیرد.

بنابر این، گناه و قصور تنها از صاحبان قدرت و ثروت نیست. اگر عامه مردمان بینا و آگاه باشند، هرگز در دام مکر و حيله و دروغ نیفتند، و پرده‌پوشان یارای تسلط بر آنان نیابند. نظر خالق ما به‌عامه مردم عصر ما چیست؟

ناس به اوهام و اصنام* انس گرفته‌اند.^۹ حضرت بهاء‌الله

اکثری از اهل ارض یلعبون کلعب الاطفال کذلک یدکرک الخیرانه لهو السميع البصیر.^{۱۰} حضرت بهاء‌الله

بیشتر مردم جهان، مانند کودکان سرگرم بازی‌اند. کسی که آگاه است، چنین به تو خبر می‌دهد. او به یقین شنونده و بیناست.

اکثری از نفوس عالم به مکر و حيله ظاهرند.^{۱۱} حضرت بهاء‌الله

قلب خزینه من است، لئالی مکنونه آترا به نفس سارقه و هوس خائن مسپار.^{۱۲} حضرت بهاء‌الله

خالق ما، ما را از دشمن دوست‌نما برحذر می‌دارد. این دشمن همیشه و همه جا، حتی در درون ما، در کاوش و کوشش است.

از دشمن دوست‌نما بگریزید، و به دوست یکتا دل بندید.^{۱۳} حضرت بهاء‌الله

* اصنام: بت‌ها. انواع بت‌ها: پیشوایان، قهرمانان، اوهام و تصورات خام، شهوات نفسانی، دنیا پرستی.



چرا و چگونه اکثر مردم عالم در دام مکر و حيله گرفتارند؟ اين چه دامی است زيبا و ناپیدا؟ اين دام نفس خود فریفته و مکار يعنی "نفس اماره" * است. هدف ما در اين دنيا آزادی از حيله‌ها و مکرهای اين نفس نزديک نگر و خودخواه است.

چند نمونه از پرده‌هائی که نفس نزديک‌نگر و خودخواه انسان برای پوشاندن و پنهان داشتن پرتو حقيقت بکار می‌برد:

- مستی و بی‌خبری و بیهوشی
- تعصب
- تصور و گمان و خیال
- بدبینی
- تقلید
- ترس، احتیاط
- بی‌فکری، بی‌عقلی
- عشق به کسب مال و منال
- سرگرمی‌های دنیوی
- خودبینی و خودخواهی
- تکبر
- لذت‌حال

از همه چیز مشکل‌تر روبرو شدن با مردمانی است که نمی‌دانند، اما يقين دارند که می‌دانند. کوچکترین روزنه‌ای به درونشان نمی‌توان یافت. آنها را می‌توان به شخص کوری تشبیه نمود که در اطاق تاریکی پرورش یافته و هرگز نور ندیده، اما در عالم تصور و خیال يقين دارد که همه چیز را می‌بیند. اين مردمان در تاریکی نادانی احساس امنیت و آرامش می‌کنند و در پرتو دانائی احساس اضطراب و پریشانی. خالق ما آنها را نیز از یاد نبرده و راه رفتار با آنها را در اين جمله کوتاه بما آموخته است: "آنها را به حال خود گذارید تا به بازی‌های سرگرم کننده خود مشغول باشند."* کودکان در عالم خیال

* هنر اصلی این نفس مکار است. بنابراین، "نفس مکاره" بهتر آنرا توصیف می‌کند. نفوذ این نفس در سرنوشت انسان و جهان در کتاب "چرا به این جهان آمده‌ایم؟" به تفصیل مورد بحث قرار گرفته.

* دعهم فی حوضهم یلعبون.



عروسک را یک انسان می‌شمزند و هنگام بازی شاد و دل‌خوشند. با گفتگو و دلیل و برهان نمی‌توان آنها را از عالم خیال درآورد. درک این مثال و پذیرش این پند، یعنی رها کردن مردم کوردل در بازی‌های بچه‌گانه‌شان، ما را از بند مجادله و مقابله با این کوتاه‌نظران می‌رهاند. آنها نیز در این عالم نقشی دارند. بهتر است آنها را به حال خود گذاریم تا در صحنه دنیا نقش خود را به اجرا گذارند.

شایسته است بدانیم که پنهان‌کاری در زندگی انسان گاهی لازم است. مثلاً پنهان داشتن خطاها و گناه‌های پیشین خود از دیگران، جایز بلکه واجب است. زیرا بنا بر گفتار حضرت بهاء‌الله، این اقرار موجب حقارت گناهکار در نظر دیگران است. خداوند حقارت بندگان را دوست ندارد. پنهان نمودن اسرار جنگ از دشمن یا رمز اکتشافات یک شرکت تجارتي از شرکت‌های رقیب، نمونه‌هایی دیگر از پنهان‌کاری‌های لازم‌اند.

پنهان داشتن مرگ

یکی از معمول‌ترین هنرهای پرده‌پوشی، نادیده انگاشتن مرگ و کوتاهی عمر انسان در این جهان است. ما تمایل داریم که به این دنیا دل بندیم و به صورت ناآگاه زندگانی خود را در این سرا دائم و پایدار شمیریم. این دنیای فانی مانند حاکمی مستبد بر روح ماحکم‌فرماست، ما را در آغوش خود می‌فشرد و با این گفتار بما آرامش می‌بخشد که: "مرگ جز تصور و خیال چیزی نیست. زندگانی تو در این دنیا دائم و جاودان است. خوش باش و نگران آخرت مباش."

دنیا در ظاهر به صورتی مزین و مطررز و زیبا مشهود که هر که دید پایش لغزید و سر بنهاد.^{۱۴}



چگونه می‌توان از دل بستگی به دنیا، از این معشوق زیبا و فریبکار، رهایی یافت؟ تنها راه رهایی، توسل و توکل به خداست. هیچ نیروئی دیگر قادر بر این کار نیست. در یکی از مناجات‌ها، خالق ما بما می‌آموزد که دست دعا بسویش بر آوریم و بگوئیم "خدایا ما را به جائی یا به مقامی برسان که زندگی در این دنیا را مانند سایه‌ای به بینیم که زودتر از برهم زدن چشم می‌گذرد*." در گفتار پروردگار، این‌گونه آیات بارها تکرار شده:

زخارف دنیا... چشم‌ها را از دیدن منع نموده. این همه غفلت در صورتی است که در هر حین خود دنیا ناس را از فنای خود اخبار می‌دهد. به افصح بیان می‌گوید: عنقریب آنچه در من مشاهده می‌شود تغییر یابد و به فنا راجع شود.^{۱۵} حضرت بهاء الله روزگار را به اهلش واگذار. هیچ اعتنا به ایام دو روزه دنیا مکن تا این پیراهن کهنه دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقی جاوید مسکن گیری.^{۱۶} حضرت بهاء الله

این‌گونه راز و نیازها با خدا باید جزوی از دعای روزانه ما باشد:

لَا الدُّنْيَا وَمَا خَلَقَ فِيهَا تَفْنَىٰ وَ مَا عِنْدَكَ بِيَقِيْ بَدَوَامِ اسْمَائِكَ الْحَسَنِي فَوْعَزَّتْكَ لَوْ تَكُونُ الدُّنْيَا بَاقِيَةً بَدَوَامِ مَلَكُوتِكَ لَا يَنْبَغِيْ اَنْ يَّتَوَجَّهَ اِلَيْهَا مِنْ شَرْبِ خَمْرِ الْوَصَالِ مِنْ اِيَادِي رَحْمَتِكَ فَكَيْفَ بَعْدَ عِلْمِهِ بِفَنَائِهَا وَ اِيْقَانِهِ بِزَوَالِهَا وَ اَنْ تَغْيِيْرَهَا وَ تَغْيِيْرَ مَا فِيْهَا فِي كُلِّ الْاِحْيَانِ لِبُرْهَانِ عَلِيٍّ اَنْعَادِمَا وَ اَلَّذِي عَرَفَكَ لَا يَنْظُرُ اِلَى غَيْرِكَ وَ لَا يَرِيْدُ مِنْكَ اِلَّا اَنْتَ.^{۱۷} حضرت بهاء الله

دنیا و آنچه در آن است به فنا رسد و آنچه نزد توست به دوام نام‌های نیک تو باقی ماند. سوگند به عزت تو! اگر دنیا همیشه پایدار بود، کسی که شراب وصل تو را از دست بخشش تو نوشیده، توجهی به آن نمی‌کرد تا چه رسد به اینکه می‌داند پایدار

* وَعَرَّجَهُ اِلَى الْمَقَامِ الَّذِي يَرَى الدُّنْيَا كَطَلٍّ يَمْرُقُ فِيْ اَفْرَبٍ مِنْ لَمَحِّ الْبَصْرِ.



نیست. تغییر و تبدیل آن در جمیع اوقات دلیلی است بر نابود شدن آن. هر کس تو را بشناسد، به غیر تو نظر نکند و جز تو از تو چیزی نخواهد.*

رهائی از جلوه و جلای این دنیا، و ایمان و اقرار به جهان جاودان، ما را از اعماق خاک به اوج افلاک می‌برد. تا این دنیای فانی را، بیش از آنی نشمریم، و به امید زندگانی در جهان جاودان دل نبندیم، آرامش و شادمانی پایدار برای ما به هیچ وجه ممکن نیست. چه بخواهیم چه نخواهیم، خالق ما چنین خواسته و بر صفحه تقدیر نگاشته.

پیامد پنهان‌کاری در سرنوشت انسان و جهان

همانطور که می‌بینیم، در عصری که پرتو تمدن مادی عالم را روشن ساخته، و راه‌های کسب دانش و آگاهی تعدد یافته، هنر پنهان‌کاری که پیامد آن نادانی است، در نهایت شدت از راه‌های گوناگون بر روح مردم عصر ما پرده انداخته و آنها را سخت در چنگال ناپیدای خود اسیر ساخته. بلاهائی که از سوء استفاده از پنهان‌کاری روی می‌دهند بیش از آن است که به تصور آید. از روابط نامشروع جنسی گرفته تا شرکت‌های تجارتنی (در پنهان داشتن مضرات محصولاتشان) و معاملات و شغل‌های آزاد (بخاطر تقلب) پنهان‌کاران همه جا و در همه طبقات اجتماع، بی‌سر و صدا در کمال سکوت و آرامش بکار خود مشغولند.

نمونه‌هایی که ذکر شد قطره‌ای از دریاست. با این حال این قطره نشان می‌دهد که در دریای گسترده و متلاطم نادانی که مردم عصر ما در آن شناورند چه می‌گذرد. بار دیگر لازم است به یاد آوریم که رمز محبوبیت و

* ترجمه به مضمون.



موفقیت پنهان‌کاری در امنیت آن است. کسیکه به سکوت متوسل می‌شود، نمی‌تواند او را به دروغ یا گناهی دیگر متهم نمود. این امنیت، پنهان‌کاران را بر آن می‌دارد که بی‌خطر به کار خود ادامه دهند و اثری از رفتار ناروا و ظالمانه خود نگذارند. تا هنگامی که مردمان از اثرات و خطرات پنهان‌کاری بی‌خبرند، و در تاریکی نادانی و بی‌خبری روزگار بسر می‌برند، مشکلات جهان روز بروز در انتشار و ازدیاد بوده و خواهد بود.

این بحث نشان می‌دهد که چرا خداوند بندگانش را به دو گروه انسان و جن تقسیم نموده. این تقسیم اهمیت پنهان‌کاری و معنای انسانیت را بما می‌آموزد. هر چه شفاف‌تر باشیم به انسان نزدیک‌تریم، و هر چه پنهان‌کارتر، به جن و شیطان متمایل‌تر. اگر پنهان‌کاری در میان نبود، دنیا بهشت برین می‌شد. اگر این حجاب و نقاب برکنار می‌رفت، همه چیز در حد کمال جلوه می‌نمود. هر یک از ما مختاریم که بهر سو، بهر اندازه، تمایل جوئیم. یا انسانی در حد کمال و فرشته‌ای آسمانی شویم، یا به سوی جن و تمایلات شیطانی روی آوریم.

فرار از دست مردم فریبکار بسیار دشوار است. برای رهایی از دام آنها، باید پیوسته به خدا روی آوریم و بگوئیم:

اسئلک... بان تحفظنی من شر اعدائک الذین یمکرون فی امرک و یضلون عبادک.^{۱۸}
حضرت بهاء الله

ای پروردگارا! مرا از شر دشمنانت، آنان که نسبت به آئینت مکر بکار می‌برند تا بندگانت را گمراه کنند، حفظ فرما.



این است نمائی از وضع اسفبار جهان و انسان در عصر ما و آینده نزدیک آن در شبی تاریک و غم‌افزا که ساکنانش در بستر نادانی و بی‌خبری سخت خفته‌اند و بر این باورند که در عالم خواب و خیال، جز به مدد و یاری الهی،



راهی به خوشبختی و یگانگی و صلح و صفا، و پناهی جز در آغوش عشق به نوع انسان و امید به الطاف یزدان می‌توان یافت.

"دو نفس دیده نمی‌شود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند." ۱۹ "کمرب همّت را محکم نمایند شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند. امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده." ۲۰ "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزیاید. وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه. و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد. بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می‌رود." ۲۱ "انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیاید." ۲۲

حضرت بهاءالله

حضرت بهاءالله

حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود. ۲۳

امروز حجاب اکبر بشر را از مشاهده آفتاب حقیقت منع نمود. ۲۴

حضرت بهاءالله

پرده‌ای که همه مردمان را می‌پوشاند. حجابی که همه ملت‌ها را دربر می‌گیرد.

اشعیا، فصل ۲۵، آیه ۷*

وای به حال کسانی که سخت می‌کوشند تا نقشه خود را از خدا پنهان دارند. کسانی که در تاریکی کار می‌کنند و بر این تصورند که: چه کسی ما را می‌بیند؟ چه کسی می‌فهمد؟

اشعیا، فصل ۲۹، آیه ۱۵*



* ...the shroud that enfolds all people, the sheet that covers all nations. Isaiah 25:7

* Woe to those who go to great depths to hide their plans from the Lord, who do their work in darkness and think: Who sees us? Who will know? Isaiah 29:15



بلاها و فسادهای ناپیدا

در درون مردمان چه می‌گذرد؟

امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع. دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده.^۱ حضرت بهاءالله

عالم را به‌مثابه [مانند] هیكل انسانی ملاحظه کن. و این هیكل به‌نفسه صحیح و کامل خلق شده... و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته‌اند.^۲ حضرت بهاءالله

دنیا در عصر ما شلوغ و پرغوغاست. رقابت بین رسانه‌ها برای بدست آوردن و هدر دادن وقت مردمان در نهایت شدت است. در این میان توجه به نیازهای معنوی انسان روز به‌روز در کاهش است. معلوم نیست پایان این قوس نزولی چه خواهد بود.



این نوشته پرده از روی تمدن حیرت‌انگیز عصر ما برمی‌دارد و نشان می‌دهد که در پس این پرده زیبا و پررنگ و نگار، چه بلاها و فسادهایی پنهان است. کتاب‌های آسمانی همه از وضع اسفبار مردم عصر ما بارها خبر داده‌اند.

در آن زمان بلائی بزرگ* جهان را فرا می‌گیرد، بلائی که از آغاز عالم شبه آن روی نداده و نخواهد داد. حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه ۲۱)

زمانِ سرگشتگی آنها فرا رسیده. میکا، فصل ۷، آیه ۴

روز عظیم خداوند نزدیک است... روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها. صغیای نبی، فصل ۴، آیه‌های ۱۶-۱۴

شادی در جهان کمیاب شده... این چنین خواهد شد در همه ملت‌ها.

میکا، فصل ۲۴، آیه ۱۳

گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته.^۳ حضرت بهاء‌الله

ناس در سختی و تنگی مبتلا... آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانیت مسدود شود و علم به ظن تبدیل [شود]... در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده.^۴ حضرت بهاء‌الله

اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید، نمی‌داند نزد کدام رود و از که جويا شود از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سبیل‌ها متعدد شده.^۵ حضرت بهاء‌الله

مشکلات جهان دو نوعند: آشکار و پنهان. اگر یک نفر خرابکار در ممالک غربی موجب مرگ صد نفر شود، این رویداد بزرگترین خبر است. رسانه‌ها در پخش آن با یکدیگر رقابت می‌کنند. این کشتار بلائی است آشکار. اما اگر

* Great tribulation



از هر پنج دختر یکی مورد تجاوز جنسی قرار گیرد، این تجاوز خبر به‌شمار نمی‌رود. رسانه‌ها ذکری از آن به‌میان نمی‌آورند. آنها خبرهائی را آشکار می‌کنند که هیجان‌انگیز باشد. سوء استفاده از دختران، خبری شرم‌آور است، نه هیجان‌آور.

تاریکی نادانی و بی‌خبری

در عصر ما دایره دانش به‌سرعت در گسترش است، اما بیشتر مردم جهان در نهایت جهالت و نادانی بسر می‌برند. کسی که نمی‌داند، اما فکر می‌کند که می‌داند، چگونه می‌تواند به‌ارزش و مقام بلند دانش پی‌برد و از آن بوستان خوشه‌ای چیند؟ خواندن کتابهائی که به‌فضیلت دانش و دانائی بیفزایند، دائماً رو به انحطاط بوده و هست. این سقوط خطرناک بکلی پنهان و ناپیدا است. اگر بیشتر مردمان نادان و یا بی‌تفاوت باشند، خبر مهمی به‌شمار نمی‌رود، و در رسانه‌ها ذکری از آن نمی‌شود. و حال آنکه نتایج نادانی و جهالت به‌مراتب بیشتر از زیان همهٔ خرابکاران به‌مردم جهان است.

مشکل بزرگ جهان جنگ و خرابکاری نیست. مشکل بزرگ، نادانی و سقوط اخلاقی مردم جهان است. ما به‌این سقوط تدریجی عادت کرده‌ایم و آنرا پذیرفته‌ایم. برای مثال، به‌عمر انسان و سفر زندگی نظر اندازید. ما هر روز به‌دوران پیری و پایان زندگی نزدیک‌تر می‌شویم، اما گذشت زمان به‌قدری تدریجی است که چندان متوجه نمی‌شویم. سقوط اخلاقی مردم عصر ما نیز چنین است. این سقوط در عصر ما از هر زمان دیگر سریع‌تر بوده، با اینحال کمتر کسانی از گسترش این بیماری وجدانی آگاهند. این فصل قطره‌ای از این دریای پنهان و پربلا را با ذکر چند آمار آشکار می‌کند.



چند آمار از فسادها و بلاهای ناپیدای این جهان

مردم عصر ما سخت گرفتارند، اما نه سبب گرفتاری‌ها و نه دایره گسترش آنها را می‌دانند. شایسته است برای نمونه به چند آمار نظر اندازیم و بپرسیم: چرا در بسیاری از کشورهای متمدن دنیا اینقدر بدبختی و بلا بر روح مردمان حکمفرماست؟ هر کشوری بلاها و فسادها و سختی‌هایی خاص خود دارد. این آمار دائماً در تغییرند، با اینحال تصویری از وضع مردمان در این زمان، خاصه در آمریکا بما نشان می‌دهند.



- چرا در کشوری متمدن مانند آمریکا اینقدر جنایتکار هست؟ در این کشور هر سال بیش از ۱۶ هزار نفر به قتل می‌رسند و یک میلیون و دویست هزار نفر در زندانند. شماره همه جنایات مانند دزدی و تجاوز به زنان در سال به یک میلیون و ششصد هزار می‌رسد.
- چرا در آمریکا هر سال بیش از ۴۴,۰۰۰ نفر خودکشی می‌کنند؟ شماره کسانی که موفق نمی‌شوند یا آرزو دارند بمیرند به صدها هزار نفر می‌رسد.
- رانندگان مست در آمریکا موجب سیصد هزار تصادف و مرگ حدود ده هزار نفر می‌شوند. مخارج این تصادفات در سال به ۱۳۲ میلیارد دلار می‌رسد. بیش از ۲۸ میلیون نفر گاه‌بگاه در حال مستی رانندگی می‌کنند.
- چرا در بسیاری از ممالک ثروتمند دنیا از جمله آمریکا، تقسیم عادلانه ثروت رعایت نمی‌شود؟ سبب این بی‌عدالتی چیست؟ بنابر محاسبات سناتور سنِدرز، اگر ده درصد مردمی را که در رفاه زندگی می‌کنند حذف



کنیم، جمع ثروت یک دهم درصد مردم آمریکا (یک هزارم آنها) برابر است با جمع ثروت بقیه مردم، یعنی تقریباً ۹۰ درصد دیگر* . چرا رسانه‌ها و سیاستمداران و پیشوایان مذهب از این بی‌عدالتی سخنی نمی‌گویند؟

- مردم نیازمند آمریکا، در این کشور ثروتمند، برای رفع نیازهای روزانه خود، به کلینیک‌ها می‌روند تا خون خود را بفروشند. مقدار این معاملات، هر سال به هفت هزار میلیون دلار می‌رسد. نرخ فروش خون ۳۰ دلار است.
- چرا نادرستی و فساد مالی از بانکها گرفته تا در شغل‌های آزاد که راه تقلب و نادرستی در آنها باز است، اینهمه گسترش یافته؟ مردم متقلب هر سال حدود ۵۰ میلیارد دلار از آمریکائیان می‌ربایند.
- چرا در کشوری مانند آمریکا، چهل میلیون نفر زیر سرحد فقر زندگی می‌کنند؟ (با وجود اینهمه فقر، حدود سی تا چهل درصد از محصولات غذایی در این کشور دور ریخته می‌شود.)
- چرا در آمریکا از هر شش نفر، یک نفر مبتلا به بیماری‌های روانی است؟ این عدد بهترین نمایانگر وضع اسفبار خانواده‌هاست. خانواده‌هایی که به‌فضیلت محبت و عدالت آراسته‌اند، چه نوع فرزندان پرورش می‌دهند؟ سبب اصلی اینهمه بیماری روانی جز پرورش کودکان و جوانان در خانواده‌های ناسالم چیست؟ شماره بیماری‌های روانی در این کشور موجب حیرت است. با اینحال رسانه‌ها و سیاستمداران سخنی از آن به میان نمی‌آورند.

* Top one-tenth of 1 percent owns as much wealth as the bottom 90 percent.



- چرا در بسیاری از کشورها حدود پنجاه درصد از ازدواج‌ها به طلاق می‌انجامد و در میان بقیه همسران که از طلاق امتناع می‌ورزند، روابط محبت‌آمیز و عادلانه بسیار کمیاب است؟
- چرا انحرافات و روابط نامشروع جنسی در سراسر دنیا در گسترش است؟ در آمریکا از هر پنج یا شش دختر، یکی مورد سوء استفاده جنسی قرار می‌گیرد. بنابر آمار سازمان ملل، چهار و نیم میلیون نفر از زنان و دختران، در بسیاری از کشورها، به‌عنوان برده جنسی، بکار می‌روند. درآمد این تجارت به‌ده‌ها میلیارد دلار می‌رسد.
- حدود چهل میلیون نفر در سراسر دنیا مبتلا به بیماری "ایدز" هستند.
- چرا پنجاه درصد از همسران در آمریکا (بنابر اقرار خودشان) در دوران ازدواج خود، مرتکب روابط جنسی با مردان و زنانی غیر از همسر خود می‌شوند؟
- چرا در آمریکا، شصت درصد زنان، بخاطر جنسیت خود، مورد تحقیر یا رفتار ناروا (sexual harassment) از جانب مردان همکار خود قرار می‌گیرند؟
- چرا زندگانی مشترک میان زنان و مردان، بدون ازدواج، اینقدر رواج یافته؟ در آمریکا بیش از نیمی از کودکان خارج از محیط ازدواج متولد می‌شوند.
- بنابر یک آمار، یک سوم جوانان آمریکائی گفته‌اند که در فکر خودکشی بوده‌اند و یک ششم آنها به‌این کار دست زده‌اند.
- خطرناک‌ترین محیط در آمریکا، محیط خانوادگی است. در یک پنجم خانواده‌ها، کودک آزاری رواج دارد.



- هر سال بیش از یک و نیم میلیون نفر از زنان مورد حمله شوهرشان قرار می‌گیرند.
- چرا تعداد بی‌شماری از کشیش‌های کاتولیک در بسیاری از کشورهای مسیحی به کودکان تجاوز نمودند و چرا کلیسا از این رفتار جلوگیری ننمود و رفتار این جنایتکاران را نادیده گرفت؟ (بخاطر این قصور کلیسا مجبور به پرداخت میلیاردها دلار غرامت شد.)
- چرا مصرف مواد مخدره، مشروبات الکلی، و داروهای ضد افسردگی و تشویش خاطر اینقدر متداول است؟
- چرا اینهمه مردمان از درد رنج می‌برند؟ در آمریکا هر سال ۲۵۹ میلیون نسخه برای تخفیف درد نوشته می‌شود. بر اثر این داروها، هر سال ۶۷ هزار نفر تسلیم مرگ می‌شوند
- چرا اینقدر فساد و دشمنی و کار شکنی در سیاست رواج یافته؟ چرا توهین و تحقیر میان کاندیدهای سیاسی اینقدر متداول است؟ آیا می‌دانید که در آمریکا اعضای کنگره که باید ساعات پر ارزش خود را صرف راحت و رفاه مردمان کنند، برای حفظ مقام خود، هر هفته حدود سی ساعت از راه تلفن از ثروتمندان تقاضای کمک مالی می‌کنند؟ ساعاتی که صرف این کار می‌کنند بیشتر از ساعاتی است که به امور کشور می‌رسند.
- چرا بنابر تحقیقات دانشگاه معتبر جان هاپکینز، سومین موجب مرگ در آمریکا (پس از سگته و سرطان) اشتباه و قصور پزشکان است؟ شماره کسانی که هر سال در این کشور به این سبب می‌میرند به ۲۵۰,۰۰۰ نفر می‌رسد. چرا سیاستمداران و مسئولان دیگر برای جلوگیری از اینهمه



مرگ‌های نابهنگام گامی بر نمی‌دارند؟ چرا رسانه‌ها این مشکل بزرگ را نادیده می‌گیرند؟ از هزار نفر حتی یک نفر از این آمار خبر ندارد. این تعداد مرگ که هر سال تکرار می‌شود، نزدیک است به تعداد کسانی که در سوریه در جنگ میان مسلمانان کشته شدند. کشته شدگان در سوریه حدود ۳۰۰,۰۰۰ نفر بوده.

علل اینهمه مرگ‌های نابهنگام چیست؟ دو علت به نظر می‌رسد:

۱. عدم صرف وقت برای کسب دانش

۲. عدم صرف وقت برای شناسائی بیماری و بیمار.

ریشه هر دو علت، بیماری وجدان است. این بیماری، خاص پزشکان نیست، به همه طبقات اجتماع سرایت داشته. مشکل این است که ما به این اوضاع خو گرفته‌ایم و مانند فشار خون که آنرا "کشنده بی‌صدا" (silent killer) می‌نامند، از وجودش بی‌خبریم.

اگر این آمار و طرز رفتار حافظان سلامت و بقای جسم ماست، دیگر از حافظان سلامت و بقای روح ما، یعنی پیشوایان مذهبی، چه می‌توان انتظار داشت؟

نقش سیاستمداران

در آمریکا، ۹۲ درصد از مردمان دوست دارند بدست آوردن اسلحه را مشکل کنند. اما طرفداران اسلحه و شرکت‌های سازنده آن با کمک‌های مالی خود به سیاستمداران، مانع این کار شده‌اند. این نمونه، شاهدی است گویا بر این که دموکراسی، یعنی خواست اکثریت مردمان، اگر با منافع سیاستمداران سازگار نباشد، بی‌اثر و ثمر است.



در همین کشور بنا بر تحقیقات یک مؤسسه بی طرف، در طی سه مناظره (هر یک نود دقیقه) میان دو کاندید رئیس جمهور، یکی از آنها در هر مناظره بطور متوسط ۳۰ بار و دیگری ۳ بار دروغ گفته است. شخص دروغگو سابقه غیر اخلاقی دیگر نیز داشته است. با اینحال نزدیک به نصف مردم آمریکا به کاندید بسیار دروغگو و خطاکار رأی دادند. آیا دموکراسی و آزادی بیان می تواند داوری درست و اخلاق و انسانیت به مردمان بیاموزد؟ چرا اینهمه مردمان، صفت دروغگوئی را که پایه همه خطاها و گناهان است، در انتخاب رئیس جمهور، نادیده می گیرند، و تنها به منافع شخصی خود نظر دارند؟ آیا این نشانه ای آشکار بر سقوط اخلاقی و وجدانی مردمان نیست؟

نقش رسانه ها

یک مشکل بزرگ دنیا، اتکاء مردم به رسانه هاست. مردمان بر این تصورند که آنچه مهم و لازم است، رسانه ها به آنها خواهند گفت، و حال آنکه ابداً چنین نیست. رسانه ها تنها یک هدف دارند: جلب هرچه بیشتر شنونده و بیننده. تنها به یک انگیزه: کسب درآمد بیشتر از راه تبلیغات. برای رسیدن به این هدف، آنها متوسل به انتشار داستان ها و اخبار هیجان انگیز می شوند. قتل دو نفر بدست یک ورزشکار معروف، چندین ماه در آمریکا از مهم ترین اخبار روز بود. رسانه ها در گزارش جنایت ها و خیانت های مهیج و اسرارآمیز دائماً در رقابتند، زیرا از این راه مردمان را به برنامه های خود جلب می کنند.

مدیران رسانه ها می دانند که مردمان در فشارند و دائماً در پی یافتن راه فرار از غصه ها و گرفتاری های روزگار. هدف آنها آرامش دادن به مردمان است، نه نشان دادن وضع اسفبار آنها. بزرگترین مشکل رسانه ها چیزی نیست که



به مردمان می‌گویند، چیزی است که به آنها نمی‌گویند. کمتر کسی متوجه این کمبود و بی‌عدالتی است.

رسانه‌ها در آگاهی دادن به مردمان بزرگترین مسئولیت را دارند. به عکس، آنها بزرگترین مؤسسه پنهان‌کار در اجتماعند. آنها حقیقت را به مردمان نمی‌گویند. آنچه را مردمان دوست دارند بشنوند، به آنها می‌گویند. اگر چنین نکنند، شماره بینندگان و شنوندگان رو به کاهش می‌نهد. اگر شما صاحب مغازه‌ای باشید، آیا کاری می‌کنید که شماره مشتریان شما روز به روز کاهش یابد؟ مردمان تمایل دارند که آنچه را دوست دارند بشنوند و بدانند. این پیش‌بینی در مورد همه صاحبان قدرت، از هر گروه باشند (رسانه‌ها، سیاستمداران، و پیشوایان مذهبی) در عصر ما تحقق یافته:

زمانی خواهد رسید که مردم دیگر به حقیقت گوش فرا نخواهند داد، بلکه سراغ معلمینی خواهند رفت که مطابق میلشان سخن گویند. ایشان توجهی به پیام راستین کلام خدا نخواهند نمود، بلکه کورکورانه به دنبال عقاید گمراه‌کننده خواهند رفت.

تیموتائوس ۲، فصل ۴، آیه‌های ۳-۴

زندگی شلوغ و پر بلا

زندگی چنان شلوغ و پر غوغاست که مردمان دائماً در شتابند. آنها حتی فرصت کافی برای خانواده خود ندارند. کمبود ورزش، کم خوابی، صرف غذاهای آماده و نامساعد، دردهای جسمی، و گرفتاریها و فشارهای زندگی، دایره بیماری‌ها را گسترش بخشیده. برای آرامش جسم و روح، بسیاری از مردمان به مشروبات الکلی، مواد مخدره و دیدن فیلم‌های غیر اخلاقی (pornography) و روابط جنسی غیر مشروع روی آورده‌اند.



بیماران و نیازمندان معنوی آرزو دارند که به‌جام آرامش و شادمانی دست یابند، بدون اینکه بدانند که سرچشمه شادمانی و آرامش جاودانی در درون آنهاست، در پرورش و غنای روح آنهاست، نه در جسم آنها و ثروت این دنیا.

پیشرفت تمدن مادی و امکانات درآمد بیشتر، مردمان را به رقابت انداخته و آنها را بر آن داشته که هرچه بیشتر از یکدیگر پیشی گیرند. ارزش‌های معنوی فدای ارزش‌های دنیوی شده. مردمان میزان موفقیت و معیار افتخار خود را در ثروت و شغل و درآمد خود می‌دانند، نه در کسب علم و دانش و پرورش فضائل معنوی.

دانش غذای روح ما و نور زندگانی ماست. آیا انسانیت بدون دانش و دانائی ممکن است؟ حرص به کسب مال و منال گسترش یافته، و میل به مطالعه و کسب دانش رو به انحطاط رفته. آیا انسان نادان را بر حیوان امتیازی است؟

چرا مردمانی که از ثروت دنیا بهره کافی دارند، اینهمه به بدبختی و بلا گرفتارند؟ و چرا رسانه‌ها به‌ندرت از این بلاها و فسادها سخن می‌گویند؟

آماري که ذکر شد تنها نمونه‌ای از صدها مشکلات دیگر است که مردم عصر ما به آنها گرفتارند و به آنها خو گرفته‌اند. این آمار نشان می‌دهد که علاج مشکلات جهان در روح و وجدان انسان است، نه در قانون و فرمان، در عشق به‌بیزدان است، نه در کسب ثروت این جهان.

تنها علاج بلاها و فسادها

آیا دموکراسی و آزادی بیان نیازهای درونی انسان را تأمین می‌کنند؟ آیا آزادی بیان، پندار و گفتار و رفتار نیک بما می‌آموزد؟ آیا در روح ما امید و



عشق و خوش بینی می آفرینند؟ آیا بما هدف می بخشد؟ در بزرگترین و قوی ترین کشور غرب، ثروت هست، دموکراسی هست، ولی خوشبختی و عدالت نیست.

تا شدت بیماری را نشناسیم، به لزوم مداوا پی نمی بریم. شدت بیماری کنونی دنیا مانند شروع سرطان از مردم جهان تا حدی پنهان است. مردمان از بیماری های جهان آگاهند، اما نه از شدت آن و نه از راه معالجه آن کمترین آگاهی دارند. آشنائی با آمار فسادها و بلاها تنها راه شناسائی بیماری های جهان است.

گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردم را گرفتار نموده اند. نه درد میدانند، نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته اند، و دوست را دشمن شمرده اند...^۶

مردمان را بیماری فرا گرفته، بکوشید تا آنها را به آن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید.^۷

اگر آفتاب از تابش باز می ماند و دنیا را تاریکی محض فرا می گرفت، چه می شد؟ شناسائی خدا و عشق خدا منشأ و مایه زندگانی ماست. بدون پرتو این شناسائی و گرمی این عشق، دنیا جز زمستانی سرد و تاریک چیزی نیست. مردم عالم می دانند مشکلی دارند، اما نمی دانند چرا؟ به یقین بدانید که اگر عالم را به این دو بخشش یزدان—یعنی خدا شناسی و خدا دوستی—بیارائیم، مشکلات جهان صد چندان کاهش می یابد.

تا هنگامی که سبب بلاهای عالم را تشخیص ندهیم و داروئی که خالق ما برای نجات ما تجویز نموده بکار نبریم، بیماری های دنیا روز به روز شدت خواهد یافت. دموکراسی برای نظم عالم لازم است، اما رابطه ای با درون



ما ندارد. بیماری انسان درونی است، نه بیرونی. دموکراسی به‌خانه ما نظم می‌بخشد، اما به‌صاحبخانه کاری ندارد. صاحبخانه روح ماست. تا روح ما آرامش نیابد، جهان آرامش نیابد و روی صلح و صفا نبیند.

در نظر یزدان، آنان که از خداشناسی و خدا دوستی بی‌بهره‌اند، از مردگان به‌شمار می‌روند:

بگو! ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^۸ حضرت بهاء‌الله در زندگانی مردمانی که از عشق خدا و داروی شفا بخش او بی‌بهره‌اند، چه پیامدی جز رنج و بیماری و بلا می‌توان انتظار داشت؟



این پیش‌بینی حضرت مسیح در عصر ما تحقق یافته و شدت آن روز به‌روز در افزایش است:

There will be great distress, unequalled from the beginning of the world until now—and never to be equaled again. If those days had not been cut short, no one would survive, but for the sake of the elect those days will be shortened.

Christ (Matthew 24: 21-22 NIV)

در آن روزها مردمان به‌چنان بلا و مصیبتی دچار خواهند شد که هرگز سابقه نداشته و نخواهد داشت. اگر آن روزها کوتاه نشود، هیچ انسانی زنده نخواهد ماند. اما بخاطر برگزیدگان خدا، آن روزها کوتاه خواهد شد.

حضرت مسیح (انجیل متی، فصل ۲۴، آیه‌های ۲۲-۲۱)



بخش یازدهم



زندگانی آسمانی و سرنوشت جاودانی انسان بنا بر نقشه یزدان

از برای خدا عوالم مالانهایه [بی شمار]... بوده و هست. ولی کلّ در حول این عالم طائف است. اگر در این عالم مؤمن شود، در کلّ عوالم در جنّت [بهشت] است والّا در دون [غیر] آن.^۱ حضرت باب آنچه امروز از نفسی فوت شود، تلافی آن در قرن‌ها و عصرها نخواهد شد.^۲ حضرت بهاء‌الله



سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد

این دنیای فانی جای آمادگی
برای جهان جاودانی است

بنابر نقشه آفرینش، آنچه را که در جهان پسین لازم داریم باید در جهان پیشین بدست آوریم. هدف ما در عالم رحم، پرورش جسم ما و هدف ما در این دنیا، پرورش روح ماست.

فرق این عالم با آن عالم، مثل فرق عالم جنین و این عالم است.^۳ حضرت بهاءالله

چقدر زندگانی ما دشوار است اگر بدون چشم به این دنیا پای گذاریم! با چه مشکلاتی روبرو می‌شویم و از چه زیبایی‌هایی بی‌بهره می‌مانیم؟ آیا در عالم رحم می‌توانیم نتایج کوری را درک کنیم؟ بر همین قیاس، تنها پس از



آزادی از رحم این عالم می فهمیم که کوری درون چه پیامدهای ناگواری در پی دارد.

مقاماتِ عنایاتِ الهی مستور است، چه که عرصه وجود [این جهان] استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد.^۴
حضرت بهاء الله

برای اینکه به اهمیت این موضوع پی برید، چند دقیقه در این مثال بیاندیشید. اگر پیش از تولد می دانستید که تا ابد نابینا خواهید بود، اما با کمی کوشش می توانید به بینائی دست یابید، چه می کردید؟ آیا دقیقه ای آرام می گرفتید تا به این بخشش بزرگ دست یابید؟ بنابر اخطار پروردگار کسانی که از بینائی درون در این عالم محرومند، کوری آنها در آن سرا ابدی است. آیا اخطاری از این شدیدتر می توان تصور نمود؟ مغز انسان از درک معنای ابدیت عاجز است. اگر کسی در باره این واژه بیاندیشد و تا حد امکان از معنای آن آگاهی یابد، هرگز سرنوشت جاودانی خود را کوچک نشمارد و آنی آرام نگیرد تا هدف از آفرینش خود را بیاموزد و به آن تحقق بخشد.

آیا خدا شناسی و خدا دوستی و کسب فضائل انسانی مافوق توانائی کسی است؟ کلید دست یابی به همه بخشش های الهی دانش و دانائی است. آیا این کار مشکل است؟ مقصد از این بحث و این کتاب اشاعه دانشی است که روح ما را آماده تولد به جهان جاودان می کند. آیا دانشی مهمتر و لازمتر از این می توان تصور نمود؟

در عصر ما عشق به کسب دانش روز به روز در کاهش و عشق به مال و منال و راحت این دنیا در افزایش و گسترش است. چه کمیابند کسانی که عشق خدا را از عشق به دنیا برتر شمرند و سهمی از عمر گرانبها را بجای راحت و رفاه جسم صرف عزت و رفاه روح خود در جهان جاودان کنند. این قصور و غفلت، مشکل بزرگ دنیاست و رفع آن کلید حل همه مشکل ها.



بنابر نقشه آفرینش، ما برای زندگی دائم به این دنیا نیامده‌ایم. جسم ما خانه موقت ماست. جای دائمی ما در افلاک است، نه در توده خاک.

خالق ما، زندگانی ما را در این دنیا به زندگانی پرنده‌ای تشبیه می‌کند که در نهایت شادی و اطمینان در پرواز است. این پرنده برای دانه به زمین می‌آید و بال‌هایش را به آب و گل می‌آلاید. و چون قصد پرواز کند، خود را عاجز می‌یابد. زیرا بال‌های آلوده به آب و گل قادر به پرواز نیست. پس از این، آن پرنده آسمانی، از ساکنان زمین می‌شود. سپس خطاب به ما می‌فرماید، پره‌های خود را به غفلت و گمان، و کینه و دشمنی آلوده نکنید، تا از پرواز در "آسمان‌های قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید."^۵

آیا شناسائی پیامبران یزدان دشوار است؟

گاهی تمیز دادن دو چیز که بهم شبیه‌اند دشوار است. ممکن است کسی بگوید: "من پرتقال را از نارنگی نمی‌توانم تمیز دهم". اگر چه این ادعا معقول نیست، با این حال بخاطر شباهت این دو میوه، می‌توانیم این ادعا را بپذیریم. حال اگر کسی گفت: "من نمی‌توانم پرتقال را از سیب تمیز دهم" در این صورت، نظر ما چه خواهد بود؟ آیا ادعای او موجب شگفتی ما نخواهد شد؟ حال مثال پیش را میزان شناسائی آئین یزدان قرار دهید. از یک سو آئینی داریم ساخته علم و حکمت خالق جهان، و از سوی دیگر ادعای یک انسان بی‌وجدان که گفتارش را به دروغ و بهتان به‌خدا نسبت می‌دهد. آیا تمیز دادن فکر و حکمت خالق جهان از افکار یک دروغ‌گوی بی‌وجدان کاری دشوار است؟ آیا بنابر میزان خرد، می‌توانیم بگوئیم: "من توانائی این داوری را ندارم"؟ آیا چنین ادعائی در برابر پروردگار معقول و



مقبول است؟ آیا کسی می‌تواند به این بهانه خود را از مسئولیت شناسائی و پذیرش بزرگ‌ترین ارمغان یزدان به‌بندگانش، معذور دارد؟

آنان که بدون تحقیق و تفکر، تنها بر اساس تصور و خیال، شناسائی پیامبران یزدان را دشوار می‌شمردند، و به این بهانه دعوت آن برگزیدگان را نادیده می‌گیرند، بنا بر شهادت پروردگار از زیان‌کارانند:

مقصود از آفرینش، عرفان حق بوده. هر نفسی از آن محبوب [در پرده] ماند از اهل
خسران لَدَى الرَّحْمَنِ * محسوب است.^۶
حضرت بهاء الله

هیچ عذابی اعظم از احتجاج عن الله *... و هیچ جَنَّتِ [بهشتی] اعظم از ایمان
به خداوند و آیات او نیست.^۷
حضرت باب

موجب اصلی مشکلات جهان

ما اگر بخواهیم از محلی به محلی برویم، باید در آن راه گام برداریم، و الا در محل خود می‌مانیم. این امر چقدر بدیهی است. اما در رابطه با خدا استثنا می‌گذاریم. هرگاه ظلم و بلا می‌بینیم، خدا را مسئول می‌شمردیم. با این نظر، وسیله یا اسباب را نادیده می‌گیریم.

جميع امور به اسباب ظاهر و باهر.^۸
حضرت بهاء الله

بنابر نقشه آفرینش، پروردگار حل مشکلات ما را از راه فرستادگانش بما می‌آموزد. حال اگر ما به این فرستادگان که حامل داورِی شفا بخش جهانند بی‌اعتنا باشیم، باید در انتظار چه باشیم؟ اگر شما بیمارید، اما نزد طیب نروید یا به دستور او رفتار نکنید، چه می‌شود؟ پیامبران پزشک روح و روان عالم انسانند:

* از اهل خسران لَدَى الرَّحْمَنِ: از اهل زیان نزد خداوند.

* احتجاج عن الله: جدائی از خدا.



پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا به درمان یگانگی، بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری‌های آن آگاه است، و هرگز مرغ بینشِ مردمانِ زمین به‌فراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نیند جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار. و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به‌خورشید تابان دانش درخشان نمودند، بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به‌روشنائی دانائی راه نمودند. پس باید دیدهٔ مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد*، چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمائی گم‌گشتگان و آسودگی درماندگان است... مردمان را بیماری فراگرفته، بکوشید تا آنها را به آن درمان که ساختهٔ دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید.^۹

حضرت بهاء‌الله نزدیک به دو قرن پیش وسائل سعادت انسان و جهان را بما آموختند. اما تا بحال اکثر مردمان به این فرستاده یزدان آنطور که باید اعتنا ننموده‌اند. غفلت و قصور و گناه از کیست؟ خالق ما بلاهای عصر ما را در گفتار فرستاده‌اش به‌روشنی پیش‌بینی نموده:

عالم را بلا احاطه نموده... و احدی از عباد ارض سبب و علت آنرا ادراک
ننموده.^{۱۰} حضرت بهاء‌الله

عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً [روز بروز] در تزیاید و وجه [چهره] آن بر
غفلت و لامذهبی متوجه...^{۱۱} حضرت بهاء‌الله

وجه عالم متغیر است. از برای مذهب‌الله و دین‌الله ما بین ناس قدری نمانده. بر اصنام اوهام عاکفند و از حقّ جلّ جلاله غافل. هر نفسی الیوم به‌عرفان و استقامت فائز شد او از اهل حقّ محسوب و از ملاً اعلی [ساکنان بهشت برین] مذکور و مادونش [غیر از آن] معدوم و مفقود. در هر یوم بلایای عجیبه و غریبه ظاهر،

* بر راز درون ایشان نگران باشد: باید از تفاوت‌های ظاهر بگذریم و به‌درون بنگریم تا به یکتائی پیامبران و هدف یگانه آنها پی بریم.



مع ذلك احدی ملتفت نه. فی الحقیقه قهر الهی احاطه نموده. از حق می طلبیم
 جمیع را مؤید فرماید و آگاه نماید.^{۱۲} حضرت بهاء الله

اکثر اهل عالم به ظنون تربیت شده اند و به او هام انس گرفته اند.^{۱۳} حضرت بهاء الله

در یکی از مناجات ها از خدا می خواهیم که "پرده های منع" را از میان
 بردارد. مقصود از "پرده های منع" چیست؟ ذهن ما با همکاری با قلب ما،
 قادر است صدها "پرده منع" بیافریند. این پرده ها بی شمارند. تنها یکی از
 آنها می تواند چون ابری تیره و تاریک آگاهی را از ما پنهان دارد. تا این
 موانع را نشناسیم و به کمال خضوع و خشوع به وجود آنها در روح خود اقرار
 نکنیم، به آنچه پروردگار برای ما مقدر داشته نخواهیم رسید.

شرایط موفقیت در

شناسائی پیامبران

یکی از بدیهیات این است که برای موفقیت در هر کاری استعداد لازم
 است. آیا خدا شناسی و خدا دوستی از این قانون مستثناست؟ استعداد خدا
 شناسی در پاکیزگی قلب ماست، نه در پُر بودن مغز ما:

بشنوید ندای گوینده پاینده را، و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید ،
 تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید.^{۱۴} حضرت بهاء الله

اراضی جُرْزه [شوره زار] لایق بذر حکمت الهی نبوده و نیست و هر چه در او ودیعه
 گذاری ضایع و بی ثمر بوده و هست.^{۱۵} حضرت بهاء الله

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را به توانائی خود از برهنگی نابودی
 رهائی داد و به پوشش زندگی سرافرازی بخشید. پس گوهر پاک مردم را از میان
 آفریدگان برگزید و او را به پوشش بزرگی آرایش فرمود. هر که زنگ خواهش از آئینه
 دل زدود، سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد. این
 پوشش، تن و جان مردمان را بزرگترین مایه آسایش و پرورش است.^{۱۶} حضرت بهاء الله



خطاب به کسی که در شناسائی منشأ آسمانی گفتار حضرت بهاء‌الله شک داشته، می‌فرمایند:

کلمه حق اگر چه به حرفین [دو حرف] باشد، سلطان کلمات اهل ارض بوده و خواهد بود. والله از نِفحاتِ* همان کلمهٔ وحده، عارفین نِفحات حق را می‌یابند و به رضوانش* توجّه می‌نمایند. ملاحظه نما که اگر از شَطِّ عَذبِ فُرَاتِ کَاسی [کاسه‌ای] اخذ شود، صاحبان ذائقه ادراک می‌نمایند که این ماء [آب] از کدام منبع بوده و از عذوبت او پی برند به منبع او، و حال آنکه به حسب ظاهر یک کأس ماء بوده. و چون [از آن] منبع، علم و عرفان و عنایت و مکرمت و فضل و قدرت و جلال و عظمت جاری و ساری است، لذا از آن کلمه مخلصین و مقربین... به منبع آن پی می‌برند...

و اگر نفسی دو کلمه بگوید و در کلمه سیم معطل ماند، مبرهن است که این از منبع جاریه ساریه نبوده و نخواهد بود. فوالله [قسم به خدا] یا عبد، حق به جمیع شوئش از دونش [غیرش] ممتاز بوده و خواهد بود. بر خود مشتبه مکن. می‌خواهی تجربه کن. بین یدی [نزد من] حاضر بشو و یک آیه از آیات الله سؤال نما. اذا تطلع ببحر الذی يتموج بذاته لذاته و لم یکن لأمواجه من نفاد.^{۱۷} حضرت بهاء‌الله

این بیان کوتاه، شرایط شناسائی پیمبران یزدان را بما می‌آموزد:

قلب و سمع را از کل آنچه شنیده و ادراک نموده طاهر نما و بعد در آیات مُنَزَله قبل که بر نبیین و مرسلین نازل شده ملاحظه کن. و این آیات ابداع امع را مشاهده نما و خود انصاف ده. البته اگر به آنچه ذکر شده عمل نمائی به حق فائز شوی.^{۱۸} حضرت بهاء‌الله

در گفتار پیش برای شناسائی موعود، سه شرط مقرر فرموده‌اند:

* نَفحه: بوی خوش. رضوان: بهشت.

⊛ اذا تطلع ببحر الذی يتموج بذاته لذاته و لم یکن لأمواجه من نفاد: در آن هنگام از دریائی مطلع می‌شوی که خود به خود در موج است و امواجش را پایانی نیست.



- پاکی دل و گوش از شایعات و شنیده‌ها.
- تفحص و دقت در آیات کتاب‌های آسمانی پیش.
- مشاهده و دقت در آیات این آئین.

می‌فرمایند اگر این سه شرط را تحقق بخشیم و به‌میزان انصاف داوری نمائیم، البته به‌شناسائی حق فائز شویم. این وعده خدا به‌ماست. برای شناسائی فرستادگان یزدان، در آیات الهی کوچکترین اشاره‌ای به‌لزوم مدرسه رفتن و درس فقه و فلسفه و علوم خواندن نشده.

در سوره قصص، آیات ۵۶-۴۹، همین مطلب همراه با شرایطِ دیگرِ شناسائی پیامبران، به‌این صورت تأیید شده:

۱. کتاب خدا دلیلی کافی است.

۲. کسانی که از قبل مؤمن بوده‌اند، گفتار خدا را می‌شناسند.

۳. آنها از آغاز (قبل از ظهور اسلام) مسلمان بودند.

۴. آنها از گفتار بیهوده و مجادله دوری می‌کنند.

مقایسه گفتار پیامبران، منشأ یگانۀ آنها را به‌روشنی بما نشان می‌دهد. چگونه ممکن است کسی آفتاب امروز را بشناسد، اما آفتاب فردا را نشناسد؟ آنان که پیامبر خود را برستی می‌شناسند، پیامبران دیگر را نیز می‌شناسند. همانطور که ذکر شد، حضرت مسیح به‌یهودیان فرمودند که اگر شما حضرت موسی را شناخته بودید، مرا نیز می‌شناختید.^{۱۹} این گفتار شاهدهی است بر یگانگی و شباهت این دو پیامبر و عدم برتری آنها بر یکدیگر.



"نشانه یزدان" در

آفریده‌های یزدان

حضرت بهاء‌الله در یکی از آیات^{۲۰} می‌فرمایند که پروردگار در همه آفریده‌های خود آیت یا نشانه‌ای از وجودش به‌ودیعہ گذاشته، نشانه‌ای که چون خورشید تابان و درخشان است. بدیهی است شدت درخشش این "نشانه" در انسان از هر موجود دیگر بیشتر است. می‌فرمایند هر فردی به این نشانه راه یابد، او را چون چراغی شب‌افروز به‌شناسائی فرستادگان یزدان فائز نماید. سپس می‌فرمایند چه کامیابند آنان که از این بخشش بزرگ یزدان بهره برند و پرتو آنرا با پرده‌های "نفس و هوئ" یعنی نفس نزدیک‌نگر و غافل خود نپوشانند:

[پروردگار] در هر شیئی از اشیاء آیتی از آیات خود ودیعہ گذاشت... هر نفسی به‌او راه یابد، به عرفان شمس حقیقت* فائز شود... طوبی از برای نفوسی* که او را به‌حجبات نفس و هوئ محجوب نساختند.^{۲۱}

سپس توانمندی و نقش این نفس خودخواه و گمراه را در سرنوشت جاودانی انسان با پلک چشم مقایسه می‌فرمایند:

چشم سررا پلک به‌آن نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی‌بهره نماید.^{۲۲}

آیا پرده یا پرده‌هایی چون پلک چشم در درون انسان نمی‌توان یافت؟ آیا پرده‌های جهالت و حماقت و غفلت و تقلید و تعصّب و توهم و تکبر و خودپرستی و فریب و ریا، و حرص به‌ازدیاد مال و منال، از پلک چشم کوچکتر یا نازک‌ترند؟ آیا توانائی هر یک از آنها، در پوشاندن چشم بصیرت و عالم حقیقت و معنا، از پلک سرکمتر است؟ توانائی این پرده‌ها

* شمس حقیقت: اشاره به‌فرستاده یزدان.

♦ طوبی از برای نفوسی: چه خوشبخت‌اند کسانی که.



به حدی است که هر یک از آنها می‌تواند به تنهایی پرتو خرد و دانش و بینش را که آشکارترین بخشش یزدان به بندگان و تابنده‌ترین نشانه وجودش در روح انسان است، چون تکه ابری تیره و تار، بپوشاند و مردمان به ظاهر بینا را از افتخار شناسائی و دیدار فرستادگانش باز دارد.

عرفا و شعرا از دیرباز نقش این پرده را که ساخته و بافته "نفس و هوئی" یعنی نفس نزدیک‌نگر و مختار انسان است، در پنهان داشتن پرتو دانش و بینش، شناخته و در وصف آن شعرها سروده‌اند، از جمله این دو بیت:

نفس از درهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است
چون غرض آمد هنر [خرد] پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

پرده‌هایی که می‌توانند "نشانه یزدان" و چشم بصیرت انسان را بپوشانند و آن ارمغان یکتا و یگانه را از بینش و داوری درست باز دارند بسیارند. پیشوایان مذهبی در ساختن و بافتن این پرده‌ها پیوسته پیشقدم بوده‌اند. با گذشت زمان، اندیشه‌های فتنه‌انگیز و خرافه‌پرستی آنان در روح و روان مردمان ساده‌اندیش ریشه گرفته و در عصر ما چون درختانی تنومند سر به آسمان کشیده‌اند.

ندای مقصود عالم را به گوش جان بشنو، چه که حیات می‌بخشد و زندگی دائمی عطا می‌فرماید. اوهام علما [پیشوایان] امم را از کوثر یقین محروم نموده.^{۲۳}
حضرت بهاء الله

علمای ارض که لدی الله [نزد خدا] از جهلاً محسوبند، حجاب اکبرند از برای بشر. مبارک نفسی که این حجاب او را منع نمود.^{۲۴}
حضرت بهاء الله

شایسته است این دعا و تقاضا را پیوسته بر زبان آوریم:

إِلَهِي إِلَهِي... أَسْأَلُكَ بِقُدْرَتِكَ وَسُلْطَانِكَ وَعَظَمَتِكَ وَاللَّطَافِكَ بَأَنَّ تَنْوِرَ الْعَالَمِ بِنُورِ
مَعْرِفَتِكَ لِيَرَى فِي كُلِّ شَيْءٍ آثَارَ صُنْعِكَ وَأَسْرَارَ قُدْرَتِكَ وَأَنْوَارَ عِرْفَانِكَ. أَنْتَ الَّذِي
أَظْهَرْتَ كُلَّ شَيْءٍ وَتَجَلَّيْتَ عَلَيْهِ بِجُودِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ.^{۲۵} حضرت بهاء الله



ای پروردگار! به قدرت و بزرگی و لطف خود جهان را به پرتو شناسائیت روشن فرما تا بندگانت در هر چیزی (هر آفریده‌ای) نشانه‌های آفرینش تو و اسرار قدرت تو و پرتو شناسائی تو را به بینند. هر چه هست تو آفریدی و از روی لطف و مرحمت، در آن جلوه نمودی (خود را در آن نمودی). تو سخی و بخشنده‌ای.

خواست خدا این است که همه بندگانش از ارمغان ایمان و عشق به یزدان بهره برند. در یکی از آیات از خدا می‌طلبند که همه مردمان را به زیور عشقش بیاراید تا در زمین حتی یکنفر بدون ایمان و عشق به یزدان نماند. بعد می‌فرمایند ای پروردگار تو هر بلائی را برای فرستاده خود مقدر فرمودی تا بندگانت از الطاف و بخشش‌های بی‌کران تو بهره برند. سپس سوگند می‌خورند که اگر بندگانت در هر آن خود را در راه تو فدا کنند، این فداکاری در برابر بخشش‌های تو ناچیز است.^{۲۶}

از بن برانداختن ریشه‌های اوهام و اندیشه‌های جدائی‌آور و دریدن پرده‌های دشمنی و خودخواهی، جز به یاری پروردگار ممکن نیست.

اکثری از ناس به معدوم و مفقود مست و مسرورند و به موهوم متشبث و مشغول.^{۲۷}

حضرت بهاء‌الله

آگاهی از عدالت الهی

ترس از خدا یعنی آگاهی از عدالت الهی. پیامد حکم عدالت، فقر یا غنای معنوی است، بهره بردن یا محرومیت از بخشش‌های جاودان و بی‌کران یزدان است. پروردگار از هر بخشنده‌ای بخشنده‌تر و از هر مهربانی مهربان‌تر است. در عین بخشندگی، با بندگانش به عدالت رفتار می‌کند. در عالم انسان نظر نمائید. آیا جایز است که اجتماعی تنها بر اساس بخشش بنا شود؟ انسان خردمند عدالت یزدان را هرگز نادیده نمی‌گیرد.



برای تحقق هر کاری وسیله لازم است. پیامبران وسیله و واسطه میان یزدان و انسانند. خالق ما با تأکید و تکرار بما می آموزد که نتایج بی اعتنائی به دعوت فرستادگانش را نباید امری کوچک شمیریم، زیرا عواقب ناگوار در پی دارد، عواقبی که تا ابد باقی و برقرار است.

هر یک از ما با رفتار خود و تصمیم خود در این عالم، سرنوشت جاودانی خود را در جمیع عالم‌های الهی تا پایانی که بی پایان است، انتخاب می‌کنیم. جبران غفلت و قصور در این ماجرا هرگز ممکن نبوده و نیست:

قسم به دریای علم الهی! اگر ایوم از نفسی امری فوت شود، تدارک آن محال است.^{۲۸}
حضرت بهاء الله

اگر در این ظهور از نفسی امری فوت شود، هرگز قادر بر تدارک آن نبوده و نخواهد بود.^{۲۹}
حضرت بهاء الله

پروردگار به بندگانش خبر می‌دهد که اگر در این جهان نتایج زندگانی خود را در جهان جاودان به بینند، گروهی از آنها (مردم ظالم و بی وجدان) از شدت ترس و غم هلاک شوند، و گروهی دیگر (مردم پاک طینت و خدا دوست) از شدت شادی آرزوی هلاک کنند:

اسرار موت و رجوع [به خدا] مستور بوده و هست. لعمر الله [به خدا سوگند] اگر ظاهر شود، بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی به شأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند.^{۳۰}
حضرت بهاء الله

این گونه اخطارها، اندرزها، و دعوتنامه‌ها در گفتار پروردگار بسیارند:

چه مقدار از بساط‌های مبسوطه را که ید قضا پیچید و برداشت و مملوک [بنده] هر دو را به خاک فرستاد. کدام صبح را شام از عقب نه و کدام عمر را از پی اجل نه؟ عنقریب آنچه مشاهده می‌شود سطوت فنا آن را اخذ کند و به عدم راجع نماید... جهد نمائید شاید به عملی فائز شوید که به تاج قبول مزین گردد و به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند.^{۳۱}



به دنیا ناظر نباشید، چه که عنقریب آنچه در اوست معدوم و مفقود خواهد شد و از برای نفوس عاملین^{۳۲} مقدر شده آنچه که به او معادله ننماید کناثر ارض.^{۳۲}
حضرت بهاء‌الله

جميع اشیاء شما را ندا می‌نمایند و به ربّ دعوت می‌کنند، و شما چنان از خمر غرور مستید که در آنی ملتفت آن [ندا] نشده‌اید. گوش از برای شنیدن ندای من است و چشم از برای مشاهده جمالم. بشنوید و از دونم [غیر من] بپرهیزید.^{۳۳}
حضرت بهاء‌الله

ای دوستان! یزدان می‌فرماید: امروز روز گفتار نیست. بشنوید ندای دوست یکتا را و بپذیرید آنچه را که بندگان را آگاه سازد و آزادی بخشد.^{۳۴}
حضرت بهاء‌الله

امروز انسان قادر است بر اعمالی که بعد^{۳۵} از برای احدی ممکن نبوده و نیست.^{۳۵}
حضرت بهاء‌الله

آنچه امروز از نفسی فوت شود، تلافی آن در قرن‌ها و عصرها نخواهد شد.^{۳۶}
حضرت بهاء‌الله

ای دوستان! فرصت را از دست مدهید و وقت را غنیمت شمردید.^{۳۷}
حضرت بهاء‌الله

مهمترین پایه نقشه آفرینش، دوام و بقای روح انسان است. خالق ما به تأکید و تکرار بما اطمینان می‌دهد که مرگ پایان زندگانی نیست.

جعلت لك الموت بشارة كيف تحزن منه؟^{۳۸}
حضرت بهاء‌الله

مرگ برای تو خبر خوشی است، چرا از آن غمگینی؟

ليس الموتُ الا صعود من عالم الى عالمٍ آخرٍ لطف من الاول و ما هو الا انتقال من
مقام الى مقام آخر.^{۳۹}

مرگ جز ارتقاء از عالمی به عالمی لطیف‌تر و انتقال از مقامی به مقامی دیگر، چیزی دیگر نیست.

^{۳۲} نفوس عاملین: کسانی که رفتارشان سازگار با خواست خداست.

^{۳۵} بعد: بعد از این، بعد از سفر از این سرا.



برای کسانی که به هدف از هستی خود پی می‌برند و به رضای الهی فائز می‌شوند، مرگ خبری خوش است:

ای عباد! اگر در این ایام مشهود و عالم موجود، فی الجمله امور بر خلاف رضا از جبروت قضاء واقع شود، دلتنگ مشوید که ایام خوش رحمان آید و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید. و شما را در جمیع این ایام و عوالم، قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است. البتّه به جمیع آنها رسیده فائز گردید.^{۴۰} حضرت بهاء الله

ارواح لطیفه مقدسه به کمال قدرت و انبساط [شادمانی] بوده و خواهند بود.^{۴۱}
حضرت بهاء الله

اگر ایوم مقامات نفوس مؤمنه ذکر شود، بیم آن است که از فرط سرور بعضی هلاک شوند.^{۴۲} حضرت بهاء الله

لو یطلع احد علی ما قدر له فی عوالم الله ربّ العرش و الثری لیشتعل فی الحین شوقاً لذاک المقام الأرفع الأقدس الأبهی.^{۴۳}

اگر کسی از آنچه خداوند، پروردگار آسمان و زمین، برای او در عالم‌های الهی مقدر داشته آگاه شود، وجودش از شوق رسیدن به آن مقام بلند و پاک و شکوهمند فوراً مشتعل گردد.

خطاب به مؤمنین به آئین نوین یزدان:

مالکید آنچه را که ایوم به آن آگاه نیستید. لعمری لو یکشف ما قدر لکن فی ملکوت الله ربّکّن لیأخذکن سرور تعجز عن وصفه الاقلام. امروز هر نفسی آنچه را بخواهد مالک می‌شود.^{۴۴} حضرت بهاء الله

مضمون عبارت عربی:

به خدا سوگند! اگر آنچه در ملکوت یزدان، برای شما مقدر شده، فاش شود، چنان به وجد و سرور آید که قلم از وصفش عاجز است.

در مناجاتی می‌فرمایند خداوند برای بندگان نزدیکش مقامات و نعمت‌هایی در بهشت برین فراهم فرموده که اگر یکی از آن مقامات آشکار گردد،



بینندگان از دیدارش مدهوش شوند. سپس سوگند می‌خورند که اگر پادشاهان به آن مقام ارجمند نظر نمایند، آنچه دارند بنهند و به سوی بنده‌ای از بندگان راستین یزدان روی آورند.^{۴۵}

به عکس، برای آنان که نقشه آفرینش انسان را نادیده می‌گیرند و به رضای یزدان فائز نمی‌شوند، مردن خبری بس ناخوش است.

کل بعد از موت مطلع به افعال و اعمال خود خواهند شد... اصحاب ضلال* را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصور نه.^{۴۶} حضرت بهاء الله

آفریننده ما آنچه برای کامرانی و عزت جاودانی ما لازم است، به تکرار بما آموخته است. اگر گفتار و اخطار پروردگار را نادیده و ناشنیده انگاریم، جز محرومیت از بخشش‌ها و نعمت‌های باقی و پایدارش چه انتظاری داریم؟

آتش دوزخ یعنی چه؟

چرا در کتاب‌های آسمانی صحبت از آتش دوزخ شده؟ آیا ممکن است که خالق مهربان، گروهی از بندگانش را تا ابد در آتش بسوزاند؟ خواست خدا این است که تنها بخاطر عشق به رفتار نیک پردازیم، نه ترس از مجازات. او هم عاشق ماست و هم معشوق ما. چرا کسی از عاشق و معشوق خود بترسد؟ آیا همه مردمان از فضیلت عشق بهره‌ای دارند؟ اگر همه مردمان عاشق خدا و بندگانش می‌شدند، مشکلی در میان نبود. در غیاب عشق، تنها انگیزه‌ای که گروهی از مردمان را از رفتار زشت باز می‌دارد ترس از مجازات است. اگر زندان‌ها را می‌بستیم و قاتلان و دزدان را آزاد می‌گذاشتیم، چه می‌شد؟

* اصحاب ضلال: پیروان گمراهی. اشاره به کسانی که فرستادگان یزدان را انکار می‌کنند.



بدون ترس از زندان، احساس امنیت در این جهان برای احدی ممکن نیست.

خداوند وعده دوام و بقای روح انسان را در جهان جاودان بارها بما داده است. با اینحال بسیاری از مردمان آکراه دارند این وعده را بپذیرند. یک علت آکراه سوء تفسیر واژه آتش است که در کتاب‌های آسمانی پیش بارها بکار رفته. آنها می‌پرسند: "چگونه ممکن است که خالق مهربان بندگان را تا ابد بسوزاند؟"

دو فرستاده عصر ما، پرده از این رمز برداشته و معنای این واژه را آشکار ساخته‌اند. آتش دوزخ اشاره به احساسات ناگوار و آتشبار ما در آن دنیاست، احساساتی که در این دنیا نیز داریم. منشأ این احساسات غم‌انگیز، دوری یا جدائی روح ما از روح خالق ماست. این دوری را می‌توان به دوری از گرمی و روشنی آفتاب تشبیه نمود. چقدر زندگی در اطاقی تاریک و سرد دشوار است.

دوری و جدائی از خدا زهری است کشنده و ناپیدا در جان ما. چه بسیار از مردمان که به این زهر خو گرفته و از وجودش در روحشان کمترین آگاهی ندارند، تا به پرتگاه مرگ رسند و ناگهان به سرای جاودان چشم گشایند:

سَمَّ بَعْدَ [دوری] کل را هلاک نموده، ولکن شاعر [آگاه] نیستند.^{۴۷} حضرت بهاء الله

در هنگام مرگ، همه حجبات یا پرده‌ها کنار می‌روند. در آن زمان، ظالمان و مردم بی‌وجدان، از دیدن رفتار زشت و سرنوشت شومشان، بر خود می‌نالند:



زود است* که حجاب ناس خرق [دریده] شود و نتایج اعمال خود را مشاهده کنند و بر خود نوحه و نوبه نمایند. البته حکیم عادل، از ظالم حق مظلوم را اخذ نماید.^{۴۸}
حضرت بهاء‌الله

ظالمان و مردم بی‌وجدان دوست ندارند وصف دوزخ را بشنوند. آنها بر این باورند که پس از مرگ خبری نیست. اگر این خود فریفتگان بدانند چه سرنوشت شومی در انتظار آنهاست، حتی از تصور ارتکاب ظلم و ستم به ترس و هراس افتند، تا چه رسد به ارتکاب آن. ترس از خدا، جزیم از اجرای عدالت یزدان بر روح و روان مردم ظالم و بی‌وجدان چیزی نیست.

ای ظالمان ارض! از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذریم.^{۴۹}
حضرت بهاء‌الله

عالم جاودان، جهان روح و روان است. تنها مجازات ممکن در آن سرا احساسات غم‌افزای روانی است، نه جسمانی. آیا اینگونه مجازات برای مردم ظالم و بی‌وجدان عادلانه نیست؟ بنابر عدالت الهی، آنان که روح و روان مردم بی‌گناه را در این جهان رنج می‌دهند، در آن سرا با همان بلا رنج می‌برند.

گذشته از این، آگاهی از عدالت الهی، در هنگام غلبه نفس خودخواه و نزدیک‌نگر بر روح ما، ما را از ارتکاب گناه و رفتار ناروا باز می‌دارد. بنابر این، آتش دوزخ، جز روبرو شدن با زندگانی سخت و دشوار چیزی نیست:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا.

سوره طه، آیه ۱۲۴

هرکس از "ذکر من"^{۵۰} روی بگرداند، زندگانی دشواری خواهد داشت.

* زود است: دیری نباید. اشاره به کوتاهی عمر ما در این دنیاست.

^{۵۰} آیات مربوط به "ذکر" و "ذکر من" به تفصیل در "بهاء‌الله در قرآن" مورد بحث قرار گرفته.



زندگانی دشوار یعنی چه؟

در آیات الهی، در وصف دوزخ، دو احساس بیش از همه بکار رفته، یکی از آنها ترس و اضطراب، یعنی عدم احساس امنیت، و دیگری غم و اندوه است. بنابراین روانشناسان، امنیت نخستین نیاز روانی انسان است. در آن جهان، مردم ظالم و بی وجدان، نه تنها از احساس امنیت بی بهره اند، به غم و اندوه نیز گرفتارند. احساسات دیگری که به ساکنان دوزخ دست می دهد، شرمندگی و پشیمانی از ارتکاب اعمال زشت است.

خالق ما بما اطمینان می دهد که پس از مرگ، همه ما به نتیجه ایمان و اعمالمان خواهیم رسید. اگر وعده یزدان را نپذیریم، مشکل از کیست؟ از ماست یا از خدا؟

شباهت بین دو عالم

میان جهان مادی و عرصه روح و روان شباهت بسیار هست. همانطور که گل ها در تابش آفتاب پرورش می یابند، روح ما نیز در تابش روح خدا به حد کمال می رسد. بدون این تابش، روح ما پژمرده و مرده است. روی آوردن به خدا، روی آوردن به سرچشمه شادی هاست. این گونه آیات در گفتار پروردگار بارها تکرار شده:

طُوبَى لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْكَ وَوَيْلٌ لِّلْمُعْرِضِينَ وَالْحَمْدُ لَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ. ۵۰ حضرت بهاء الله
خوشا به حال کسی که به تو روی آورد، و وای به حال کسانی که روگردان شوند. شکر
تورا، ای پروردگار جهانیان.

خداشناسی و خدا دوستی پرتوی است که بما بینائی می بخشد:

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا. سوره اسرا، آیه ۷۲



هر که در این دنیا کور دل باشد، در سرای دیگر نیز کور دل و گمراه‌تر است.

آیه پیش‌نشان می‌دهد که ما دوزخ را همراهمان به جهان جاودان می‌بریم. این انتقال در مورد بهشت نیز صادق است.

در این گفتار خداوند بندگان بی‌ایمان و نا امید خود را "خاک متحرک" می‌نامد و آنها را به‌زبانی عاشقانه به‌سوی خود می‌خواند:

ای خاک متحرک!

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان* شجرهٔ امید تو را بریده و در جمیع حال بتو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور، و من عزت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.^{۵۱} حضرت بهاء‌الله

ارزش ما و مقصود از آفرینش ما عشق است. در نظر خدا، بدون جاذبه عشق، وجود ما جز "خاک جنبان" چیزی نیست. دل‌بستگی و عشق به‌یزدان و بندگانش به‌خاک بی‌جان روح می‌بخشد و آنرا به‌افلاک می‌برد.

چه فایده‌ای اگر انسان دنیائی را بدست آورد، اما روحش را از دست بدهد؟

حضرت مسیح (انجیل متی، آیه ۲۶)

در بسیاری از مناجات‌ها حضرت بهاء‌الله از خدا می‌خواهند که بندگانش را از مرگ معنوی برهاند و به‌زندگانی جاودانی رساند:

ای توانا! ناتوانان را توانائی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما، شاید ترا بیابند و به‌دریای آگاهی راه یابند.^{۵۲} حضرت بهاء‌الله

* سیفِ عصیان: شمشیر سربچی (از حکم و اراده یزدان).



تأخیر در اجرای عدالت

بزرگ‌ترین مشکل مردمان با خدا، عدم اجرای عدالت در این جهان است. همانطور که بارها در این کتاب آمده، انسانیت ما در آزادی ماست. مجازات مردم بی‌وجدان در این جهان، نقشه یزدان را بکلی برهم می‌زند، و ما انسان‌ها را به سوی بردگی می‌برد. در آن صورت، تنها انگیزه ما به اجرای اعمال نیک و آکراه از رفتار زشت، عشق به کسب پاداش و ترس و فرار از مجازات خواهد بود. این انگیزه شایسته بردگان و جانوران است، نه اشرف مخلوقات. بنابر نقشه آفرینش انسان، این سرا جای بذر پاشیدن است و سرای دیگر، جای ثمر برداشتن. چه بخواهیم چه نخواهیم، خدا چنین خواسته و بنابر حکمت‌های خود، بر صفحه تقدیر نگاهشته. تنها در آن سرا، مظلومان به پاداش مظلومیت و محرومیت خود از نعمت‌های این جهان، و ظالمان به نتایج ظلم خود خواهند رسید.

تنها یار و یاور و تسلی دهنده ما در هنگام سختی و بلا و راه نجات ما از شک و شبهه به عدالت خدا، توسل به صبر است. بی‌سبب نیست که در میان همه فضائل، تنها فضیلت صبر به پاداش بی‌حساب مفتخر گشته.

هرچه بلوغ فکری و معنوی ما بیشتر پرورش یابد، درک رموز و اسرار و حکمت‌های نقشه یزدان نیز برای ما روشن‌تر و آسان‌تر می‌شود. این تغییر و تکامل را در رشد و پرورش کودکان به روشنی می‌بینیم. دور اندیشی آشکارترین نشانه بلوغ معنوی ماست.

عالم‌های بی‌شمار

کتاب‌های آسمانی پیش، تنها از عالمی پس از این عالم خیر داده‌اند. در آیات دو موعود عصر ما، برای نخستین بار آشکار شده که پس از این عالم،



نه یک عالم، بلکه عالم‌ها در انتظار ماست. در بسیاری از دعاها از خدا می‌خواهیم که آنچه به‌سود ماست یعنی موجب شادمانی و شکوفائی و کمال روح ماست، در جمیع عالم‌ها بما عطا فرماید. این یک نمونه از این دعاهاست:

قَدَّرَ لِي يَا إِلَهِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا يَنْفَعُنِي فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِكَ.^{۵۳}
حضرت بهاء‌الله

ای پروردگار! خیر دنیا و آخرت، و آنچه در هر عالمی از عالم‌های تو به‌سود من است، برایم مُقَدِّر فرما.

عالم‌های الهی بی‌شمارند. تنها خداوند از شماره آنها آگاه است. اما هیچ یک از آن‌همه عالم‌های بی‌شمار قابل قیاس با این عالم نیست. زندگانی ما در این دنیا میان همه آنها یکتا و بی‌همتاست، زیرا نقطهٔ مرکزی همهٔ عالم‌هاست. سرنوشت ما در همه آن عالم‌ها در این عالم شکل می‌گیرد. هر یک از دو موعود عصر ما پرده از این رمز بزرگ برداشته و به‌این حقیقت شهادت داده‌اند.

از برای خدا عوالم مالانهایه [بی‌شمار]... بوده و هست. ولی کلّ در حول این عالم طائف* است. اگر در این عالم مؤمن شود، در کلّ عوالم در جنت [بهشت] است والا در دون [غیر] آن.^{۵۴}
حضرت باب

کلّ عوالم الهی طائفِ حولِ این عالم بوده و خواهد بود.^{۵۵}
حضرت بهاء‌الله

فی الحقیقه این دار فانی لایق توقّف و توطّن و سکون نبوده و نیست. ولكن در یک مقام از جمیع عوالم اعلیٰ و برکّلّ مقدّم، چه که... کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه در آن مقَدِّر است، مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ*.^{۵۶}
حضرت بهاء‌الله

* طائف: در طواف، در گردش.

♦ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ: از جانب پروردگار مقتدر و توانا.



روح بعد از صعود [رحلت] عندالله [نزد خدا] حاضر و طائف و بعد توجّه به‌مقام مقدره از برای خود می‌نماید.^{۵۷} حضرت بهاء‌الله

این دعوت و این اخطار از پروردگار باید هر غافل را از خواب غفلت بیدار کند:

بگو! ای مردگان، دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد، بشتابید و بنوشید. هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد، و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد.^{۵۸} حضرت بهاء‌الله

سرنوشت جاودانی ما در این عالم شکل می‌گیرد

غیر این عالم، عالم‌هاست.^{۵۹} حضرت بهاء‌الله

کلّ عوالم الهی طائفِ حولِ این عالم بوده و خواهد بود.^{۶۰} حضرت بهاء‌الله





اگر الیوم از نفسی امری فوت شود هرگز بر تدارک آن مؤید نشود.^{۶۱}

حضرت بهاء‌الله

امروز هر نفسی آنچه را بخواهد مالک می‌شود.^{۶۲}

حضرت بهاء‌الله

چرا این عالم مرکز همه عالم‌های بی‌شمار الهی است؟ دو علت به نظر می‌رسد:

- این عالم آغاز هستی ماست. ما از مرکز "دایره هستی" به سوی عالم‌های دیگر تا ابد در سیر و سفریم.
- سرنوشت و سلامتِ جاودانی روح ما در این عالم شکل می‌گیرد، درست مانند سرنوشت و سلامت جسمانی ما در عالم جنین.

این دنیا جای کوشش و آزمایش است، نه سرای آسایش. ارمغان اختیار و آزادی بما اجازه می‌دهد که هر خوی و سیرتی که بخواهیم در خود بیافرینیم. سیرت فرشتگان گیریم، و یا انصاف و وجدان را کنار نهاده، به هوس‌های شیطانی روی آوریم. این‌گونه آزادی و اختیار را پس از این سرا هرگز نخواهیم داشت. این آزادی به حدی است که انسانی جانش را فدای دیگران می‌کند، و انسانی دیگر میلیونها نفر مردم بی‌گناه را فدای هوس‌های نفسانی خود می‌سازد. "به بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!"

به همین سبب است که آفریننده و عاشق ما بارها بما اخطار می‌دهد که سرنوشت خود و پیامدهای رفتار خود را در این عالم زودگذر کوچک نشمریم، زیرا پس از سفر از این سرا، هرگز فرصت‌هائی که برای تکامل روح خود در این عالم داریم، نخواهیم داشت:

بگو! جهد نمائید تا جواهر ثمینه غالبه [گرانبها] در خزینه حکیم امین ودیعه گذارید.

حضرت بهاء‌الله

امروز این امر ممکن و از بعد محال.^{۶۳}



ایام مثل برق در مرور است. بر هر نفسی لازم [که] در این ایام معدوده کسب مقامات عالیه باقیه نماید. حقّ جلّ کبریائمه محض فضل و کرم خود را ظاهر فرموده و راه رستگاری را تعلیم نموده. طوبی از برای نفسی* که به کمال ایقان و اطمینان به عرفانش فائز شد و به او امرش متمسک گشت.^{۶۴} حضرت بهاء الله

دنیائی بی دوام و عمری زودگذر

بنابر گفتار خالق ما، این دنیا در هر آن به صدائی بلند و رسا، اخطار می دهد و بما می گوید که "من و آنچه در من است دوام و بقائی ندارد. از اختلافات و تغییرات من که پیوسته روی می دهند، پند گیرید و متنبه شوید". می فرمایند "با اینحال چشمی نیست که به بیند و گوشی نیست که بشنود."^{۶۵}

دنیا نمایشی است بی حقیقت، و نیستی است به صورت هستی آراسته، دل به او مبندید و مباحثید از غفلت کنندگان. به راستی می گویم که مثل دنیا مثل سرابی است که به صورت آب نماید، و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند، بی بهره و نصیب مانند.^{۶۶} حضرت بهاء الله

نعمت‌ها و لذت‌های این سرای فانی ما را فریب می دهند و در دام دنیا پرستی می افکنند. دنیا خانه ماست، نه معشوق ما. آیا می توان عشق دو معشوق را در یک دل جای داد؟ این گونه اندرزها و اخطارها، بارها در گفتار پروردگار تکرار شده :

هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد؟ پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید.^{۶۷} حضرت بهاء الله

* طوبی از برای نفسی: خوشا به حال کسی، چه کامیاب است کسی.



ای دوستان! به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی [خاکی] دل
 مبنیدید.^{۶۸}
 حضرت بهاءالله

اگر مرا خواهی، جز مرا مخواه. و اگر ارادهٔ جمالم داری، چشم از عالمیان بردار. زیرا
 که ارادهٔ من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب نگنجد.^{۶۹} حضرت بهاءالله

یکی از اسرار نقشه آفرینش انسان این است که تا دست به دعا بر نداریم و از
 خدا نخواهیم که خود را به ما بنماید، به افتخار دیدارش فائز نشویم. خدا
 تنها به کسانی پاسخ می‌دهد که از دل و جان او را بخوانند و بخوانند:

وَمَنْ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَيْكَ وَمَا تَقَرَّبْتَ إِلَيْهِ؟ وَمَنْ الَّذِي تَوَجَّهَ بِوَجْهِهِ إِلَى وَجْهِكَ وَمَا تَوَجَّهَتْ
 إِلَيْهِ لِحَظَاتٍ عِنَايَتِكَ؟^{۷۰}
 حضرت بهاءالله

چه کسی است که تو را بخواند و جواب نشنود؟ و چه کسی است که به سوی تو آید، و
 تو به او نزدیک نشوی؟ و چه کسی است که به تو روی آورد و نظر عنایت تو بر او نیفتد؟

در باره زندگانی موقت ما در این دنیا بیاندیشید. آیا ممکن است که خالق
 جهان ما را برای زندگانی کوتاهی پر از رنج و بلا بیافریند، سپس به هستی ما
 پایان بخشد؟ عمر ما در این دنیا در برابر ابدیت، ثانیه‌ای بیش نیست. اما
 این ثانیه اهمیتش بیشتر از آن ابدیت است. زیرا سرنوشت جاودانی ما بسته
 به زندگانی ما در این دنیا است.

در عصر ما، در این دنیای شلوغ و پر غوغا، چه کمیابند کسانی که این ثانیه
 را وقف سرنوشت جاودانی خود سازند. در مناجاتی دعا می‌فرمایند که ای
 خدا ما را به مقامی ارتقاء ده که دنیا را مانند سایه‌ای به‌بینیم که زودتر از
 چشم بر هم زدنی می‌گذرد. آگاهی از فنای این عالم، ما را بر آن می‌دارد
 که به این دنیا دل نبندیم، خود را در این سرا مسافر شمیریم، و از شهر مقصود
 چشم بر نداریم. شهر مقصود، نزدیکی به خدا و عشق به خداست.^{۷۱}

بگو! ای دوستان: دنیا را وفائی نبوده و نیست، چه که تغییر و تبدیل او در کلّ حین
 مشاهده شده و می‌شود.^{۷۲}
 حضرت بهاءالله



ایام را وفائی نه. تغییرات و تبدیلات عالم به منزله لسان است و اهل آن را اخبار می دهد برزوال و فناء آنچه در او موجود است.^{۷۳} حضرت بهاء الله

ناظر به دنیا و آنچه در اوست نباشید، چه که کلّ فانی خواهد شد. جهد نمائید در اعمال و افعال و اموری که اثر آن دائم و باقی است از شما به عرصه ظهور جلوه نماید.^{۷۴} حضرت بهاء الله

جهد نمائید تا به امری فائز شوید که باقی و دائم بماند. عنقریب دنیا و آنچه در اوست فانی و معدوم خواهد شد، چنانچه مشاهده می نمائید.^{۷۵} حضرت بهاء الله

ای اهل عالم! شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شما است.^{۷۶} حضرت بهاء الله

امروز کوثر زندگانی حاضر و روح حقیقی موجود، جهد نمائید تا از این فضل بی منتهی قسمت برید... این روز مبارک را شبه و نظیر نبوده و نخواهد بود. آنچه فوت شود، تدارک آن محال.^{۷۷} حضرت بهاء الله



شهادت می دهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل

و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد. دیگر تا همت شما

از مراتب انقطاع* چه ظاهر نماید.^{۷۸}

حضرت بهاء الله

* انقطاع: وارستگی از دنیا.

بخش دوازدهم

ضمیمه‌ها

۱. شباهتِ گفتارِ فرستادگانِ یزدان

۲. آثارِ دیگرِ این مؤلف

۳. درباره مؤلف



ضمیمه ۱



شباهتِ گفتارِ فرستادگانِ یزدان

یک آزمایش

مخصوص مسلمانانی که زبان عربی می دانند

همانطور که از پیش بحث شد، "لحن خدا" یعنی خصوصیات گفتار پروردگار در طی زمان تغییر نمی کند. آنان که سخن یزدان را در کتاب آسمانی خود شناخته اند، آن سخن را در هر کتاب آسمانی دیگر نیز می شناسند. بنابر شهادت حضرت مسیح، مردمانی که موعود تازه یزدان را نمی شناسند، پیامبر آئین خود را نیز نشناخته اند. چطور ممکن است این مردمان لحن خدا را در آئین خود بشناسند، اما همان لحن را در موعود تازه شناسند؟

اگر شما به موسی ایمان می داشتید، به من نیز ایمان می آوردید. زیرا او درباره من نوشته است. اما اگر به نوشته های او ایمان ندارید، چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد؟
حضرت مسیح (انجیل یوحنا، فصل ۵، آیات ۴۶-۴۷)



الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

سوره بقره، آیه ۱۴۶

به کسانی که کتاب را داده‌ایم، آنرا می‌شناسند، همان‌طور که فرزندانشان را می‌شناسند. اما گروهی از آنها حقیقت را می‌دانند و پنهان می‌کنند.

برای اینکه شباهت و وحدت گفتار پروردگار به اثبات رسد، در این فصل صد نمونه از آیات الهی—از قرآن و آثار آسمانی بهائی به عربی—تقدیم می‌شود. این نمونه‌ها را با دقت بخوانید، با هم بسنجید، و به بینید آیا تفاوتی میان آنها هست؟ آیا می‌توانید بین آیات قرآن و آثار آسمانی آئین بهائی فرقی به بینید؟

این آزمایش، شبیه آزمایش دیگری است که در آغاز ظهور آئین بهائی از جانب یک دانشمند خلاق و با شهامت بهائی به نام میرزا حیدرعلی که "فرشته کرمل" لقب یافته، در شهر نائین انجام یافت. خو بست خلاصه و مضمون آزمایش آن دانشمند را به زبان امروز بشنویم:

گروهی از مسلمین که پدرم بین آنها بود، هر صبح بعد از اداء نماز در تالاری جمع شده آیاتی از قرآن می‌خواندند. من هم در قرائت آیات شرکت می‌کردم، اما در بین هر سه چهار آیه از قرآن، یک آیه از آثار حضرت باب را بدون ذکر مرجع می‌خواندم.

دوستی صمیمی داشتم که صندوقدار احتشام الدوله، والی اصفهان بود. از او خواهش نمودم که در موقع مقرر مرا در منزلش پنهان کند، زیرا کاری که می‌خواستم بکنم بسیار پرخطر بود.

در روز معین با دوستم وارد این جمع شدیم. پدرم همراه با حاکم شهر و حدود سی نفر دیگر به صحبت من گوش می‌دادند. من جلوی پدرم ایستاده، گفتم: سؤالی دارم. گفت بگو. گفتم: فرض کنید من کور متولد شده بودم و شما را به چشم ندیده بودم، اما از راه گوش، صدا و صحبت شما را می‌شناختم. پدرم پرسید مقصودت چیست؟ گفتم: فرض کنید شما به سفر رفتید و پس از چند سال برگشتید و اظهار محبت و



شفقت به من نمودید. آیا ممکن بود که پس از گوش دادن به شما، شما را نشناسم؟ حاضرین گفتند: شناختن پدران امری غریزی و بدیهی است. سپس چنین ادامه دادم: در طی این روزها که آیات قرآن را برای شما می‌خواندم، بعضی از آیات عربی حضرت باب را هم در بین آنها می‌گذاشتم. اگر این آیات، صوت و صدای رسول اکرم نبود، چرا نفهمیدید و چیزی نگفتید؟

پس از ذکر این مطلب، به بهانه‌ای که بر می‌گردم، تالار را فوراً ترک گفته، به کمک دوستانم از آن محیط فرار نمودم. یکماه در منزل دوستانم پنهان شدم، سپس از بیراهه خود را از نائین به اصفهان رساندم. هر چه دنبالم گشتند، مرا نیافتند.^۱



حال شما خواننده این کتاب نیز فرصت دارید با چنین آزمایش و چالشی روبرو شوید و به بینید آنچه در اینجا می‌شنوید صحبت و صدای آشناست، یا سخن و صدای بیگانه؛ آیات یزدان است، یا گفتار مردمان.

یک آزمایش

کدام یک از این آیات از قرآنند؟

کدام یک از آثار آسمانی بهائی؟

صاحب سمع، صوت اصلی را از صوت عاریتی تمیز دهد...^۲

حضرت بهاء الله

بیان، اعظم تبیان است برای معرفتِ مبین... حجتِ کاملِ باقی از سماء لایزالی از برای وجود انسانی جز بیان نبوده و نیست... هرگز از زاغ نغمه بلبل نشنوی و از جَعَلِ رايحهٔ اَزَلِ نیابی.^۳

حضرت بهاء الله



هدف از این آزمایش اثبات دو مطلب است:

- تفاوت بین سخن یزدان و گفتار مردمان.
- شباهت بین آیات قرآن و آیات آئین بهائی.

این آزمایش برای کسانی است که با زبان عربی آشنائی دارند، قرآن مجید را به عربی خوانده‌اند، و با لحن گفتار پروردگار تا حدی آشنا هستند. اگر زبان عربی نمی‌دانید، از یک دوست عرب زبان خواهش کنید که به جای شما خود را بیازماید. در این آزمایش رعایت نکات زیر لازم است:

- پاسخ شما باید منحصر به آیاتی باشد که نمی‌شناسید. اگر آیه‌ای را قبلاً خوانده‌اید و حدس می‌زنید از قرآن است، آنرا علامت نزنید.
- بیشتر به معنای آیات توجه کنید تا به قالب آنها.
- تا تمام "صد نمونه" از آیات منتخبه را نخوانده‌اید، به مراجع آنها نگاه نکنید.
- بعد از اتمام آزمایش، به مراجع آیات که در آخر این کتاب داده شده، نگاه کنید و به بیند قضاوت شما چگونه بوده.



آیات الهی

اگر آیاتی بنظر شما می‌رسند که از لحن گفتار یزدان دورند و با شیوه سخنش ناسازگار، آنها را با علامت x روی خطی که در طرف راست هر نمونه گذاشته شده، مشخص کنید.

۱	الحمد لله الَّذی نزل الکتاب علی عبده بالحق لیكون للعالمین سراجاً وهأجاً...انّ هذا لهو الحق صراط الله فی السموات والارض فمن شاء اتّخذہ الی الله بالحق سبیلاً انّ هذا لهو الدین القیم وکفی بالله و من عنده علم الکتاب شهیداً. ^۴
۲	قل تلك حیوة تفنی وکلّ نفس تنصرم الی الله ربّی وانه لیوفی اجور الدین صبروا احسن الَّذی كانوا یصنعون وانّ الله ربّک یجری مقادیر کلّ شیء کیف یشاء بامرہ وانّ الدین یعملون فی مرضات ربّک اولئک هم الفائزون. ^۵
۳	بدع السموات والارض وما بینهما بامرہ لا من شیء وهو المتفرّد بالاحدیة الصمدیة لم یقرن ذاته المقدّس بشیء ولا یعرفه كما هو الا هو. ^۶
۴	وانّ هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتّبّعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم و صاکم به لعلکم تتّقون. ^۷
۵	هل یقدر غیر الله ان یتنزلنّ بآیة یعجز عنها کلّ العالمین قل سبحان الله...لن یشتبه الحقّ ابداً بغيره ان انتم فی حجّته تتفکرون ولا یشتبّه الباطل بالحقّ ان انتم فی حجّة الحقّ تتفکرون. ^۸
۶	انّ الناس نیام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الی الله العلیم الحکیم و نبذوا ما عندهم و لو کان کنوز الدنیا کلّها لیذکرهم مولیهم بکلمة من عنده. ^۹
۷	من کان لله کان الله له و من یتوکّل علیه انه هو یحرسه عن کلّ ما یضرّه. ^{۱۰}



طوبى لمن نبذ الغدير وسرع الى الكوثر الذى جرى من اصبع القدير الا انه من الفائزين. ^{١١}	٨ —
ان يشاء يذهبكم ايها الناس ويات باخرين وكان الله على ذلك قديراً. ^{١٢}	٩ —
فسبحان الله ربى العلى العظيم انه ليظهرن امر الذى قدر و ما للظالمين من نصير. ^{١٣}	١٠ —
قل ما من حسنة الا من عند الله و ما من سيئة الا من انفسكم افلا تعرفون. ^{١٤}	١١ —
قل يا اهل الانشاء دعوا الغل والبغضاء و زينوا هياكلكم برداء المحبته والاتحاد و رؤسكم باكاليل المودة والوداد هذا ما امرتم به من لدن امر عليم. ^{١٥}	١٢ —
يجمعكن الله فى محضر كان على العالمين مكتوباً. ^{١٦}	١٣ —
ان الذين كفروا بالذكر لما جائهم وانه لكتاب عزيز لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد. ^{١٧}	١٤ —
وان لن تتبعوا الله فى امره لن يقبل اعمالكم على قدر نقيرو و قضمير فسوف تجدون ما اكتسبتم فى الحيوه الباطله و تجزون بما عملتم فيها و ان هذا لصدق يقين فكم من عباد عملوا كما عملتم و كانوا اعظم منكم و رجعوا كلهم الى التراب و قضى عليهم ما قضى ان انتم فى امر الله لمن المتفكرين و ستلحقون بهم و تدخلون بيت التى لن تجدوا فيها لانفسكم لا من نصير و لا من حميم و تسئلون عما فعلتم فى ايامكم. ^{١٨}	١٥ —
لا تتبعوا الشيطان ثم اتبعوا الحق فى هذه الايام القليل ستمضى ايامكم كما مضت على الذينهم كانوا قبلكم. ^{١٩}	١٦ —



من خاف الله لن يخاف سواه. ^{۲۰}	۱۷
—	—
وما الحياة الدنيا الا لعب ولهو والدار الآخرة خير للذين يتقون افلا تعقلون. ^{۲۱}	۱۸
—	—
وان الله ما خلق الخلق الا لمعرفة و ان الله قد كان بكلّ علماً و عن العالمين غنياً. ^{۲۲}	۱۹
—	—
قل ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين. ^{۲۳}	۲۰
—	—
فان ما عند الله خير للمتقين وان من على الارض يومئذ كلهم اجمعون عباد الله فمن آمن وكان من الذينهم آيات الله موقنين فاولئك عسى الله ان يغفر لهم ما قدمت ايديهم ويدخلهم في رحمته انه هو الغفور الرحيم وان الذين استكبروا على وجحدوا ما اكرمنى الله بفضله من آيات بينات وكتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب وما لهم يوم الفصل من ولى ولا نصير فوالذى يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون. ^{۲۴}	۲۱
—	—
يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم وانزلنا اليكم نوراً مبيناً فاما الذين آمنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه وفضل ويهديهم اليه صراطاً مستقيماً. ^{۲۵}	۲۲
—	—
كونوا قوامين بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين ان يكن غنيا او فقيراً فالله اولى بهما فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا وان تلوا او تعرضوا فان الله كان بما تعملون خبيراً. ^{۲۶}	۲۳
—	—
وهذا صراط ربك مستقيماً قد فصلنا الآيات لقوم يذكرون لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم بما كانوا يعملون. ^{۲۷}	۲۴
—	—



دع الكائنات عن ورائك وتوجه بکلك الى الله منزل الآيات. ٢٨	٢٥ —
فأما الذين آمنوا وعملوا الصّالحات فيوفيهم أجورهم ويزيدهم من فضله وأما الذين استنكفوا واستكبروا فيعذبهم عذاباً أليماً ولا يجدون لهم من دون الله ولياً ولا نصيراً. ٢٩	٢٦ —
ان الذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك وكذلك المجرمين. ٣٠	٢٧ —
الحمد لله الذي له ما في السموات والارض وهو الحكيم الخبير وهو الذي يبدع ما يشاء بامرهم وهو اللطيف المنيع قل هو الغالب على امره ينصر من يشاء بجنده انه لا اله الا هو العزيز الحكيم وله ملك السموات والارض وهو القوي العزيز. ٣١	٢٨ —
قل الله انصر فوق كلّ ذا نصر لن يقدر ان يمتنع عن ملك سلطان نصره من احدٍ لا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما يخلق ما يشاء بامرهم انه كان نصّاراً ناصرأ نصيراً. ٣٢	٢٩ —
سبحانك اللهم انك تنصر من تشاء بجنود السموات والارض وما بينهما امراً من عندك انك انت الملك الحق ذو البطش الشديد سبحانك اللهم انك تغفر من عبادك من يتوب اليك. ٣٣	٣٠ —
يريدون ان يخرجوا من النار وما هم بخارجين منها ولهم عذاب مقيم. الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله زدناهم عذاباً فوق العذاب. ٣٤	٣١ —
سبحان من له ملك السموات والارض ويده ملكوت كلّ شئ وكلّ اليه يقبلون وهو الذي يدبر مقادير كلّ شئ وينزل في الكتاب ما هو خير ورحمة للذين هم في دينه يشكرون. ٣٥	٣٢ —



قل یا قوم ان اتركوا البغی والضلال انا خلقناكم لعرفانی و ذكری ان انتم من العارفين قل هل ينفعكم الهوى لا و ربّ الاسماء انه يدعوكم الى الفحشا انا ندعوكم الى الهدى. ^{۳۶}	۳۳ —
يبدع الله كلّ نور بامرہ انه هو النور في ملكوت السموات والارض وما بينهما ينور الله قلوبكم ويثبت اقدامكم بنوره لعلمكم تشكرون قل ان هذا جنة المأوى قل ان هذا مسجد الاقصى قل ان هذا سدرة المنتهى قل ان هذا شجرة الطوبى قل ان هذا آية الكبرى قل ان هذا طلعة العظمى قل ان هذا وجهة الحسنی. ^{۳۷}	۳۴ —
لن تضرنا سيئاتكم كما لا تنفعنا حسناتكم انما ندعوكم لوجه الله يشهد بذلك كلّ عالم بصير. ^{۳۸}	۳۵ —
ان الذين غفلوا سوف يجدون انفسهم في خسران عظيم قل لو اراد الله ليقبضهم بامر من عنده انه لهوالمقدر القدير. ^{۳۹}	۳۶ —
اذا رأى المشركون قدرة الله قالوا هذا سحر و اذا سمعوا آياته كفروا برب العالمين. ^{۴۰}	۳۷ —
فقل الحمد لله الذى يوفّق من يشاء لطاعته انه لا اله الا هو وله الاسماء الحسنی وهو الذى يجرى القول كيف يشاء ويهدى الذين اتوا النور وابتغوا سبيل التّقى اتق الله ربك واذكره فى عشيّ وضحيّ ولا تتبع اهواء الذين كفروا لتكن من اهل الهوى. ^{۴۱}	۳۸ —
سبحانك و تعاليت كيف اذكرك يا محبوب الموجودات و كيف اعترف بحقك يا مهروب الممكنات و انّ منتهى ما تستعرج الافئدة و غاية ما تدرك العقول والانفس هو اثر الذى ذوّت بامرك و ظهور الذى قد ظهر بظهورك فسبحانك و تعاليت انك انت اجلّ من ان تذكر بذكر دونك او ان تشنى بشاء غيرك. ^{۴۲}	۳۹ —



<p>يا اهل الارض ولقد جائتكم الذّكر من عند الله على فترة من الرّسل ليزكيكم و ليطهركم من الارجاس لايام الله الحقّ فاتبعوا الفضل من عنده فانّا قد جعلناه بالحقّ على الارض شهيدا و حكيماً.^{٤٣}</p>	<p>٤٠ —</p>
<p>وما انا املك لنفسي نفعاً ولا ضرراً الاّ ما شاء ربّي انه هو الغنيّ وكان الله مولاي بكلّ شئىّ محيطاً.^{٤٤}</p>	<p>٤١ —</p>
<p>الذّينهم يؤمنون...اولئك الذّين قد شرح الله قلوبهم بانوار العلم والحكمة لا يريدون الاّ الله وهم بذكره ذاكرون ما يشاؤون الاّ ما قد شاء الله وهم بامرهم قائمون كان صدورهم مراياء كلّ ما يشاء...كذلك لينشرحنّ الله قلوب الذّين هم يؤمنون بالله وآياته وهم بالآخرة موقنون.^{٤٥}</p>	<p>٤٢ —</p>
<p>لكل نفس ينبغي ان يختار لنفسه ما لا يتصرف فيه غيره و يكون معه فى كلّ الاحوال تالله انه لحبّ الله لو انتم من العارفين.^{٤٦}</p>	<p>٤٣ —</p>
<p>اعلموا بانّ الفقراء امانات الله بينكم...ستسئلون عن امانته فى يوم الذّى تنصب فيه ميزان العدل و يعطى كلّ ذيق حقّه و يوزن فيه كلّ الاعمال من كلّ غنىّ و فقير.^{٤٧}</p>	<p>٤٤ —</p>
<p>انّ الذّين كفروا ينفقون اموالهم ليصدّوا عن سبيل الله فسينفقونها ثمّ تكون عليهم حسرة ثمّ يغلبون والذّين كفروا الى جهنّم يحشرون ليميز الله الخبيث من الطيّب و يجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعاً فيجعله فى جهنّم اولئك هم الخاسرون.^{٤٨}</p>	<p>٤٥ —</p>
<p>ولا تكونوا كالذّين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون انّ شرّ الدّواب عند الله الصّمّ البكم الذّين لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم ولو اسمعهم لتولّوا وهم معرضون.^{٤٩}</p>	<p>٤٦ —</p>



یا اهل الارض لقد جائکم النور من الله بکتاب هذا على الحق بالحق مبیناً لتتهدوا إلى سبيل السّلم ولتخرجوا من الظلمات إلى النور باذن الله على هذا الصّراط الخالص ممدوداً. ^{۵۰}	۴۷ —
ان تتبّعوا امرالله نغفر لکم خطیئاتکم وان تعرضوا عن حکمنا نحکم علی الحقّ بالکتاب علی انفسکم بالنار الاکبر وانا لا نظلم علی الناس قطمیراً. ^{۵۱}	۴۸ —
قل عنده علم کل شیء لا یعزب عن علمه ما هوالمستور فی صدورالخالق اجمعین یجزی کل نفس بما کسبت وانه بكل شیء علیم. ^{۵۲}	۴۹ —
انما المسیح کلمتنا قد القیناها الی مریم ولا تقولوا بکلمة النصارى ثالث ثلاثة فانّ ذلك بهتان علی الذکر وقد کان الحکم فی الذکر فی امّ الکتاب عظیماً. ^{۵۳}	۵۰ —
فأصبحوا فی دین الله الواحد اخواناً علی خطّ السّواء قد احبّ الله فیکم ان تکون قلوبکم مرآنا لاخوانکم فی الدین انتم تتعکسون فیهم وهم يتعکسون فیکم هذا صراط الله العزیز بالحقّ وکان الله بما تعملون شهیداً. ^{۵۴}	۵۱ —
یا اهل الارض آمنوا بالنور الّذی قد انزل الله معی بالحقّ الخالص و لا تتبعوا خطوات الشیطان فانه یأمركم بالشّرك بالله ربکم و انّ لا یغفران یشرک به و یغفرون ذلك لمن یشاء و هوالله کان بكلّ شیء علیماً... ^{۵۵}	۵۲ —
یوم یأتیکم الرّحمن فی ظلل من الغمام والملائکة حوله یکبّرون الله و یستغفرونه للذین یؤمنون بآیاتنا علی الحقّ و قد قضی الأمر و کان الحکم فی امّ الکتاب مقضیاً. ^{۵۶}	۵۳ —
انّ الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون ان یفرّقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلك سبیلاً اولئک هم الکافرون حقاً واعتدنا للکافرين عذاباً مهیناً. ^{۵۷}	۵۴ —



٥٥	—	أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِذْ أَسْمَعُوا آيَةً مِنْ هَذَا الْكِتَابِ تَفِيضًا مِنَ الدَّمْعِ أَعْيُنُهُمْ وَتَلِينِ افْتَدَتْهُمْ لِلذِّكْرِ الْكَبِيرِ لِلَّهِ الْحَمِيدِ وَهُوَ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيمًا أَوْلَيْتُكَ هُمْ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ خَالِدًا أَبَدًا لَمْ يَرَوْا فِيهَا شَيْئًا إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَا لَا تَحِيطُ بِهِ أَنْفُسُهُمْ وَيَلْقَوْنَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَيَقُولُونَ السَّلَامَ سَلَامًا. ^{٥٨}
٥٦	—	وَإِنَّ رَحْمَتَنَا قَدْ سَبَقَتْ عَلَى مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَمَا بَيْنَهُمَا ثُمَّ عَلَى مَنْ فِي الْعَالَمِينَ وَلكِنَّ الَّذِينَ أَحْتَجَبُوا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ أَوْلَيْتُكَ هُمْ أَنْفُسُهُمْ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ لَا يَدْخُلُونَ... ^{٥٩}
٥٧	—	وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنْ رِيكَ سَرِيعَ الْعِقَابِ وَأَنْتَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. ^{٦٠}
٥٨	—	شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لَنْ يَدْرِكَهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يَعْرِفُهُ وَلَا يُوحِّدُهُ مِنْ شَيْءٍ فَلَا يُوجِدُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ مِثْلِ وَلَا شَبَّهُ وَلَا مِنْ كَفَرٍ وَلَا عَدَلٍ فَلْتَكْبَرُوا لِلَّهِ وَلْتَعْظُمُوهُ وَلْتَقَدِّسُوهُ وَلْتُوحِّدُوهُ وَلْتَعَزِّزُوهُ وَلْتَعْظُمُوهُ تَعْظِيمًا عَظِيمًا ذَلِكَ مَا يَدْخُلُنَاكُمْ فِي الْجَنَّةِ إِنْ أَنْتُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ تَوْقِنُونَ. ^{٦١}
٥٩	—	وَإِنْ وَجَدْتُمْ مِنْ ذَلِيلٍ لَا تَسْتَكْبِرُوا عَلَيْهِ لِأَنَّ سُلْطَانَ الْعَزِّ يَمُرُّ عَلَيْهِ. ^{٦٢}
٦٠	—	أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. ^{٦٣}
٦١	—	أَنَا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. ^{٦٤}
٦٢	—	قُلْ أَمَّا أَنْذَرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءُ إِذَا مَا يَنْذَرُونَ. ^{٦٥}



۶۳	—	انّما الله الّٰهٌ واحدٌ سبحانه ان يكون معه شيء وكلّ قد اتاه في القيمة عبداً وكفى بالله على الحقّ وكبلاً ما انا الاّ عبد الله وكلمته وما انا الاّ اوّل السّاجدين لله العلى وكان الله على كلّ شيء شهيداً. ^{٦٦}
۶۴	—	اذ تستغيثون ربكم فاستجاب لكم انى ممدكم بالف من الملائكة مردفين وما جعله الله الاّ بشرى ولتطمئنّ به قلوبكم وما النصر الاّ من عند الله انّ الله عزيز حكيم. ^{٦٧}
۶۵	—	قل انّ قوّة الله في قلوب الّٰذين وحدّ الله وقالوا انه لا اله الاّ هو ومن يشرك بالله فانه هو ميت في قلبه فلا ترونهم احياء على الارض فانّهم اموات. ^{٦٨}
—	—	ويقول الّٰذين كفروا لست مرسلأ قل كفى بالله شهيدا بينى وبينكم ومن عنده علم الكتاب.
۶۶	—	قد شهدت الآيات لمظهراليّنات والنّاس في سكر عجاب يسمعون نداءالله وينكرونه الاّ انّهم من الهائمين قد تمّت الحجّته وظهرالبرهان وانه ينادى في قطب الامكان قد انار افق الظهور ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين. ^{٦٩}
۶۷	—	واذا يستلونك النّاس عن السّاعة قل انّما علمها عند ربّى هو العالم بالغيب لا اله الاّ هو الّٰذى خلقكم من نفسٍ واحدة. ^{٧٠}
۶۸	—	...فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الاّ هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم. ^{٧١}
۶۹	—	ولا تحسبن الله غافلاً عمّا يعمل الظالمون انّما يوخرهم ليوم تشخص فيه الابصار. ^{٧٢}
۷۰	—	ويجعلون لله ما يكرهون وتصف السنتهم الكذب ان لهم الحسنى لا جرم ان لهم النّار وانّهم مفرطون. ^{٧٣}



انّ هذا كتاب...فيه حكم كلّ شئى لمن اراد ان يتذكر او يكون من المهتمدين فيه حكم كلّ شئى لمن شهد بامر ربك في قسطاس مبين...ولقد آمن الذين خلق افئدتهم من نور ربك و هم كانوا من الذينهم يتبعون الحقّ و هم يوقنون... ^{٧٤}	٧١ —
لو اجتمعنّ من في ملكوت السموات والارض و ما بينهما ان يأتينّ بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعن و لن يقدرنّ و لو انا جعلناهم على الارض فصحاء بالغين. ^{٧٥}	٧٢ —
و انا نحن قد جعلنا الآيات حجةً لكلمتنا عليكم اقتدرون على حرفٍ بمثلها فأتوا برهانكم ان كنتم بالله الحقّ بصيرا تالله لو اجتمعت الانس والجنّ على ان ياتوا بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا و لو كان بعضهم لبعضٍ على الحقّ ظهيراً. ^{٧٦}	٧٣ —
اينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم في بروج مشيدة وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً. ^{٧٧}	٧٤ —
تلك آيات الكتاب والذى انزل اليك من ربك الحقّ ولكن اكثر الناس لا يؤمنون. ^{٧٨}	٧٥ —
له دعوة الحقّ والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشئى الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الكافرين الا في ضلال. ^{٧٩}	٧٦ —
لهم عذاب في الحياة الدنيا ولعذاب الآخرة اشقّ وما لهم من الله من واق. ^{٨٠}	٧٧ —



قل انّ الآيات بنفسها مرآت الله لأنّ فيها انطبعت صفات الله ان انتم تشعرون، وانّها هي أوّل خلق حكمت عن الله في ظهور اسمائه و صفاته ان انتم تفقهون، و بها خلق الله خلق ما كان و ما يكون ان انتم تشهدون... و أنّها لحجة التي بها ثبت امر الله من قبل القبل و يثبت الى آخر الذي لا آخر له ان انتم فيها تتفكرون، انّ الذين يكفرون بآيات الله و يلعبون بها اولئك كفروا بالله في ازل الآزال. ^{۸۱}	۷۸ —
قل انّ اكثر الناس كفروا بالله جهرةً و اولئك اتبعوا كلّ شيطان مرید مثلهم كمثل الذينهم مضوا من قبلهم و اولئك صدّ قوا كلّ جبار عنيد ما من اله الاّ الله و له ملك السموات و الارض و هو اللطيف الخبير. ^{۸۲}	۷۹ —
الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده و ياخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحيم. ^{۸۳}	۸۰ —
انّ مثل حيوة الدّنيا كمثل كلب ميت لا يجتمع في حوله ولا يأكل منه الاّ الذينهم كانوا بالآخرة هم كافرين. ^{۸۴}	۸۱ —
انا نحن لو نشاء لهدينا الارض و من عليها على حرفٍ من الامر اقرب من لمح العين جميعاً. ^{۸۵}	۸۲ —
يا قومنا اجيبوا داعي الله و آمنوا به يغفر لكم من ذنوبكم... ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قليلاً انّما عند الله هو خير لكم ان كنتم تعلمون. ^{۸۶}	۸۳ —
ما عندكم ينفد و ما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا اجرهم باحسن ما كانوا يعملون. ^{۸۷}	۸۴ —
قل انّ الذين آمنوا بالله و آياته اولئك هم اصحاب الحقّ و اولئك هم في جنّات النّعيم و انّ الذين كفروا بالله و ما اظهر من عنده اولئك اصحاب النار و اولئك هم فيها خالدين. ^{۸۸}	۸۵ —



ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مومن فاولئك كان سعيهم مشكوراً. ^{٨٩}	٨٦ —
قد نزل هذا كل من عند الله لا ريب فيه انا كل به مؤمنون... وانا كنا على كل شئ لمقتدرين. ^{٩٠}	٨٧ —
فبدل الذين ظلموا منهم قولاً غير الذي قيل لهم فارسلنا عليهم رجلاً من السماء بما كانوا يظلمون. ^{٩١}	٨٨ —
ولقد استهزئ برسلك من قبلك وما انت الا عبد الله على الحق فسوف نملي الذين كفروا بما قد فعلوا بايديهم وان الله لا يظلم بشئ على شئ قطميراً. ^{٩٢}	٨٩ —
اكان الناس في عجب ان اوحينا الكتاب الى رجل منهم ليزكيهم وبشرهم على قدم الصدق من عند الله ربهم وهو الله كان بكل شئ شهيداً. ^{٩٣}	٩٠ —
والله غيب السماوات والارض واليه يرجع الامر كله فاعبده وتوكل عليه وما ربك بغافل عما تعملون. قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولانا وعلى الله فليتوكل المؤمنون. ^{٩٤}	٩١ —
الذين يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجاً وهم بالآخرة هم كافرون اولئك لم يكونوا معجزين في الارض وما كان لهم من دون الله من اولياء يضاعف لهم العذاب ما كانوا يستطيعون السمع وما كانوا يبصرون اولئك الذين خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون. ^{٩٥}	٩٢ —
اليه مرجعكم جميعاً وعد الله حتماً انه يبدا الخلق ثم يعيده ليجزي الذين آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط. قل يا ايها الناس قد جاءكم الحق من ربكم فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه ومن ضل فانما يضل عليها وما انا عليكم بوكيل. ^{٩٦}	٩٣ —



سبحان الّٰدی یعلم ما فی السّموات و ما فی الارض و أنّه لا اله الاّ هو الملك القهّار العظیم هو الّٰدی یقضی یوم الفصل بالحقّ و أنّه لا اله الاّ هو الفرد الجبّار المنیع و هو الّٰدی بیده ملکوت کلّ شیئی لا اله الاّ هو الوتر الاحد. ۹۷	۹۴ —
ولو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شیئی قبلا ما كانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون. ۹۸	۹۵ —
و آمن به قلیل النّاس و قلیل من عبادنا الشّاکرین. ۹۹	۹۶ —
هذا صراط الله لمن فی ملکوت السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الاّ انا العزیز الممتع المنیع. ۱۰۰	۹۷ —
سبحانک اللهمّ انّک انت الملك الحقّ تعلم ما فی السّموات و ما فی الارض و ان الیک المصیر قد نزلت الامر من عندک علی قدر مبین. ۱۰۱	۹۸ —
دعوا ما عندکم ثمّ طیروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع کذلک یأمركم مالک الاختراع الّٰدی بحركة قلمه قلب العالمین. ۱۰۲	۹۹ —
فانّا نحن قد نرث الارض و من علیها باذن الله الحکیم... و انّ ملککم هذه باطله و قد جعل الله متاع الدنیا للمشرکین و انّ عند الله مولیکم حسن المأب قد کان بالحقّ علی الحقّ قديماً... ۱۰۳	۱۰۰ —

پیش از اینکه به جواب‌ها نگاه کنید و به خود نمره بدهید، بطور مختصر درباره هر یک از آیاتی که به نظر شما با بقیه متفاوتند، بیان‌دهید. سپس بنویسید چرا متفاوتند. آیا تفاوت آنها در طرز بیان است، در مطالب آنهاست، یا در هر دو؟ برای یافتن نمره خود این مراحل را طی کنید:

- تعداد آیاتی را که درباره آنها سابقه ذهنی دارید بنویسید.



- عددی که به دست می آورید از عدد ۱۰۰ کم کنید.
- نتیجه ای که به دست می آورید نمره واقعی شماست.
- پس از این حساب کنید چند درصد از جواب های شما درستند.



حقّ جلّ جلاله از مقامی ظاهر شده که وهم و گمان را به آن مقام راهی نه. از بیستی [خانواده ای] ظاهر که معروف به علوم و فنون و حکمت و عرفان نبوده. هر آگاهی بر این فقره گواهی داده و هر خبیری شاهد این گفتار. آیات به شأنی نازل که عقول و ادراک از احصای آن عاجز و بیانات به شأنی ظاهر که هر منصفی به آن اعتراف نموده. مع ذلک اکثر اهل عالم غافل و محجوب... حقّ به جمیع جهات و اعمال و افعال و اقوال به مثابه آفتاب از دوشش [غیرش] واضح و ممتاز، و لکن حجبات اوهام ابصار [چشم ها] را از مشاهده افق اعلی منع نموده.

امروز نور برهان از اعلی افق عالم مشرق و ندای الهی از اعلی المقام مرتفع، و لکن الوان مختلفه*... قوم را از توجه به نعمت باقیه دائمه و مائده سماویه باز داشته. نادانی و غفلت به مقامی رسیده که هر صاحب درایتی را متحیر نموده... دلیل نازل، سبیل واضح و در یک آن خود را ستر ننمودیم. لوجه الله [بخاطر خدا] گفتیم آنچه را که عالم از برای شنیدن آن از عدم به وجود آمد.^{۱۰۴} حضرت بهاء الله



* الوان مختلفه: اشاره به زرق و برق و نعمت ها و خوشی های این عالم.

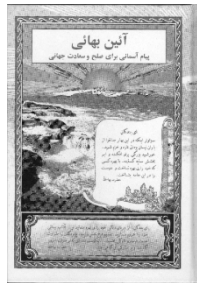
ضمیمه ۲



آثار دیگر مؤلف به فارسی

این کتابها را می‌توانید مجاناً از این وب سایت دانلود کنید:

www.Baha9.com



آئین بهائی

پیام آسمانی برای
صلح و سعادت جهانی

آئین بهائی کتابی است نسبتاً مفصل در باره تعالیم و تاریخ آئین بهائی که به زبان ساده و سلیس نگارش یافته. این کتاب همچنین شامل نمونه‌هایی از آثار آسمانی بهائی به فارسی و عربی است.



آئین بهائی با صدای زیبای خانم شکوه رضائی بر ۱۲ دیویدی ضبط شده که همه آنها را می‌توانید از این سایت دانلود کنید:

www.Baha9.com



بهاء الله در قرآن

قرآن مجید در صدها آیه به ظهور دو پیامبر از ایران خبر داده است. "بهاء الله در قرآن" ارائه و توضیح این آیه‌هاست. این کتاب به اثبات می‌رساند که برخلاف تصور بسیاری از مسلمانان، رابطه یزدان با بندگانش هرگز قطع نشده و نخواهد شد. "بهاء الله در قرآن" را بخوانید و به بینید که پیش‌بینی‌های قرآن چگونه با ظهور آئین بهائی یک یک تحقق یافته و چه پیش‌بینی‌های دیگری آن کتاب برای آینده جهان دارد.



چرا به این جهان آمده ایم؟

اگر کتابی زندگانی شما را دگرگون سازد، حاضرید آنرا بخوانید؟ اگر کتابی به شادی شما و عشق شما به زندگی صد چندان بیفزاید، آیا حاضرید آنرا بخوانید؟ خبر خوش: چنین کتابی نگاشته شده و اکنون در دسترس شماست.



چه فایده اگر صد سال زندگی کنیم اما ندانیم مقصود از زندگی چیست؟ چرا به این جهان آمده ایم؟ کتابی است که در پاسخ به این پرسش نگاشته شده. این کتاب را بخوانید تا به روشنی به بینید که تا چه حد به زندگانی شما شادی و صفا می‌بخشد.



زندگی با خدا و بی خدا تفاوت آنها چیست؟

شناسایی خدا و عشق خدا

این نوشته، راهنمای روح شما به یافتن و شناختن برترین بخشش‌ها و الطاف یزدان به بندگان است. چه ارمغانی برتر از آزادی و آگاهی و امید و عشق می‌توان یافت؟ آزادی از هوس‌های نفس نزدیک‌نگر، آگاهی از نقش انسان در این عالم فانی، امید به بقای روح در جهان جاودانی، و عشق به خود و خدا و بندگان خدا. هدف از هستی ما، بهره بردن از همه این نعمت‌هاست. اگر به آنها نرسیم، قصور از کیست؟

این کتاب نشان می‌دهد که مردم خداشناس نمی‌دانند که با بی‌اعتنائی به خالق خود چه از دست می‌دهند. اگر بدانند، سراسیمه به سویش می‌شتابند.



این جزوه‌ها را می‌توانید از وب‌سایت www.Baha9.com دانلود کنید:

- آیا اسلام آخرین دین است؟
- تقلید: بیماری و بلای بزرگ
- دروغ: پایه و ریشه بدی‌ها و بلاها
- خبر خوش



کتاب‌های مؤلف به انگلیسی

بیشتر این کتابها را می‌توانید از www.GlobalPerspective.org و یا www.Amazon.com اکتساب نمایید:

۱. خداشناسی، اثبات وجود خدا

و جهان جاودان، در چهار جلد

The Spiritual Design of Creation

The Knowledge of God

Death: The Door to Heaven

God's 19 Great Little Tranquilizers



۲. بشارات کتاب مقدس به ظهور

دو پیامبر بزرگ از ایران، در سه جلد

I Shall Come Again

Lord of Lords

King of Kings



۳. اثبات حقانیت دو موعود عصر ما بنابر

کتاب مقدس و پاسخ به ایرادات مسیحیان، در چهار جلد

Come Now, Let Us Reason Together

The Greatest News



*Christ Has Come
The Glory of the Father*

۴. معرفی آئین بهائی و پیامبران، در پنج جلد

*One God, Many Faiths; One Garden, Many Flowers
Bahá'u'lláh: The One Promised in All Scriptures
Bahá'í Faith: God's Greatest Gift to Humankind
Choosing Your Destiny
On Wings of Destiny*

۵. اثبات حقانیت حضرت

مسیح بنا بر گفتار آن پیامبر

The Evidence for Jesus

۶. اثبات حقانیت رسول اکرم

و پاسخ به ایرادات مسیحیان

Muhammad: The Spirit Who Glorified Jesus

۷. پیش بینی های کتاب مقدس و قرآن

*Identical Prophecies of the Bible
and the Qur'án*

۸. اثبات حقانیت آئین بهائی

بنا بر دلائل عقلی

Bahá'í Proofs

۹. وصف بهشت برین—به شعر

A Messenger of Joy



۱۰. شیوه انتشار آئین یزدان بنا بر گفتار پیامبران
Teaching: the Crown of Immortal Glory

۱۱. چند مقاله ادبی
A New Prophet

۱۲. احکام آئین بهائی
The Soul of All Scriptures

۱۳. مجموعه هائی از آیات آسمانی، در شش جلد
The Magnet of Divine Blessings
The Glorious Journey to God
Unto God Shall We Return
Prayers from the Báb
Hath the Hour Come?
Bahá'í Prayers

بیشتر کتاب‌های نگارنده خطاب به مسیحیان است. این کتاب‌ها هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند، اما چون زبان انگلیسی در سراسر دنیا رواج یافته، چه بسا فارسی زبانان که بتوانند این کتاب‌ها را بخوانند و دریابند که خبر ظهور آئین بهائی منحصر به قرآن مجید نیست. در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان—حتی بیشتر از قرآن—صدها بار ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله از سرزمین ایران پیش‌بینی شده. این خبرها و مژده‌ها پس از چهل

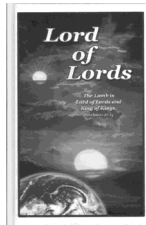


سال تحقیق و مطالعه در سه جلد—۱۶۶۰ صفحه—به طالبان حقیقت،
خاصه مسیحیان تقدیم شده:

Lord of Lords

Volume II

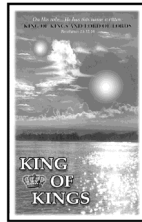
634 pages



I Shall Come Again

Volume I

522 pages



King of Kings

Volume III

510 pages

اخیراً رواج یافته که گروهی از مسلمانان، اسلام را رها کرده به آئین مسیح پیوسته‌اند. از عامه مسیحیان بخصوص از این گروه دعوت می‌شود که این سه جلد را بخوانند و دریابند که بنابر صدها آیه و نشانه که در کتاب مقدس آنها داده شده، مسیح موعود با اسم تازه به این جهان بازگشته و آنها را به تحقیق و پژوهش دعوت نموده تا به افتخار شناسائی او فائز شوند.



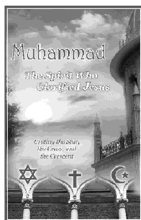
مرجع دیگری که قابل توجه مسیحیان است، کتابی است به این عنوان:

Muhammad: the Spirit Who Glorified Jesus

محمد: روحی که به بزرگی مسیح شهادت داد



در سال‌های اخیر علما و کشیش‌های مسیحی بر ضد اسلام کتابها نگاشته‌اند. کتاب محمد: روحی که به بزرگی مسیح شهادت داد به این ایرادات، به کمک آثار آسمانی، پاسخ داده، نشان می‌دهد که خطا از منقّدان مسیحی است نه از پیامبر اسلام و قرآن مجید.



***Muhammad:
the Spirit Who
Glorified Jesus***

برای کسب اطلاعات بیشتر درباره این کتابها به این سایتها مراجعه کنید:

www.GlobalPerspective.org

www.Baha9.com

www.TheKnowledgeOfGod.com

www.Amazon.com



کتابها و جزوه‌های دیگر

بیشتر این کتابها را می‌توانید از www.Amazon.com اکتیاع کنید

***One Way: Is Christ the Only Way?*, 47 pages**

***I Shall Come Like a Thief*, 109 pages**

***Will Jesus Come from the Sky or as a Thief?*, 207 pages**

***Mysteries of the Bible*, 39 pages**



- Prophecy: The Obstacle that Prevents Many People from Knowing Their Redeemer***, 33 pages
Christ Has Come!, 155 pages
The Role of Religious Leaders in the Destiny of Humankind, 81 pages
The Greatest Lesson in History, 35 pages
Hath the Hour Come?, 31 pages
In the Clouds of Glory, 224 pages
Why Was 1844 the Most Critical Time in History?, 25 pages
Do You Believe in Jesus or in Bible Scholars?, 75 pages
By My Fruits You Shall Know Me, 252 pages
A New Name Everyone Should Know, 60 pages
Bahá'u'lláh's Epistle to Christians, 16 pages
Heaven's Most Glorious Gift, 149 pages
Islamic Prophecies Concerning the Bahá'í Faith, 26 pages
Bahá'u'lláh in the Qur'án, 936 pages (in Farsi language)
Knowing God by His Word, 148 pages
Thy Kingdom Come: God's Plan for Peace, 45 pages
The Standards of Being a Bahá'í, 41 pages
Seize Thy Chance, 48 pages
Christians Are Invited to the Banquet of Heaven, 31 pages
If This is a New Day, Why Are People Sleeping? 23 pages
Heaven and Hell: What Do They Mean?, 15 pages
Do You Really Know Who You Are?, 38 pages
Spiritual Solution to Adversity, 56 pages

ضمیمه ۳



درباره مؤلف

بدون شناسائی مؤلف، خواندن کتاب چندان لطفی ندارد، بخصوص که موضوع خدا و دین و ایمان در میان باشد. خواننده چنین کتابی کنجکاو است بدانند که نویسنده آن چگونه و چرا آئینش را پذیرفته است. شناسائی مؤلف به معنای کتاب می افزاید. به این سبب مختصری از سفر زندگانیم را برای شما می نویسم.

من در یک خانواده بهائی تولد یافتم. بی شک محیط خانوادگی تأثیری عمیق بر افکار و باورهایم داشت. من خودم را بهائی می دانستم، اما نسبت به بُعد چهارم، یعنی وجود خدا و جهان جاودان و نقش پیامبران، آنطور که باید اطمینان نداشتم و از شک و شبهه در امان نبودم.



در سن ۲۷ سالگی تصمیم گرفتم که به تحقیق و جستجو پردازم و مستقل از آنچه آموخته بودم، راه زندگانی و سرنوشت جاودانی خودم را بیابم و برگزینم. برای رسیدن به این هدف، با خود عهد بستم که اوقات آزادم را صرف این کار کنم. در آن زمان در یک مؤسسه روانشناسی تا ظهر کار می‌کردم. عصر که می‌شد کتابی برداشته، به پارک شهر در غرب طهران می‌رفتم. مدت دو سال این کار را ادامه دادم و موفق شدم که حدود صد جلد کتاب بخوانم. آیا اینهمه مطالعه که بسیار شادی بخش بود، مرا از شک و شبهه رها نمود؟ جای شگفتی بسیار است. چنین نشد! من همچنان در وادی شک و شبهه سرگردان بسر می‌بردم.

باری، پس از دو سال توقف در ایران، برای ادامه تحصیل به آمریکا باز گشتم و بعد از کسب درجه دکترا در روانشناسی و علوم تربیتی در دانشگاهی مشغول به تدریس شدم. شاید یکسال پس از شروع کارم، یکروز زنگ در خانه‌ام به صدا آمد. وقتی در را باز کردم، دیدم دو خانم آمریکائی میان سال جلوی در ایستاده‌ند. از آنها پرسیدم چکار دارید؟ آنها گفتند دوست داریم آئین بهائی را بشناسیم. منشی محفل ملی بهائیان آمریکا اسم و آدرس شما را بما داده که از شما جويا شویم. از تمایل آنها به تحقیق خوشحال شدم و آنها را برای گفتگو به منزلمان دعوت کردم. من و همسرم مقدم آنها را گرامی داشتیم و حدود دو ساعت به گفتگو پرداختیم. در ضمن صحبت کتابی در معرفی آئین بهائی به آنها دادم، و ناگهان متوجه شدم که آنها دو کتاب همراه دارند. عنوان کتابها به نظرم جالب آمد. از آنها پرسیدم که اگر ممکن است کتابها را به من بپارند. آنها کتابها را سپرده و رفتند. چند دقیقه بعد، در حالی که یکی از آن کتابها را می‌خواندم، یک پاراگراف به نظرم جالب آمد. به محض اینکه آنرا خواندم، ناگهان احساس کردم که یک نیروی غیر قابل



توصیف، مانند وزش باد بر خاطر ممرور کرد و هرچه شک و شبهه در دل داشتم همه را به یغما برد! از آن پس هرگز شک و شبهه به دلم راه نیافته. برعکس، با گذشت زمان، اطمینانم به وجود خدا و جهان ناپیدا و پیام پیامبران یزدان بیشتر و بیشتر شده.

هر وقت به یاد آن روز سرنوشت سازی می‌افتم، آن دو خانم را دوفرشته نجات می‌بینم که برای رهایی من از وادی شک و شبهه به دیدنم آمدند و رفتند. چرا خواندن حدود صد جلد کتاب مرا به مقصود نرساند، اما نظر به چند خط سرنوشت جاودانی مرا دگرگون ساخت؟ آیا دستی غیبی در کار بود که به یاری من آمد؟

اما داستان کتاب نوشتنم. تا آن زمان هرگز کتابی نوشته بودم و حتی فکر نمی‌کردم بتوانم یک صفحه به زبان انگلیسی بنویسم. نمی‌دانم چه شد، روزی قلم برداشتم و چند خطی نگاشتم. این خطها جمع شد و سرانجام به بیش از سی جلد کتاب به انگلیسی و پنج جلد به فارسی بالغ گشت.

این بود مختصری از مراحل سفرم در وادی کاوش و پژوهش؛ سفری پر از چالش‌ها و شگفتی‌ها، سفری که از شک و شبهه آغاز شد، و به یقین و اطمینان، و عشق به همه آفریده‌های یزدان پایان یافت.

داستان زندگانی من نشان می‌دهد که در راه سفر به سوی خدا، کسب علم لازم است، اما کافی نیست. هر سفری با نخستین گام آغاز می‌گردد. کسب علم نخستین گام است. این گام درهائی به روی ما می‌گشاید که از وجودشان هرگز خبر نداشته‌ایم. علم نوری است که راه را بما می‌نماید و ما را از ناامنی و نگرانی می‌رهاند. در تاریکی ترس و ناامنی پنهان است. تجربیات زندگانی، این درس را به من آموخته است که بدون پرتو علم و آگاهی،



جزگمراهی سرنوشتی در انتظار ما نیست. برداشتن این گام لازم است، اما کافی نیست. در این راه باید هرچه بیشتر کوشید، و سپس سرنوشت خود را به خدا سپرد و از او یاری خواست.

حال نوبت شماست که تا فرصت دارید در راه جستجو و پژوهش قدم گذارید و به پیش روید. بنابراین گفتار خالق ما: "قدم اول بردار، و قدم دیگر در عالم قدم گذار". امیدوارم به یاری باری، دستی غیبی شما را نیز رهنمون گردد و به شهر مقصود برساند.

نخستین لازمه موفقیت در این سفر بی پایان، پاک سازی روح و روان از هر گونه پیشداوری است، از هرچه شنیده اید و یا پنداشته اید. در گفتار پروردگار که تنها چراغ راه ماست، بیان میشد و از دل و جان از داور مهربان بخواهید که در این سفر شگفت آور و شادی بخش یار و همراه شما باشد. سفر جاودانی شما به سوی خدا خوش باد و به خیر باد.

هوشیدر مطلق

مراجع

به چه دلیل بهاء الله

برگزیده خداست؟

۱. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۳۳۵-۳۳۶.
۲. لئالی حکمت، صفحات ۳۷۹-۳۸۰.
۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۸۵.
۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴۶.
۵. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.

فصل ۱

۱. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۳.
۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۱.
۴. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۵. اصول عقاید بهائیان، صفحات ۲۰-۱۹.

فصل ۲

۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۲۲.
۲. سفینه عرفان، دفتر هشتم، صفحه ۳۳۸.

فصل ۳

۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۳.
۲. الواح مبارکه حضرت بهاء الله، شامل اشراقات و چند لوح دیگر، صفحه ۲۸۷.
۳. کتاب بیان، باب ۱۶، واحد سوم.
۴. آثار قلم اعلی، جلد ۲، صفحه ۱۲۹.



۵. دوستخواه، جلیل. از گزارش استاد ابراهیم پورداود. اوستا: نامه مینوی آیین زرتشت، چاپ دوم، ۲۳۵۳، صفحه ۲۹۰.
۶. دوستخواه، جلیل. از گزارش استاد ابراهیم پورداود. اوستا: نامه مینوی آیین زرتشت، چاپ دوم، ۲۳۵۳، صفحه ۱۶.
۷. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲۲۵.
۸. آثار قلم اعلی، مجموعه مناجات، صفحه ۲۲.

فصل ۴

۱. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۲. یاران پارسی، صفحه ۵۸.
۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۳.
۴. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۷.
۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۲.
۶. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۰.
۷. کلمات مکنونه عربی، شماره ۶.
۸. کلمات مکنونه عربی، شماره ۷.
۹. کلمات مکنونه عربی، شماره ۳.
۱۰. کلمات مکنونه عربی، شماره ۴.
۱۱. کلمات مکنونه عربی، شماره ۸.
۱۲. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۰.
۱۳. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۲.
۱۴. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۳.
۱۵. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۴.
۱۶. کلمات مکنونه عربی، شماره ۲۳.
۱۷. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۷.

فصل ۵

۱. آثار قلم اعلی، جلد ۲، صفحه ۱۶۶.
۲. آثار قلم اعلی، جلد ۲، صفحه ۹۸.
۳. مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، صفحه ۷۷.



۴. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۷۶.
۵. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۶۴.
۶. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۳۰.
۷. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحات ۲۷۳-۲۷۱.
۸. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت طاهره، صفحه ۳۰۰.
۹. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت طاهره، صفحات ۳۰۲-۳۰۳.
۱۰. پیام بهائی، شماره ۴۴۸، مارس ۲۰۱۷، صفحات ۴۳-۴۵.
۱۱. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت باب، صفحه ۳۰۱.
۱۲. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت طاهره، صفحه ۳۰۱.
۱۳. پیام بدیع، سال سی و پنجم، شماره‌های ۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳، ژانویه-فوریه-مارچ ۲۰۱۷، صفحه ۲۴.
۱۴. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۱۹۶.
۱۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۳۹.
۱۶. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۷.
۱۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۱۲.
۱۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۳۳۶-۳۳۵.
۱۹. لثالی حکمت، صفحات ۳۸۰-۳۷۹.
۲۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۸۵.
۲۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴۶.
۲۲. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۲۳. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۰۸.
۲۴. ایام تسعه، صفحه ۱۰۴.

فصل ۶

۱. پیام بهائی، شماره ۳۵۹، صفحه ۱۲.
۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۱۲.
۳. مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، صفحه ۲۳.



۴. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۰.
۵. لثالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۴۶.
۶. کتاب ایقان، صفحات ۱۵۶-۱۵۵.
۷. کتاب ایقان، صفحه ۱۱۵.
۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۲.
۹. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۷.
۱۰. هفت وادی، صفحه ۲۳.
۱۱. اقتدارات و چند لوح دیگر، صفحه ۲۷۲.
۱۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۳.
۱۴. *I Shall Come Again*.

فصل ۷

۱. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۷.
۲. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۱۹.
۳. آئین بهائی، صفحه ۲۸۹.
۴. کتاب ایقان، صفحه ۱۱۵.
۵. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۰۳.
۶. اصول عقاید بهائیان، صفحه ۲۶.
۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صفحه ۲۷۳.

فصل ۸

۱. امر و خلق، صفحات ۵۹۴-۵۹۳.
۲. امر و خلق، صفحه ۵۹۴.
۳. داستانهای از حیات عنصری جمال اقدس ابهی، جمع آوری علی اکبر فروتن، صفحه ۱۷.
۴. *The Story of Bahá'u'lláh, Promised One of All Religions*, pp.3-4.
۵. فیضی، محمدعلی، حضرت بهاء الله، صفحه ۵۱.
۶. فیضی، محمدعلی، حضرت بهاء الله، صفحه ۱۳۶.



۷. لوح شکرشکن.
۸. دریای دانش، صفحه ۱۷۴.
۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸.
۱۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۳.
۱۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۵.
۱۲. امر و خلق، صفحه ۵۹۰.
۱۳. حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدور، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، صفحات ۶۵-۶۶.

فصل ۹

۱. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحات ۷۸-۸۰.
۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۶.
۳. نقطه اولی، صفحه ۸۵.
۴. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۱۶۹.
۵. *The 100 by Michael H. Hart, 1978.*
۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۸۳.
۷. ادعیه محبوب، صفحه ۴۷۲.
۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۹۳.
۹. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْکَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحه ۱۴۵.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه [چاپ مصر]، صفحه ۳۴۵.

فصل ۱۰

۱. حدیقه عرفان، صفحه ۱۴۱.
۲. حدیقه عرفان، صفحه ۱۴۰.
۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۶۲.
۴. اصول عقاید بهائیان، صفحه ۴۶.
۵. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۱۱.
۶. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۶۷.
۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۵۵.
۸. لثالی حکمت، جلد ۱، صفحه ۱۸۲.



۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۲.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۵۹.
۱۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۴۹.
۱۲. یاران پارسی، صفحه ۶.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۳۸.

فصل ۱۱

۱. کتاب ایقان، صفحه ۲۳.
۲. کتاب ایقان، صفحات ۲۴-۲۵.
۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۸۸-۲۸۹.
۴. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۷.
۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۶۳.
۶. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۰.
۷. حدیقه عرفان، صفحه ۱۵۵.
۸. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۰.
۹. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۶۳.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۳.
۱۱. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۳۷.
۱۲. لوح ابن ذئب، صفحه ۱۱.

فصل ۱۲

۱. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۶۱.
۲. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۲.
۴. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه

۱۶۷

۵. گلزار تعالیم بهائی، صفحه ۱۵۶.
۶. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۵.
۷. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۳۶.



۸. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۵.
۹. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۳۰.
۱۰. اذکارالمقرّین، صفحه ۳۹۰.
۱۱. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۶.
۱۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۸۹.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۸۵.
۱۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۴.
۱۵. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب)، صفحه ۱۰۳.
۱۶. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۶۱.
۱۷. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۳۶.
۱۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۸۰.
۱۹. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۸.
۲۰. اذکارالمقرّین، صفحه‌های ۳۹۱-۳۹۰.
۲۱. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۲۶۶.
۲۲. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۳۹۰.
۲۳. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۶.
۲۴. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۱۲۲.
۲۵. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۱۹۵.
۲۶. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب) صفحه ۱۰۴.
۲۷. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۳۷۵.
۲۸. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۳۰۲.
۲۹. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحه ۲۱۷.
۳۰. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۴۱.
۳۱. مجموعه مناجات، جلد ۲، صفحه ۳۶.
۳۲. ظهورالحق، صفحات ۱۷۴-۱۷۳.
۳۳. سفینه عرفان، دفتر ۱۳، صفحه ۹۵.
۳۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحات ۸۵-۸۴.
۳۵. امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲.



فصل ۱۳

۱. کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۲.
۲. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۳۴.
۳. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۴۹.
۴. لثالی حکمت، صفحه ۲۷۰.
۵. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۹۵.
۶. مناجاة: مَجْمُوعَةُ اذْکَارٍ وَاذْعِيَةٍ مِنْ اَثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللّٰهِ، صفحه ۱۰۰.
۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۴۸.
۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۰۶.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۲.
۱۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۲.
۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۲۱۱.
۱۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۲۷.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۴.
۱۴. آیات بیّنات، صفحه ۱۰۱.
۱۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۰.
۱۶. آیات بیّنات، صفحه ۱۳.
۱۷. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۱۹۹.
۱۸. آیات بیّنات، صفحه ۳۱.
۱۹. آیات بیّنات، صفحه ۴۵.
۲۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۸۶.
۲۱. مناجاة: مَجْمُوعَةُ اذْکَارٍ وَاذْعِيَةٍ مِنْ اَثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللّٰهِ، صفحه ۱۱۳.
۲۲. مناجاة: مَجْمُوعَةُ اذْکَارٍ وَاذْعِيَةٍ مِنْ اَثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللّٰهِ، صفحه ۱۰۵.
۲۳. مناجاة: مَجْمُوعَةُ اذْکَارٍ وَاذْعِيَةٍ مِنْ اَثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللّٰهِ، صفحه ۵۳.
۲۴. مناجاة: مَجْمُوعَةُ اذْکَارٍ وَاذْعِيَةٍ مِنْ اَثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللّٰهِ، صفحه ۱۰۴.
۲۵. مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۳۸.
۲۶. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۸.



۲۷. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۲.
۲۸. آیات بیّنات، صفحه ۳۹.
۲۹. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۶۸.
۳۰. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بهاء الله، صفحه ۷۹.
۳۱. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بهاء الله، صفحه ۱۰۶.
۳۲. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بهاء الله، صفحه ۱۷.
۳۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، صفحه ۲۳.
۳۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۴۷.
۳۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۸۸.
۳۶. رساله ایّام تسعه، صفحه ۲۶۹.
۳۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۱۸.
۳۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۴۷.
۳۹. آیات بیّنات، صفحه ۸۸.
۴۰. لثالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۴۶.
۴۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۹.
۴۲. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۶۷.
۴۳. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۱۹۰.
۴۴. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر) صفحات ۷۰-۶۹.
۴۵. اذکارالمقرّبین، جلد ۱، صفحه ۳۰.
۴۶. منتخباتی از آیات حضرت بهاء الله، صفحه ۵۸.

فصل ۱۴

۱. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۰.
۲. کتاب بدیع، صفحه ۶۹.
۳. کتاب بدیع، صفحه ۲۱۷.
۴. کتاب ایقان، صفحه ۷۱.
۵. کتاب بیان خطی، صفحه ۳۰۶.
۶. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۰.



۷. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۱.
۸. قیوم الاسماء، اولین اثر آسمانی حضرت باب.
۹. آثار قلم اعلی، جلد ۱، صفحه ۱۶.
۱۰. برای نمونه به کتاب "بهجت الصدور" تألیف میرزا حیدرعلی اصفهانی مراجعه کنید.
۱۱. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۹.
۱۲. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۵.
۱۴. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۵. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۸.
۱۶. آثار حضرت باب، صفحه ۱۵۴ (ترجمه از انگلیسی).
۱۷. *World Order*, Summer 1978, volume 12, page 30.
۱۸. بیان فارسی، صفحه ۱۷۹.
۱۹. قیوم الاسماء، نسخه خطی، صفحه ۱۱۱.
۲۰. یاران پارسی، صفحه ۷.
۲۱. یاران پارسی، صفحه ۹.
۲۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۸.
۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۹۳.
۲۴. آثار قلم اعلی، جلد ۷، صفحه ۲۳۰.
۲۵. Motlagh, Hushidar. *Choosing Your Destiny*, Mt. Pleasant, MI: Global Perspective, 2000, p. 6.
۲۶. کتاب بدیع، صفحه ۳۹.
۲۷. کتاب بدیع، صفحات ۳۴۶-۳۴۷.
۲۸. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۲۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۳۷.
۳۰. هفت وادی، صفحه ۲۳.
۳۱. پیام آسمانی، جلد ۱، صفحه ۴۵.
۳۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۳.
۳۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۱.
۳۴. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.



۳۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۲.

فصل ۱۴

۱. مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، صفحه ۱۰۷.
۲. اقتدارات و چند لوح دیگر، صفحه ۲۳۳.
۳. مجموعه الواح مبارکه، صفحه ۲۶۰.
۴. کتاب بدیع، صفحه ۶۹.
۵. کتاب بدیع، صفحه ۲۱۷.
۶. کتاب ایقان، صفحه ۷۱.
۷. کتاب بیان خطی، صفحه ۳۰۶.
۸. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۰.
۹. کتاب بیان خطی، صفحه ۲۱۱.
۱۰. قیوم الاسماء، اولین اثر آسمانی حضرت باب.
۱۱. آثار قلم اعلی، جلد ۱، صفحه ۱۶.
۱۲. برای نمونه به کتاب "بهجت الصدور" تألیف میرزا حیدرعلی اصفهانی مراجعه کنید.
۱۳. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۹.
۱۴. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۵.
۱۶. کتاب ایقان، صفحه ۱۶۳.
۱۷. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۸.
۱۸. آثار حضرت باب، صفحه ۱۵۴ (ترجمه از انگلیسی).
۱۹. *World Order*, Summer 1978, volume 12, page 30.
۲۰. بیان فارسی، صفحه ۱۷۹.
۲۱. قیوم الاسماء، نسخه خطی، صفحه ۱۱۱.
۲۲. یاران پارسی، صفحه ۷.
۲۳. یاران پارسی، صفحه ۹.
۲۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۸.
۲۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۹۳.
۲۶. آثار قلم اعلی، جلد ۷، صفحه ۲۳۰.



Motlagh, Hushidar. *Choosing Your Destiny*, Mt. Pleasant, MI: Global Perspective, 2000, p. 6.

۲۸. کتاب بدیع، صفحه ۳۹.
۲۹. کتاب بدیع، صفحات ۳۴۶-۳۴۷.
۳۰. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۳۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۳۷.
۳۲. هفت وادی، صفحه ۲۳.
۳۳. پیام آسمانی، جلد ۱، صفحه ۴۵.
۳۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۳.
۳۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۱.
۳۶. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۳۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۲.

فصل ۱۵

۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳.
۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.
۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۷۹.
۴. حدیقه عرفان، صفحه ۹۸.
۵. کتاب بدیع، صفحه ۲۶۹.
۶. کتاب بدیع، صفحه ۱۳۶.
۷. کتاب بیان، نسخه خطی، صفحه ۲۷۷.
۸. مطالع انوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، صفحات ۱۴۵-۱۵۰.
۹. ظهور الحق، صفحه ۴۶۴.
۱۰. مطالع انوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، صفحات ۱۷۵-۱۷۰.
۱۱. مطالع انوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، صفحات ۱۵۱-۱۵۲.

فصل ۱۶

۱. کتاب بیان، نسخه خطی، صفحه ۲۱۱.
۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۱۱۳.



۳. فیضی، محمدعلی. حضرت نقطهٔ اولی، ۱۸۵۰ میلادی، صفحه ۳۸۴.
۴. سفینه عرفان، دفتر ۶، صفحه ۶۲.
۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.
۶. آیات بیّنات، صفحه ۱۹۸.
۷. ظهور الحق، صفحه ۳۴.
۸. فیضی، محمدعلی. حضرت نقطهٔ اولی، ۱۸۵۰ میلادی، صفحات ۳۸۵-۳۸۶.
۹. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۱۸۷.
۱۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۲۲.
۱۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۲.
۱۲. عهد اعلی، تألیف ابوالقاسم افغان.
۱۳. مفاوضات، صفحه ۱۶۹.
۱۴. امر و خلق، جلد ۲، صفحات ۳۱۷-۳۱۸.
۱۵. کتاب بیان، نسخه خطی، صفحه ۱۲.
۱۶. سفینه عرفان، دفتر هفتم، صفحه ۱۴.
۱۷. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۹.
۱۸. کتاب بدیع، صفحه ۸۸.
۱۹. امر و خلق، جلد ۲، صفحه ۱۹۸.

فصل ۱۷

۱. کتاب ایقان، صفحات ۱۵۸-۱۵۹.
۲. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۶۲.
۳. سفینه عرفان، دفتر ۶، صفحه ۴۹.
۴. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۶۰.
۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۵۱-۲۵۵.
۶. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۸.
۷. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۹.
۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۴۹-۲۵۰.
۹. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۴۱-۲۴۲.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۵۵-۲۵۷.



۱۱. دریای دانش، صفحه ۱۷۳.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۶۲-۲۵۹.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۶۶-۲۶۲.
۱۴. یاران پارسی، صفحات ۱۶-۱۵.
۱۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۸۷.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحات ۶۰-۵۷.

فصل ۱۸

۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۲۱۸.
۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۶.
۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۶۹.
۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۵.
۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴.
۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۸.
۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۱.
۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۲۷.
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۹۴.
۱۰. کتاب بدیع، صفحه ۳۲.
۱۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۱.
۱۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۵.
۱۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۹۴.
۱۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۹۵.
۱۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۶۵.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۱.
۱۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۳.
۱۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۷۶.
۱۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۰۵.
۲۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۱۲.
۲۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۲۶.
۲۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۱۲۳-۱۱۳.



۲۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۵۶-۵۷.
۲۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۸۴-۸۵.
۲۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۱۰۲-۱۰۴.
۲۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۴.
۲۷. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۱۲۵.
۲۸. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحات ۶۹-۷۰.
۲۹. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۱۴۶.
۳۰. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۹.
۳۱. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۸.
۳۲. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۳۶.
۳۳. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۲.
۳۴. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۴، صفحه ۴۵.
۳۵. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۵، صفحه ۲۰۸.

فصل ۱۹

۱. افنان، ابوالقاسم. عهد اعلیٰ (زندگانی حضرت باب)، صفحه ۱۰۴.
۲. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحات ۱۱۳-۱۱۴.
۳. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحات ۱۰۹-۱۱۱.
۴. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحه ۹۳.
۵. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحات ۱۰۸-۱۰۹.
۶. ظهورالحق، صفحه ۱۶۶.
۷. نقطه اولیٰ، صفحه ۸۵.
۸. منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولیٰ، صفحات ۱۱۱-۱۱۲.
۹. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 167.
۱۰. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 167.
۱۱. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 160.
۱۲. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 160.
۱۳. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 159.
۱۴. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 159.



۱۵. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 158.
۱۶. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 157.
۱۷. *Selections from the Writings of the Báb*, p. 153.
۱۸. *Selections from the Writings of the Báb*, pp. 29-30.
۱۹. *Selections from the Writings of the Báb*, pp. 32-34.
۲۰. مجله پیام بهائی، شماره ۳۵۹، اکتبر ۲۰۰۹، ۱۶۶ بدیع.

فصل ۲۰

۱. دریای دانش، صفحات ۱۱۰-۱۰۹.

۲. اصول عقاید بهائیان، صفحات ۲۰-۱۹.

۳. حدیقه عرفان، صفحه ۱۶۹.

۴. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۳۶.

۵. یاران پارسی، صفحه ۳.

۶. دریای دانش، صفحه ۵۸.

۷. یاران پارسی، صفحه ۳.

۸. دریای دانش، صفحه ۶۱.

فصل ۲۱

۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

۲. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۸۰-۲۷۹. برای مطالعه احادیثی که وضع تاریک زمان ما را پیش‌بینی می‌کنند، به "مقدمه‌ای بر شیعه اسلام" (انگلیسی) تألیف موژان مؤمن، صفحات ۱۶۸-۱۶۷ مراجعه کنید.

۳. نهج البلاغه، ترجمه و نگارش داریوش شاهین، صفحه ۲۶۸.

۴. اذکارالمقربین، صفحه‌های ۳۹۲-۳۹۱.

۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۹.

۶. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۳۸۰.

۷. اشراقات، صفحه‌های ۲۸۷-۲۸۶.

۸. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۵۹.

۹. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۴۸.

۱۰. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۴۹.



۱۱. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر)، صفحه ۲۵۶.
۱۲. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحه ۴۰.
۱۳. مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، جلد ۱، صفحه ۱۱۹.
۱۴. مجموعه مناجاتها حضرت عبدالبهاء، صفحه ۵.

فصل ۲۲

۱. عنقاي بقا، صفحه ۵۹۰.
۲. پورداد، اناهيता، صفحات ۳۷۶-۳۷۷.
۳. دكتور شاپور راسخ، پیام بهائی، شماره ۴۳۳، صفحه ۸.
۴. اشراق خاوری، عبدالحمید. پیام ملکوت، صفحه ۱۱۱.
۵. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۵۰.
۶. پیام آسمانی، جلد ۱، صفحه ۱۰۸.
۷. امر و خلق، جلد ۲، صفحه ۳۳۷.

فصل ۲۳

۱. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۳۳۴-۳۳۵.
۲. پیام ملکوت، صفحه ۵۷.
۳. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۴۹.
۴. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۴۱.
۵. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۴.
۶. کلمات مکنونه، شماره ۵.
۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۸۴.
۸. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۴۲.
۹. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۴۲.
۱۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۱۵۳.



۱۱. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۴.
۱۲. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۳۷.
۱۳. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۲.
۱۴. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۲۲.
۱۵. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحات ۳۴۳-۳۴۵.
۱۶. لثالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۲۸۷.
۱۷. لثالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۹۰.
۱۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۴۰۰.
۱۹. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۴۰۳-۴۰۲.
۲۰. کتاب بدیع، صفحه ۳۵.
۲۱. لثالی الحکمة، جلد ۱، صفحه ۱۷۴.

فصل ۲۴

۱. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۷۹.
۲. کتاب بدیع، صفحه ۱۰۱.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۵۸.
۴. آیات بینات، صفحه ۳۰۶.
۵. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحه ۳۹.
۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۳۹.
۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحات ۳۰۱-۳۰۰.
۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۳۶.
۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۶.
۱۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۷۶.
۱۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۷۸.
۱۲. کتاب ایقان، صفحه ۱۷۲.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۷۷.



۱۴. مطلق، هوشیدر، چرا به این جهان آمده‌ایم؟، صفحه ۲۹۱.
۱۵. کتاب بدیع، صفحه ۸۵.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحات ۹۷-۹۸.

فصل ۲۵

۱. کتاب ایقان، صفحه ۱۱۵.
۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۲۲۱.
۳. کتاب ایقان، صفحات ۱۵۵-۱۵۶.

فصل ۲۶

۱. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۹.
۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۸.
۳. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۶.
۴. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، صفحه ۲۰۷.
۵. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۲۰.
۶. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۴۸.
۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۹.
۸. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۸۳.
۹. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۵۳.
۱۰. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۵۴.
۱۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۵.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۰۴.
۱۳. لثالی حکمت، جلد ۳، صفحه ۳۷۳.
۱۴. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۰۱.
۱۵. حدیقه عرفان، صفحه ۱۴۱.
۱۶. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۶۴.



۱۷. اشراقات و چند لوح دیگر، صفحه ۱۳۴.
۱۸. آیات بینات، صفحه ۲۳۶.
۱۹. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۷۵.
۲۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۱۲۲.
۲۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۵۶.
۲۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۸.
۲۳. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، صفحه ۱۷۴.
۲۴. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۷۳.
۲۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۴.
۲۶. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۲۱۱.
۲۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۳۴.
۲۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۲۰۶.
۲۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۹۵.
۳۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴۶.
۳۱. اشراقات و چند لوح دیگر، صفحات ۹۹-۱۰۰.
۳۲. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۳۲.
۳۳. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۲۱.
۳۴. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۲۹.
۳۵. لئالی حکمت، جلد ۲، صفحه ۱۳۶.
۳۶. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحه ۱۱۱.
۳۷. کلمات مکنونه فارسی، شماره ۴۰.

فصل ۲۷

۱. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۹.
۲. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحات ۶۲-۶۵.
۳. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحات ۲۷-۲۸.
۴. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۵۴.
۵. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحات ۱۴۰-۱۳۹.
۶. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۳۱.



۷. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۶۱.
۸. آثار قلم اعلی، جلد ۵، صفحه ۵.
۹. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۵۵.
۱۰. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۴۶.
۱۱. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۳۳.
۱۲. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحات ۷۸-۸۰.
۱۳. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحات ۱۰۹-۱۱۳.
۱۴. آثار قلم اعلی، جلد ۴، صفحه ۲۷.

فصل ۲۸

۱. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحات ۱۹۸-۲۰۲.
۲. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحات ۲۲۵-۲۲۶.
۳. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحات ۸۵-۸۷.
۴. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحات ۲۱۳-۲۱۰.
۵. خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحات ۲۱۳-۲۱۸.
۶. مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحات ۶۴-۶۹.
۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحات ۱-۴.
۸. امر و خلق، تألیف فاضل مازندرانی، ۱۱۷ بدیع، صفحه ۴۱۳.
۹. امر و خلق، تألیف فاضل مازندرانی، ۱۱۷ بدیع، صفحه ۳۷۷.

فصل ۲۹

۱. اشراقات و چند لوح دیگر، صفحه ۲۳.
۲. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب)، صفحه ۲۰.
۳. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب)، صفحه ۱۰۴.
۴. آیات الهی، صفحه ۲۳.
۵. مجموعه الواح مبارکه بافتخار بهائیان پارسی، صفحه ۹۰.
۶. مائده آسمانی، جلد ۲، صفحات ۳۵-۳۴.
۷. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد اول.
۸. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۳۷۶.



۹. انجیل لوقا، فصل ۲۱، آیه ۳۶ و مارک، فصل ۱۳، آیات ۳۳-۳۷.

فصل ۳۰

۱. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۳۸.
۲. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۵۳.
۳. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۵۲.
۴. پیام بهائی، شماره ۴۴۰، ژانویه ۲۰۱۶، صفحه ۵۲.
۵. کتاب ایقان، صفحه ۱۵۲.
۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۹۳.
۷. عنقای بقا، صفحه ۵۹۰.
۸. مجموعه الواح مبارکه (عندلیب)، صفحه ۱۷۵.
۹. آیات بیّنات، صفحه ۹۷.
۱۰. آیات بیّنات، صفحه ۱۸۸.
۱۱. آیات بیّنات، صفحه ۱۹۱.
۱۲. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۱۷.
۱۳. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۲۵۹.
۱۴. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۵.
۱۵. مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۵۶.
۱۶. حدیقه عرفان، صفحات ۱۳۶-۱۳۷.
۱۷. آثار قلم اعلیٰ، مجموعه مناجات، جلد دوم، صفحه ۱۳۲.
۱۸. مجموعه الواح مبارکه، عندلیب، صفحه ۲۱۵.
۱۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۶۲.
۲۰. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۶۷.
۲۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۸۳.
۲۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۶۱.
۲۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۵.
۲۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۳.

فصل ۳۱

۱. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۱۸.



۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۳۰۳.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۵۹.
۴. کتاب ایقان، صفحه ۲۳.
۵. کتاب ایقان، صفحه ۲۵.
۶. یاران پارسی، صفحه ۱۹.
۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۵۹.
۸. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۲۶۱-۲۶۲.

فصل ۳۲

۱. امر و خلق، صفحه ۹۳.
۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۳.
۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۰۶.
۴. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۸۳.
۵. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحات ۳۲۵-۳۲۶.
۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۴۱.
۷. بیان فارسی، صفحه ۲۵.
۸. منتخباتی از آیات حضرت بهاء الله، صفحه ۱۰۷.
۹. منتخباتی از آیات حضرت بهاء الله، صفحات ۵۸-۵۹.
۱۰. نامه بیت العدل اعظم.
۱۱. منتخباتی از آیات حضرت بهاء الله، صفحه ۸۳.
۱۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۶۳.
۱۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۴۹.
۱۴. دریای دانش، صفحه ۱۷۴.
۱۵. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۲۵.
۱۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحات ۵۷-۵۸.
۱۷. کتاب بدیع، صفحات ۳۴۹-۳۵۰.
۱۸. کتاب بدیع، صفحه ۲۵۱.
۱۹. انجیل یوحنا، فصل ۵، آیه ۴۶.
۲۰. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۵۶.



۲۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۵۶.
۲۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۵۶.
۲۳. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۲۸.
۲۴. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۹۳.
۲۵. نسائم الرحمن، صفحه ۱۶.
۲۶. آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، صفحه ۳۹.
۲۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۶۸.
۲۸. پیام بهائی، سپتامبر ۲۰۱۳، شماره ۴۶-۴۵، صفحه ۵۵.
۲۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۴۶.
۳۰. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۱۱۶.
۳۱. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۳۰۲.
۳۲. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۲۴۰.
۳۳. امر و خلق، صفحه ۵۲۰.
۳۴. یاران پارسی، صفحه ۱۵.
۳۵. مأخذ اشعار، جلد ۵، صفحه ۱۱۳.
۳۶. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۳.
۳۷. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۹.
۳۸. کلمات کنونه عربی، شماره ۳۲.
۳۹. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۱۲۷.
۴۰. مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، صفحه ۳۲۹.
۴۱. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۰۴.
۴۲. آیات الهی، جلد ۱، صفحه ۴۳.
۴۳. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحه ۱۰۵.
۴۴. آیات بیّنات، صفحه ۱۹۳.
۴۵. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحات ۱۴۱-۱۴۰.
۴۶. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، صفحات ۱۱۴-۱۱۳.
۴۷. آیات بیّنات، صفحه ۹۹.
۴۸. آیات الهی، جلد ۲، صفحه ۶۶.
۴۹. ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۶۲.



۵۰. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحہ ۴۲.
۵۱. کلمات مکنونہ فارسی، شماره ۲۱.
۵۲. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحہ ۱۵۹.
۵۳. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحہ ۱۷۲.
۵۴. امر وخلق، صفحہ ۹۳.
۵۵. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحہ ۲۰.
۵۶. لثالی الحکمة، جلد ۳، صفحہ ۲۷۳.
۵۷. آیات الہی، جلد ۲، صفحہ ۱۲۷.
۵۸. مجموعہ الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحات ۲۶۲-۲۵۹.
۵۹. منتخباتی از آثار حضرت بہاء اللہ، صفحہ ۱۰۶.
۶۰. مائده آسمانی، جلد ۴، صفحہ ۲۰.
۶۱. آیات الہی، جلد ۲، صفحہ ۲۳۰.
۶۲. آیات بیّنات، صفحہ ۱۹۳.
۶۳. لثالی حکمت، جلد ۱، صفحہ ۱۴۹.
۶۴. آیات الہی، جلد ۲، صفحہ ۲۶۱.
۶۵. آیات الہی، جلد ۱، صفحہ ۳۹.
۶۶. مجموعہ الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحات ۳۲۹-۳۲۸.
۶۷. کلمات مکنونہ فارسی، شماره ۲۶.
۶۸. کلمات مکنونہ فارسی، شماره ۱۴.
۶۹. کلمات مکنونہ فارسی، شماره ۳۱.
۷۰. مناجاة: مَجْمُوعَةُ أَذْكَارٍ وَأَدْعِيَةٍ مِنْ آثَارِ حَضْرَةِ بَهَاءِ اللَّهِ، صفحہ ۱۷۰.
۷۱. مجموعہ مناجات، جلد ۲، صفحہ ۸۳.
۷۲. آیات الہی، جلد ۲، صفحہ ۲۰.
۷۳. آیات الہی، جلد ۲، صفحہ ۲۲۵.
۷۴. آیات الہی، جلد ۲، صفحہ ۳۹۷.
۷۵. آیات الہی، جلد ۲، صفحہ ۱۶.
۷۶. مجموعہ الواح مبارکہ، چاپ مصر، صفحہ ۳۹۹.
۷۷. مجموعہ الواح مبارکہ (عندلیب)، صفحہ ۱۱۸.
۷۸. آیات الہی، جلد ۱، صفحہ ۲۰۲.

